

مجله
۱- بیان
۲- بیان
۳- بیان
۴- بیان
۵- بیان
۶- بیان
۷- بیان
۸- بیان
۹- بیان
۱۰- بیان
۱۱- بیان
۱۲- بیان
۱۳- بیان
۱۴- بیان
۱۵- بیان
۱۶- بیان
۱۷- بیان
۱۸- بیان
۱۹- بیان
۲۰- بیان
۲۱- بیان
۲۲- بیان
۲۳- بیان
۲۴- بیان
۲۵- بیان
۲۶- بیان
۲۷- بیان
۲۸- بیان
۲۹- بیان
۳۰- بیان
۳۱- بیان
۳۲- بیان
۳۳- بیان
۳۴- بیان
۳۵- بیان
۳۶- بیان
۳۷- بیان
۳۸- بیان
۳۹- بیان
۴۰- بیان
۴۱- بیان
۴۲- بیان
۴۳- بیان
۴۴- بیان
۴۵- بیان
۴۶- بیان
۴۷- بیان
۴۸- بیان
۴۹- بیان
۵۰- بیان

مجموعه آثار قلم اعلی

BAHA' WORLD CENTRE
LIBRARY

۲۸

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بشماره محدود بنظر حفظ نگهبر
شده استولی از انتشارات محمود امیری نوی یاسند
شهر الجلال ۱۳۲۲ بدمج

صنوع

فهرست

- ۱- بدون عنوان تویر طرف غایت ربك العلم یعنی تکریم و تکریم و تکریم
- ۲- بدون عنوان ظهور غایت و بهر آنکه ضلع غایت و بهی برز حسن و شریفین آنها
- ۳- بدون عنوان ظهور غایت شایسته قدر در حق و تکریم و تکریم او
- و بعد از تکریم و تکریم قبل می و بعد از آنجا و ذکر افعال علماء حزب در وجود
- بودن قائم در ارض و وجود جانها و جانهای معلوم و جناب اهل بیان
- تعالی در شرفی انصاف و ذکر خطاب مستجاب بشخص شریف که در تکریم
- حشر ایجاب خود را بیع مبارک سینه نماید و ذکر آیه چند از تورات انبیا بر تکریم
- و عظمت ظهور و ذکر بیان جهال اقصیه در افاضت عزت از ملک و علماء
- ۴- بدون عنوان ذکر صدها از انبیا الهی از اسان خدا دم خیره مستند
- در حکام جهال قدم تکریم و تکریم میفرمایند و ذکر خطاب میزبان در افاضت ظهور
- ۵- پنج و پنج در جواب در صفت غایت عمل ملک است و بیست و تکریم
- کتاب مستجاب نفس از سقا و مقصود
- ۶- بدون عنوان ظهور منسل از سقا و وجود حضرت قیام در حق در اول
- از انبیا الهی و نصیحت تکریم اهل بهر تکریم تکریم و عدم ارتکاب هر تکریم
- سب زلفت حمت الهی کرده و ذکر آنکه در تکریم و تکریم ما خود و تکریم
- کمال انفس بر میزند و ذکر صورت جناب شیخ در خرم طوم و تکریم و تکریم

صفحه
تکلیفی فرستاد جناب کاتب سید علی بکار بردند و سرانجام در کتب آن مرحوم در کتب آن
اعدا دارم و عبادت بر حسب عرض من و هر که در کتب است این است
از امر منع نمود

۱۱۴ - بدین عنوان نظر حضرت میباید است و در کتب ائمه از جمله
آئین و احوال و بیان سادات و خصوصاً ائمه اربعین صلوات الله علیهم
از مذکور بدین عبارت دیگر با ما می که حکم عقل بر او صادق باشد
اصحاب چنین بر نظر سید که بر همان نبی فائز است و اندر او که وجود شیعی
که در عالم که فتنه از آن جمع عالم را بسوزاند و کفایت استعمال مشروبات برتر
برای دفع مرض و عدم تعرض بدلت بزمب و حقیقه یعنی نفوس و کفن ایضاً
مخالفت اراده دولت و تصرف بر شدت این بیان در هر حضرت نشد

۱۱۵ - پنجاه و پنج مصلی فعلی که در فضل از مشرق اراده است که کتب
حق شده از اجابتی آئین و دیگر از دفع حکم نبی و حضرت از آئین بر بیان
چیزها هر دو و مناسب از حکمت و مجال و اصل غیر مؤمنه و آنچه برای تعیین
مدایق تعیین تخری متین شده که سفرای آئین متدلیشان را آمل در جسد
۱۱۶ - بدین عنوان نظر حضرت کبری از کتب لایحه از کتب فارسی شده و
شرح اصحاب مرده تعیین داشتند و در بعضی سر و قریب نقلی در روزگار
دار کاتب شریب ضرار و خود ایشان و مجال لایحه آخری و نظر در کتب

تقریباً در کتب آن

۲
ارضا حضرت شمس آئین
نیت

۱۷۱ - پنجاه و پنج مصلی فعلی که در فضل از مشرق اراده است که کتب
در حق شمس آئین و دیگر کتب از آئین که خود در کتب شمس در کتب لایحه
مشتمل برده اند و حق نشود ستر فرموده و کتب آنها حق را داخل نیست اند
در کتب نزل حکام از مشرق بیان آیه و ذکر تفسیر است و در کتب
تفصیلی در کتب کاتب که در کتب و در کتب شمس در کتب لایحه که معروف است که کتب
کاتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس
مشتمل است از آن نفوس عند نبی که کتب در افعال و التعلیل و کتب
مترجم و در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس
صفتی مرحوم جناب سید شمس آئین خود

۱۷۳ - پنجاه و پنج مصلی فعلی که در فضل از مشرق اراده است که کتب
و در کتب از آئین و دیگر کتب از آئین که خود در کتب شمس در کتب لایحه
ارطمان نموده و در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس
۱۷۵ - بدین عنوان بیان نظر جناب در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس
از قبیل تفسیر در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس
بر کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس
از کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس در کتب شمس

۲۰۳ - نقیب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از سه رشت من
در حقش از همه و کتب زلفان تامل بن سلطان نقیب بن نظام و
ذکر عاقبت با بعضی از مشایخ اراکان در مدینه شریف اند قبل مراد میرزا
عالم سلطان و نژاد میرزا و امام علی میرزا عالم سلطان و سید القاسم میرزا
و فرزند میرزا و غیره که منزل اول و شریف فریادند
۲۱۴ - نقیب وضع جناب علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف غایت نظر ازین
در حقش از همه

۲۱۵ - لغزان (ان باوند) بیان زبان منزل آیت غایت در خصوص
عمر و روح که عمر و کلمات در نوم قیامت باشد و در آن نوم کل اشیا
صفت داده قرار بگیرد و همچنین ذکر علم لایحه آیه شانه در نوم اولی باشد
چند که در بیان عالم سرچیده و فرض بودن کل اصل با حکام کتب و کتب
اشیا و شجره و ان اولاد است و شرح روح بیدار مابح لطیفه اول در سر
در محل که بین خروج از عراق ابن اجار گردید است
۲۲۲ - لغزان (بزرگترین جنب شد) ذکر قسم که قسم است در سقراط
عرش در کتب عظیم و در کتب از همه با فقه روح بیدار و در کتب عظیم
از او بیان و دستگیر شدن آنها بمواد اول از وضع صبر نسیم بین

۲۲۳ - ن ی نقیب از قیصر لغزان غایت از مشرق اراده مراد عالم
در حقش از همه و کتب ازین بیان ایشان که تخریب است اشتغال در
۲۲۳ - نقیب از جانب تو زین ابا بین ن ی امر کرب عالم است
کچھ بزرگ برده کار خود با حق کرده
۲۲۴ - بدون عنوان ذکر قسم با فضا و شیا و همچنین شرف آیت و
بمشرع و بهر کتب نظیر و سوال با حق یقین
۲۲۵ - بدون عنوان بیان نظیر سخنان بیکه ترفیق در عالم نفسی
کتب نموده و تخریب مجال خود نموده و کتب که آنها را از حق
مشرع رشت از لغت خواهد داشت
۲۲۵ - نقیب از جانب قیصر لغزان غایت از مشرق آیت در حقش از همه
۲۲۴ - بدون عنوان بیان سلطان ظهر بیکه در حکام منزل آیت و فقه
بیان بعضی از معانی بعضی از کتب نموده
۲۲۷ - بدون عنوان بیان حکم طریقه بیکه مرد با طفا و این مورد را
و کتب بزودی خواهد اراده خود را از این سخن خلاصه
۳۲۷ - انزل لیسید اسر سلطان لغزان از همه بر وجه بفر خود دستگیر

گردن بک نفوس را با امر الهی

۲۴۹ - پنجار جناب که دایره فیاضی بکرمه فضل غایت صلح است
در پیش مشرب و عدو از آنجا و ایا ارحمن و ذکر عبدلله و الهی و سینه
سکون آفتاب و کرم خندان و خیر الهی خدایان که تفسیر برین مرقم و رفا

ذکر و کما ذکر فی حق
۲۴۲ - پنجم جناب که دایره فیاضی بکرمه غایت محراب بکمال شایسته
و بوی و کف و ام و در حق

۲۴۸ - پنجم جناب غلام ابن بوی بیان طاعت بزدان در فراس
این نظره عظیم و عدم التفات نفوس و ذکر شهادت حسین ابن علی
بر ضد پروردگاران اهل بیان که حضرت قیام از شهر در میدان و جمل
را ابو الدی و زلفش بخشد

۲۵۱ - پنجم جناب بزرگ فیاضی در طرف غایت مقصود عالیان
و من راجع به آن جناب بوی

۲۵۲ - ط پنجم جناب که دایره فیاضی بکرمه غایت امر جمیع است در تقیه بوی
ذکر غایت در حق و در تقیه بوی بوی و کف و کما ذکر فی حق
حضرت بوی مرفوع کف بوی مرفوع

۲۵۵ - پنجم جناب غلام ابن بوی فضل از عدم کما ذکر

در حق مشرب و ام و کما ذکر

۲۵۷ - ط پنجم ابن بوی جناب غلام ابن صلح امرت در صلح
است نه در ذم و سوال جناب بوی از آنکه قبول از قده مسته نفس
۲۵۹ - لغمان (با ابن بوی) کما ذکر غایت جمل ترمیم بیت عظمه و کما ذکر

صلح حسن و حسین

۲۶۰ - ط پنجم ابن بوی فیضی غایب القیام بیان بوی کرم و عظمت بوی
و افتتاح باب اوسع از سموات و ارض بطریق عمل خلافی در کمال علم الهی که
از جن و ذب نظره آب در شمش و دایره شایسته

۲۶۱ - پنجم راسته نه ط پنجم غایت کما ذکر من نه غایت شایسته
با بن بیان جلی بوی قول حق و کما ذکر من بایده عالم و اهل آنجا بوی
فصل فرمود و بعد از آنجا و ارض و کما ذکر غایت استاد و جامع
بطلان افتراق و حقیقه برین نمایند غایت تمام نه رسانند

۲۶۲ - پنجم ابن بوی غلام بوی ابراهیم نام بستان خمر در بیان
باشیدین بوی غایتی از کمال الطاف و کما ذکر غایت
۲۶۲ - ط پنجم جناب بوی ذکر غلام عالم که نزل بوی برین نام

فهرس

صفت
 شایسته در جنگ است حرب از جنود بی پشت را ماط شده بود
 ۲۶۴ - بخار از نه ضلع خاک تا غوسلی بیان اکثرت هم خرم حرف
 حکمت طرد دستراستند کوه بر کوهی در دو در جنگی مانده در جنبه اوله در کربت
 که در علم هم قابل شود
 ۲۶۵ - ط بخار جنب برنا غوسلی این من صید لم نه بیان اکثرت بر سر
 نزل مانده سینه در فندان طرب درجا در بر افروغی نا طلب در صدم عالم
 ۲۶۷ - ت جنب برنا غوسلی این فرج همها بود و که خطب سینه
 آیام اقبیا را کنی باخته کتب و پیروی کند بجز از جنب اگر قدیم در آن
 نازل شد بابت
 ۲۶۸ - ط با بخار جنب حسین کجا نزل از سه شبت جنب است
 طلب نماید در حق شایسته
 ۲۶۹ - آفتخار غلام نه خرم قدم از سست مانده از غم خرم خرم
 ۲۷۰ - ط آفتخار جنب در جع بیان تبراق در غم اول شکر جنب
 که بنابر جنبه رفته در غم خرم و صبا سینه
 ۲۷۰ - جنب این جنب در جع نزل شد بابت از غم هم در غم شایسته
 ۲۷۱ - ط بخار جنب قدم می آتی نماند بیان محل بجهت شکر

فهرس

صفت
 از غوس و همی استقامت نمایند و چون بعضی همچنان آیند از برین مستند
 ۲۷۲ - بخار از نه ضلع خاک تا غوسلی بیان اکثرت هم خرم حرف
 حکمت طرد دستراستند کوه بر کوهی در دو در جنگی مانده در جنبه اوله در کربت
 که در علم هم قابل شود
 ۲۷۳ - ط بخار جنب برنا غوسلی این من صید لم نه بیان اکثرت بر سر
 نزل مانده سینه در فندان طرب درجا در بر افروغی نا طلب در صدم عالم
 ۲۷۴ - ت جنب برنا غوسلی این فرج همها بود و که خطب سینه
 آیام اقبیا را کنی باخته کتب و پیروی کند بجز از جنب اگر قدیم در آن
 نازل شد بابت
 ۲۷۵ - ط با بخار جنب حسین کجا نزل از سه شبت جنب است
 طلب نماید
 ۲۷۵ - آفتخار غلام نه خرم قدم از سست مانده از غم خرم خرم
 ۲۷۶ - ط آفتخار جنب در جع بیان تبراق در غم اول شکر جنب
 که بنابر جنبه رفته در غم خرم و صبا سینه
 ۲۷۶ - جنب این جنب در جع نزل شد بابت از غم هم در غم شایسته
 ۲۷۷ - ط بخار جنب قدم می آتی نماند بیان محل بجهت شکر

صفت
نخمس

۲۸۰ - ط بنجار حبیب دروغ جناب آقا سید محمد طهر غایت مراد کرد
 در حق مشایخ و در حق صادق و علیهم السلام و دیگر با اوفیق علم آزاد آید
 بدان امر زمین در حق حجات خود در حرم ستمین از غفرت شریک است
 ۲۹۰ - بنجار حبیب دروغ جناب حبیبی محمد کلاقر بنده طهر غایت کبری از صفت
 اراده کائنات است در حق مشایخ و عالم ایشان و با حسن زمین
 ۳۰۰ - بنجار حبیب دروغ جناب حبیبی م ح ح لا بیان مراد اهل علم
 او هم جاد و سلطان آفات با او در کوشی اهل بیان بر سبیل ضرب شکر
 مجمل و مخلص اوی جلال دولت آوری
 ۳۱۰ - بیان غزوان بیان محمد باحسان در غفلت بود اسی در شک زمین
 با اوقات فراتر شکر و آنچه لوح سبک که در عراق بسم سید محمد همیشه
 نازل متعلق بخیر نامی است که در سنه هزار میل بعد آن ظاهر شود و ذکر همین
 اول و دوم حرم رحیم نود و بیست و پنجم
 ۳۲۱ - بنجار بریم شکوه منظوم آفاق از کلام طهر و در یک ضرب از براد
 ۳۲۱ - آفتاب جناب مرع الذی حضرت القیوم فی آخری زمانه اولاد
 بیان صدر طهر در مغزبات و اکا دنیا اهل بیان و نصیحت بخوب شد
 بجز بهر اوی حرکت نکرد و در کلامی مغز در نشاند

صفت
نخمس

۲۲۲ - براد حرم جناب آقا میرزا محمد تقی میان محبت زمین در جلال غفلت
 سر زمین اهل بیان در حق بجز و در یک طلع ادام و عدم نصیر زمین
 و شمول عرف اسی در باره مشین لغز سجد و نزول که عرفان مدنی براد
 مستخرج شد از بی
 ۳۳۱ - ط بنجار جناب آقا میرزا تقی محمد غایت اکمل قدم در حق مشایخ
 ۳۳۳ - بنجار بر وضع جناب سید آدی صدر الافریش از بی غفرت
 غایت قدم بر مشایخ از بی از نزل رحمت در حق حبیب بر فرغ و اهل
 کرمت در باره نیت اخروی و عبد الرحیم
 ۳۳۵ - بنجار جناب محمد رضا طهر غایت حضرت قیوم در حق مشایخ
 بستگاری
 ۳۳۶ - بنجار بناب محمد حسین بر با طهر غایت قدم در حق مشایخ و
 طلب تائید
 ۳۳۸ - ط بنجار حبیب دروغ جناب آقا میرزا محمد با علم طهر غایت جلال
 در حق مشایخ و در حق از اجداد و ائمه و دیگر اوی دولت آوری که غفرت
 از سلطان طهر بخودش همیشه و محمدی لغز از حق اول این طهرت امر
 خردنا و عمار و مالک که سبک از فرم نیست استماع شد

صفحه فرس

- ۳۵۵ - این لوح کوربت
- ۳۵۶ - این لوح کوربت
- ۳۵۸ - این لوح نیز کوربت
- ۳۶۰ ط - فتنه رخا سینه خجسته باین مخصوصه من تا اکان بهشتال نانو
سعدا امر شده و شجاع حکیم نما آگهی از آزان و طهر کتر ستمه و با او بسطه
فکتب شد
- ۳۶۳ - دولت آاد بخار خباب توامه بشر بیان نظریه تیر با خذ عزت
از ستمه عبا و قصد گردانیدن آنا بر زمین باشد
- ۳۶۴ - بخار خباب خمر دای این من سعدا اله شده میان علوم عالم کوربت به
ارض طه و ارض سیم و ارض طه و ارض سمر و سمن عظم و وزل که سقرت که
منابع اله شده رضا
- ۳۶۶ - ط - دولت خرم خباب آتاسیه خجسته علم میان سلسله ان کوربت
سرسین بیان از ضرب قتل و عراض شیخ خمر حسن کجی که قتل علی علی طالت
دایان انباء و خلیل و دعات حکیم و وقت عمادی سینه سینه و زوزل کوربت خمر
حق محمد و ام و ستمه فاطمه و عا و سیم و در ذیل لوح سبک امر اوردی
حق بر عایت کوربت

فرس

- ۳۷۹ - بخار خباب آتاسیه عبد اجدادی طهر خباب عدلت صحن ده
حق مشا اید
- ۳۸۰ - بیزان (نام تریه عالم) بیان جمال سبن در آید صبح عالم شخصی
عزخان با کت قدم فغن شده اند
- ۳۸۱ - بخار سیرا سیه خجسته با کت کوربت قبا به بیان اصلی این توله
جمل و فر لا امر و بر ستمی از سا حاکم با صی الله و خجسته به کوربت
انت با قدم و ستم هم و سیمین
- ۳۸۱ - بخار ام دنده المرحوم بخار سیرا سیه خجسته با کت کوربت
۳۸۲ - بخار خباب سیرا احمد میان خیر آفاق خجسته کوربت سیم به کوربت
و دیو لوز اوزن و رشود کجی سخا به خداوند با و عطا سیمو به
- ۳۸۳ - ط - بخار آتاسیه خجسته سس ط نزل مناجات از کوربت
وجود در خجسته ره با طلب تا بید
- ۳۸۳ - بدل عثمان نزل مناجات از فوات حجت نظریه فیض در حق
احبار و آاد رحمن طلب تا بید
- ۳۸۴ - بدل عثمانی نزل مناجات از برآمد محیط نزل آیات در حق
لوح و حسب تا بید

صفت

نفس

۳۸۴ - بدین میزان (بایره) نفع واضح این کجی درستانی آنگی شکر
 سب غرضتیم نسبت
 ۳۸۵ - نفع بخار غایت نامیرا مرگ بجان بش در نیست بلیت
 برده کاه و دم تنها جناب تحقیق
 ۳۸۶ - در لکن در حرفه میزان (رای هم) مظهر مغم غلظت هم اولم را
 از دایح بجان محو نموده
 ۳۹۱ - میزان (ای دنده نظره) بیان حاصل قضیه بجهت حق در قرب و بند
 در اشتیاق در دلها برافزود و خود استند فرایه
 ۳۹۲ - میزان (بکشدن بیجا) بیان حاصل بجان بوزن سخن و صدم حرفه
 اصدی و در ذویل روح سبک در فضیلت غایبات حق بکسج تمام
 ۳۹۳ - بخار در دمه نظره غایت از سزا فضل پاکت قدم در حق
 و تزلزل شایعات طلب تابییه
 ۳۹۴ - بکشد شریک بیان حاصل غیوم در فتراوی از راه اهل کمال میرانند در رفت
 الراج سبک
 ۳۹۵ - بدین میزان نظره غایت صحتی حقیقی در حق بکسج وضع له حکما
 و ظله فضل در کم در حق اجاب ایسان و دشمنان و ستانه و تابه در حاکم

صفت

نفس

توسط حضرت افغان
 ۳۰۴ - بدین میزان نزهت طرف غایت مجرب آفاق نسبت با بکسج
 از اقیان و اوجان و در کفر تقیر وجه و بدی تدوی بین شه بین بس دلمه
 ۳۱۷ - بدین میزان نظره غایت کبری از رقم پاکت قدم در حق کجی اند
 افغان در بر کمال سیخ و چاه تران با دل صبا
 ۳۲۹ - بدین میزان نظره غایت حال بجان در حق صده از افغان و کسب
 اگر غفلت زلفین در خط مشه افغان با افغان روح و نیاورم
 ۳۳۲ - بدین میزان بیان سوله لهاد در خصوص جناب آخری است و کلام نظره
 غایت در حق غرور و کینه هرگاه نفس بکمال درج در بجان و جمعی اقیم بنامه
 متبیل دانه بخود و کلمه همیشه شوند
 ۳۳۶ - بدین میزان امر نیز آفاق بصیرت سکون و صدم بکشد در صدمه نه بکشم
 نفس خاطر در امر با کلمه شه با حال طینه و اخلاق ارضیه
 ۳۴۰ - بدین میزان اگر مجرب بکمان بنامه بیخ سببین مظهران از صدمه هم
 نظره غایت در حق سادها و فرمای معانی شجیه در نقل نقطه اوله و کسب
 نفسی کجی در کم در صلاست که فرود نفس در جب در دنده کسج مبارک

صفحه
فهرست

تأیید یسعی بحجاب الیاء
 ۴۴۵ - بدین عزمان امر بره اهدام توفیق در منزل فروری که مصحف دهنده
 ازین تبقه آقا حضرت افغان
 ۴۴۷ - بدین عزمان ظهر غایت از مصحح جعل اقصیت در حق صدق از آقا
 و ذکر کتابت کتب معتبره در حلقه بیم القی و عدم جمله جنکار تحت قلم
 و حتی جس جبریات زنت بجان
 ۴۴۲ - بدین عزمان ظهر غایت قلم آتک قدم در حق امین و شهید و مراد
 ۴۶۵ - بدین عزمان ظهر غایت آتک مکتوب قلم در حق صدق لذا آقا
 بیان کتبها عمل خود نمون بسبب منع از دو و شش و الهیه گردیده
 ۴۷۰ - بدین عزمان ظهر غایت تخصصه عالیان در حق جناب امین و جناب
 قبل حمید و جناب بک
 ۴۷۲ - بدین عزمان ظهر غایت کتبه جناب و سعاد در حق افغان و جناب
 حرف شین
 ۴۷۴ - بدین عزمان ظهر غایت جمال بین در حق جناب امین و ذکر حضار
 جناب نظر از سباده رتبه و اصلاح کتب از طرف آقا محمدرضا و بسینه مصطفی
 و ظهر غایت نفوس و حیثیت حضرت افغان

صفحه
فهرست

۴۷۸ - بدین عزمان ظهر غایت مظهر غیب و شهید در حق جناب
 (ک حمید) و سمر و جناب امین هم شه آقا صنف و ذکر صحیفه نزل مظهر
 ایثار و ذلیل و لوح اسنخ از حسن مخصوص و در حق علیها بجا آید
 ۴۸۰ - بدین عزمان و ذکر قلم در بدین شبها و سعادت آقا م ح و در حق
 سعادت و تکیه در عدم شبها همای نفوس و آقا و در حق صدق و ان کتبه
 ۴۸۲ - بدین عزمان بیان آتک قدیم ایصال و در حق جناب بک و
 جناب امین جناب الف و در حق جناب امین سینه هم بر آید
 و در حق جناب آتک حمید و در حق غایت در حق آقا افغان حضرت
 الف و سعادت حضرت حاجی سعید
 ۴۸۶ - بدین عزمان امر آتک نام بالچین بود حضرت غایت افغان
 ۴۸۹ - بدین عزمان بیان جمال نشان در عدم حقت آقای کبیر و در حق
 و ذکر جناب محمد مصطفی و جناب سبب و ذکر جناب کتبه شکر شه در حق
 در پست سعید بکشت عدم تکرار
 ۴۹۱ - بدین عزمان بیان جمال زبان در خصوص آقا و حضرت غایت افغان آقای
 ح ح تقدیم کبریت سلاح و عدم قبول امین لاجل زلف در حق
 شکریه و سورت فرسودن آن عمل برود با بصیرت ادا و در حق و در حق

نفس

صفت روح مبارک اهدا رضا از مخاطب لوح چشمتن مجاهد از مقدم خبر و علم باری
 عقلی جیت ترش در تمام گشت
 ۴۹۵ - بدین عنوان بیان نظیر حسن در کجی که اعراسی ایران بگردید حضرت
 سلطان بیدل حکم نماید
 ۴۹۶ - بدین عنوان نظیر غایت از محزون تمام هم در حق صدقه انداختن
 ۵۰۱ - بدین عنوان نظیر غایت بکرب علم در حق الجحیمین این در حق
 الواح دوباره اجتنابی نفس
 ۵۰۲ - بدین عنوان ذکر تفریق است که در دو داری این ارضی و در حق صدقه
 غایت در حق صدقه انداختن
 ۵۰۵ - بدین عنوان امر جمال بخانه بنجاب این بر حق بشرط فا و در دو
 این اصیق و ذکر نادی دولت با عدم حضرتش در ساختن صحیح است
 حق آتانی نفس بخورد
 ۵۰۸ - بصیفت تمام چه بنجاب این در نظر بدین بیزیت امر و عدم جلاله
 ۵۱۳ - بدین عنوان بیان جمال سوره چشم اعمال نفسی خالصه و با ذکر
 بر اقصا و آتانی و در آرد اند و ذکر احمد کرمانه در اصل اوراق زفر تیره از
 مدینه کبیره جراف

نفس

صفت
 ۵۱۶ - بدین عنوان ذکر تمام بجای رسم در خصوص شهادت زین العابدین
 فردی بقای که در حسین زین العابدین در کتفام مستند و نظیر غایت در حق
 صدقه انداختن

بسمه بنام الله العظیم العالی

محمد سلطان چو در ملک غیب شجود و ملائین و سوار است که بنور کند
مبارک اندیشه متعین و محضتین با منور شود و بنام سوره مبارک که اینها
برافروخت است حضرت سید که در دنیا عباد و خوفهای نام بر سطوت علما
و عرفان عرفا است از منبع تنوره بلکه در حدیث ان افزود
جلت مقاماتم و علت مرتبم چشمه بی انتها منعم
سبحانک یا من یک نورت الانصار و نطقت السرا لیل
اسلک بان توبه عبادک علی لفظی انکاف الاعلی المقام الذی
انما من انوار حکایت با مولی الوردی ثم انزل علی الذین قاموا علی تبه
امرک املا و حکایت تم خصلتم من الذین اعرضوا عن طاعتک
و قاموا علی اظفار ذکرک انک انت الله علی آراء و سیرک حکمت
الانشاء الال الال انت العظیم کلمه و حکایت سلسله که محبوب
بحضرت اسجد و علیه بنام الله العالی ارسال شستند نزهت ایضا
فرستاده و تمام آن در ستان فراموش اندکس غرض
قول کل کبریا یا علی کل کبر انما ذکرناک مرتقی فی المساء غیر غنی فی انصبا

و طوفانی بجزین الهمی حضرت العبد کما فی کتاب آخر الذی استکمل
اسجد الذی بطرف سبیت و عشر شریقه الی الله العظیم فی العسی و السلام
تکلم فی انزال من با شسته اند و ماکمل کل کبر مرتاب طوبی التفریح
ما عند قوم اعدت ما عرفت من ابدی سبیت الایاب
قلن ملا الهم من الله الله لا یجوا الذین اتبعوا لا یظنون الا انام
قوموا علی تدارک ما فات حکم ثم ایدوا الی الله العظیم التواب
انما ذکرکم لوجوه الله شهید کما انزلت کلمات حق و انما
من عیب سوره سوره التواب کما ان شرفت شمس العرفان من
سما سمان و کجیم کما انام استی
اصحبت کلمه تجرب بکرم حق جل جلاله وین کرمه فائز شند اگر چه
و استغفرا تا خیر رفت و کجیم انفضل حق کجیم جاب عرض شد
ایکده در باره جناب آقا سید محمد مصباح علیه السلام کوشیده
در حاجت مانع آمد پس فرموده قولتالی شانه
بسم الله العظیم یا محمد ذکر است لدی المظلوم بود بسم الله
مخرج جنینت در افران مظلوم شنیده شد حق جل جلاله فرست
و غیر است شایده و کواست نارات مؤثر و ولاد است کجیم

اگر نظر داشتند بر من در من کس در اختیار من و سایرانی نماند
 اتفاقاً بنیانی که گوییم همگام است و اینها است که بعد از آنکه
 انظوم الهی سخن بر حسب البلاد و جاه و اهل الی الله است و این
 یا تبارک است مثل ناسی ان استیع نالی هر شکر سبحان انبارک
 و دیگر که با حمد متعرف نمی باشد ابان ان الله لا یحکم انما یرک
 خاندانی اباب ان طهرت کس شکر کرن بقره من است بجز کس
 و ذیل من بر دانه او مقتدر است تا نظر فوسا الا من شکر فیما شکر
 علیه السلام ان عرفتم من هر شکل ظاهر بسبب یا حمد خود
 ظاهر شده و بشود از نظر علی از نظر جاری شده اگر نفس آیت الهی
 قرانت کند و چه نیست نظر نایب تحقیق پس شهادت می دهد که
 او محمداً و محمدش خلیف امرش را پذیرفته است این آثار از
 اسان حکمت جبار است و تو تعین نمانی که از تو نمانی بوده و نیست اند
 مع حق است و اراده و هو الله و ان کلمه الیه العلیک
 و علی کل موطن بسبب استغنی
 و انفس در دست در اعلاء سماوات و تیش که در آبی تخلع شود این عباد
 بشا به نظر بر مشا بر دشویم آمانا و تو کلان علی و زجر من است
 الیه و انضال الصغیر و انیکه در دله است و استوار محمد علی خلیف

عیباً است و قوم شست کز کسانند شکر نماند و امام و ملک
 و چه در من است و انفس و انفس فی الکمال قول کز کز
 می رسد بسبب ای محمد علی مطهر باقی بود قیام نموده و نور انوار
 بیایک از مشعل نور قیام نموده سخن از حال و دستاورد نظر داشته
 دارد سخن عجایب انفس ظاهر و سبحات فانیه نماند است اند
 بر من و او بود جالی مرغ یا از انامو مشفق اگر کرم محزون می باش
 و از جو سوال الهم رب فیض انیا و حکیم بایر
 یا علی بل کبر آنچه خصمه بر من و انفس از کما اشیت الی انزال ش بر من
 و انضال قیامت حق بشارت است اینها است که فرج می آید
 و دیگر دوست نماند باشند این فرخ بجهت مضطرب باشد و شود
 جمعیت از صد و اعتدال تمام و نموده و از هر که دست میسکن و غیر
 و محل موجود است
 از کمال این دو دوست باشد که تا کجا اثرش در دل محبوب عالمیان
 رسیده شفقت رعایت به تمام است که انسان از کفرش بگریزد
 چه هر که گشت شود و قال ایضا انما انبیا کرمی کما انفس شتله که
 بنور وصال شکرین عظمایا و اینها با امر از اجتهاد می که در این انفس شده
 جنس صحبت با میان آمده مع کل الکلم امید است که کار و ستا
 با بابت مقرون کرده است و الله فنی مطویه شود و مشرق الانکار

و این امر بنا نماید و جنب آن محل را برای چکه محل این امر
 میشود از هیچ طرف از قبل مخصوص نباشد با این امر آنچه
 نموده بود و اینکه بدین جناب آقا علی صفر علیها السلام فرمود
 و پشت نهادم و بر پشت خود نهادم که تعالی
 این قدر که ذکر کردی تا آنکه آیا چه شستل تنها العالمان در یک ذکر مرتبه
 و هو الکفالت قدالی الحق و ظهر المیزان القوم اکثر لم فی مرتبه و شقائق
 ان افرح بما ذکرته لدی المظلوم فزال کلمه ما خفت لآیات
 قد ان ایست کما نرسد کلمه علی و با من لدی الوبه و توبه الی غیره
 فی علی المقام با محمد علی تصرف من ذکر کردی که تفرقت ذکر کردی
 رب الایباب ان یحکمه الله بعد فی فضل العلم و علی کلمه ای که
 یا مالک الرقاب اسلک ان لا یخفی فی ایاک فانزل علی من
 فانیک ما یغنی بحدوک یا مالک الامام
 ذکر من نمی بلی صفر فی المظلمه اکثر و غیره بر حسی التي سبقت الکتابه
 قد حضرت مالک لدی المظلوم الذي عبدا الله مقدس امر الله
 قد رأیناک نزلناک ما یغنی ذلک بده ام المملک شهیده کلمه
 عرض بقره کتاب اختر من خلق و پیشونداتیم ان افرح

بگری از می آتعداد الکتابه اذا و عدت عرف بانی
 یا آتی ان بهک شطرنجی من کل النساء یا مالک السماء
 آشد یک نطقت سده مکنسته و غیره صفر و س الایات
 لسان الظلمه فی اجته العلی ان الله الایات العزیز الوهاب
 امحمد همه بصنایت کبری فانه نشدند چه کجا این صبه عیدان
 طایفه کس حضرت اسم چه علیه من کل جبار اهباه یا شمال سمین
 عرض ما غیر بعد از شایده این آیات محکمات مخصوص است ان
 غایت نازل شد آینه قبل است ان فانه شود و جانی عارف
 لا حول الا قوة الایات انما نینمذست ایشان خیر میرساند
 و از حق ترفیق می طلبد و اینکه بداند آینه شایسته صلح جناب حاج میرزا
 حسن علیها السلام تفرقه امری مرقوم داشته مجده عرض شد
 و مجده آفتاب غایت مشرق قوله بن غز
 یا امی اجر من فی لدی الله ضایع شده و نخواهد شد
 محبت و اقبال بود و سبب بزرگت در امر سلطه بزرگت
 از حق تفریق است ای چنانچه در آخرین کسب علم ترا ذکر نماید
 ان امری افضل کلمه و قوی مدح الروح ذلک ان الله یا من

لا تكثر الاسماء و تذكر بحسب التي اقبلت و استت از سمعت فما
 الظهور الذي ظهر بطلان عظيم و ذكر انما كان و قد قسم
 بر حتمتي و صباحتي ان ربك هو الغفور الرحيم طوبى لخاصة محمد
 اليوم المصداق و لا تاسمت يا غفور يا رحيم البهائم
 حكاك و صوم و على كل من اصرح استقيم انتهي

و انما كرهت ان اقلد يا متعلقا منسج كرم حبوب العالمين ان ترشدن في حق
 ميطلم كل اصنافي سبتي فانترشوند فاسيك اليرم باقره و عرش
 و خدمت او يا حق ان ترشده نه دلي التمدد جبال مكره كلكا ابطا
 محمد بچك ان تراز اوله اسلمين و شانت مستين
 نيا و ظلمين منع نموده و نمي نمايد قلبشان تو در بستان مستقيم
 قسم باقيا بفتي بيان كطرف ناخن كجي از اما موهنات اليرم نموده
 استيوارت از عظم ايران كبعبد هزار سيصدت تظلمت
 نموده انچه را كه بود و در ظهور حضرت روح علي محمود از حق ميطلم التا
 خلا فرمايد و بطرا است تير جايت نمايد كرسيد ان جبار با
 مطلق شيتت كمان بزم انچه از تله و در حق آيات و نجات
 مي ششوند باصل ميدانند و الا كرتي حسيه كجاست ميمين

منزل قنار عرضش ما ترشيد شند نصرت سجد نهم سان الرحمن
 على شان سجدان عرضش تيار الوان كونه انچه ان حضور علوم
 موهوم و ايش از انصرا ايامه شمع نموده بايد مكره ذكر حق ان اعل
 سياست شايه حق اوقات كطرف خايت بان انفسه شمس
 قوه فرمايد و گاه نمايد انكه على كجاست تير و بالا با تير جدير
 تيار شيد

بسمه تعالي

سنجها كبا من بايك سرع اوتون اني مطلع انوار و جاك و هجره
 الى شرق آيات دستك اشتك ترشك انت مستورا على كرت
 شيتت و كمان اني ملكك على انعلق و اذ انك لم
 قدسك الازيا حقا و لا تحسرك سطره من ملكك اوتان انك ملك
 سحر صلا كك و با فضلك بان نموده اربابك على باره
 في اياك عظم يا الواسع لم ملكك القوم عن القربى باروا
 يا ملك و قاما على ايقان اوك املك انك كرت التي حقت
 الوجود بان توفيق صداك على اقبال ايك كرت هم نداك
 الذي اذ تقه من ساك و اركك ايرت تظلم تترى ماورد

علی صفتی است که من یطابقه فاعلمت ^{۱۰۱} ختمه یا آیهی با سبک است
 به نسبت از چهار مرتبه ای در کتاب و الفقهی است که گاه که آنرا از
 او بیان کردیم مرتبه اولی از یک ختم و ضمیر علی شان بخیر
 علی من علی اللذین غیرهم است در صورتی که آنست که آنست که
 و همچو ما تریه فی قیامت که کلمات التورات الارضین آنک
 نقله و تریه ای که آن علی اب بنا ختمه صفتی است که در آن مرتبه
 است آنهم مرتبه است که در صورتی است که آنست که آنست که
 بان ایضا از آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 من استخوان منی که در آنست که آنست که آنست که آنست که
 جواب احدی است که آنست که آنست که آنست که آنست که
 و قیاس علی حدیث است که آنست که آنست که آنست که آنست که
 فاخبار است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 یا چه بود که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 مرتبه اولی از آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 فی صورتی است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 الا علی بان تریه ای که آنست که آنست که آنست که آنست که
 کلمات علی شان است که آنست که آنست که آنست که آنست که

بهت آه آنک انت التامع التریه ای که آنست که آنست که آنست که
 حق و احدی است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 مشق است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 بیان کردیم که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 در این مرتبه که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 همین که در آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 بود و اینست که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 و در صورتی است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 مشق است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 و آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 همه است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 اینست که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 یعنی است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 مرتبه بعد از آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 تک ایضا است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 مرتبه است که آنست که آنست که آنست که آنست که آنست که
 عند الله علی الاشیاء یشبهه است که آنست که آنست که آنست که

امرى ما طاعتنا في وقتنا محصله واطاعتنا في هذا الكون الذي يبعث
مننا حسد الكليم في الظهور وحبس الجوارح ان تكلم الله بعين
الحكيم كذلك اسمعناك من قوله العاشر من هذا الكون العبرني
السكج يا كليم المظالم في كرم من شمله منطه الا كبر في كرم
برجده انه عيشه ويا مكرمها من حيث لهذا اليوم الذي
الى الله في كسب النبيين المرسلين ذكر عبادي بما نزل من سماوات
مسرى به تجد باخذة الاحم وشرح صدره لتبليغ
قول ملا الارض ان اخذوا بانته في الظهور من الله ولا ينجوا
او باه الذين خلقوا كما كان الله اعظم شهادة محمود العالم الذي
الذي باسحق بشه بعض ظهروا كظفر الكون الثاني اذا ظهر فضعف من في
التمسك والارض لا من مشا الله العالمين يا كبر قدر قطع حيز
العلمه الا على من الارض التما وطين في باب عين ما انجها كسب
ان الكون في ضلال بسين فانظر في الذين يسيرون في الضلال
الذين انهم باه باه الكذب ضلوا وخذوه لا تخفوا من من الله
كذلك سلك الله في حرم اليوم من المشركين قول الله
ما في من مطلع الاسماء باسمي امرت ان تكون على ما علم ان اخذوا

ولا كونه امر الدين هم شملت نار البغضاء فكلت الاشياء
التي والله لا كونه امرن انكاسين آدمية فقهه قلب من ان
يشهد بكلمة على ضعف بصير قد قام من اعداءه باه بارته
سلوة من على الارض ما منه ضلوا انكاسي قد قام من المسلمين
وخلق باطنه آه وواكل الى الاقلام على من انكاسي
ومعها ابا باب منهم من امر من الله في كسب باه من
كذلك نزلت الايات ودرسلنا باليك لتقر بنا برأيت
الذين منتمسكوا من المعاني على ان خذ العالم عن راسهم بيز
الى الله القصد القدير طوبى القوي اضعفت شونات العطا الجبريا
حجيات الذين كلفوا يوم الدين البها المشرق من قولهم
وعلى الذين ضلوا في امر الله وبيوتنا تعانت طير بسب ان على الاضواء
وعلى انكاسي تقربا كونه العلى الظلم انتهى
انكاسي تقربا كونه كونه كونه صادق عدو في روضه بارضنا
لا بل تلحق مدينه في فقره لما وبعثنا من حرم من كونه
من آه قد نزلت عليك الايات من قبل ودرسلنا باليك
ان هو العزيز الكريم طوبى لك بما نزلت ما عند الله وانه
ما عرفت به من لدى الله رب العالمين ان احمد الله

۱۱۳۱
 ناز با جن می سپید استکان کا و سوسن تر یا فی جنه ان ربک ان تم علی
 اشفاقا رحم قدومه علیک باور و علی صفیائی از مرغان علی ترمی حرة
 بعد مره تیشید بیک کت کل الاشیا و من ورا نیا اسان اتد الملک
 الفیز العلم نظری القرآن الودی و ماورد علی سفرا اتمه من جنود اطلاق
 قل کت کلک بالاسی و الذین فی الارض السواء بما عرفنی امرک شیخی کوز
 حکم دار ترمی انکس الاملی الذی اعرض عنه الورد شیخی
 تر ثبات طوبی هر شک و نعمات العندی علی الاخصان
 اسکات با یکتا کبری و اللانته الی زلت من سوا عظام
 با مالک العرش الشری بان تختب لی من کلک الامم جلاله
 بقوا امرک بالحق و بیان و دار و اصحابه ان ایامه و اوقافه
 فرصل لاسما ایزب ترمی الضرب اراء الوطن الا علی فی حمارک
 و التقریب الی صخر خاک و الدلیل ثبت با ذوال و داره
 ایزب لا تخفی عا اراء من با یج فسکات وجود کرم فقه علی
 خدمتین چاک کت است المقدمه القوالیه التقریر التیمی
 احوکه کت علی باره ایشان شهوات و با سچک و سبل التیمی و اید
 ای این شهوات کتوز ارض مسا و دینیا و دایما فی تحرائن الملوک

۱۱۳۲
 آن برابری نماید او غرض سخن مجمع از خلق شده بیک کلام
 بوجود آمد طوبی از برای سبیکه شذات خلق او از حق منع خود
 و نصیب غراب او از زهر عمارت امر باز داشت امروزه
 که از برای او شب بشل مشا به و تمیض و باید منتظر
 که در بجز استقامت اشامیده اند و مشرق آیات ناظره کمال
 در مصلح امر الهی سب دل از این قائم فانی این مصلح
 او ایای خود را موی فرماید بر آنچه سب طاعت مذکر عبادت انشا
 حقیقت با را با سبک اسباب لکن سب انشا عرض در مذکر
 شاید از دنیا رحمت در محرومانند از آنچه قصه استخوان
 نشوند این عهد خدمت ایشان کسیر سلام عرض نماید از حق
 تایید مصلح آنیکه با نه نیاب حاجه لکرم و اجتماع با یکی از کرم
 موهوم هر قوم پیشید این فصل عرض شده فرموده
 با عبد لکرم کتکر نام سب طاعت نچاز با او را یا که بر شط
 اولی از او کیا حق دارد شد بعد انکه کتقی کتکر نماید بر
 اشطاع دین محمدا لطیف خیف طیران کسب سب طاعت
 محموله نفس موهوم بوده نفس موهوم دینیه با و با ت خود علی

ترب و اوردن و غیره معین نمودند و در آن ایام در آن ایام در این موصحات
 سبب شد که آنجا هر دو در برابر هم نشینند و گشت الاصل علی التمام
 اطفال کمین و در حرب شدید فکر کنایا قریب هزار و سیصد
 خود را علی و احمی و خلیل اعظم فریاد عالم میخواند و چون سخنان آنهی میمان
 آمد بر سلطان و بجهه که در شب از فرزند اطفال همش نوحه و ناله میخواند
 قوی بودند و هم طر مشرف میباشند معلوم میباشد که در حرب شدید
 از جمیع حرب عالم مستتر و عالم است بودند که در آنست معهوده که آنجا بنیای
 اضری با اختیار و فکر گشت حق شایده که است هر یک از این کمال
 هر ارض بر منظر و طلب هم نموده اند اما در اصل هر اطلاع ندا گشت و نگارند
 بیرون علی است الا بشعرون و بقولان الا سیلان کجس بر آن نهم است
 لا اوقس الله لیسیر التیم حال نظیر این نهم گشت و اینست موهوب و کمال
 نموده و در تربیت جان او بلام شوق است اعادانند و ایام هر یک
 و کرم است اندیشه ای که در قیام تا که در این من علی اکثر کمال
 هر ارضی هر کس نماید انظر انک انک الله غم مس با یک ندان
 الا علی در الامر است و بمنی لیسیر موهوب اولد و مالک الاخرة و الا
 در حق مشرفین برین عالم اندیش منبع طلب کمال بصورت استیم است
 و در حق است منبع نماید انما الله القدر و با ما با بیدر استی

ایرین مدغانی نیست ایشان تجریر سانه و مرض فیا بر انسان تحریک
 انرا این حج و طاع ایرج سبب بشاد است کمال انسان امر حال قدم در کوه
 سندان با نفس موهوب بر سر آمده است و این تقوس معوضه از این سبب
 سوال نموده تا تحصیل شد شود و اما مکرده حال مشاهده میشود
 نشد که اصلا ندیده نم و از امر استوار قبل بعد تجریر بر سر استند
 و با ضلال نفوس است بر شوقند تا نزد یک حرب بد نشینند جدید
 اراده نمودند و ترجیح میدادند که از بعد تا بر فکر که فو من و مند خون کورا
 مباح نماید زفرانی قصد و عیالی منزل فیا و در عالمی صفت الله
 و او ایام من بخواه چه مقدار از نفوس مساو قدر که بر تکلش شود
 دادند و بر نهادن سبب نام نموده بر نفس که هر کجا که ای شامید
 و فرمود و حضرت موهوب و الا طلال ظاهر شود و قولشرا بخشد و اشار
 بنا را ج برود و کج این طلال از کس است که شوق ای از ایدان کند
 مقصدی بخورد و سینه و مایه اند و اطاعت است از انفس و زیات
 در سبب بشمارند مستحق الله و الذین تمس من ان سینه و
 کتاب مشرفین و عیالی این سبب است و موهوب و طلال و جمله
 و بعد هم مشرفین بیان بوده بودند و نشینند و این سبب کمال است
 فرموده اند که در کوشه نم هیچ سبب علی ابی انصاف شایده اند

دختر پنج ماهه فانی سالک آنجناب موی فرماید بپشت عالی ظاهر نماید که
قلوب دوستان از او بجزارت محبت ظاهر شود و کلام دشمنان
بگذارد آنوی اشرف فی الآخرة و الاولی لا اله الا الله
یا صمد شکر در این مقامات قوی از اوقات سایر اوقات
و بجناب محبوبی این التمس الاصدق علیها شکل بها ایها نوشسته
در سال شصت هجرت بصورت آن آنحضرت میرسد و شاید در غیر
و امثال این پانهات علیا که از قلم است نازل شده بسیار میباشد
چکه هنوز زنده باد و با آنست قبل از تیر بعد مجتهد محمد مند چنانچه یکی
از دوستان آنحضرت از ارض مکتوبی یکی از مجاورین ارض مکتوب نوشته
و پیغمبر و ما و مذکور رسید که از شاخه ابراهیم تقوی بیاشید بعد از
اتمام هجرت بر او گفته این شخص که تو میگوئی اگر آسمان را از زمین
و هلال منقر و احیای بخش دک با ایمان دنیا دریم چه کرد و ما درش
معلوم است حال ما خدا غایب گناه با آنست قبل بگویند
نفس از افعال با علی المراتبی منع نمود و از فرات رحمت الهی
محرور ساخته همین که در قبل گفته تم قانم و ما بجا و ما بجا
تشریف دارد و سبب هفت سنگ و ما مظهر و کشت چنانچه

مشهد

شاید نموده مال کثیرین آن جان فزاد شوقند و در کجا نهیم شب روز
سایه بزم بیست کتیا هم در قبل ایام صبح تو هم در شب باعت
سبب آنست آیات الهی شایسته نیست باطل است و ایام ما در نازل شد
انقره ما مله نموده بپشت آن حال پس این مقابل علی ایست
مرشد بیاضاف با صبر خود نوشته و در کجا از زمان و در نور زبان
بگیرند و این دست میگردد و با طراف نیز میسرند و انفس غافل میگردند
این فرمانات را پذیرفته اند یکو سبب اتیهم انصاف که با درده شوه
چپ شده و خرد ساحتی مرایات بر اینست و مظهر غایب که
شاید هر مستوره کشف شود و انفس بر بیان حرم او ملاحظه نماید
همه چیزها اینطور است آیات قبل شیشه بود و نیست اینست
آن انفس عرض نماید آقا احتمال نمید و که شما بظلم با شیشه محکم است
قدری باضاف در امور که مشت فکرت نماید و از ذوی بصیرت خود
حکم بپسیده و حکم کند بنزد و سید نه جمیع حکمها تا کمال چه
و چه بکج و زمین و او را هم محکم نیست با ممتد تر و بر خود ثابت نموده
که قانم در ارض موجود است و در با لقا و با بلیسا اسکن هر عالم آگاه
کرمین باینهاست و انکار نموده و گفت حضرت موعود و از اصحاب
ظالم میبود و متوجه میگردد او را از کفار شمرند و بر قاش قومی دادند چنانچه

۱۱۱
 جمیعاً اقتباسی آن بود مستغلام که خود را پیشانی خلق میخیزد گمشده
 در بر کل خیرات با شیخ معلوم است مالک بعد از هزاره و دویست و سیست
 آنچه در هر چه در پیش از مدخل معلوم از طریق غفار گشت و واضح بود
 شد که هیچ و تجدیدات منزله و حریت گسسته برضای او انداخته
 از آن شخص بر حقیقت مطلعند و اگر هم نفسی مقلد شد حضرت اظهار نمود
 چو که در سخن غامبی اثر بقا و او با بلند شد جان خود را در این صورت
 انسان نباید عامل باشد باید در هر امری بعبودیت مضاف نظر نماید بعد از آن
 محتوش هیچ کس بر درون کشتی اولی خاصه غافل و عامی بعد از جمال صوابین
 معصوم و هر خطا باشد انسانی بوی غرض نماید چو که مولا شریعت
 است و جلالت و در او آلاء الهی که در لسان انجیر مذکور شد و آنکه کفر را
 باشد و هر چه از این آلاء است بعد از آنکه در این بین بعد از فصله کسان الله
 انی من لی فی الزحرف و شیخ الفکر بعد از ظهور آلاء او از طریق صاحب العرفان باج
 عرف الله و لیستین تیمی باجموعه **مختار** این الانشاف و این
 و ابصار و این الاذان هم تحقیق شده که این خلق برین دلیلی از طرف
 از حضرت مقصود که خطه بیان میفرماید آنلا شیار باشارتی و لا یما
 کفر فی السببان الامر بعد الله ربنا و مالک الاذیان
 سبحانک یا اسی قسح شمس علی فیض المقام هیچ سزای هیچ

۱۱۲
 قلوبی است از وی پشت الفل فلک بود که در هر روز دست و پست و تک علی
 عرش خلق است و جعلت البیان فمردم من فرود و است
 عهد من القربان همه الامان بنفکات همانا در این ظهور و انی حکم
 و نظره قاسم علی الاعراض حضرت علی شایان بر من علم سخن انوار
 لا علی اول من الامان اربیت بسکک نام کتاب است و اطلاع با
 تفکک و لا ما طالاتک بان تو ایالتین خطه امر است که در آیات
 و التوریه انی شکاک اربیت ترا هم از کتب مجاری و نفس جسدک با سوزی
 الهی است اسسک که چه قدر تک و سکا شکاک بان تعریفم با درت شک
 و مکتب بارادک لاله الامانت المقدر القدر سبب با نما جان است
 که آنچه تمام خود را در کفر و توبه بعد بر صاحب است از آن است
 بنیاد و مقصود می خستند و هزاره کفرجات آن نورس قائل که در هر ماه
 مرتبه فتنه کرد و آنچه کرده بود از فکر گشته کفر ابریت اندامه فایک
 اگر کار آن خود را جانم نشاید نماید امی علم حسین قلب انجام
 فایز باشند و در اشمال با هم همین بیان تو چه نامیب سبب
 در مثل این با هم که جمیع منتظران می آن بوده اند از او منوع شود و منوع
 نامیب که همه خود منتظر کفر نظر نامیب هم با اذان و غیر این
 آتشید باشند و آنچه در سنین متوالیات اندامه است هیچ چیز این

خدا شش انسان از عصای آن عاجز است و در این حال شکر
 نماید تا وقتی شود منقطع باین و در هیچ وجه برین در آنجا که از خدا
 ختم نرود از ضرب مختلفه و آنم شمرده بود چه بر نفسی یا بر ابرویم نمود
 مشاهده نماید که در حضور الهی بستاند و همین برای ما کف غیبی شود
 تا آخر آنروز صدق حق تعالی بگوید و بشود است در این وقت با حق
 اعلیٰ را یاد و جعفران غیر هم سوختن کرده هر نفسی که از حق
 ساین نماند شود و جعفران هم ساینی انصاف و دیگری طلب این
 دو میدان قبول علی حاضر شد و در جواب کان الله و لم یکن مع من سئی
 طریق نمود قلب اینقانی مشتعل است از آنکه شش جبار و جبار
 ظلم جباری در حق بعلیا میفرستد او را در آن امارشان ریخته حال
 چند و شمری چسبند باقی نماند با بر ابراج صوم سوزانند و آنچه در سینه
 مجرب از جایا و در پایا و در جبهه ای در ضایع بنمایند و یکسخت
 جیل جبار از خط نمایند آنجور و بیستگ با یکمال تضرع و نیاز
 از برای جهال که در خضر غفلت بهوشند از حق غفلت نمایند
 طلب نمایند که شاید نسیجات آیات الهی از قیوم نفس صوری بریزند
 و باقی اعلیٰ توجه نمایند که چه حیث است حیث است اعمال و لغوی از آن

نفس ظاهر شده که این توفیق را بختی منع نموده است و الله تعالی
 بکمال قدرت و قوت بر امر حق عالم نمایند که خدا بجزایر صوم
 از برای طهارت ایشان شایسته است که از جباران و ستمگران و از غفلت
 ساهاست که آنجور با بیعتا حق تعالی نماندند که در دنیا که در دنیا علی
 حضرت که علی من سبح و ذکر که با یک فریاد از آنکه به طهارت از او است من علی
 و من علی طوبی من سبح اول و اول نماز که در حق تعالی و انکیلیا
 جناب طاهر علی غایت تر قوم فرموده که کجاست با حق امر تو تیرتو
 و از لال کوشش ال شامیه که در است استخاد مسرعت شد
 و اما تر من مکتوت القدره و القوه نورانی

یا محمد قول علی بشنودای صاوتی منی که در هر اصلاح عالم تربیت
 اصل آن ظاهر شده و اولاد لایا و در یاد اصل خود و مکشای اصل کوشش
 باقی حاضر شود با حق و با جبار حق علی را در جیل بران بران بران
 حاضر شده و حق کوشش علی از حق کجاست او با هم از شایده از آنجور
 صوم و صومیه که اسی علی عالم غیر ظاهر مشرق الخ و غیر این
 مدست شاست از حج و برین اول من آن کجاست و اثبات او بران
 خود دنیا که هیچ از آن مشرق امر و صوم و صوم نفس الهی طلبند که
 باقی نماندند و از باین تضرع باقی پیدا با هم میلا شید و شایده

۱۲۳۱
بناصاف تبذل انبند جميع ذوات شاهديكواست كذا حزين نازل
شده بجزگ صبر عالم شمشير نزل از انديده قوت ناز الله لا تبعوا اولكم
الان شوام من خلقكم كذا بقره كذا الله اعلم ان الله جرح جان
سجده شش حاجي شمسك باشيه او بدين حرم فكن شيبه ابها المزل
وقازدويل المصنوع انتهي
ازين عجب قدرت ايشان تجسس ميرساند و انكشست مصلحت كاش نزا
پست قامت كبري نالز فرمايد آن قرب مجيب اينكوا با التقيه
داد با هم علامه خلق علامه كوشنده اميد چنانست كه يد قدرت است
جميع حجاب از خرق فرمايد آن طاعت اقدير و انجوب هم كوشنده
مؤيد نيز خرق حجاب موقفيه بلكه شان اينكوا بياره انكوا
جناب آقا سب صباوق عليه بها الله هم موقفته انجيب خزين
نيمايد بجزگ رسان آهي از قبل ان خلق ايشان سلسله را بگرداند چنين
مساوي حج و بر بسجدين از احزاب فخره از نرس است از انجيبه نماندند
و باقوي ملكوتينند انان كراحل انصاف حرمك شود از حج امر
مجز نيمايد امت فرزان اليوم بفرقان كرم حسد فسد از انجيبه
و بان اقباب ثمانيند حقيقت خود را و حال چسپه بن مساوي ان

۱۲۳۲
كاتب منزله برود دست و نا فخر انديده با مساوي انجيب
نظاير و مال مشرق صبي و نظير غيب از علم و در علم كاش
عربيه و فارسيت شاني نازل كنگاب كذا حجاب ان با جزيره و لذت
كوشت و رقيات شاد بود نمانند و انكوا كوشت انجيبه نظير علم
ظاير و جميع صبري نما بگشته و انكوا كوشت انجيبه نظير علم
انبار فرموده و جميع حقيقيين بر آنجا كوشت شاد بود انكوا كوشت
بالذو قدرت غالبه قوت نماند انكوا نظير علم كوشت انكوا كوشت
و بلكه است يك استخوانه المزين المون شوند پست الله كلي نظام
كوشت از آقا است فخر كوشت و خود از نعمت باقوي انكوا كوشت
چنانكوشت نظير علم از انكوا مشرق الانجيبه كوشت انكوا كوشت
نموده و در حقيقت انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت
بالسا مراحيل كوشت مشايخ انكوا كوشت انكوا كوشت
انكوا با انجيبه انكوا كوشت انكوا كوشت
و انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت
موقف انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت
انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت
و انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت
انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت انكوا كوشت

وشتقا بجهت سجودت عرفی العزیز سبحان تعالی
 اگر من علی الارض اقل ستم بکلیله با صاف فائز شوم و در آنچه ملکوت
 نازل لشکر نمایند کل بکلیه بپوشنی است تحت فلان حکیماناً حق شوم
 سبحان الله با این بیانات ظاهر و آیات تکرار و شذوئات لایحه
 و ظهورات مشرق و کج و زین شود انان تعجب مانده حاصل می شود
 و قوی از ادوات اینکله طیاره از ان مطلع اسنادل فرمودند مثل
 امر قبل که حال از اشرفات انوار کاشی حیثیت محرمه مثل کسبت
 کو بظهور کسبت نماید و بر بجزر عرض کند بتمنی
 نه ایستاد علی ایان بسیار غافلند یا باید بالمره بجزر انکار نمایند و یا
 یا بظهور ظلمت کسبت چاره جزان نبوده و نیست و اینکله
 او ایان بی ان بر سر فرموده شسته عرض شده قولتیا که کسبت
 قدس بجزر و ظلم و ظلم ماراد اولی که در فیکون یا استیغاب فیناک
 مرتب است و فرود که ذکر ان که بیکر قامت به الانوات طویان که نما
 فرموده و این کسبت اول قراب استم الذین اتقوا حق ربهم انما یار
 عطا و رحمت مالک المصاب ان عزله انما انکم انفسکوا بهذا الاسم
 الذی ان انکم خصعت کسبت به حق العباد و آیکم ان انفسکم و ساوس

الذین عرفوا عن الله رب الالباب و عظمهم مقبلین قلوب
 نودا الی الله لا کذکب لیکرم من من ان کتاب قولوا یا ایها الذین
 اتقوا انکم نعموا فیما انتم من انی راوه الله اتقوا الله ولا تتبعوا اهل فیه کما
 اتقوا قد یاج بجهت الله امام و در الرحمن حسب صراط العدل جزوی است
 امر شرفات رحمة و حکم سلطان الاتفاق قولوا دعوا الذین علیکم
 ان یقبلوا الی الله لا یظلم من من ان کتاب الاتمام قنا طکرنا و عرفنا
 ان کل الی الغیب لکن ان الذی من سماه الامر بایات الایات
 قدر سلک الی ملک بارین تصدیق به عرف الله فی الامکان اتقوا الله
 و اما اباب استسعال انما انزلنا اول ما آخره ذکرنا فی اور و عدل شیده
 بکسب اصیاد الذین طایف الامر شرف استیغاب الا شرق انما یوسیکم الا شرفه
 انکلی عی و غیر کسب کما قد کفر فی ملکوت من لیس الله الضمیر لکتاب
 البهائم علیکم و علی من یتکلم و ینکر کرم با نزل من انکم الا کسبت من لیس
 مالک الشرفاب استسعی
 اسجد قد او کسبت حق الازل بنیایش فائز بجهت استیغاب انک انما قد
 این نعمت را به استیغاب و چشمش متفق جبهه و سبب اول لارند و الازل
 ذکر ما جزین از ان صلا و محض قد من غفلت کسبت بجهت استیغاب انک انما

بر ملاستقیم مانده و اگر نه غایت در حقین میباشند و نیز
 بفرمان حکمرانان آنرا از غایب غایت نامند پس از آنکه از میان
 یوم و رسم علی یحیی و شیخ و یقین علی تطبیح مراد الاصلی است
 عرض می شود و نقل می نماید این عبد غایت ایشان میباید تا آنجا
 در کتب منزه و بنای آنحضرت است و آنچه در باره این است
 رضا آیتخان علیه السلام فرمود در کتب خود بسیار رسیده
 یک سبب آنست که در مقدمه آنرا از ایشان آنحضرت میسازد و او است
 فرمایند بر عرفان ذات مقدس و مقدر نماید آنچه در دنیا و آخرت و در
 این اصل رسالت است و حسن عرض شد و در کتب
 با علی قول کبر و باقی آنرا از آنکه الله ما کان الله یذکرنا المظلم من
 خطی است و دیگر منکر فضل است و در آنکه اگر علیه ان آنکه
 من علی شیخ و یقین با تقدیر است که الله کمال شیخ و کمال کبر
 مستقیم باشد و در حکمت و نشان نمایند غایت حق و حق خطی
 شامل می شود آنرا در انقضال کرم علی یحیی از سبب شکر شده
 و آنچه حکم در الواح شیخ از نظم علی نازل آنرا از شیخ و جبار و در کتب
 و بعضی از علمای ایشان

اینکه اگر فرود فرود مغیره بنای شیخ علی باشد فرمودند ذکر
 ایشان در کتب کمال در علم جاری است و انشاء الله تعالی
 بنیاد است آنرا در شیخ و در پیشین که در شمس ایشان در حق
 سال آن که در یک کتاب از شیخ علی بن ابی طالب شده و در فرمایند
 لوح است و در سبب آنحضرت آنرا میفرماید علی علیه السلام تا نازل شد
 لوح مبارک که در فرود فرود علی بن ابی طالب و غایت آنحضرت
 جاری شد و نازل شد از شیخ علی بن ابی طالب و در کتب کمال کبر
 این رخ ایشان آنرا فرموده چون الله شکر که در عرفان فرموده است
 و در ارضی اعلی منزه از لوح است و در کتب است و در کتب شمس است
 که علیه السلام در کتب اعلی در الواح مذکور چنانکه در الواح است
 ذکر شمس رسالت الله سر عرض شد فرمودند یا بعد حاضر
 از این سخن شمس فی سبب الله بنی ابی طالب است و در کتب کمال کبر
 در چند کتاب که در این کتب است این کتب است که در الواح
 شکر نماید که در کتب کمال کبر بود و در شیخ مبارک که در کتب نازل
 فیما و البها علیه عرض می نماید آنحضرت است و در کتب
 بهار الله که در کتب است و در کتب کمال کبر بود و در کتب کمال کبر

ذوالنطق به القدره فی الجواب

بیر الغیر العظیم بحسن حق تعالی که یک طرف المعلوم من غیر است و چون
 در آنکس و حیثیتک و عرف ما در وقت که پس از سبب المانع که
 از این سخن بجزای من بحسب المردود ظهور ما کان مسطور از من القدره العلیا
 المسلمین انقدره فی نظر حکم القدره الذی بشره بر سل الله من قبل ان یکن
 ما انزل الرحمن فی القرآن ان یکت لهوا فی کل عظیم طوبی لک بما اقبلت
 و صحت و نسیبت و تکبر برجات المسلمین الی شکرتک لهذا الفضل
 العظیم الذی لا یالیا له ما عدا انما سجدت من خلق فی هذا الختام
 ان لا الاله الا هو الواحد القدر العزیز العظیم قد جری کثر الوصال المسموع
 رکعت التبعالی لکن القدره حاله اذ یکت و من الا انهم من الظالمین
 لا تخترن کل شیء من لاضیافا انما یقصدت کل شیء من ان قرانی عظیم کما ذکرنا
 و فی حق انی کنت برتبا فی یوم اعرضت اماما الا فضل لا من شیء الا الله
 رب العرش العظیم الیه ارجع و علی الذین سبوا و ابا ابوا
 فی هذا الیهوم سبیدی استخف

تفصیل این کتاب قبل نوشته شد چه پاکت ارسال شده و یکی با نام
 انجیوب و پاکت دیگر به نام محمودی جناب ابن اسم الله الاصلی
 علیها صواب الله انشا الله سرور مکر جناب ما می بنویزم

علیه صاب الله و غیره میباشند امر و فی حق خود سید دست از حق
 فرمایید بر تبلیغ و غیره چون اسباب آن هر یکی از الواجح الیکلوه علی الذم
 اعلی انزل که اگر نفسی نماند بر تبلیغ نباشد و میل حسین نماید انشا الله
 به سر میز شوند بر آنکه حقوق حق از جانب انسانی نیست جناب ما
 مذکور عسلت و تحمیر و سلام الی الخ و لید این خادم انجمن شیخ سید عافیا بد که
 یا این طلب بشفق از ان انگر شو و یا از هم علی ابره لقا و یا با و پیش
 ثبت کرده انیکه ذکر جناب این ما و صلیت فرموده بود که توب
 از ان رسید و سب علت فرج شد انکه توب و کفر حسن مذکور
 داشت که کمال شرح ویر همان بجز مقصود و این کفر نیست
 یتان در مسامت استغاثه حسن عرض شد ذما انزل فی استخار

من لیس فی الله الغیر الذی اب
 بمسئله من کل عظیم یا کریم فی حق صلی الله علیه و آله و سلم
 و در المعلوم قد معنا ما فیه و بیجا که خسته عن حسن نمانت تک انما من کل
 طوبی لک و لای یک الله صعد فی الله الغیر الذی هو انما ذکرنا تک
 من قبل ان یقبل التذکره تک ما تک الوهم ان الله من خضع لسلطه
 البیان استخف حیدر من لای صرف المسلمین عن التمسک لکما تک نفس

۳۳۱
 انما هو العزيز الوهاب
 من كتابه انما هو العزيز الوهاب
 فيمن علم الا على الذي خلقه لا اله الا الله العزيز الخالد
 وذكر من شئ نفع الله الذي جعل الالهي الا على المقادير
 جلاله وقد ساهن الذكر ليليا انما شهدنا له بما يكون لولا
 انما وجهه بكل عالم من عالم الله كذلك اما طاقه قبل تبارك الرحمن
 انما من قارحته الله على شان اجدا عرفه و هذا من
 الذي سبق الكائنات انتهى

در کتاب احکام در شان از قلم اعلی ثبت شده و مکن در تقیام
 فرموده هر قدر از آن کلمات استغفار او شود بسیار محبوب است چه
 امر متعلق از قلم امیر است و الله مذکور بود است طوبی لمن نازع
 انیکه در باره کت اخوان شریف جناب مرفوع مفسر مکی
 علیه السلام در حدیث نوشته بودند قبل از کتاب الله کس از جناب
 فرقان محفل شد که ای الرحمن مقبول بوده است و اینکه
 در باره نیت همایون علیها السلام نوشته بودند معلوم است
 آنچه از ایشان بر آید که تا می تفرود و نفعی هستند نمود امروزی
 باید صیغ تا نظر یکدیگر باشند چه که کل اصابع یکت باشند

مفراه

۳۳۲
 مفراه قوله تعالی حمد بارک ابدید و برک یک شانه
 استغنی و مکن بانظار محبت تمام بر قدرت و عمل خدایه و توتیه
 و سهل الله پیش از حال میشود و مقامات خارج هر چه بود
 از حق سائل اول آنجناب همیشه میاید باشند بر قدرت محبت
 ما درستان حق این عید و زمین نمود و عرض مطالب که در شان است
 کرم اما محرک علیه با الله و آنچه باین نامی مرقوم داشته بودند
 عرض شده و جواب در جواب مطالب و سخنان محبوب نازل از آسمان
 بر صحت جدید را ضعیف نشد و کتب و تحفه من خدمت ایشان
 عرض نمود امید عفو است و آنچه هم آنچه در باره نیت همایون

نوشته بودند لقا و چه عرض شد فرمودند
 یعنی بدان بگویند سایر فی آیام الله و اما ما علی با عرض من که در حدیث
 و اینکه در باره جناب قاضی محمد زکریا میباشند و ما صانع است
 عرض شده و صانع است حق سبحانه و تعالی و نیت است
 و ما صانع است بطهارت آنچه قادر بر آنکه تا امر آنچه استخوان و عرض نماید
 و نیت است و نیت است که در آنکه تا امر آنچه استخوان و عرض نماید
 وقت بودند با است در بیج و صیغه صیغه که تفصیلا قادر بر حکم
 بوده او را رب الله فرموده اند و از سلطان مقصد یکدیگر صیغ من

علی از فضل تو ملک محاکم داد ای سیکر نظر عالم از سطوت بوم قهرش بود
 دعوت نمود و خائن محبوب انقیاد تو اختیارست که چه خردی
 حال از غم بگذرید یا نظر غایب شاید شرفات انوار معانی را
 از افاضات بیانات خدای است یا بنده منور کردند چندی اول کرمی
 اینک نظر از نظر علی انزل تو شد که تو عالی
 با یکدیگر بیاید که با باد تابان افش سماه صحت آفرین شرفات تا نظرش
 قادر صوابی آثار را اولی انصاف استی
 از خلقت من علی از فضل تو رسید که شرفیت بر شرفات
 انوار خود و لایق شرفیاید با آفرین آفرین خود با سلطان سلطان
 انکاشات سلطان با یکدیگر شرفات شرفات با شرفان سلطان
 قوی با یکدیگر و با یکدیگر شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات
 عباد که علی انصاف تو مرکز انظار انقیاد است ای سیکر خرد
 خود که در انصاف عنایت شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات
 الا که با دوست مجاور ملک من خلفه خلقک و نیا و نیک
 فاکتب عبادک انصاف تو در عباد تو ای ملک که شرفات
 احقر حرفه لسان محکم انک انت المقدر علی شرفات اللاد

آواز است الغیر محکم باری خصلت جناب شیخ و آنچه ذکر شد مذکور
 و به عرضت با ما انک به قبه ان ملکوت لیسان خود کن
 و با اقامه الله صلوات علیهم یا هر چه بود بزرگ و امر بزرگ هیچ کس نیست
 و در خدای این بوم بوم است صروف کرمی صبح امام سخن نسبت
 و سخن این بوم از علم علی از فضل تو رسید که شرفات شرفات شرفات
 و نذر ان شرفات شرفات و لکن ان بوم مقود انان سخن خود شرفات
 و با هر چه بود و سخن او با مات مقود شرفات شرفات شرفات
 تعیین شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات
 از صوفیان سخن مرگ و کان او نفس جوی دانه نهانی است با است
 و نیکو شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات
 کردد بجز خرد مرگ است بگو امر خود ز نیست که شرفات شرفات
 انصاف علی انان خاف الله ولا تتبعوا ایهاکم ان انصاف انصاف شرفات
 ای مشرق کسنا چه در کجاست انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 چند بوم شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات شرفات
 قوی طایفه انصاف شرفات انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 و هو اما عند العالم و عند و اما انصاف به من له من رب العالمین کم

در این اراضی تاج و تاجیمین میفراید طوفان بصیرت و نور و با
 عدو ایها صنعوا لکم حکم علی مشاربنا تا ملوکا تصوموا انتهی
 و هم چنین میفراید یا طلیطین اهل علی من قومه ولی الی المدینه اجمعت
 باب طلیطین و هم چنین درین مختصر میفراید و آن حکما و حسن
 و بسیا را محکم نباشد و در الواح مشتی بجهنم تین مکر و خسر
 شعیب سیرا پیدا ۱۲ و کیون فی ذلک الیوم ان الرب یطالسب
 چند تعبیر فی العلاء ملک الانبیا فی الارض ۱۳ و بجمیع ممالک
 فی جناتنا علی غیر فی جن تم بعد از آن کشته بشعبدون ۱۴
 و بخل تقصیر تقصیر فی القصر ان تب بکنود ملک فی جبل بصیرت
 و فی اول کتب و قدر شریح محمد انتهی
 یا اهل الارض کلمات الهیه که در نقل و کتب ما نبیند که نظر
 نماید و فکر کند یکشاید از نبوت کتب و توحید است که الیوم
 مقدر غرض است توحید نماید میفراید حفا و نمودن اول
 در طین برین طلیطین و هم چنین درین از تمامی ملک
 سیاست میفراید چنانچه کلامی است که میفرماید شش ایضاً
 واضح شد جمیع ملوک مملوک را با علی استمداد باقی علی و نحو

فرمودند بشاخیک مع کل اهل علی ان غیر اهل حسد اصفا
 نموده و ملک اشهره الی الی الی علی بن ابي طالب است
 از جمله لوی بود که حضرت سلطان ایران را رسال شد مع قامه
 اگر قضی دستور ملوک و هم چنین لوح حضرت سلطان نظر نماید
 و فکر کند بر سیاست حق مطلع شود و بر قدرت عظمت کلامی
 و در بعضی اشیا فی ممالک رحمن او را جذب نماید که خود را از
 امکان عالمیان فارغ و آزاد سازد کند و یکا الی انبیا
 طین ان بریده اعدا بود و حل ما توحید نماید و طایفه نورانی
 کند و هم چنین چنانچه جمیع مثل سیران مع شده و بجهنم
 بسته خوانند شد مال الخلفا شیب در آنچه قرآن علی اول
 درود سبحان آمده میفراید عزت از و مانی اندک شمار ملک
 و علما و پیشوایان کرامت و شرف و شایسته فائز و دیده و
 شینده هم طولی العارین امران یوما فی اول از فی ظاهر چنانچه
 قضی حیرت ملاحظ کند ملک را استیجاب بر سر مشا و دنیا پر
 ملک با بسبب شعر تا شیب که بگویند شد آنچه درباره
 انداز حرف بحرف ظاهر گشت و هم چنین در امور بطور
 در رس مشا و کند امر بقامی سبب که یکبارگی اهل

برقاک انباشند و دیگری نیز تصریح است و مقوله سراسر در این قرار
 داده و جریست خروج نه کما حقاً نادر هر اس کثیره و لغت قرآن
 قرآنی و حسن است ای الی بض و قدرت حق شایسته و نه
 که چگونه ذلت جمیع را حاصل نموده ای کما شمس نور ملک و سوره مبارکه
 ریش و الواح مقدسه که در اول سوره در ضمن اسم نازل شده اهل عالم
 ملاحظه نمونند تا بر قدرت و قوت و عظمت و علم حق کاه میشند و
 کمال استقامت بر خدمت امرش قیام میکنند امر بطور
 الهاتیکه هر روز شخص اقل عالم است بلدان بخود در ملاء عام با شکیله
 خلق نمند از برای ما و استقبال اینیت استخوانده چه که شایسته
 ملک اعظم امیر بطور در سراسر زمین جمیع را بر کمال جبروت
 و بسارت بدست تمام تعقل میمانند و این اضطراب استعناش
 در جمیع جهات سرایت نموده و نهایت طوبی از برای سلطانیکه
 ایوم الحق توبه است و از حق جل جلاله طلب عزت و قدرت شود
 نماید من این فقره چهاره نموده و مینت کتب آسمی جمیع آنها
 بنیاید که در توبه نمایند و در ظهور کمال تصریح فکر شده آنچه که
 اورا کسب طلب اجبرستور بوده و تدریج منصف بنفس

قیامت است ما از برای الرحمن فی کتب و التور و الانجیل و انتم به
 الا بصیرالهدی الحق العظیم استیع و این قوت و قدرت عظمت
 در حق تعالی ظاهر است که در تفسیر حکمیه جمال استیه مجرب و باب هم
 مسدود و خیاط قائم شایسته و حق حضرت نفس الهی است
 روحی و ذاتی کسب توفیق ترقب قدم بر این راه و فرموده نمک از پای
 قتل خارج آنرا مشاهده نمایند خیاط عسکره منع نموند بیستم
 ما تزل من کل محکت البرسلین آنچه واقع شد و هیچ در کتب
 آسمی مذکور و مطلوب این صی چون باستقامت ناظر انداز این
 کونکات نمود عظمت این بوم را بشانی ذکر نمود و اما که کتب
 استخوان شرف غرض گشته از حق انفاست مطالب کما تصحیر را موند
 فریاد تا از برای بکشت پان اشجار وجود استای نماید که شاید
 ایضا که جنبیه و اشما لطیفه ترین شوند و بمقام ظاهر شود که مستی
 مقام است نماز کردند اینست که در عظمت آیام عظمت است
 اشعیا نبی میفرماید اول الی انفسه و تهنیتی فی التراب من امام
 فترالرب و من جاب عظمت آتین
 مقصد اول این از کارانکه جمیع بدانند که انضام این ظهور عظیم حق در

سخن شیوهی بر شرافت ارض و امثال آن که در قبلی ذکر شد الا باید دانست
 بدان مسدود و حاکم را که بر سر مسدود تیان این
 منع است استماع نمود و بدان شکست چیست قوله
 و در کتب جوهری ذکر کرده بودند انبیا با شانی الا با ذکر انبیا
 انتهى کفر نفسی با صاف و نه نظر غایب بصرت با تشریح
 به الله و شید با شهادت به الله و اتحق قبول نه تکبر بود و لا یرى
 بجز غیر و الله ابراهیم خردانی یعنی آن خیر الیه بیست و یک سلام
 من راجع الحق مستطاعا عند خلق و بیست و یک ذکر محمد و مکرر است
 حاجی میرزا زین العابدین ب علیه السلام فرموده که هر گاه
 بقیامت حق جل جلاله نمانند و در حکایتی که از ائمه است
 برده اند تا سینه فرموده شش شش نه و بیست و یک سلام است
 مذکور بوده و بیست و یک علیه السلام این را هم ب حدیث
 رسید جواب غیبت نیز از جانب این شاه معانی در دست این
 تحفه و سلام بسیارند از شیخ سافل علی که پیش از امر فریاد
 بر آنجا که ستار و انبیا است این مکه خدمت ایشان مکه
 بسیار است چنانکه عالی از خلوص و محبت قلبی این کیفیت نیست ایشان

انصاف نیز مصلحت در جمیع احوال از جهت تیان این تیان و الا فرموده و در
 الذین کسروا انفسهم للذم هم استقامت تجلیه است و تمام القوی العبد
 و یکجمله قوم شمشیر در امور حستان حقا بود و تنها در اسد اول
 میدارند که هر گاه از حق تعالی گفت سزای ایشان این چنین است
 که در شته بود ان شاء الله مکانهاست احوال ایشان از غایت حق
 جل جلاله خواهد شد آنه و تیان دنیا و الا اخره و الا اولها و الا اخره
 الشیخ بصر این صمد ابراهیم داشت که آن محبوب را به بعض
 عرضی از حق تعالی صحیح شود و نکون چون چند بود قبل از منم شده
 در این گزیده که آن خود را خلاصه شست نموده مستعدی او است
 صیبه آنجا که در این کجاست آن نقش تا تم الکماله صیبه صلیح است
 از جانب این نام که بیست و یک سلام بسیارند که از تقاضای ایشان
 بر منطقی عطفی است نیز از حق تعالی مستقیم و هر مخرجی ساکن و الا
 بیست و یک علیه السلام جوهر القوی القدر الیهما الظاهر
 الاصلح الحق بیست و یک علیه السلام
 و علی من حکم و علی الذین یأثموا با یامل الله و علوا با امر و ابی کسایخ
 خ اوم ف ۲ جمادی الاخره سنه ۱۰۲۳

بسم ربنا الامیرین الاعظم علیکم السلام

سبحان من قال کتاب فطوره الخیر من العباد و اولاد ان زرع علیها
 و انشاء من الاحزاب و خیر کل اولی من عنده علی فطیر مشکان
 الوداد و حکم الاحقاد فی البلاد و انکسب و صبا علی الدین قاموا من
 خدمت و نصرة و مہر با کلمتہ لیسوا فی حجب عرش انتقانی
 انکه دستار امانی حضرت ششم در حدیث کل بنی اہلباء و صحبہ سنین
 نام محمد بن جناب میرزا علی علیہ السلام است و منی بصره اکثر
 وقت باطل را آکا می فرزند داشت و ذکر حضرت کرده و مذکور
 آنچه بود که آنجوب مویذ بر آنچند کسی است قبول پسندتعالی با
 یونق حضرت تو فی الا یاخذہ الوتوفی و اکثر کدوات الایام
 و تم سنین نام علی حیب روحا جناب امام خدا داد علیہ السلام و نقل
 که ترین بود بچھا حضرت انهم فرود و از فرموده اکمله ستر
 بعد ستر و نعمت بعد نعمت و امانه بعد امانه و سید و
 دشمن انتقانی خدمت جناب میرزا بسیار اجل است چه که پیشین
 کینه از بدی و گوشت ایشان پیری عرض شده و سخن خیر

شایکه است که قلب فاما حضرت موجودند و نیست بلکه کمال اتم
 جل جلاله جل ثناوی میفرماید که هر کس آن بشاید فتح و صلوات
 و سایر کمالات حاضر و سابق است آمد بسوی او و دست آن
 چنانچه ظاهر بود و نیستند جناب امام خدا داد علیہ السلام که در این
 سیزده شان اتم از منزل فینا حضرت فینا حضرت جل جلاله جل ثناوی
 مؤید و یاری بود که در آن وقت دستار حضرت علی بن ابی طالب
 مفصلی بر مال حضرت ششم و بعد از آن با حضرت ششم صلوات
 مانده و در سال نشاء سال آن است که در صحابیان روح نبوت بود
 و از عرفیات آن است نزد این عالم خدمت تا امان و در کمال
 سلام حضرت سید و اول مسکت بنا کرد پس این جماع و در کمال
 جل جلاله از او شمس فخرانہ الی بنا الرحمن انفسی کرم البها
 الکلیح من قرین علی تبارک و تعالی علی من مکرر علی کل شیخ مستقیم
 و کینه و انسانی از پیغمبر اوم که از پیغمبر کلام مشکلا متاخر

حیب دار و جناب شاکل که در آن فرموده اند و خلاصه
 بسم ربنا الامیرین الاعظم
 قدس الامیرین حضرت سید مرتضی فرموده نور در آن کلام

بسم بنی الامم السلام علی الامم

احوال الذی تقر و باخیزد تو خدا بود آنکه الهی العباد و ملائک الایجاد
 و انطق جبال و انی اسب و ابعاد و اسحق الذی نشیبت من لیس منته
 و انشور بشرق من افق منایه و سلام اظلال الملائح من مکتوت
 فتنه علی الذی با صرا علی عاکره و ذلها امر و دخلها با امر و با کتیا به
 در کتب عباد هم جرت الامم و الامام من الامم و ثبت حکم تقدیرها
 بین الاغراب بهیشت ازلیات و نظرت الامارات عظیمین
 علیه السلام علی من ارشم ملک الامم و ناطقاتها و تکبیر
 قدرشتر من افق سما و داد که به حیثیت به ابراج اجتهاد که کتاب شرح
 فیما انضطره فیا و عدت العرف و حرفت انتم علیه هر اندیشی
 در کتب من علی التشریفات و الاضر حصت القام محمود الذی تیسر
 عرش ملک الوجود و سلطان الغیب و شهود حضرت و حضرت
 با انطق به غیب خلوق علی نفس الوفاء اذ انویاتی و ملک الامم
 آنکه تلقن با طرب به ارباب و تمنی مرات علی الطبع علیه السلام
 قدرشتر که کنس و شرفی فاتی با محبوب خاد کین قصد تصدیر
 آنجی بحر بیان مسر و به محو کمال انظم الامم من

مغزین

غرض نماید و آخرت تعب نماید که هستند و کف نفس است که بود بهیشت
 کمال عفت خلقت و عظمی است با علی بحر نبی و علم کت و بیان انبیای نبی
 نام مستطرم اتفاق با علی بحر نبی و علم کت و بیان انبیای نبی
 اگر این نبی با سما به تیرا با هم تلقن از انقدر بود نشیبت و مکتوت
 ابراج لاده این بر استغنی نماید اوست تار و توانا و در نشیبت ابراج مستور
 و مکتوت شرح طریق قاب و ب شمول بیان مکتوت است توی
 و فلاح و انقامت مشرق و المص و به کت و به کت و به کت
 و سیات علماناید طوبی الذی بر کت و به کت و به کت
 و غیب علی الم و ان از زود و علی من خود بیک که علم مصلوب و کت
 اخی ساکن عظیمین و بیک علی شمس و به کت و به کت
 که از قرالی مندر الم و خلق و ما تیرا حال شریسته و کت و به کت
 آتیت که شمشه از هیچ مرات که نشیبت که من انضات کت نماید
 هر خود با انو تیسری از کت و به کت و به کت و به کت
 مشا به نماید و هر کتسی اقتدا حق با من الم علمان با م مشا به کرده
 یا کت و دستار کت بر بیان از قبل عظم القام انما شاز سار اهل عالم با مکتوت
 باشد و در هیچ جای شبل انما شاز انما قدر خود را یسند و مکتوت
 من که از ان مکتوت فقام نموده به مکتوت علم انی به کت و به کت

تا نظر باشند و آنچه سزاوارست عمل نمایند **عزیز العزیز العزیز**
 و التوبول من جنات العزیز محبوب ایچکه ذکر نفسین متعلقین و جانا
 افاضت خود و دستاورد محمد علی علیه السلام فرموده بود و در همین
 ذکر عملی است از اولی سئل تسبیح است منع آمد سئل علی فرمود
 نسبت به ربک آفتاب غایت بزرگ است و بجم شفتت و کلمه
 علیا تا جبهه مشرق تواند بل جز
 بر آینه ای عالم یا محمد ذکر است در المقلوم قره صد مرتبه ذکر تا
 فیکل حرة یا بجزینت المخلوق تعرف غنا آن فرج و کن من مشاکرین و
 تذکره فینما آتیمین کتبه اخری فضلا من لی تان آن ذکرت بود عزیز
 الکرم من ان اهل استه با ذکر کلمه فی الالواح و انزل کلمه تا تک
 بطلان آن مخلوق است که او بقصد التذکره قدنا زما عملت فی سبیلک برکت
 و طرازی قبول آن تکبیر اهل کرم طوبی کلمه و امکن و لمن عمل
 بها صبر فی کتبی اسپن بقیا کلمه طریقه حتی عملک فی تنبی نطق الای
 الا علی طوبی لمن فی سبب شاق است کهینه الیوم المبارک بسبب
 ایها المشرق انظر الی الارض علیک علی علی علیه السلام و یا
 ما نزل من جبروت افضل کلمات و محمد علی علیه السلام تواند عمل کرد

بسیجی که از نظر ما بر ما من یا محمد قبل علی بزرگ انظلم شرح شود
 و بزرگ بید و منزل کلمه اعلت محتسب کما یکتابه طوبی کلمه با
 رفیت و علت با مرتبه فی تنبی کمن من عبد کلمه سئل الایام
 محضاً من سئل و کم من عبد نبی العالم من واری مقبلاً الی انوار وجه
 ان فرج با ایچکه علی اصل با تکریم فیقول الایام الی الفتره نوباکت بما
 اقبلت الی الله و بدت عرض فیصد آن ذکر تک مرتبه من بعد آن کتب
 بجزئی من تک کلمه شایسته الیها المشرق من حق ما افضل علی
 و علی من روح هو انتی

طوبی انما وینما هما حکم عرف طلوب زرش ان ابشاده الله متعین
 و برحق و بجان عمل نودنا آنچه با آن مرشدند است الله استحقاقا
 با حسن عمل طیاره غنفا فرما شید ان من سنج ایش و مغالی سائل علی
 کربت از با استقامت کبری تا ناز فرما به آذ علی کل شیء قدیر
 تکبر و لا خدوت از ان بار او و عنایت تجرید است آنکه
 دوباره و قد مخدوم و علیها بهما الله مرقوم شید عرض فرموده
 عرض علی من المصروف فی حقها انما الله عز و جل است بر اعمال شیده
 و ما یکن ما لیا من کلمه ایچکه مستقیم است الله بقیامت حق خازر

پوشنده بر ذوال غلبه است و ما کین ماکیا هر کس که در اختیار
 بهشت آید بی غایت حق را برایش آید با شتاب کثیری که
 تا جلالت او رسیدن از راهی که در دستش است تا به
 ملک جلالی بختی و سایر آن نظر فرود آید که از جهت الی
 مقرر آنها دولت السور باشد و باعث ملک آن است و غیره
 اللباس مع کمال محبت افعال او را هر زمان که بیک
 الماس و در فریب او از حق صرفی و غیره مشتمل است شأن
 دنیا و دین آن از اول مرصعین بوده و این اظهار شده و بار
 چسبک با نموده و خصوصاً در حق حضرت ق آن تصور سربازان
 که از راه ایمان نمایند آنرا علم باقی تصدیق دانی القلوب و هو
 العلم خبیر اگر کتب و تعداد اوراق و قضاوت جمال و حکایت
 او را نظر نماید غفلت و تقوی آنی بر سرش است و غفلت اخذ با احتیاط
 چه با او است و خجالت میدهد نظر علی و در آن اندیشه شریف
 بود و سخن نظر ظاهر تقوی و کثرت نفس جوی از ظاهر آن
 چارهی نازل و از نظر ظاهر آنکه او را شناسند و بر اعمال او
 او اطلاع یابند اما دانسته آید که منوها و امثالها انتی

این تالیف از کتب اهل کوهستان آن فرضی است
 امانت و دیانت و سستی و صفا هدایت گزینان تا اهل
 حق و عاقبتش شرح پوشنده و حقیکه علی از ارباب
 استماع شد فرمودند با بعد حاضر از برای سخنوری سبکی
 و است اینگونه نوشته میگویند بر پایه حقیقت است
 حرفت تمام و این قول حکیم عارف است الیوم اصحاب
 الهی بیهضرب مایند با هر کس که امانت صدق استقامت
 و اعمال خلاق است آن آقا سید است از حق طلب عزت
 آگاه سیر یابند و بهای رفع باشد و هم و تقا اتمم
 نمایند
 آنچه بعضی از مشرفین آن مشرف نموده اند با ادعای حقیقت اصحاب
 غیر خیر اهل اصحاب شیطانی بقوی حال بطرز امانت
 در بافت مزین انجیل از راه حق و صراحت چسبک از روی حال
 قدم بر آید که این سبک مطلق است متصل الیه است و کلمات
 در سبک نازل ارباب شیه و صیغی است با او دانسته و منتهی است
 چندی کل آن حکمت است با یکدیگر عیاناً مطلق انوار حق است

سخن متصل جلایان نصیحت نمود و چون ما بنی لاسراستاد فرمودیم
 بنویز یعنی فایز قطع شده اکثری آلوده اند و بنده بسین تنزیه
 فایز نه استخ
 آنچه بود نه و مطلقه که در اعمال شایسته ما پدید می آید غیره ظاهر است
 اینان ظاهر بر تنزیه اهدی است یا در آن و فرزند مال اهل
 خود را داشت اکثری با غمی و طاعنی و گفتن خود را از صاحب
 نقل آبی نیستند مگر مقدس تر شایسته و شایسته دیده شده
 و زهره در آل امر و بیست و پنج شایسته که گویند که چکر زده شد
 بشی که حضرت علی در آن سواد فدا چهار صیرت فرمودند و در ظاهر
 چیزی نفرمودند چه که تا صیرتین موجودند و اینها از خودی خود
 داشتند و شایسته شکایت آن نفس فرمودند و در اکثری عدم
 رضایت اظهار نموده اند و گن استرند چه که اظهار آن نفس
 حکمت نفاض معینند چنانچه مشاهده شد با وجود شایسته
 اقیاب حقیقت در مطر ذال و ظهور رسیده شایسته است
 بر نفس هوای خود و میرا بطریق تعیین حبله میداد باری که در حق
 گفتگو تا نیم اولق و در ظاهر گفایت تنایر و اما در ظاهر
 حق اعدا شهادت داده و دیده بر تفسیر تنزیه و علو

و تنو یکی در طایری بر گذشت بود و اقل مرجع مرجع اعمال اینهاست
 فایز از ویست بیان حال شایسته و در مطلقا صحیح میشود
 و نکات آیات فایز و مناجات برخواستند و بقیال
 آیات و آیات ظاهر وجود معلوم میشود و در هر نفس پیدا
 ملاحظه فرمایید چه تعداد از نفس اینها بود و بایگان شایسته
 شهادت اشامیدند و چه دست خود خوردند و انمو
 با اکثری رضی نبود و حال هر نفسی شایسته از جمیع عوالم است
 و شایسته و مبتلا آن را تا اهل کعبه است که بگردانید که در آن
 و در غای بعضی دیگر بنیاد که تا یک بعضی شایسته شایسته است
 قیامیاد اولی امانت عینت و اولی اعمال نیستند و اولی اطلاق
 روحانی و یک شایسته بعضی از آن است که در کعبه شایسته
 یک در حق خود مطلق از عبادت محبوب شده شایسته این اهل
 علی ابرار و آنطور که جناب شایسته علی بن ابی طالب علیه السلام
 نیز علوم شایسته بر ذریعت مؤمنان است با جناب محبوب طلبی خداوند
 سیرت سعید علی جناب سید رضا حاکم و سیرت علیها ما بهای است چه که
 استحقاق سیرتین نوشته بودند و بنظر از اصحاب این نوشته بودند
 لایب مؤمنان و اطلاع بر مولات حاد شایسته مضمون ما و اینها و همین

۱۵۹

ایران جناب شیخ مذکور حضرت مذکور و با جانش حرکت نمودند
چون اولی اشجار تحت جمع و از هوا لطیف و آب نوردانی
نصف تری آنز بودند تاگاه از خریف دندان گرفت و اسباب
تقریب آن آمد آئین مذکورین علیه ما شاد را است این نظر
نمودند و با هم انقضوا فاکر ششد و جناب شیخ در جهان
بجای مشغول بعد که سنین متوالی است حسب الامر هم جناب
عاجی بعد از طبعی با نعمت او توجیه نمودند و با اهل صحابت با آن
شیخ و جمعیین امانت نماید این از اشد امانت ظاهر و ما سید
کننده مراد است که نظر قبضت امور طول انجامید تا آنکه حضرت
شیخ علیه با آنست و فرمودند و بعد از صبح جناب شیخ
مذکور در مشیت امور بر امانت فصل ایران که آنمیز بود
تفصیل امورات مردم و همچنین شده امر است این جناب که در
اول بر است حق ایران که ظلمت تا هر است داشت ایشان
ریسکه حسب القانون محرمی گشته و از اموال حرکت طلب نمودند
جناب سیدین اطمینان محمد شمس علیه با امانت است که
که آنچنین شناسست میرسد بعضی از سخنانها هر که اقبال بود
بجناب کار پردازند که گفتند گایر چه بشناس میرسد چه که قول

۱۶۰

حضرت حکمت و مقصد از شک و ریب بعد که در تعلق
ظاهر مضطرب و در مدعای ترغیب و تلمیذ منصرف
و الواف و بناوق طامس بشانیکر جمیع ماس مضطرب
و عاقل و مضطرب تجاوز نمود تا با این ارا رسیده
لا فضل الله و رحمت کشفه الا من علیها چکه آنحضرت
صیان است سخن بوده آنچو که واقع شد باری که در میان
معهوده عالیها ساقلها مشاهد گشت بنامه زینل و بعضی از
اینضاتی ذکر نموده و جمعیین نظر اعلی اهل است با می کنند و ظاهر
عرضه بیاحت الله سال نموده و تکلیف خود را خواستند
جمعیین بجهت اسم الله م علیه مشغول بجا اربابا که در آن اوقات
ملکین ارض شریف باشند عرضیه ارسال نمودند فرمودند انما
الف و سیر با قضا حرکت نمایند و بشانیکر سیر بکنند و اسباب
مصدور و حقوق و سگان و مترج باشند و بعد حضرت بارض مشغول
دارد و تا املین غامضین اسکندرتیه آتش نند و اموال من
از قبل بر پیشند و چه با رای بودند و اموال و سا هم میسج بنای
رفت و مخزن ایشان منهدم و در ایران و طرف خطوم هم نازد

۶۱
 شتعل شخصی غم حسیان بر فراغت نظر بافتن مشصر آن امر
 جمیع مشقت و مضطرب و جناب حاجی سید الشهدا نجف
 محصور تا آنکه حکم خروج رسیده و مشو کلا علی التدریج روان آمد و
 از صده سزار بلا کفر علی جلا از خط مشفر فرمود و احدی متدبارش
 مقصود وارد و مشرف و اما خات اسکندریه مع لکه کمال
 افلاس موجود و جناب کار بر دار قاهر و هم صفی و غیره
 کار بر دار عبید و اسلامیل و صل حدیث نظر بود که گشته بود جناب
 آقا سید علی علیه السلام بر آمدند که بود عدد و فائزانه
 از فضل خدایت حق و جوی موجود شد او را اند نمود و در آن
 کشت و مباح نجای همیشه انگلیزی برود تسلیم نمود میهنی بر خوار
 و خود جناب کار بر دار سید مرتضی مستجاب و اول کار بر دار
 آن بانو قسم یاد کرده که من هر گز نمی خواهم این صفات شما مرا
 کافیت و در مع و دشمنی شما همیشه با من که جهان کثرتیک
 شاد و دشمنی سید از جمیع شما القند باری این فقره سید
 اعلا شد در جنمات و جناب آقا سید علی علیه السلام استغوا
 شری از محبت دوستان محضر شری که طبعی در افشده او با
 بجزکت و طیاران میاید محبت بند و تحقیقات حقینی بخشید

و مرده رانده نماید این نای سید ایشان از سلطان اعلا
 غنی شعل مذکور مسطور از حق علی السلام علیه السلام است ای آن جناب
 اخیری را متوجه فرمایید امانت و راستی اول سید عباسی میفرست
 که جمیع اطراف باه نظر بودند و هر یک از اصحاب که سید طلب
 می نمود لامل جمع شری از مدین فرموده بود بیده بانه جو ما فرست
 میشدند و بعد نجیات بعضی از غمگینان شفت باقی بگویم
 اول بقسام ثانی رابع اول ثلث و مع ذلک نظر آنکه متذکر
 واقع علم و ستم تا مات اصحاب قدر معلوم با این عباد
 باقی و بر سر کار یک عیب بگیرد کرده هر یک یک
 خبیث واقع میشود و آخر بقسام دعوی خبیث هم نمایانند
 ان شاء الله هم او خود را حفظ فرماید و با سباحت و بر رضی فائز
 نماید در جمیع احوال جمیع جوارح و اعضا باید بجز لا حول الا قوة
 الالهیه تا خلق باشد در این اثنا لدی الله شرف و تصدیق
 و شهود با بیک لاطن بنویس نجیاب قبل کبر علیه السلام
 در جنتی و سینه
 یا علی فرجانی بایر نفس به تمام اتم با مری قلبی او با کبر

فی البیان تخروا من القلوب مجزواً و الأعمال الاطلاق فاما تم
 بهر حال انما المرحوم استواء علی هر مثل الاظم علی الالحاد
 بنیادی و علی امریه فی کتابی اسپین استوی
 از این بیان بیات حکمات که از زمان ملک و در تمام شد
 طوبی العالمین اینک باره خوب نوله جواب ما گزید
 علیه السلام استدر قوم نیست و در کلمات ایشان از فی سبیل الله
 بعد از عرض در حاجت آنست که در زمان حضرت جبار فرمود
 علیه السلام علیه جبار است خبر از زمانه از انجوب بنفسی
 داشتند و این با هم در عرضی عرضی و مادی گزید
 ایشان در حق و سخن بید از عرضی در جبار است
 امری از مطلع ظاهر شد و بعد از این از انکه علیه از مشرق بیاید
 اسان نامر تواند خلت و دل کبریا
 یا بعد حاضر اگر کج بود بگفتی اتم شده باشد و میشود قیام خایه
 و در فضای جبار تمسح و اگر تمسح بنده ضیاً انظر شیخ ستران
 خدمت با بر او است ندانسته ندانیم لذا مصدر امر است
 حکم جاری میگوئیم بخلق بیان لهما بعد از آن لالا نظر کمال

و غایت او من جسد اعلاهی کفر محمود و این ظاهر است
 ضوفا شد و مکن نظر با ما ایسی محمود و نیست کلامی
 مقبول تا زمانه علی بن ابی طالب و انقبول ذکر نامه فی الواح مشتی آن کتب
 بود العطف الغفور الرحیم المکریم
 عرض بنیادی که صورت این خاتمه اگر نوشته شود و تمسح فاعرف
 ارسال کرد عالی ترسخ نبود و نیست چکه غیر است بیات
 و حکمات حق کل الاله که حقیقه سبب اتعالی علم و امر است شاید
 آنرا بیابند و با حیرت اندیشه نمایند و شاید غرض اعمال مخلوق
 طغی و اطراف متضوع شود و فاسد فاعرفی که این بخشه الایم
 نبیده و ان الا حنیب و آنچه از الواح مضمون است آنرا
 جان ایام نازل و نکره انقلاب و نکره حد سال آن کتب
 این با هم ارسال فرمودند و بنشاند ارسال میشود آنچه
 فرود در باره است ان مرقوم فرمودند حقیقه سبب سرست نکره
 و عالم عالم حضرت ظاهر انشاء است خیر و بیایان و بعد از این
 ناطق که نکره است امر عالم باشند و دست خانی نخست
 که این کتب فرزند مشرفان الیبار که بود کوشش از بخشید
 در محبت ملک آمدی ترسخ و بعد از استماع داد که حقیقه تمام

مستعمل ذکر و بیان نمود و تقبیل بعد از آن عرض شد اذ احقر
 فرات الترسه و لطائف ما ج کبر الفضل علی شأنه لای ذکر البیان
 قال قول الحق سبحی المظلم الضمیر یا ایها الذی اخطأ فی شطرتین
 و انطلق ثباتاً لم یستوف و انما کتب من حقنی التوفیق علیک
 بهاد الله المفسرین ایوم تفضل العبد کما حضره بالرسالت الیه عرض
 لکما و المظلم ما عشت صانته فواد کف شانه التذوقه کوه سوجه
 لکما ک و لیا ک و لمن یسبح فکما فی امر الله الضمیر الودود
 قدرنا علی اکثر من یالو یق علی الترسه لیتلخ فی شمس العبد الی بیان
 کذا ک لفظت برافعا الرحمن انما سوس لشره لای یظنون شت
 الذی حضرت و رایت البحر و امواجها کما فی النور با و صحت ما یظلم
 مشکا القور اذ کان ستویا علی عرشه لیلوه ان تکب یکر فی کل
 الیه یلکن ثباته و عالم علی جنبه ترا امره بعزیز لمنوع الاخرن عما
 یعلون لم یقلون مسلمی الواضعوا و عرفوا الصلوا بها امر و
 فی الواح شتی من لیس فی عندا ک الود کما ک لفظت انما کما
 من قبل اللوح المحمدی فینذ العالم المحمد کبر من علی اجاب و ذکر
 بان یضم و یصلیهم و یومحالی ملکوا فی الذی جعل الله مطاف من فی

الغیب الشیخ

الغیب و اشهد و قلنا اولیاً ان فی کما اعمال یجوز منها الملائک
 عرف الله سحری بما یرفع امری و منشا ما کونی علی ذباب
 عنایتی و سبب سحری و منشا ما کونی فی سبقت الودود قول الکنون
 منکر فی کل الابدال وضع و نری و انما السبع الیوم انما یرفع
 و فصلت لوفصل کما لفظه و سبقت اخذک الاخر انما لیس
 بان یدرد بسلطان من عنده ان ذکاب لیهو القوی المستبر
 ایها و الترسه علیک علی اولیائی و علی الذین و نوا میثاق الله
 و عهد و فی هذا الیوم الضمیر الیوم البیع الشیخی

ایضا فی خدمت انجوب عرض منیا یکا کوه جواب استخفا تاخیر
 می شود و کوه بیدر جمع مطالبه انما بعد واحد لیس استیست
 نازک ارسال حکم و ازین خطا که سبب تاخیر خدمت است
 مشهور و واضح بر حضرت و در حال می خواست و لکن تاخیر
 این تاخیر عالی طهر است چاکه مطیع و احکامند ایضا کما است
 وصول الواح الیه بر امر قوم و شهید و سبقت الیوم و الخاء ان
 قلن برشان ذکر مراتب اشوق و ذوق مذهب انجذاب سز
 تعالی فی تحقیق سرت فی تارة عنایت فرمود انشا الله و ربیع

احوال نزولت میان حسن و قبح نیست قیام نماید چه
 قدر جلیبیت آنکس مؤمنس بنجد پرست طرور اعمال غلطی
 در مشیت اتفاق عالم انسان برین اولاد روشن و منیر علی عقل مستقیم
 بنیاد شریعت است اصلش برادر است قامت افروزش ای شایسته
 و شایسته و راه ملک و مملکت نه فقط جز غزوات طرای
 اصحابی خیر است نمود و نتواند بنویزینا خضر حکم و اهرامی صلایم
 برین حال عالم ازین نعمت لطیفه یافته باقیست عطا فراید مجرب
 تا میانه علی کفایتی تدبیر و آنجا طراز شکر و بخت و سرور یافته
 آنجا نور بر دیده مشرق و نعمت گزیده فرمودند در کار نجات
 بسیار لطیفی بل لطف ما کس عطا نمود و در کار شرف و رفیع
 الهی اتفاق غنایت فرمود خری اینکله بر فرموده شد
 تو کلمه و کلمه شایسته این گزیده میان هر دو بخش شده و ازین عطیة
 کبری مخلوق گشت که خود را مالک بر من مال الارض یافته
 بعد از حصول نیکی و سعادت اشع انفس انسان الهی با نیکی
 مبارک که ناطق تو را علی رضی
 ازین میان شباب عطا کرد که شایسته پشانه محبت است
 که بشوق الهی جویند شده است

بسیار در روح و بکود آن شد ای اینکله مبارک که شایسته
 اقباله ازین غنایت عطا شده سرخ بوی که در کف
 من شایسته این و اینکه در کارستان الهی فرموده است که
 ایشان هم در کارستان حسن بنجد شایسته شایسته که بنیاد
 الهی عطا کند و هم برین غنی شود و ادراک و انانیت
 از انفس معشوقند بل این بعد از غنای فرموده اینکله یافته
 مطالبه از مطلع بیان آورید به شرف فرموده ای عید کفر
 ایشانند و درستان الهی چیزی معی یافته و بگو شایسته
 مشغول در حقش از هر حکم انسانی عالم اولی خود شایسته نماید این
 طریقه بر باد حق است و فرق طریقه ادراک و حصول بل این نامه
 طوری اسم طوری اسم الهی
 فزایدی چون که ملاوت است یا نیز ایاید بر موسی نعمت و الا فراق
 از اتفاق سعادتمندان کتاب الهی شایسته نماید و اینکله
 در میان حرکت مشهورت فرموده شد که تحقیق کون اینگونه
 در آن آیات و آن انفس لایم بود سعید مکتب از غنایت تنزل الهی
 که آن انفس مبارک را در نشوونات مرده و مضر است اینکله بیان

اکت کمانی در عهد ائمه کبری استوی علی العرش رغما
 لکل عالم بعد از آنکه خلق را علی غنما مرغت می آن
 افرج بهند انفسل العظیم الیهما الشوق من غیر ملکوتی
 الذین شبده واسوانی و حرموا ایضا شتبتوا ذی الابر
 انوار فضل اهل طهر نمود و چون عبادت و مبدء صدق از طوبی از
 برای آنکه سبک الیوم محبت ما رفته شد و ثنونات و ظهور است
 ایام معدوده ایشان از مقام باقی شمع خود سنجبر سلام برین
 خدمت بنای میرزا و ایشان هر یک از دوستان آنی اگر مکنش
 در صیر سباع و ممالک مگر در سعادت بل در آن معلق بنایت
 انجوبیت و اینکه در جناب رضا علیها السلام مکتوبه مفرموده
 بودند امام علیه السلام در علم منشی عرض شد
 هذا ما خلق بهک ان الله و الکریم و الفضل
 قوله ثانی و چون مکرر با علی قبل کبر علیک و حجتی الی بیعت
 البشر حق علی جانار جمیع عالم از برای معرفت خود خلق فرموده
 و از برای آنکه حجت خود است و بیا بیهم مقتضیات حکمتش ظاهر فرمود
 لعمری الا که در حق نور خیر ما علم خود شوند یعنی آنچه از حق اعلی اند

علی انزل منکس نماید و عمل کند بکنه و در امکان سرقت
 و در حق مشاهده نمایند آنچه در باره ایشان عمل نمود
 در حق العرش محبوب ارقب من ظلم ستم برسان که هرگز آن
 از آنچه تو دارد شد غنی چشم از آن دارد چشم نواز و جلاهی این عالم
 با بیخفت که مشاهده میشود لایق کینه زارستان الهی بود و
 ان ستم علی الامراء فیصل است و حکم ایراد است الهی
 علی حساب او تا نظر باشند و بپوشش است انقدر که ملاک
 و چون شفق الکریم الیهما علیه و اصبه له و الاصلها را کس
 و الامری و انما الا کبر کبر استی
 اینکه در باره جناب امام علیه السلام علیها السلام فرموده
 و چنین برایت برین نگاه و قابل امکان است خدا و ایشان آن
 تمام از حق نوال که بینه شرف مفرغش تقیاب و بپوشش
 در آن خلق میان بظلمه قوله علی کبر
 است ان الله بعنایت حق ناله باشند و با نوار مفرغش منیر
 و از حق شرف و از نامه اش منفق حقیقانه الیه و لیک

۱۷۳۱
 العزیز عرفش علما اعلیٰ منوره و غیرت کل مردی که طوبی الخ
 مرغ القسیم و حرف و قام و قال مقبلا الی الا حق الا قد کسفت
 نانا یا علی شریقی نساات خایک و اما حقنی امام الحق فضلك
 اسکات بان تویدی علی خلق خداست و الا ستقامه علی مرتک
 آنک استقامت علی تشاره فی گفتنک زلم الوجود منسوب
 و انشود یا علی کما ناهایت باو متوجه تشبه با نطق بی الظلم
 فی صحبتنا العظیم تنفی از برای وجود است و در جمیع عوالم جدا خوار
 فیه ایها و علیک و علی من منک بالعرف و بایست
 بهر تقدیرت العلیین انتمی

اینکه جواب سوال ایشان مختصر است که نازل است
 میدانش که در خیرات استقامات نازل است چه که مرغ الا فضل
 نهایت نماید و این امام علی حجت ان حقین خطی منکشان
 لا اله الا هو الامین القیم از حق علی السلام استخار و ما سأل بل
 که در این از جمیع احوال متوکل بود بر آنچه که سبب اعلاء
 حق الله است و آنچه در باره حجت بان انا خدا داد
 و اما صاحب موردی علیه جا بار الله مرقوم داشته اند

۱۷۳۱
 ایشان بنیاد حق ما نزد بیدار عرض در ساست که الله مستحق

ساز کبریا با بیگنات عالیات ناطق قوله علی کبریا
 خودت به تصحیح بخدا داد تو را علی شهادت مید بدین
 هر سخام بگردد عرض شد بجز آنی که در سخن ناز شدی از حق
 سائل شو که تا آید من باید بر عجزان امتیقام که هر کس سیر از اول
 اقبالت با حق علی در هر کس که در گشت شده و او حق مخصوص نازل و
 مرغین کما ناهایت خود متوجه بوده این اشک الله ربک
 در سب مرغ الا رض التواء الذی اخذ به ک و انقدرک مرغیات
 الاذین او خاکس فیکل سدره خایته و در حق ذکرک بین جاده
 المقربین فضل حضرت لال الی بخت و است و در حق آنرا
 و دراک الی سواد و تصراط و مقال من الطور و سید خطا و جویک
 مرغی انعام کس قانما عالیست یعنی فاطما شینا فی و من کما بفضله

الذی اعطا الالافاق استینه
 و هم چنین این آیات فریقات از نما مشیت حق علی اله اوله یا
 بنیاد شایب موردی علیه جا بار الله نازل قوله بخت خطه
 نبی الشفق اکرم یا شاه و بر در ناز شدی یا آنچه که بل عالم
 از ان غافل بجز نبی الله است و الله سکت و اقبلت و

تو هست ای ان بخت الی مطلع الهدایه سمعت امیر ایران
 بقدره علیه السلام کرم من کی مات فی حیره تعالی و کلمن
 سب قصه قاضی و کلم من میزاج فی قرانی و کلم من خیر لیت
 مدله ما لی و کلم قصه و عزت من علی کتالی ان
 حضرت فی ساطع الفرح الاثرین سمعت من المظالم
 اذن المفسرین ان کلم الله بالیک و کلم الی صحیح ان ازل
 کلم الایمان و شیی من الاشیاء و سمعک اسمع الیک و رعنا
 حی و کرم نایبنا شامال از صبح جزان محمد و نه هر روزه فارغ و اذ انما
 ملاق تو در فرشت از احزان الیها علیان علی من کلم اتی
 این نام و ما فی الازل از جنابان که در نظر علی با بنا و خلیل و است
 کلمه می رسد اند خیر برکت و عقاب استقامت فیصلن کرم
 جاودگانی طلب نموده و بنیامین است و تقی مقرون با جابت
 کرد و بر که شهادت تمام آ و شهادت انجورب اکثر اوقات
 و خدمت امر مصروف داشته و در اندر خیرین بنو س ابراهیم
 و اگر شده و خود است که این شبها منصرفه و الوان میگذرد
 عقرب مصدوم و ما عند الله لیس فی طوفانی کرم حقیقه می بیند
 از جمله نایب آنکه انجورب از ایشان اظهار رقابت نموده آ

در این کتاب
 از کتب معتبره
 است

بنت است و این دو پسند است و جناب آقا ملا و اهل مطرف
 قریب یکدیگر شده و انچه ارسال نموده بود جواب فرمودند
 مال و کلمن سب نظر اهلین از ایشان و کلمن نظر بانکه
 و اکثر فروع ذکرشان نظر علی کارین جمیع جناب ملاقات جنی کلم
 شریعت است الی نموده اند که مشمول خود ایشان نظر خدمت
 در امر دارند بسته بنفید با خبر واقع شده و حق تعالی شانه شاهد و
 کماست که در آن کریشان قیامشان خدمتشان حسب عین بوده
 و سمع و امید است از فضل الهی جواب هم ارسال شود و انکه
 جناب آقا محمد و آقا علی اسفر علیها سبنا الله من نور شسته اند
 ایشان بیکدیگر از اولی سب فخر شده اند و در کلمن کرم
 سب است از کرم محمود بنا و محمود کرم و تمام اسرار
 متصرفانه و تسبیح کلم ای کلمات عالیات در این تمام از کسان با کلم
 و بی جایی نازکی قوله بل خیر

با حق تعالی که کتب اوفیت بهسبک و کلمه لیس فی کلمه الی العرش
 قدین کلم بطراز قبول ان فی الله تمام العرش صحران ان کلم
 چند انفسه علی کلم احمد با کلم القیام است
 و در کرم علی بل اسفر بنو علی و غیره و جرمی القیام سبیه طوفانی

با نافر دیگری بر ایشان بود بشری استیغاثی
 عن حضرت بسیار قبول نماه و کل آنکه همه طراز قبول افراز شده
 بدک آيات الله در تبارت العالمین انکه بار باره جناب
 امام سید محمد علی اهل ایشان میدانها با الله هر قوم و شیب بیاید
 عرض رسالت اقدس سماوات کبریا انی بکلمت بی نظیر
 با برات ظاهر و لایح قال جلوت خلقت
 بسمی العزیز العظیم یا محمد قبل علی قد سمعنا ذکرک فی کتاب
 حسن یعنی صاحب رسالت از آن آيات الله و ما فی خزائن الملکوت
 طریقی بر آن از دیو بر سران استادی اذ نظر نکتت الاشیا و تصدیقی
 و چه امور بود انکه انکه الامور انزل الایا و دعوات اهل الملکوت
 من الله من جسد و اندامی با جمیع خلق مخرج بود علی
 و خلوص و قبول نامه با الله و الاملا الاعلی و سکان ما فی السموات و الارض
 اکثره لا یعقوبون تمکین الاحوال تمنا علی الامر علی شان استفتا
 مانع اله المربلا صفت بکنود و اول من حضرت علینا
 علی الارض قد نفضت ایشاق الله و جده و قاموا علیها کما قاموا
 من قبل علی محمد رسول الله من قبله علی الروح نیا و هم لم یزنا
 و هم لا یسمعون و یسندهم انضاد و هم ایشعرون قد نفضوا

بافتنون الا و باهر مضمون من انوار بعین کمال کتب تقصیر کتب
 نقلی الاعلی فی کتب شیخین مع ان حقیقه ایاتی تمام کتب بود
 اهل ایها و بدما با کتب من من کتاب حضرت ایها حرکت
 و علی تمام کتب اتقی فارت حقیق حقیقه تنها العزیز العظیم
 یا محمد و نوادی حس الامران آيات خلیفه منیدار ایشان
 القانما سیدان قبل حق خبر برسانید نشاید از نجات بیان
 سلطان امکان نصیر حقیقتی فایز شوند و از فرغ اکبر محض
 مانند این جمیع خدمت ایشان تحسیر لام عرض نماید
 و از جناب امام سید علی علیه السلام اسئل غافره و بود و ندو
 هم چنین فی کشف اشغالشان را بنا بر صحبت آنی بعد از حضوره اذن
 و عرض جناب نهایت بصورت اینکلمات عالیاست
 فرموده قوله بل بلاءه

بسمی الاعلی من فی الملکوت کما یاتر المظلم من قبل
 الی الله فی یوم شکره رسول الله من کل کتاب مشغول ایست
 فاذ کلاما کتاب علی الامرو انیضاک فی هذا الیوم و من کلام

المظلوم الذي رأي في سبيل الله فاجب بالهتوتون ومن شريك
 بهذا السجون من حدك بده الامير القوي ارتفع صنف سدة
 المستقي والذالاق لا على بطلت الاشياء وملكوت الازمان قدما
 من كان ستورا في علم الله وسطر من علم الامير في كتاب الخيوم علق
 لك باصمعت وعرفت اقبليت الى المن في من سبار الازار
 سلطان مشهور مع ان من المصونهم وثبت بذل حيا يركب
 اكس الوجود انانوسيك مالددين اشوا بما يفرح بلب
 المظلوم ويرتفع امر الله العزيز الودود انه لو عرف اخلاقه
 وما امر بعباده في كتاب يفرح كذلك فخلق لسان كبريا
 في ملكوت العرفان فضلا من عيش بهتوتون قلام نصيب
 البها وعليك وعلی من شرفنا حجت الله في الابر وعلی قلم خبذ
 القعود فيمده اليوم لموجود ثم الذكرو البها وعلی من اقرب من
 سمات الوجود التي تخر من طهر حبي العزيز الحبيب انتهى
 ودين بين مبارك نشا في ايات نازل تيات باهر
 كونه بقره صد سزا مثل من سبب ان ذكره وفسف وخر
 وقرش عاجز وناصر الخطه ليدربنا ورتبكم وفضلنا و

مفسد وكم مقتصد منخ الملكوت وبعثت فبدا انهم من خلقه
 سكرى المظنوه انت قبل استلال بمنزلة ككيت ففتره
 وكما سبذل كتحول الامال از امر وجد خبير واده ودين امير وادع
 مشته وفضل وقرع ان اوراد تحت وبران شير وند ومال سخا
 وجميع وديستان شا بدو كوست كما اموا ليك حج عاقلي فتسو
 ان شير وقرع على كمال الصبح نازل جميع واحد ابد واحد ائقته
 بفعل ابد واكلن بظا جظه ونموه بلكه انجز بعد ظاه شده ويا شهود
 بعد واحد كرش وكما سبذل وند ظاه ظاهر مشا بده
 انضيق هم محدود ونمود بهك انك دو وسد فوق ان فوق
 فوق ان ظاهر باهر مع كك قول فاننا لم صيت الامر خطه
 يا فضل يا احمد يا محمد يا كبريا يا كبريا يا كبريا يا كبريا
 انظر يا سدة تحت انظر ان سده سبب كك كك كك كك كك كك كك كك
 بالمره انصاف عاجا شد اين قادم بخر من خبذ يا نبيا ونبوه
 بوده ومنت چك اوان برع ان من محض الامور نده شته وند وقره ختم الله
 على فم الامير وبقيل وبعث كك كك كك كك كك كك كك كك كك
 من ورم مظل حشرت زين بيك الذي باجر الى الله ناز في انشا
 فرمود بهك انك الله جميع احوال انبيات محض صرح في انشا

۱۸۱

فائز باشند لکن امام حسین بود همیشه بجز وقت فرارش
 نشد و نخواستند شد انکاشانند جمع قرون و اصحاب
 حق خدمت حق مگر باشند بعضی اهل جان مخصوصا کثران از
 زمان مالک قدم چندی یا محجوب نوادی از جمع هر
 گذشته بود و فاجعه با کسیت انارش محبوب و نامور
 باقی در ارم اگر خوب باشد شود است فاجعه خوب و است
 پیشه مهل آه و دستنی اسیم قلبه دست نیان بحسب سلام عرض
 بنیام عزیمت ایشان خدمت حضرت محمد الله الامم و می
 در آن ایام تنوعی در باب قدم و راند رسید و است که خوب
 غایت میفرمایند ما نگردد بعضی امور وقت رفت نظر حکمت است
 ایام ایام است که اگر اقبال ظاهر شود میشود و سبب هر کرد
 یعنی از برای نفس مستانه اهدا نظر بیکه حال شین بین نهیستند
 که حق اولی باشد نیست و فادادیت اولی منع فرموده اند لذا در بعضی
 امور بی کماله تر نیست و لکن در هر مرتبه که رسیدن نشاء
 اثری که در اینجاست بدانند مشایخ هستند تقصیری حسب تکلیف
 اثبات قیامت باشد تقصیر بچنان طریقه که از برای کسیت بجا
 ثابت نموده و او را در بد مشهور اینک با اینجاست بعضی را امر

الیه

۱۸۲

نسبت توقف اینکه در باره امتداد بد و علیها باه و استخیرم
 و شیبند و یکی از اوقات مخصوصا اینک است و ذکر ایشان را
 نمود و در بعضی از غایت حق جل جلاله فائز شدند و همان غلظت با کماله
 علیها نامن قول مستالی
 یا ایها الناس انظر الی معنی انما تم علی خد و هم می شنیدند و سبب که در علیا
 امر از من است بیک المشفق الکریم انما ذکرنا با من علی غبت می آید
 الذی انزل تو حیا الی سطره من امر من است انی انزل فی علم علی التی
 و جمع نماید است المقصد الفیه الواب انما کتبه علیها و علی خفا و علی
 انالی الالافی فیین الی استک الک الزباب و له صبرین الی الی
 و ما فی الایام الله رب الایام کتبه علی بنی امیه انما کتبه
 فی علی انعام است

امر و غایت با دولت قدر گرفت و نزلت اهل و اینها استخیر
 غایت دنیا الکریم امر استخیر محبوبان بنیامات مع استخیر
 درین معنی آن چون بنیامان است که در حق خود است
 الی و محبوبی مستغزیدان است که مستغزیدار وقت استغزیدان
 امر تو کرد
 در این مقام غرض بیان از حق داده مالک امکان اشراق نمود

قولنا يا اياك افرض يا عنك كما نحننا جسدكم هذا الميزان
 الذي وضع بالعدل منكم في القدرت الارباب في
 يوم القيمة نادى الميزان على الله اذ بانى انا الميزان اجعل من لادن
 كما كنت الوديان
 وقد كرم من على حجب من في نظر الكبريت بغير حجب على عناية
 الى متاح حبل الله صراط الفردوس الالهي واصل بكريت الالهي
 في الشقي والاشراق المسمى لو تطلع باعد ربك ليا تذل الفرح
 والاحتياج على شان مجده عن كره الاقلام كره قانها على منته
 اعترفا مفا مشائى وناظر الالهي بفتحا بالادبال رده عناية
 كما كانت امرناك من قبل في ذال الروح الذي لا تحت من رفته
 شمس كجرت عين يا يا سيد وقر عبادى ويا اخلاقى ويا منزل لى
 كما لى ان ربك هو الامم الحيزه السلام اما ان تنسك
 شيا من تخلف من حتى وضع ماسوا فى شمر لى بركت اللى
 شطرى وعل شهدك كنت مطورا من العظم الالهي وكنوتنا
 فى طرا من الكات الرقاب اللى احد استجابا وكرت لى
 المصطفى وازل لك ما دامت به الاتفاق

يا على قبل كبريتك بهانى ورحمتى ان افرح بما توجد لى كس
 ابصر الالهي من هذا المقام الالهي الامت دم وادوان كبريتك
 وازيد لى بما ذكر التنى ايوم قيا سوت الودع وركبت الالهي
 طولى التقل س قير لى المصطفى عرض لى الذى كره لى التيا كات
 ان فخر بها وخبير من هذا المقام عليها بقوما على حده
 امرى الذى خصمت له الاعناق
 وذكرك رب الله واوليا تانى فى انفسى من اللحن وبنفسى
 وشر قيا ويا ابراهيم اوجادنا وارتقا عباد الالهي والوارثا وادام
 لهم على الالهي كى ان خصميك كره ان كات بغير عباد فضلا
 وهو الفيز فضال
 يا يحيى ان كنت استاء من خطر عباد من من البتة القورا من
 انه لا اذ انا اننى التمال على تصرف من خيفك على قلم
 من قبل لك قلم لى تنسك ان عظم نظرون لى لك
 انظرو قدا قبل لى من فضلا من سته وروى لى باسحق وانا
 انقصر لى يا يحيى قمر عبادى بالامانة وهدى قيا
 يرتفع به ذكر التنى لادن والذيار ان انقرو القلوب بجنود

الأخلاق كذا كذا أمرنا العباد من قبل في هذا الكتاب و
كذلك نرى في كتاب العبد و بجزء المصنوع كذا كذا

كتاب الأمان

وذكر من ثم في هذا المقام الأعلى حيث في الأعلى وناهتة
على ما أراد قهر على الذكر المشتمل وخرج بحدرك كذا كذا
السابع أما ذكرنا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
حتى يتكفل أبحاثه قل يا قوم لا تتنصوا لي عن كذا كذا
أقول الرحمن الذي في جينوا العجى ورايات الآيات قل
هل ينسى لكم ما ترونه اليوم لا وفضلي من على الأرض
يتجلى الملك لنفسه وعبادته كذا كذا كذا كذا كذا كذا
حياة

وذكر كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
يكلم ويا ربك والذين آمنوا بالسوءات ان اتبعوا ما امرتهم من
لأن الحق لأصحابه كما سيوم الله خلقنا بالحق في هذا الخبر
الذي جعلنا له منظر الأكبر ان عرفوا بالاولى اللباب قل ضعوا
أخذ لكم قذافي سلطان الوجود باعلام كذا كذا كذا كذا كذا كذا

أقول الله ولا تحرموا أنفسكم من الذي بنى لكم كذا كذا كذا كذا
كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

كذلك فذكرنا في هذا المقام العرفان بغير السببان طوبى لمن سمع
وإسمع وقل قل قل كذا كذا

الذي على الأعلى ان ذكر كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
بغير كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
الأمر على ما أن خطرنا القلوب شاخت الأبيار والآ
الذين سجدوا الأقدام من ما هم يقبلين إلى الله طلع الأنوار
طوبى لمن عرفنا بصفاة كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
عنا حتى لا نرسد في الأسفار هذا يوم فيه نجدت الأشياء
من نداءه كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
فبما لم نجد عرفنا ان قام على حسنة الأمر في العفة
والأصالة أما سمعنا ذكر كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
من مشرق الأندلس

وذكر على كل من يشهد والذين آمنوا فبينا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
شهدت القدرات وقل قل للأمو على كل من كذا كذا كذا كذا كذا كذا

۴۹۱
 بما تامل في الكتاب من معنى من الازواج اياك ان تنفك
 او يام العلاء عن فاطمة الساه او محمد بنك مطرة الامر و من مطر
 الاوقات لا تقصوا الي ايام معدودا استقامت سبقتي و برني
 المودون انهم غر على الجحان انما لم يكن الاحوال بالحق
 لتلا برتفع منوفا و اللحن منة بالمال كذا كنت ضيق
 لبيان في الامكان طولي لمن معدود و كل منكر سكار
 و ذكره سباني في الحسين و الهاء و من قسم باقبالي الوجود
 و مجسم من المقام الذي تزين بواريد رحمة الغيرة الغفارة
 يا حيا فان فرجا بما تامل كرم ساه الامر حرم شك و ارتكبه الكرمي
 و كمال الايمان في غفرك و يدرك و تسلك على اكثر العباد انما ذكرنا كل
 من حج كرسيت لقاء الوحي في الذين ما ذكرنا اسماءهم انما قيل
 كيف يشاء سبحانه من عند و هو القدر المنة السلام
 و ذكر من شتى من المله و شدة بعنا يا التي لا ياخذ بالافتادح
 ان فرج سما و كرمك و الذي استوا يا است تحدي لعل الا
 ان اتصال سورك على و كرامته و ثناء اذا ورد عليك است امد من
 او لم يات في نم من خدمت بقر و و الترحان اياك ان تنفك

مشنونات الدنيا ما يرد فيها و عفا عن ما كات و كات كحل فيه
 ما كات الوجود البها و عفا و على انما كات و
 اناك و على كل من حق صبار انتهي
 آية بعد از امواج بحر معاني و ظهورات انوار جلال بر من
 حجة كرمنا يد و بر عرض كرمه و نهي زادات انجيله عليا از
 ما كات اسما و ظاهره حقیقه طلب اذن حشرق و زفرست
 متصاعده و حیرت نازل
 قوله جل جلاله با حبه و صبر شاد و دنیا فی و صفا سبکی کمد دنیا
 و یام صبر زلفش تفتح و ندای مظلوم بلند و جمیع از برای
 هدایت حاد و سخات من علی الارض بوده ای کاش شکر خیر
 اینویست کبری شفقت عظمی بر امر الهی خود میدند و با آنچه
 سبب بقت سمود مظلوم است تمثیل کشا و حرف
 بر شش از حال خالصه و خلاق مدعا تیه سا طه شده و عالم را انجا
 نماید با آنچه ظاهر شده این حرف کرم ترغیب شود ما صحت
 صادق و در سبب کمال و سبب طوبی انما جانی بر
 ما را و ملکوت مستثنی انتهی
 این تعبیر لادال در آنچه ظاهر شده و مخفی مروت بیک طنین بخجرت

۹۱

اقبال بخانیت و از سیر قلم علی اعراض و در کفر سیر انجمن
 میسرند و از عرف نورس علی محرم جمیع امور ظاهر و
 مشهور و سوف بر اینست که کلام انجمن بر عهد
 اتم کتاب در کتب استخوانات استخراست بنای
 نسیم بر حج حقیقی بر این عهد یا برین مطروح مجبور نمود بخشها
 فرمود و عنائینما اظهار داشتند که هر چه بخت در نظر
 و مورد است آید این سیر ممنوع شده و از حرکت بازماند
 پدید آید و مقام لادولت و توجیه نموده و بعد از
 و اذن مناجات انجمن کمال روح در سبحان تکلم است
 صحر عزیز شد تا باطن بدلان مقدم و مولی العالم
 قول مبارک و تعالی یا ایها الذریه الی یومئذ و المعزیز
 تا آتی تا مسافران کلام و مانیت بر آنست که برین
 نقره کلام در این عهد است فی الله محرم است و متصرف
 و شایان اینست که و استمال طلب است حضور است و ششک
 و استزار کلام و عشق الله و تاد و انکاس است فی الحالی
 و الحاصل از کلام است تا جبهه الاستقامه و هذا الله
 بشرا و ایتین المرسلین فیما کلام و الذین ما یفهمون

۹۲

الله یا منزهه و تاد الله است تبارک و تعالی العرش الخیم کبریا
 علی سبب فی حق الله من حق قلبی و سبب عینی باورد علی امری
 العزیز سبحان محکم کبیر الاحقاد و امانات حکمونی ایام است
 رب العالمین که کلام او قدما سراج نفع برین فضل
 ما رحمت ان ان مخلوقه من الارواح لا کونوا سببا لظلمانه
 اتقوا الرحمن و کبرانی غایتی که بگفتند الرحمن قوما علی
 الا امر ان غیر که ما خلق فی السموات الارضین
 بهند خدایان از روح و معانی از روح است که سبب است
 که در این عهد است و جمعا کجاست که شاید کلام اسطیع و آگاه
 شوند با آنچه حق جل جلاله فرموده اگر چه ای اختلاف
 و احسان مال غیر است بخانه محمولی و کجاست که بفرمان
 و کجاست از الوارث میزاید باید و شان بنایان که شریان
 و جسد عالم متحرک باشد لذا باید جمیع احوال غلامی نظام
 شود که جمیع عالمی آن اقبال نمایند و بگفتند آید صدق
 جان خدای عالمی بود که بگفتند که خدای خدای خدای
 دارند و در سببش عمل نماید تا آنچه سبب برود و بخت علی

از فضل حق امیر است که تنهایی عنایت مودع در تلو ب
 انبات نماید و با اشارت لطیفه مرتین کرده الامر بین و جموع
 بقدر ذکر خباب آقا شیخ عباس علیه السلام
 از تسلط حضرت مرقوم این خبره مفاد امر شمس مطلع
 احدیه که عرض شد و این را مع قطع خصوصیت ایشان از سایر اعیان
 نازل است الله انقذت جباریه و لوج الهی بیانش است
 و با جبر لقاء عنایت ربنا مالک الاستیاده فاعز کردند

قول عزربانه جل فضل و جلت غلظته
 و در شاهد از طبع اسم با عباس در کمال الظلم ذکر تهنیت التو
 الی الله الی العیوم قذات اتاحه و اتع انت شاء و طهر
 اسیره و مرتب جبال التوم حملا شعرون کذا نقب العالم
 و شمر العرش و استوی علیه ملک القدر و منکم اطلوه و التاسا
 اکثر جم و یفتخرون قد طهرت اسم الکتاب و تادی بری از این
 و التادی با علی است و آیه و تمیز النزل الی العالم المحموم من
 من ذکر و من عرض و من یابدل آیات رب ما کان ما یکون
 و منضم فیض کلماته عجب که در نظر ما حیرت برادران الاستاده

و ستان الملکوت فلما تقرنا وجدنا کثیرا عدنا العلماء
 كذلك یقتضی کت لسان الله یحیی من الأوفی الی الله
 لیسوا حق علام القیوم و انما نظر العلماء عرفان المسلم
 فکماله حق الظهور و الی المسلمون انحره العلماء فی اول الامر
 الا من شاء الله مالک الوجود فطی معشر العلماء وضعوا
 ما صحت کما تاتیه قد اتفق صحیر العلم الا علی و جبر کل فیظهور
 المسلمون الذی کونتم الیه فی کل امر و کما کونتم فی کل امر
 العالمین اقتضت بسببیت و تعریفون عن الذی یفهم به
 من عن الله التو الله لا یجوز ان یوکلهم ان یجوا من کتاب مشحون
 الذی یفهم من کتب العالم کما ان یفهموا یا قولوا لا کونوا من
 الذین کفروا باقتضایه المشحون فی ایدیم و قد تم فی الخلف الله
 کتب و فی الامم محمد من من علم ما کان ما یکون قل
 ایما اتوا یسین قد علمت ما صاحب به الملاء الی الی ذیاح حل القدر
 و صعدت نزلت بکتاب العلیا و نزلت بحکمت الملائکه و الی
 قل ان کان عندکم علم غیره الی من حیث صوت الأراذله فاقوا بیه و لا ینبذ
 قل ما بل مردود انزلت الی الی کل ما فاضلم عند فیه الذی یوم

الذي نسب اليه الغرير الودود ^{١٩٥} هذا يوم من قبضت راحة
 الرحمن فاحت فحات الوحي فطق عند سيب الامر على ان
 الملك لله ملك الملوك يا عباس نعم على من
 هم ركب ملك القدم وذكوات من هذا الشيا الام
 الذي اذا ظهر بعدت فاصل او باه و يكون اياك
 ان تتعاف عن ملك الاسماء شوكه الامراء وبيات
 العلما كمن كاجيل لراسخ على جوار الامر محتوم كل تاني الحق
 ولا يلتفت الى القبا كروم من ظلم واطمرا اذ غم الا انك لو نعم
 تعلم ان نحو الذي يظن فيك شراية لا الاله الا الغرير
 الرواد الغرير الطيب كذلك تقنا على وحيك باب التيقن
 يستاح العدل وافرقت به كل ملك اسود باله الغرير التيقن
 اشهد انك نبذت الراسه لارتقاء الامم و قبلت الذرة الغرير
 العالم خست الغرير لبلوغ العباد الى الوطن الا على المقام
 الذي جعله الله مقدسا عما ذكره العقول
 يا ايها المستوحى الى الوجود هذا الحق الحق بمس المظالم ثم شرب
 منه هذه الذكر الذي به اتجدت الازواح والعلم

انك انك ابرقاً من الظلم الا على اني اخرج من شمسك
 رجا هبت العمود ^{١٩٥} فاقبلت الملك وتوحيك
 علك في سبل الله طوبى لك بارتيت اعاكك ببلان
 القبول آتني
 يا محبوب نوادي كوا بر من بولاز كلات آهي بكت حيا
 موجود و با على خندك آه من في الوجود واذا غنا به سبحان
 عالم راجد وان كرا من في كبر خود و من نود و هلا كين
 ولا يظن مشغول شنهانه باري كحوت غنا به كور شيرت
 كبري ناز و بركتم على شريف اشارة الله قد يتعام على ابدته
 و ارجل كور شيرت كيان كمي جوشه و بنوشته يا محبوب
 و ارجب بجله و بيلنا اطق شومج و مرنا كورم حسبته
 هذا كورف نينا فم از كبا يا به ^{١٩٥} و كورم و كورم و
 فاطمه و خالقه و محمدك ايضا في سمنه مس ايشان حبه
 و سلامه و من سباده و دعوى توفيق ستمه ما ينادي ان شيا
 الرحمن على كل شين قدير و ما ذكر خضر كرمي جناب محكم
 الذي اجري سنة القبول قد ناز با سفا كذا الرحمن و شل له
 فخرج جوشه و اسارحني قولت كته و سلم برهانه

شکر سخن خاصه الودع تسبیح مرید علی الاعلی علیه بر طریقه بقایه
 علی حسان سده آشتی اقله الا انما العلم تسبیح
 طویل احکام انجذب بیانات الله و لوجده توجیه الیه اللسان
 ضلک بذكره تسبیح لا نظیر الی العلماء و کبریا تم ان الله
 الی من ذکرک فی هذا العین العظیم فعله ظهر با حق و کامل علی
 الامر سلطان ما منقه شکرکات الا و با هم و لا حجت حجاب
 المعرفین کم من عالم مع عقل الله و رحمة و کم من حق نیاز
 هذا الرضی تسبیح الی اشکر الله ما عرفک مطلق الامر و حق
 الودع حیکت عن شیهات الذی کشفه ابرهانه التوفیق
 ان استقر علی خبث و امره علی شان سجدتک الموقد و ان
 عرف الالک قائمه فی هذا السبابة الذی تسبیح به
 الملا الاعلی و جل العز و وس علی حاکم کریم
 و چه اما نزل من حق مجیز ابو الحسن
 یا با حق نکرست نزد مظلوم مذکور و ساه بیان حق
 بتوجه این آسانیت که تبارکات ان با حقن حجاب
 و شکر باشد و هموس اتمار ان لاذل فی طلب الزوال
 لایح و مشرق هر طبعی از حجابش تخیر و هر طبعی تله

۱۰۰
 افراد که تصدیق شمس چاهز و تراو صیت نیاید برستی و انصاف چه
 اگر هر چه خلق عالم از انصاف مزین باشد از هر خان هم عظم و مالک
 قدم هر چه شکستد اینظلمه بجان اول خلقون فیسیر با علم که باشد
 حکم نمود حضرت رسول تا تمام انبیا روح با سواه فدا چه تقصیر را
 ثابت کرده استغین جوابات بگردانیش سبام نمودند بر حق
 کار بسش گنشد و بعضی مجنون و حلی ساعر و قومی مقدری
 جمیع آنچه کرد آن عیب و سایر عیاد شنیده اند و دانسته اند
 الا ان اجود مبارک گذشته و حضرت روح فکر نکا کسب بود
 که من علی الارض بر آن شرس قیام نمودند و در دشت بر نظام هر
 الهی آنچه که صاحب انصاف کرکیت و نوحه نمود سبب
 و طقت امر ارض در هر عصر و قرن علمای آن زمان بودند که حجت
 ریاست ایشان را از قبال منع میفرمود الا تخم فی نسلال سبب
 امید هست که انجذاب در ماضی فکر نماید و بصیر او مستقیم الهی
 بی برد نکات و شهید نبود و در حینت که اینظلمه نمید میدوید اولی الله
 بخواند الا فیضه الامر ارض لا یضع الا قبال نظر ان لو با هم خلقه خلق
 گذرد و قلب غیر حقن مل جلالاته توجیه نکاشاید باب معرفت بود

کجا دیده اند و در بیعتنا بسیار مهر و مروت فرمایند انشاء الله تعالی که بید
 انفس الی الله خیر و چنانکه در کتاب مشهوری تصریح است
 تجویب الی الله استماع بانصاف دیگر مومنان که امکان سبزیالی بنا
 المقام الصبیح و دیگر بجز فصل است و صحبت است ماسن آلاء الجوریل سبک
 و بگویم باریه ان اشهد بان شرف الله انما آلاء الله انما العزیز جبره قد کرم
 لدن الله العظیم و منزل ملک هذه الآیات التي لا یسبأ لها ما خلق فی الارض
 یشهد ذاکت ربک العظیم طوبی لک بما نذرت جهات الفوم
 و شریعت من یحییها ان اعرف مقام من یحییها ان یحییها ربک الموقر الکریم
 ایما ان شرفک شرفات مخلوق و خلقک المملوک و التلا من
 یفیی کل من قبل الی الله ان تحک الارض باعلیها الموم و توجیالی فی القلوب
 یا سبی العزیز الکریم ان لا یقول لاهل بخلان القلوب کشف العیالین
 و ذکر فی کتب المقام من علی بن العاصم الذی یاجر الی ان فی انما یجاریه
 العزیز الکریم و نوصیه بالاستقامت علی هذا الامر العظیم و نه عن التنا
 لفضل الله العلی العظیم الیهاء علی اهل البیت الذی غار و ابدا
 السجیل انتم
 این قاصد و غائی از جهت غایت مقصود عالمیان امیدوار است که

عزیزش کنی انقدر نماید و از هر چه غنی بخت طلبا شانه از آن غنی
 من شستی و لا یریب من الله من یرعیط الخصل و یریع باحک و هو
 استند الامر العزیز و اینکه باره تا آخر غنی از آن امر موم و
 و هم چنین ارتقاء ایشان بر قاصد است با آن اسما عرفان ارتقا
 الرحمن عزیر شد اینکلمات عالیات از نظر علم الهی صید
 امرتانی و غیر آنستند مقام الایرف و لای دیگر باره ایشان غفار
 و نازل قوله تبارک تعالی

بنام کونین پاینده یا محمد از حق مطهر است و فرمایند در عرفان انصاف
 و نه دست امرش چنانکه لکل عالم بر اعراض تمام نمائند تا در پیش
 انجناب نباشند امر موم و در تیره تیره امر موم و نه فرمایند
 و در استاذان حق را در مشرق و غرب زمین متشوع و نه است و می در مرد
 مع ذلک عباد در مثال شیخ و بان و در چهار حد تمام انکه در عرفان مجرب
 بیاشامی و از آنکه منزلت برسد و بجزکت بیان اهل حکما نرا
 باقی اعلی باریت نمائی نامس غافلست مقبول از م برید دست امر
 حق تمام نمائی خود موم عالم شومی و بنا بر قدیم است اهل شیوهنا محبوب
 اتفاق کردی اگر چه کسفت بعضی از هم رسیده و اکثری از آن در علم الهی
 مستور و مکنون چاکر اسرار یوم الله مقامات لغویس

موقر مطهره قرن ششم بر و ظاهر شود جمیع کس طائفه مشا
 ماکان با یکدیگر مشایخه منافی با هم حق با برت و بتدارک با
 قیام نما وقت بسیار عزیز است بل غزاکریت بسیار
 با تلالی و مانیه اعمال طریقه صیوت نما طولی از برای اعتماده
 قیده عالیه و الی الله متوجه قلی ملاه الاضی ای اگر ان
 کتب العالم من کتاب الله یمن القیم الذی نزل من السماء
 مریدی سخن قلام العیوب قلی الله لا یحکم ما عند الناس
 اتقوا الرحمن ثم اتقوا الی وجوده بیضا و قلوب نوره کذلک
 یا هر کس من فی قبضه تمام العلوم قلی الله العلیه طهر و اقلو کم
 عما حلت کم لتسموا صیر العلم الا علی و حنیف سده المشیبه
 من العالم محمود هذی الیوم الاتقوا کم کتوز العالم الا صوفی
 الی محمد علی با حق را کرم با ما حسن القدرت ماکان با یکدیگر
 دنا نویسیک الذین آمنوا بالاله استقامت الکیفی علی حسنه
 الامر الذی به یصلح است ارکان الاسماء الامر شیء الله کذلک
 الوجود کذلک ما حج بحر پانی و باج عربت حیاتنی ایگ
 اذ رأیت و وجدت ثم و کل شهدا تک قبلت انی العالم

الارتفاع امراته حملت السیما فی حب الله فاطره السماء ملک
 الاسماء الی ان قبلت بحسن الاسماء الامم اسماک بالاسم عظم
 الذی یسخرت ملکوت الاسماء بان الله یمن علی من تعاهدک ولا
 تمنعنی عما قد تلامتک و اصحابک ارب رب ترالی مقبلا
 ایگ یمن کما یحکمک اسماک بان توفیق فی علی الاستقامه علی
 الامر الذی برزت اقدامه کذلک لای الاله انت القنا
 اشفق القصور الکریم
 انت و الله توفیر حکم ندر بر بخود زبان عظمت آن نامور شند
 و از کما و سغایت بیاشامه انما میگوید منع غایبین باز تمام
 چه بیتی که رسان و در این ایام تمت نبود و از فیضات فیاض با
 نصیب با ندر چه چیز و کوشش برود و مشغول بسیار حریف است
 این اوقات عزیز بگذرد و شان قلی الله شد انشاء الله با جمیع
 دوستان جهت بر خدمت گزارند اول کل کمال بخت و تخریه و حجاب
 و شورت تمام نمایند آنچه را سبب تفریق باشد که سنده اول سال
 آن توفیق بکنند و صد روح و روحان و حکمت بخدمت مشغول
 کردند اصلاح امور ایشان و عالم خدایند و امثال ایشان
 کمره را که ان قدم استماع شده و همه ندر زحیم و طولی از برای

۱۰۰۱
خسب کو تمام نماید در آنجا کسب از قطع امر و است اهل عالم
و کلی محبتی نقد از قطع نفس است و مگر کسی
جامل ازین فقره غافل است و اندک خوب این کتابه و عالمی کنیم
که شاید از شمال اهل همین عالمی غایب شوند

و اینکه بار داشت حضرت سلطان السعاده روح مسوا و فدا و حق
رشته تکلفه عرضش عرض شد چه اناطون پس انظلم
یکه علی کله اوقات با تو چنین غمخیز بود و در خواجده بود و با هم
صدی مفرق بود که بار حقوق و بحساب صادق علیه بیانی سخن را
کامل نماید و هم چنین از نظر اعلی مرقوم اگر داشت حقش بود
اگر انا شب سخن عدل صادر شود و آنکه کبر من السلام علیها
و بشری با فضلی در حق استحقاق

و آنکه در پیشان نظر من و قیام و نقد از اوراق علی با سحر است و در
دینقر و بشری اصغاری مالک است اما قانز
فرمودند با عبد حاضر طوبی الهام سلطونی اما فیضی ان نزل علیها
من سما استانی از حق بی فکر با جزا کلهها و بختب لها علی الا
و بشری با قبول با نظر من است با و نامر فیضی ان بختب لانی
و در حق ما نزل من سما استانی مودعا و ملزم من فی حق استانی
پارنها کیلون دضر او شرفه خالها لیکن من عوالم دنیا استحقاق

۱۰۰۰
پرتو آفتاب غایت عوارض غیب برشود و از منور نمود با حق
فراوی مشایخ و تماشای عمل غروب بر مقدار صحرایست
عند الله اگر کوه را بر مکنوز عالمی اصدی اتفاق کند
بسته باین ذکر فائز شود و علی حده و بطراز قبول فائز
بشاید که از مطلع این صحنه نظر بر آنچه که اتفاق شد و امر ملک
و ملکوت منقطع شود از جانب انبیا و حجج و سلام با نور قدسی
علیها بهار آریا علیها بهار آریا و در منزل الهام من سما استانی

ترتیباً الغضال الکرم یعنی نظام الکرم
با در حق ملک بیانی ان فرمی با منزل ملک من اعلی الا
اندر ذکر دیگر که با نظر من است و سپیل الله ان فی حق ان
و بشی بذل اعنایه و قوله ملک محمد یا الله الوجود و ملک الغیب
و بشی و بما ایدتی علی علی فائز از قبول ملک ترترین برضا ملک
لعمرك یا محبوب طوبی لایعادل با اعنایه با خلق فی سما ملک
و در ملک ملک است اعلی الکرم استحقاق

حق من عوالم صبر انموده است با بر آنچه صفات رضایست از او
متفرد است ملک من سوره الیوم مع اول است با سده بطراز
علی استغفر الله من هذا الذمیر و جمیع من عمل غیر خیر

۱۰۷۰
 وقتی از اوقات مسان طشت با نیکو عیانان تو بل بجز
 چسب حاضر غایات حق خلقه اسبوسه نموده بشنید
 ذکرش محبوب نه باید نوسس مقبل را نگاه نمود ایوم چون
 اقباب ظهور شرفست و پر نور او در عالم را احاطه نموده لذا
 اگر کسی از اعمال لایق سترش و میشود آنجا است تا رنگم
 امروزه در شاد است و در فخر الکبر است به صفات کمال
 زینچه در دور و آفتاب فصل شرق و جنوب مالک است
 میشود که اعمال شایسته مقامی رسیده که نزدیک باشند
 خورشید زین حق بل جلالت رسد و مجاب صحت را در درج
 آنچه از اول امر تا حال دارد شده و قبول نمودیم لاجل عزت علی الهی
 و ارتقاء نفوس بلکه به ستغیر را نشیر نموده بود حال از اعمال
 بعضی بیارفته و میبود مگر که حق بل بحدت کامل حفظ نماید چنانچه
 نمود یا بعد حاضر پنجاب علی علیه السلام و عیاشی بنویسند
 جمیع دستاورد آن در حق مست مذکور دارد و بهای نفوس آگاهان
 شاید از اوقات ختم رجوع نمایند و حق تسکات جویند و شاید آنچه
 سبب گرفتار شد و طاعت آنست که شمس شده بهما رجوع ظاهر و

۱۰۸
 شمس کرده آنه جوالتوب و در انفضال کبریا انتهی
 مگر این بیانات از زبان مشرک است چنانچه بعضی اوقات
 این عیب دارد و جمال قدم را در کورست و خرقی مشایخ میبندد که
 کرده اند کم انتفاخ را انداخته میبندد و در حق حال است معلوم است
 که در بوده و هست است بیایچ دیگر ندارد امر و اعمال الهی تیب و در شان
 آسمی نشانی بر نزد من جمله از این چنین در احوال آسمی مگر با نازل نماید
 نفع بخش و عیب تنبیه کرده و الا از انقضای من العاصمین جنبت می قبل
 بعضی از شمس در شب ظاهر شکایت آغاز نموده اند مع آنکه اینها
 در شمس است نازل فرمودند

شری سبب کلف و صبری سبب سهل آنتهی
 و گنگن جوینت تنگدازات با همای بر او دارد و سبب خرق نماز
 است نازل نماید و سبب این بود که سبب نه علی آنچه
 در حق بنوعیم نماید رسم و بود چیزی از شیعه من انمو القصد است
 العارفان انقدر حسالهم مهاجران در صبا علیه السلام
 در قبل حق تجسیر برسانند است انقدر اطلاق نمودند
 در بعد دست امر قائم تا اثر نور در اطلاق مشرق نماید و ظاهر شود
 جمیع آنرا بجز برضای حق نمی براند آنرا شکست نمایند و بان که

اینست بسبب استخاری در دنیا و آخرت هجرت و بلایای
 شما از آن تحت کما بود و پیش ما الله محفوظ ماند استحقاق
 اینکه در باره جناب امام سید ابابکر علییه السلام مرده شست
 ذکرشان در ساعت اقدس بوده و با نوار غایت محبت
 فائز طویل در این ایام کتوبی جناب امام سید علی علیه السلام
 یا ساکن مشرف بصلوات بنام میرزا حسی علیه السلام و
 غایت باین عهد ارسال در شده اند نامی معبد و در آن
 مذکور در خط اسامی جناب امام سید ابابکر علییه السلام بود و
 هر یک لوح منع نازل ارسال شد و شفا استغاثه میوند
 قدحینه امده است که آن خوب مرده اند چه که غرض است
 میرزا با شرفیادک تعاضد کلر شد و اینچنین است العالیین
 چون آنکس از سان مجبور استماع گشت و ذکر شد و الا این
 قابل آنکه در قدمات ایشان از ناماید نبوده و نیست
 اینکه در باره و در حال جناب میرزا حسی علیه السلام و الله غایت
 مرده شست موند سبب حزن شد و حل سزای محبت
 موجب کمال حزن مشغول و غلامر و در ساعت اقدس شرف
 خدمت جناب میرزا از جانب اینقال تعزیت بگویند

۱۱۰۰
 پیش آهسته و این عیدم عرض شما به آنچه گذر ضعف
 سگستر مهال است
 و آنکه ذکر صوم و جناب میرزا حسن سلمانی علیه السلام باشد خود نه
 در ساعت اربعه حصر عرض شد خطبات عالیات محض فضل
 و غایت محض در این نازل قوله تعالی اذ قرءوا قرآنا
 جوادا کریمین یا من یفرک المظلوم من قتل الاعلی الذی علیه
 مطاف اهل ذروه العلیا و دیگر که در کمال به عرف العتایه چنان
 الهی طویل کتب و استخوان و کور و کور
 فی ترفیق الاعلی و انعام الا شهد انک اقبلت الی الغایه
 الصبری و الا فی الاعلی و ارضع حنیف سیده بین الارض
 و السماء و شدت بهما شد به سان کبریا و توکل نازل
 عیسی و ظهر من لینه طویل کتب بهما فزت بالحق ان من
 لدی الرحمن و بعد منک الملاء الاعلی عرف جمعی طویل کتب
 دیگر که با ذکر است المظلوم فی هذا المقام لمنهوح خدمت
 یسره و رحمت الی بحر رحمت ان من فضل العزیز العزیز
 استغنی

۱۱۱۱
 آنچه بعد از این غایت کبری تقرر شدند طوطی از برای آن حضرت
 باین معنی کبر فائزند و مقاسره ایشانند که شمس مستقر است
 مطرفه از سما و عیانت فیاض تمت داشته و دارند و من غیر غفلت
 بر ایشان نازل و جاری بود و حیات از کلمات
 و اینکه در صفت حضرت مرفوع میبود اما فاسیه ابو طالب علیه السلام
 ایها مرفوعه شیشه چندی بل طرف مد با حضرت است
 نیرین علیه السلام جهاد و جهاد ذکر ایشان هم چنین حضرت خطاب
 از سال اول ایشان علیها بیست و سه سال شده و چون
 بتفصیل نازل در سال شد و ذکر شان نمود آن لوح مبارک نازل
 در آنکه در آنکه نیکوالان و الهیاء المشرقیه اللطیف من فی منتهی خفا
 علی حضرت کلمه من حکم من آنکه در آنکه
 عرض میشود در لوح منقش است شصت و سه نام
 مبرور جناب شیخ علیه السلام و بجز آنکه شصت و سه نام
 و اینست در سال زنده و بنا خیر فناء تا این نام در سال گشت شاید
 بعنایات آئینه شد که شوند و با شصت و سه و بجز آنکه شصت و سه
 خدمت بر نفس در ساعت آمدن که در آنکه و در مقدار اسم

۱۱۲۰
 مرفوع شیخ علیه السلام و آن نام شریف اقبال ایمان نامت شسته
 لائل رسالت که در سخن مذکور بوده است بعد از استماع آن سخن
 آن توقف نمودند و شهادت کردند مرغه کتاب همین کتاب
 ایشان در هر حال شده است و آنست که در آنکه و این کتابی از حق
 جلالت نماید و این کتاب از طلب نماید و آنچه خوب فهم هرانی است از خط
 نامت اولی است از این کتاب بدست میگیرد و دیگر است
 عرض دیگر محذره فدی میگیرد علیها السلام و چند کتب را برین
 مکتوب ارسال داشته و این کتب از انطباق است و محاربه الهی
 جواب در سال است از این کتب که یک کتب در شرف است
 ارسال داشته که آنچه برساند و چشم برین کتاب مکتوب کتاب
 تا هر که برین کتاب علیه السلام حضرت اسم جو علیه السلام است
 ارسال داشته و این کتابی از شسته ارسال شده است از آنکه از اقل
 در جمیع ایمان میباشند و با نفی آیات استمال باشند از طرف
 خبر رسیده که کتاب ایشان همان کتابی است که کتاب حاصل شده
 مخصوص تبلیغ انبیا و مذکورند طوطی که در فیه کلمه بر نفس با او است
 عملی است در دنیا و آخرت غیر منجمله و از هر چه از نماید و در هر
 جهان بخار آید و بجز در سال آن از آنکه در کتب مجرب و سلام

عرض نموده ^{۱۱۳} بجناب علی پاشا مان علی بی آستانه شایسته
 و امید بر کفرش از ایشان رسید و یومی از آن کم کرده شد
 و حال قدم تشریف بردند در بستان و بعد دم حضرت مخصوص
 روح مرغی آلا هوت اعتدال منقذ مشرف گشت و فائز شد
 و جناب عباسی غلام علی مسافر علی بی آستانه را احضار فرمودند و
 فرمودند اگر جناب پاشا علی بی آستانه را بدیسی او را شایسته
 قبیل خجندیان داشته نعیاله و نعیاله انشاء الله شرفی شد
 بشانیکه روشنی شان ظاهر و هویدا باشد این فانی از حق تعالی
 میطلبد او لیا و اصفا را منور نماید و هر چنان مآذیر هم جا که مطلع
 شوند سبیل عالم تار بر اطلالی و نار محبتشان نباشد و روشنی
 آنرا تاریکی اخذ نماید از جایها است جدید و اگر مخصوصی است
 مذکور الواح در پیش بعد از آن هم خجندیان کی در کتب
 ثبت شده و هم خجندیان که حضرت خجندیان اکبر و جلی
 و ذالی و سبب توفی آنرا بر قدمه القذافی است قد صابان
 الواح ذمه المقامین و ذمه المؤمنین و ذمه الکفرین شده اند
 فیقول ان نقول کل جوارحنا و اولادنا کانت همه یا غسال الضمیر
 و لک

و کتف النایه بجمود العالمین التور و الهیاء من فوس حسنه
 زینا ما کتف الالهیه علی حضرت محمد علی من مملوک علی ارباب
 و اقباشه رخ الهی ۱۳ شهر صفر ۳۰۰ مقادیر شد

بسم تجا الله رسولنا اکرم العلی الامینی

صد محبوبی الا لایق به عزت که با سبب قدس حیات مجله غلیمه را
 خرق فرموده و اهل بیار ابا فانی علی باریت نمود او است بشیکه
 بیان از کلمه شمس مصنف او است مگر یک سیزده از مدخل مصنف
 فقط از لغوات اراده پیش کتب عالم ظاهر و غیبه و بیطره در بیار
 شش و شش عالم و جوش خورشید سبحان است این کتبه
 که تازه کشف یافته و نامیه و این چه عالمیت که بر جوارح
 افزاید از حضرت فانش بر صاحب هوش بیوش و
 از کوششانش هر یکوشش بیوش کوشش نبشده و نفا افزاید
 چشم عطانیه و با نظر ترانی تا ملوک کرد سبحان الله یوم

این مسائل که باین حدیثی که تقدیم کرده و لایحه معانی در دست
 بی حدیث ان شاء الله است ترین مضمون را در این حدیث خود اعلیٰ مخلوق
 میدهند و نفوس بود موجود خود را از اهل تعین بیستند هر شخصی
 متخیر و هر ذی عقلی به همت سکه چینی که از طرفان و ادبها
 یوم الله منع فرموده این مدغم فانی از حق علی السلام است بنامه که کل
 مویده فرماید بر آنچه است و ادراست اصلی و آسمان و آرزوست
 الذین استغفروا بحیث عن طمع الایمانه اقاموا علی الاصله و
 بالعرف و ابی کتاب الله رب العالمین تمام الذین استغفروا
 یا صاحب الله و عترت او اعترفت به الله او کتاب عباد
 شهید هم اعلیٰ اعلیٰ باقی الامر و خود را بر قیاس هم علی خود است
 مالک الاسما و غایب الاسما ارباب سلاک با نور و جبرک
 و ایات عظمتت بان تو جبرک و کمال احوال علی ذکر کشتن مالک
 و اولیٰ حقش علی اذنی اطوار ملک و ظهور ملک و قیمت در ک آری
 هم که این بدی عبادک اشکاک با موی العالمه بالانسان
 الاصله بان حفظ هم عقل الا یعنی الایمانه هم علمه مکنتم بر نفس
 چه امر کنی مملکت است انت المقدر الذی لا یخسرک
 شئونات مخلوق و لا تصفحک ظهورات الارض

تعقل شاه و حکم تاریخ آنک انت المقدر التعالی العزیز
 رحیم با محبوب قلبی مع انکار عیب از حق من عرضت
 و اول است که مویده بر عرض جواب و استخفا می آن جناب
 معذک کاتبی خیر شده و گن این اخیر سبب هجوم افغان
 خود انجوب هم داده و میدهند که اگر اخیر فتنه از نظر من
 در صورت است اجاب عرض شده این مرصده فای بهیست
 که در نهم روح انوار عرشه بود که توجیه جواب و استخفا انجوب
 که قره صفرا و توجیه بود عرض ارسال میشود اینک مرقوم فرموده بود
 که یکی از امامان مومنون با طایفه بطراز محبت آسمی مژمن است و این
 اوست خود در مالک نموده این تقصیر سبب رسالت الله عرض شد
 چه اثرش فی بحجاب یا علی قول کبر انما وجدنا منسحق
 الاقان و حکم غفرنا بفضل الک و الا تسان ربک لعل العزیز
 الفضال و ذکر کرمه الا یکن بشیر با ایات ربها العزیز العلام
 یا فاطمه ان استسعی فدا ربک انه یرکک من شرط التوجن معربک
 الی الله رب الارباب محمد فان مباشرتن از ان خود از رفته
 اولاد از برای بقی اسمی اسم و تو که است انهم در صورتیکه

حق تبیید فرماید و اولاد بطراز عدل ترین شود حال تو ما نترس
 با مرگیه صدمه نرسد بار فضل از دست ارض بخواره ما بجز نبایست
 به مقبره مانی و از طمعی کلمه مضار بار مات نازل شود و زن
 فضلی است که در آن پرست آن بدو ام ملک ملک است
 باقی و پاینده ماند همچو کبک جنتی که در آن کلمه است
 بر سر ایستادی و در حق ما ترک ایها من بهماه مستی که در آنج
 صحیحی العزیز سبح انشاء الله علی زنا غایت الهی
 و راه حجت صحافی زنده شوند تا اینکه افسردگی عالم اول بهما
 افسردگی نماید و از انوار علی بر تدارد انشاهی
 چند یوم قبل شمره و در هر کس آه علیها مشکل بهاء ایها همچین
 بعضی از امامان است تفصیلی از او خدمت حرم عرض نمود
 بودند و جواب از نماه غایت نازل و در هر یک یک با شمره
 شمره علیها بیاید الله است ارسال شد انشاء الله بان نکره
 شوند و اینکه مرقوم داشته بودید عرضیه قبل است خدمت
 سلطان التمشده و در حق فداه نوشته در سال و نوشته ایها
 انشاء الله عرض شد جدا ماطن پس انظر

با طمعی کلمه آنکه در آن اسکان کی که کجند بده سخن سنجی و آید
 دعا بخوانی و طلاق حرمی انجی بخت طویلا سخی کما الله فی
 حصین علی الاعلی و لا تدری انی اقبلت و نعمت و نایب بشما
 ثم ان علیا نزلت ایها من سماه شیخی آیات عظمتی انی بها طمعت
 است الله و مات قمار نزلت ایها من قبل لو ما و ارسلا و ایها
 من لدا انک کت بهر است حکما ته و طمعت انشاهی
 یکسواد حاشیحه اده مس هم صحبات جناب بنوع طمعیها آ الله
 ارسال میشود و قبل ارسال شد انشاء الله بان نازل شده و میشود
 بندیدیم است که جناب فکر و انوار کارسان بیات اده مس
 نازل و بخت یوم بعد انست توجیه بنایند و انکار بهر بخت
 جناب است الله الا صدق علیه بیاید الله الا مرقوم در شب
 عرض شد انچه غایت نازلند و این کلمات ایها
 مضمون و نازل انشاء الله بان نازل شوند
 بنام منده او دیکتا ما استی انشاء الله غایت حق نازل
 باشی امروز در است که باید بود سوره و انسانی پس
 انی ظاهر شود امروزه لا منصوب و نیز ان شخصه انشاهی
 بجهت ما جمع عباد و امامه را بنامه شیخی لایم تود فرماید

امروزه در اعمال الهیه و اخلاق و عبادت است همه نامها
 به اراده الهیه فائز شوی و ذکر خداوندی تو بود و در وقت استغاثه
 بود این است یعنی فصل یک نام است که دیگر به جمل طوبی
 لایک و شکر خدا را از معنی باطنی به نگره بد و اول سال است
 این رنگ است و شکر است که از نماز و دعا و شکر تو را در روز
 و آخری فیه و در آن اقبل بوی شکر باذن ربی الی اهل جنت
 الساب و معایات است در عالمین فی کثره انما هم حضرت
 الوبی و مع معنی جیب فی المصاحف و انکله فی الموعظان
 که کتب طبع علی الاطی و الفهم الکرم من کتالین این است
 فصل در بیان عظمت و عبادت و شکر اسمع عالمه از حقایق مخلوق
 عاجز باشد و میشود از غیر که خداست و با هر که با
 شکر است آنکه بود و کرم و شکر است علی العالمین انشاء
 اما الرحمن بالیقین انما من علی شکر است و حقیقت
 دوست کتا الهی و کتب علی من شکر الهی است
 انکار کرده و نشان آن را در حق نموده بودید و از این بار که سوال شده بود
 تمکنا و معروض شد
 در انما نزل الوتایب فی الجواب

هو انما طبع علیهم باطل الی کبر تذکر الکنال من شکر الهی
 و مقام العبودی و تقوی و تقوی من کبر من کبر من کبر من کبر
 اینها که در اینها خود مکت و کبر انک با تقوی و معرفت خدا
 من عبادی آن رنگ است و انفعول کرم و تذکر است فی الذین
 ذکرتم لیجده بهم است آه الی الاخر الای و بعد تم الی تمام الاستغاثه
 جنود الارض که شکر شکر است ازین نفس و ابدت رب العالمین
 اینها که کرم و شکر است که سلطان القوه و الغلظه و الاقدار و الاغیبه
 شکر عباد الی و ان رنگ است و الهی القدره و القدره قول انظر الی دنیا
 کبر تر فی حق من ان کتاک و ذکر کرم من عباد و کتاب صحت
 کتبه و انبیا و فی ما انبیا عباد است الی انما عباد الی کبر علی فریض
 است که ذین و ذکر که از شکر الی اسکان الی کرم صراط الی کرم
 با فائزیه الکلیه من کل شکر است که الی و علی کل ملک فی
 العزیز است
 و کبر عباد من ان کرم و کرم با کبر انما فیه الامر
 است الی عباد صرح الاستقامه من کبر عباد الی کرم العزیز
 حکیم است با عباد است انما شکر است و میشود لغوی

در حق مقام استقامت نمیند بر آنچه از او هیچ جایلی بود
 مضطرب که در منزل نشوند قصص اولی بسند استقامت
 منع نموده و بعد مراد کت از این حکمت است که برای محرم
 است غافل از اینکه آنچه از قبل شنیده اند کذب
 صرفه و انگ محض بوده است از قبل از کتاب این
 بیان ذکر شد باین جناب نفوس الکا کما جانت و یا اینکه
 انفس فاطمه قادر بر منع باشند بیکه خود را عاجز و قاصر می دانند
 از بی خبری از مسکری سوال نموده که آیا از پدر تو ادا می باشد فرمودند
 طغنی بود و فوت شد بعد گویا که جمول از بخور است شنیده نگذیب
 نموده و او را کتاب نامیدند بلا شک است که در حق مقام بود و
 بجز بر سید بعد از آنکه مقدمه و ظهور تو آید و یک آن آمد
 بهمان تفصیلات که از قبل شنیده حق اضافت غایت کند
 امثال آن نفوس که با سبب از راه تینظرون او با هم سبب که آن نموده
 و است از آن سبب که شنیده حال در تمام این لقب کتاب از برای
 آن طایفه مساوی با این آل مرعوب خواهد بود این نفوس جمول کذب
 بهمان مشابهاست تشبیه اصل ایشان جهان طریقی و سبب است
 باید نفوس متبلد الکا و نفوس مطلق شوند و بر سبب هر سبب ایشان از برای

محرم نمانند قسم بر حق جناب عمل متصرفان مظلوم اگر نفوس
 قوتی بر امر مقام نمایند و با سبب از شرش ملین خط کنند
 بیخای وارد شوند که خود را از آنچه گذشته متغی نشا و نمایند غیر
 حق استغفرو و صدوم شدند بگوید درستان با حق بر نافرمانی
 و باطل هستند اینست و نیست حق و درستان خود را جمیع این
 و باطنی و کتاب شد کرده نصیبی حال در مرض ساء و غیره از سزا
 بجهت عوت و نمایند خود را جناب میدانند که از امری مطلق نبوده
 بهیچ حکم سببند میدانند کذب کذب با چند اتم کلک
 و اتم الی الجون باری بقصد و قوت حق نام مرا افتد نمایند
 و متلبکین را با حق بیان عرفی سبب شاید اگر در ایشان بیانشانند
 و استقامت تمام ظاهر شوند استغنی
 و حقیقتا بقای تخیل بیروت غرضی که از این علم بر کس کنند
 بچگونگی در ریاضات سر و کینه بطنه و زین یا حرمین و سبب این نام
 بحق هدایت نموده حال در اینها بر نام سبب محرم غافل
 شوند باینستین جمیع اصنام او با نام سبب که از قبل بود
 بعضی این سبب کند بصحای حکمت بمطالع آیات گشاند
 الامر سید الله و اینکه در باره جناب لایحه ادا اولیه

بهاء الله فرموده مذکور شد آفتاب هدایت از حق منتقل
 مشرق فرمودند
 اینها دلیل بر آنست که در این ظهور جنابیت کبری ظاهر شده مذکور است
 و آفتابان و خورشیدان از نظر اعلی مدبره و احواح نازل و مثبت
 شد از قبل حق باو تجسید برسان او یکبار هدایت و دست یکتا
 با حق اعلی ظاهر شد بی و بعد از آن شرق آیت و مطلع جنابیت
 مرقوم شدی از حق بخواب با بیفکام بین استی با شفاست کبری که
 شود اندک هو المصداق القدر غصوب ثمرات انوار ظاهر شود
 انبیا و حجج العالین و اولاد علیهم السلام در عالم انبیا
 انبیا در باره جناب انوار اعلی بیفکام مرقوم شد مخصوص
 هر یک از آنها و هدایت لوح استماع آه کسب نازل ارسال شد
 انشاء الله پیش از آن روشن قلب بفرج علم ظاهر شود همچنین
 مخصوص جناب آقا محمد جعفر لوح استماع نازل ارسال شد مقرر
 عین و بفرج قلب تا این مقام جناب دستخیز حضرت است
 که از قبل عرض شده بود که بعضی عرض در ارسال میشود حال
 احوال که این ظاهر غایبی مؤید شد عیب خود را فاعلمود
 شد که در شکل الاحوال و دستخط و دیگران جناب

در این مقام
 در این مقام

که جناب اسم الله علیه بهاء الله ارسال شد بدو اند
 تقاضا و به عرض شد به ائمه و حکومات ایلیان
 است و الله در این موم انعام الله حسن موثق شود بر امر کبرایان
 و منزه اولاد است ذکرشان لدی الوجود بود و کما غایب است
 ایشان قوتی باید یکبار حکمت و بیان مومس ضعیف و اهل کبر
 قوتی آنگی قوت بخشد و بطریق تعیین مومس گشته تا از شهادت
 مثلا بطریق اولاد و او با هم محض ظاهر گشته بلکه هر یک از اهل بهاء
 شانی مستقیم باشد و کما جسد که نور در آن در بر حکم نیست
 با طریقی کبر کما جمیع اهل این شهادت میدهند که در کبر
 کل از صورت نظام نظر خلف است و حجاب بودند حق
 بر امر قیام نمود و با اعلی است که اهل ککوت انشاء با حق اعلی
 فرمود و وارد شد از آنچه که احدی غیر حق احصا نمود و چون
 اسم قیوم ذکر امر مرتفع و قطع بیان مضروب مطلع او با نام از
 حجاب ظاهر و پیشانی با لب طینت مشغول
 یا اینها مثل الی الله تعلق و مومس غایب کن کما چنانکه مشته
 و بهیچ سبب نمرده اند نقل انما یحسب حاج فی انبیا امر و کبر

دوستانه ای بیالای بیاد من قبل شید بکاک من شطرنج ایسا
 و السلام ان رکت لهو العادل العتف ان اطلق انصبر
 قل ان صدق الاشاره بحجاب الایمان ولا يعرف بکرمیاد و غلبه
 یثبت امره و غلبه ان لهو الغنی عما کان ما یکران ان الایمان
 یطوف بوله الایات خاصعات الظهور و یستبانت شامتا
 السلطان انه لهو المقدر القدر قل و تو ان یظلمک ان الاشاره بما
 عندکم و الایمان فی الایمان کیف انتم استدلون به علی الله
 رب العالمین قل الایمان کما تم فی السببی و در قدسین
 اوراق صدق بیانی بر ما شید بیشتری الذی فی باطن و اجبر
 الناس هذا الایمان العظیم و من کتب الهمی ذکر تیلور و جمال
 تصحیح مذکور و طور و لکن التیلور و غیره متغنی از شهادت قبل
 و بعد بوده و خواص بود ان الله منوره شوی بر سر
 هست نام ظنون و اولیای و کل الشیء یقین جمایت کفی
 ان رکت لهو المودع العلم الخیر انتهى
 مناجات استجاب مژده بعد مریض شد و جناب استم
 علیه هم حسب الوکال استجاب زیارت مخصوص طایفه
 له و کلمه ولی آنچه سوال نموده بودید که شخصی باشخصه

چون شد که تو بعد من آید و بنا بر من تو فرات نمودید و بهر
 معنی هم موافق ملک کتاب معتبر و دیگر نظر من که بر کتب معتبره
 که بدان و اما نه این است که انفتاده و مسخود و غیره بسیار
 نمود و حال شخصی منکر است میگوید ایبا مسخوری و الخ
 زنده که بابت تکلیف جنیت و تکلیف انحراف تقاض
 و صبر من شد فرمودند این عقد موافق ملک کتاب صحیح
 شده و یکبار خطبه خوانده شود و صبی حاضر باشند تا بعد
 امدی نتواند انکار نماید خطبه فرض جنیت و کفر و سجده الایمان
 و بعد از تحقق بیت عدل بجای آن لبسته شخصی مع بعضی از بزرگان
 این امر محضین عین نیامند اما مورد فراموشی آن می آید شود که
 باین و نظر به عقیده هم مری اعتقاد چون با سنگ باشد و حق
 شده مقبول نبوده و نیست چه اگر غیرین عمل شود کذب
 و مرجع وینا و عدل خواهد شد از نظره ظلم سلطه استقیم
 تا به امری در مقام خود حکم شاید شود همان تو با و برینجا
 الی الله الغفور الکریم از نظر تو با و و هو الشق العزیز الرحیم انتهى
 و سوال که این جناب آن انضی بخدا است و مال خود
 با بودن ذراته و سایر پروردگاره و ما یملک خود را بدینکرا

وایک نظر نور مصاحبه یا هب نماید و سایر روشهایی به
 کند و یا ختمی تواند تا اما نه از عویاب فی کرباب
 بر نفسی در مال خود مختار است یفعل فیکیف قیامه حکم
 عقل یا مصادق نیست یا از اول است یا اما حکم بر است و
 بعد از اختلال اقصی که نزد ما و قین اهلنا بصیغین و انحراف شود
 اختیار از او ساخته است بگویم کتاب از یفعل یفعل و بگویم
 ما یفعل لا اله الا هو المقصد الغیر المجدد اتنی
 و آنست که مرقوم فرموده و بودید که کتاب شهید می حیدر اول
 صا و علقه شیشه از جنین در جنین سوال نموده بنظر است هم
 لدنی امرش سر فرض گشت تا اما اطلاق پس ان المقصد
 یا حیدر طوفانی لک با اقبال است و آنست با الله با اجر
 فی سبیله بناورد علیک من جنود انقلا من لیسبک الیوم
 بر همان الله غایز شده اند حکم جنین دارند ان البالغ من لیح
 و آنچه امری ملاحظه روشنی تا که خود را از اهل قیام طهینان
 میسرند و با نوار آفتاب ظهور الی حقیر و ثابت را شرح می آید
 بنایند و سخن چنان سخن حکلمات نفوس مود و مسکولان

او من از بویوت عجبوت است و در کتاب شبیه و در
 مشاهده شود بسیار جیبت زنی افوسس بر سر
 مع آنکه قل کا هبند که آمدی از این امر اطلاع ندانسته
 و نفوس مقیده بچگون با هوا شوم و با سمع او شناسم مع کتب
 تنزیرل و منطرب ملاحظه میکنم که اهل با باید استقامت
 و قدرتی گشت شود که آمدی بر مجال گشتاره و انحراف نماید
 لعنه الله ان التورع فی سران سپین یا حیدر است با الله
 از چهار اشارات منکرین معین منقول اما فی و بل از یقین
 قرین بکشی مشاهده و قول منطربان تا و انحراف الیوم بقوا
 غافل از ان لغت بگویم بر زبان بطنهای کی که از انحراف
 اتوری است از قل بیان یعنی تو که بیان می کنی این
 بیان صاحب بیان و بجز بیانات اهل ان پادشاه و سایر پادشاهان
 شنیده و این که بگویند و میگویند معسر است بهم من انقلا
 و اما ماست فی از جنین بدان آنچه گفته و میشود و عالم
 بتفصیلات حکمت الهی بوده و هیچ پادشاه و غیره خلق تمام و کامل
 خلق شده اگر نفسی و امری را مورد با شیعی را شاید که نام طهینان

ملاحظه نماید و فکر کند متعجب پس درین شب بان حرکت از خواب
 کامل در آن حرکت است فکر نماید که آن حرکت است مقتضای آنست
 اگر یک رنگ از کماهی و کوهی تره با یکدیگر از است مانی بر او مار
 قوت و حرکت در آن حرکت کرده و در آن حرکت با یکدیگر متعجب
 و عقل عالم با کماهی غایب و با یکدیگر متعجب با یکدیگر کمال خود برسد
 و به تمام بلوغ ناز شود و فکر سببی از اسباب اثری منع شود و این منع
 بیقتضای حکمت اخروی بوده و در حکمت و در بعضی ظاهر میشود
 و در بعضی باطن و مستور مثلا است در حق ضایع کرده و آثار بر
 اذن نام از دست خدای عزوجل اسباب مشاهده میشود و لکن حق
 بسبب معرفت قطع میگردد و اعمال این شخص منقطع کما بین
 کمال است بل عملی که حرکت قطع و سبب منع میاد و اعمال منع
 مراد بوده و در جمیع اشیای عالم ملاحظه نماید معلوم است
 مطلق بسبب این برای خود بلوغ است و نفسی از ادراک حرکت
 آتی عاجز بود و دست عقل حقیقی از غفلت در انسان ملاحظه
 از برای تفهیم بان فائز است و لکن مع علوم مقام و مستور تیرا و
 مشاهده میشود و از ادراک اگر ششها عاجز است که آگاهی عقل
 از کواصی جبر است اگر پیش عمل مشاهده نماید عقل عالم
 آثار و اوزن و شیار و جسمان و اوقان را در نواته ادراک نموده

که

که قبل از ذرورت عقل در آن نماید که شش در عالم است و شود و کند
 آن جمیع عالم را بسوزاند و با نوازنده و مسعود و مشغول است البته
 بقدرت حق بسبب این ابعاد کمال رساله در عالم آبی منصف
 با این عالم است و در شش در شش منصف و در شش منصف
 این عالم و چون ثابت و محقق شد که منصف او تمامه کامل است
 و آنچه مشاهده شده و میشود بیقتضای حکمت است و در بعضی
 نزد حق تعالی ثابت و محقق میشود و که در برای سخن نفس مشاهده میکند
 نامتیت و کاملیت مفقود شده و ظاهر خواهد شد آنست
 العباد انصاف المدبر حکیم اگر فاعل علی سزا و عقاب را بجا نبرد
 نماید سزا نیستند و در نظر ابرار ایشان مشاهده نمائید انشاء الله
 و انتقام گفت شود و اندر برای فرج و آگاهی بیانشاید
 یا حیدر آبشنودای مظلوم را و بر امر الله باریت ایستاد نیک
 جلوسش خود او را نیا بد و با و نرسد امروز آنچه از دست نصرت
 امر الله بگفت و بیانشت نشینید و در اجزای امور شود
 نامتیه و کمال سکون و وقار را آنچه سبب عزت و اوقان
 امر الله است عقل منصف استی

در جنبه بنامی این بار بلا غله نمید که در سیدنا رسال بعد از معلوم
 بر تبه بلوغ فائز شوند تفکر در قول مثل اقوام خاک را
 بچه در جبین سب اما در کینه سید و حرف از قرآن و در حرف
 از زبان میگردد و ترکیب نیامیند و ای یکویند حال
 در کتب آن انقضی فاعله تفکر نماید که در هر مقام در تبه است
 اگر انقضی در احوال و تفکر نماید حقیقت امر استن ظلال کامل جز
 که مع آنکه در اینطور ظاهر شده آنچه که در هیچ محسوس نشده اگر کثرت
 آیات ناظرند قدما مشایخ الشرف الفرب و لوح بر بان
 این تبه مبارک از سبب شیت نازل قوله کبریا
 انقضی علی الذی انک ما عذک و عند اول العالم من حج الله و آیات
 و فی مقام حاضر اشکالات ربک التي اذ انزلت من به الامر
 خدمت که است کتاب العالم کفایا انک لظن الانسان فی الملک
 البیان و القوم اکثرهم من الفلین و اگر بحلاوت حلیت
 آیات ناظره جمیع ذرات شیاوت سید هست که بلو می آید
 در هر جنبه آیه سبب اوله نمیند یا در آنچه بر بان و قبل آن نازل
 نشاید بان شرح ماسوا فدا و یغفر به لا یبادل بحرف من نازل

و
 در
 این
 کتاب

فی اسبیا این سرور بس در حق ما این سرور نیست غیب حق
 اینها و مقامی از حق است چنانکه تا غلبین بر مشیتن با بطله از هم
 انصاف فائز فرماید از اول استعداده
 و اینکه در باره نیای جناب عبدالمکریم عز علی صاده که فرمودید در حق
 ذی انکرم است ان الغلمه اما استقامت کلمه است و در اینها و آنچه است
 از اول العالم کثیره قضی است باشد و زای و سوف بر می آید با انفس
 الایمنی و الاقران علی و غیره و کل جمله است و الله می در حق کتاب الوجود و
 عمل هر کس است و در حق اینها و اوقات ظاهر خواهد شد ذی انکرم
 کجایی کتاب سپین است

این کتب یعنی اشکالات در این ارضی سبب که واقع شده از جمله کتب
 طالعون کمال شدت ظاهر است که یکجا و این را بنف ظاهر نمودند
 و در عمل دیگر نازل آید و دیگر معلوم است تا آخر تبه است و در واقع
 شده تغییرات کثرت ظاهر شده آنی سخاوت و محبت آن که در عمل آورده
 فیها انقدر در حق نیاید که جمیع این امور سبب شد که تا سواد قلوب
 و حمت ایضا و علی حسن است نزل سکوت است ب العالین
 و اینکه در باره جناب علی فان و است و عبا حسن مرقوم است ب

رقت و کرم و بس که بوی مشکلا شده مع کمال ان اذلال تمام
 قدمت و قوت من علی الاغتری بحق دعوت نموده و آن ایام خود
 نام حسنه مع آنک نفس فلان خود را منظم و نسبت دادن
 عدل حق بر آن ظاهر داده یعنی از اسوال نمود که چنانکه بر شاه ارادت
 پیشرفت دیدید و بچه با استلا شدید کل میدانند که در هر دنیا که بود
 مستور و با همی نبودان کمال فراغت بسر برد و الله اعلم
 لا اله الا هو که تخریصا گفته اند که در اند از عراق بر آن
 معرفت و در بصیرت و ساد و اولاد ابتدا کرد و شش مغز و بعد
 استماع اینست ساج میشد و در هر دین که مجال قدم تشریف میبردند
 بعد داده میشد چیزی که بر او دارا شد بر آن بود که قبضه بر برده و انیم
 بالتح و اقصه چکه خصوص سبب حال تمام بود و ایشیت اذل من
 قبل فی آن حضرت و آن جناب جمع میشدند احدی غیر از آن صاحب
 مطلع بر او مال و نبود و نیست و بختی این سپید که هر که غیر است
 از نقل شاست چکه انسان و نقلت اشرف با بیگانه است مشغول
 میشود و سخن مشایخ آگاه است مقصود آنکه شاید بعضی از سخن
 ملاحظه کنند و متوجه شوند که این امور ذکر شد است و بیکی
 مریش اهل صراط استقیم برای الیوم کل الیام این دنیا را

مشا ۴۰۰ میشوند بر تنوسس موقت مطمنه این فقره که از نام خود است
 ظاهر شد باید استماع نمود
 قوله فرادگره علی علی الطیبر استدان بر مسلم کین فوق الارض اعلی است
 انذکست خلق فی قبضه کل لسانکون
 این آیات از برای ضد غای غلغشت و آفرین مخلوق عظیم و اشیات
 امرش محتاج بدانش نموده و نیست بومی از نام اینک از شرق تا
 اشرق یعنی فرمودند
 احدی از قبلی خلق عظیم علی علی علیه السلام شده این کسر از آن زاده است
 و بعد از آن سوی مستور بود و این مضمون از تالیف است و اینک از
 گشت از بر و صحت آتی از قبل احد بان کواهی داده و بعد از
 در امر عظیم و بنا عظیم است
 و اینکه درباره آقا جان جناب آقا سید محمد و جناب آقا میرزا
 علیها و ده مرتبه تفسیر و تفسیرت الامر کما ذکر حضرت است که گفته
 بقایه قصوی و حق اعلی ظاهر شدند و با یکدیگر فرائض خود را عظیم
 مستورین و نمایین ترسد مشا به میشود است الله انرا کند
 استقامتشان علی استقامت کبری نماز شوند و آن جناب باید نظر

با بیست و نهم مرتبت نمایند تا بیست و نهمی فائز شوند که من علی الأثرین
 لقاء کل الأقطاب الله بعدد م صرف مشایخه تا بیست و نهم
 عرض ایشان بیست و نهم است که از مضافات آن تا بیست و نهم
 عرضت مشرفات از اقصی فضل مشرق و در لوح اینست که
 از آنجا استیت نازل ارسال شد انشاء الله در کل حیوان ان آیات
 حجتی بر حیران بیاتمانه تبلیغ امر با کمال شوق است این صید صید
 آن بود که حضرت جناب فاضل علیه السلام در حدیثی عرض فرمود
 و لکن چون در نظر اعلی آیات کبریائی که در این صید نصرت غاده و لکن
 ذکرشان انشاء الله از طلب محو نمیشود و مطالبی هم که در قوم
 بودند در راحت اندر عرض شد از جمله سوال در اینست که بعضی
 مشرفات و جبروت بود چنانکه اهل بیان انظاره فی الحرام
 اقبل است حال اراده بر عرض استی

از این متواتر از بیان فهم انظاره استغاثه قوله عز کریمه
 طیب حاذق ان بخیر امر نماید در اجرام آن کسی نبوده و نیست
 و با آنکه بعلوم شرفه الله و فضل الله علی سائر المخلوقین
 انشاء الله موقی شوند از دریا ق هم علم امراض حضرت امر با کمال
 نمایند تا اهل بطور سخت مرتین شوند و بتمام حدیثی در

اقبال نمایند و اینکه درباره شخصی مذکور در قوم است و بد
 که عرضت عرض کرده و نظر بعضی از انکار او ارسال شد بنوعی
 حضرت است امثال این شخص را امر است تا اهل مشایخه
 در سنن قبل شخصی عرضت عرض فرمود بعضی از انکار فرمودند
 امروز روز امتحان و تجویز نبوده و نیست از برای خلق نیست
 حق جل جلاله امتحان نمایند بلکه او امتحان میفرماید و خداوند
 قل ان قروا کتب الله من قبل ان تلعبوا بالیل ایضا الیوم الله مرتبت
 صفا الله رب العالمین استی

در لوح یکی از دوستان که در حال عرض است این است
 از زمانه استیت نازل لیس الیوم یوم سوال شرفی عقل نقل از اسبغ
 انده آه تیو جالی الاصل الا و قبول استیک استیک یا انکار

استیک استیک یا مستور القاصدین
 اینکه در بیان نبوت کسی الی الله صغیر نموند مرقوم شنید مخصوص
 ایشان یا اینکه بکل حضرتان مرتین بجز از راه حجت رحمت نازل
 و در قبل رسال شد بعد از حجت تعاضد تعاضد فی الا علی شان محض
 حصانها المحصون و اینکه در باره جناب استید علی علیه السلام

ازها جز بریاض ساه و این بیان بنام آنکه تیره مردم شدند
 قبل یکی از تباریان که در میان علیها را تکه کنونی را بجهت مردم
 و ذکر نموده بود که بعضی از معتزلیین چنان یعنی از ضرب شیطان
 با جناب آقا سید محمد در ارض صاد ملاقات نمودند بعضی شبان
 القا نمودند و تفسیر بسیار سبب حیرت این عباد شد چگونگی
 باید شبانی ثابت و واضح باشد که ارباب عالم به عزت امر قادر بر
 ایشان همیشه از استقامت ایشان ایامند که کلوب
 بنور استقامت متور شود و مشیوت رسوخ ایشان با علم
 تجسد بر اعلی الاعلام مرتفع منجوب کرد و آن لغزش
 غلبه اصلا اطلاع از این امر بداشسته و نماند چک در اول
 از اصل مطلع نبوده برستی و ماعلی اطلاع نماید آنکه
 بعضی که محبت صراح بار می بیند مغانی از حق حاصل
 و اول است که امر دوستان گفته این آن ضایع نشود و
 نقل بطراز استقامت مزین کردند جناب آقا سید علی
 علیه السلام و من بعد از انزال مسامت اهدش مذکور بود
 و کجا از غایت بایشان متوجه که بسج موارد با ساه و ضرر

به قدرت ایشان را حیطه نموده امروز روز نیست که
 شیوس استقامت از افاق کلوب سل سفره صحران مشرق تو
 لایح دیده شود ایشان را تده امید است که ایشان می
 جناب آقا سید محمد از سهام اشارت معتزلیین در مباح
 شبان متحرین محض نمانند و خلق با تخریب افکار
 و العقول از قول اینانی خدمت ایشان تعبیر بر سینه
 ایشان را تده با نبی لایم الله قیام نماید آن زمان الرحمن ابو
 انسا پد علم و هیچ عقال از حق طلبان جلالت غیر صحت و خذلانی
 سائل عالم الا محمد بنده العلیم بحسبیر کاشان سید
 بار دوستان ملاقات نمودند و بعضی مورس توره را معرف
 میداشت فخلال احوال قبول سخنام و شهید آله الا هوله
 الامر فی السید و کرم و جولا اول الا ضرر انظار هر اهل طریق
 کلینی علیه السلام و اینکه در باز جبهه ملازمه اهل جبهه قوم در گفتار
 عرض خطی شد که ما خلق ملکوت است
 هو الا قدس العلی الابی یومس قول کبر ان اشرف
 الکوثر الا طهر من ابلان شکب الرحمن اشیر یک ما جو

استور عن نظر العباد . آناه انرا که فی کتاب عبد الجبار فرموده
 مکره و کفره بعد مکره لشکر و کثرت ان طلق التجاره و ذکره لیس
 مرتب می باشد یعنی آنی است که در باب الارباب قول استخوان آنا
 ذکر آن مریضی باشد و کثرت طلق الا علی با علی بن ابی طالب
 استغاثت من الله و انزل الی رسول من و غیره و عرف محمد از او با
 و با علی المعاصم که مقام استقامت است ظاهر شود در این کتاب
 این آیات با این تفسیر آورده که فرمودیم دارد و ای این و این و این
 مخصوص و در آنها به نسبت نازل که سال شده و برسانید تا به آخر وقت
 و ظن من با نوار تفسیر متور کرده استخی

و در جیکه مذکور بود در نظر قبول تا از حسب الامر اجتناب نموده کنند
 و بچگونگی و ستان اکتبر خصیفات نمایند اجماع در هیچ احوالی
 نه اگر چه باس متعدد و واقع شود استقامت استقامت
 و خطور از حق ارض بر طالع بود حسب الامر فرموده استقامت
 الذی استقامت فی بیتی بعد هجرتین بعد آنست که باید بر اثر قدم
 ملک قدم مشی نماید و کمال روح و در میان اهل امکان استقامت
 کند که با فرخ و جرج نامس قطع شود و بسبب خطراب لغوی
 ضعیف گردد و در هیچ احوالی بچگونگی نظر بشوید و با معمر

فی کتاب طالع ابرج عبد الجبار استقامت طالع استقامت را و با این
 معروف است در باب فرموده استقامت که از امر که با این است
 ظاهر شد و جمیع دوستان که کمال محبت و شفقت و در داد و ستد
 شده بجز محمد با علمایان مشغولیم بعد از عرض خطیب استقامت
 در صدد امر خطیب صادر شود هرگز نیاید

بنویسند است بجز استقامت با کمالی شاه جو می نبوده و خبر او
 داشت به مشهور این استی و چه قاضی قرآن دولت حضرت خدای و در آن
 اجماع سبب مشهوره و متغایر از او دولت است چه که در حال این
 امر قول مطلع نبود و نسبتند و از اول لغز اعمال است و از اجماع
 و در ده طالع شده که با محبت در میان با محبت است مشایخ میزند
 و همین اجماع و جمیع خبره و اول تفسیر است برنگ خطایست خطیب
 عرفان که محبت است اما این محبت آن که در آن ارض تشریف دارند
 از جانب ایشان و هرگز نیستی محبت و قاضی محض بسته به استقامت
 هشدار انده امید استقامت کل از امانی استقامت استقامت استقامت
 و خطیب باشند یعنی کدام به اکتفا استقامت از حق انقل علی خدای
 تا با غنم فی ایام تجوی القصد الکرم الحمد لله القصد علی الخیر
 و بجز در آن جناب تا آخر و جناب علی صفر طریحا با الله توفیق است

در حالت منع توجیه عرض شد فرمودند
 باطنی که علت اتفاق امری است در یک عالمی و در یک جسمی است
 مشتمل بر اجزای باطنی مگر بطوری که در آن ظهور از آن شدت از انکسار
 آن احوال و غیره بطریق عرض طلب هموار شود و بر آن روح
 مالک آن امر کمال قدرت و قوت اشارات معترضین و شبها
 مگر بر آن توجیه عالم شود حق باین امر بوده است حیاتیان عباد
 که گرفته و خواهد نمود اشارات طوبی استعدا باشد از برای احوال
 ایت و اذان و توفیق شوند از برای صفای آن یعنی حق استعدا
 و تقوی استعدا که نفسی باقی تمام تا نرسد او از اشارات و دلالات
 و شبهاست و شبهاست و شبهاست محضه خواهد بود محضه و نفس
 مذکور بود این معنی نازل اشارات از زمین حالت مترک آیات ما احیا
 بنویسند و نیز یکی در الهی تا نرسد انتقنی
 احوال محضه است این شش است از آن فضل که در مشرق و المرح و جویا
 از آن بلال است این که ایشان از زمین باید باشد روح بقوه حسیه
 و قدره سر بلند مستعد از قدرت و قوت اطمینان زمین بوده و
 در سطح بر عبادت تفسیر میشود که مباد نفسی بغیر اراده استعدا
 غایب و در نشاء برابر آنچه در مواقع حضرت و اعانت و مدد
 و اشارات آن گرفته شود مقصود تبلیغ امر است بروج و برهان

والامر سید الله المقصد العزیز الشان
 یا محبوب قلبی بی شعوری معترضین آن پس بقای رسید که
 از دست خود حسی بر ششیده اند از لطف و یابن آنچه بگوید
 مسلم میدانند چنانچه آن نفسیکه طای مرتضی نماید که والله محرم
 از او تنگ میدارد در حرم مطاع خود که شمس شد تصرف
 خیایه و خیانت میکند و مرز و بای غمردی الطبع میگوید معترضین
 بهر ذی نگاه نمیند بر شمس هم میباشند و عقل نموند که تغییر
 که بود اگر کسی تغییر بی ثبات شود نفس شده بود و آن نفس
 کا از باره و نمود و انداز برای بر او خود و کله و صفت نیت کند و کسی که
 قادر بر تصرف حرم می بود و اگر از است چگونه در حرم شمس تصرف کرد
 و خطه او را از احوال نامس خود که بلا خدا او بر او عمل باشد و خطه
 حرم نوالدی نوع التلوی تغییر بعد که از آن احوال را بگوید که تغییر
 در محبوب اقل هم بچایانم و لوقا هم بر شش است بصیرت
 و عدم امانت و سبحان الله و عوی مرتضی اینهاست و در حرم
 شمس تصرف میکنند امانا الله و ایام کم تنگ الا احوال از دست
 التي نیت بهایگان افزوده و سبل الهی بگویند احوال معترضین
 اعمالهم تمام امانا الله و ایام کم در حرم نفسین که در حرم آن

جناب میرزا محمد علی رشتی این غمزد را الصفا نمود و در هر مجلسی که می کرد
 با الفاظ و محکم است و آنرا میزد و شامت میکرد و الاغذیه است
 التوم الطالین و آنرا پسین مطلق من جو و مقدور نگری ام خطاه
 روح با با غله و زنجب شریف است و چون از حضرت امی
 قدسی توقف شسته عیب از بعضی امور شده تفصیل ظهور را
 خدمت ایشان مذکور دارند بعد از آنکه بیانات در خدمت ایشان
 بالاخره فرمودند این تصویر یک نقاشی است او متوجه نیست چگونه
 در حرم او تصرف نموده و تعداد نقاشی آن را بیان نماند
 نوآندی اطلاق احسانه انظار افشاده که در آن از آنیکل حال قدم
 محزون بودند و فرمودند و دیگر سخن گفتن جایز نیست از آنکه
 تا سال پیشین مصلی شیده اند و در بعضی مسائل آن شخص شیده نموده
 کلام با زبانی پیشوایان قوم بسیار ناسب با آنکه در سینه
 میدارد بعضی احوال و در امر فرمایند ابو القاسم اهل ک که چنین
 او تری با او بود و بجز آن تو می که بجزیر اصل شیت قوی بر کش داد
 و حسنیت نفوس بر بجز آنکه تفصیل عرض شود مایکات است
 تفصیل حرفت مومن برین نظیره اند طبعی مثلک جهاد ابهام را
 که شنیده اید از حق جل جلاله آنرا که این بسیار از حفظ نماید

تالیف

تالیف اینهاست مجتهد اند و بعد از تصویب آنکه هر قوم داشته بود که
 تخریب استخوان محراب مظهر جناب است و حاجی سید جواد علی بابا
 الا بقی شریف استند این فقره بسیار با بهیجت و مسوره افتند
 است آنرا در بعضی طایفه صحبت مافیت فرزند باشند و بزرگوار
 عالمیان اهل حق که از ایشان در ساعت عرضش معروض گشت
 فرمودند که بجز این باب مایکات برسان آنرا بسیار با کمال
 و فکر از آنکه نماید و گویا امی و تفصیل از آن قدسی نظر کرد و در نظر
 و او با اینکه تریب او اندر دست مشابه و کن عالمی نظیرین در آن
 خیانتند هرگز و در دست منظر از آنجا می جهاد و با یک
 موجوده متوجه بود و این او با هم شانی بر نظر هر ضری و او در که
 اصحابی آن تریب خلق حاجت است جان او با هم قطعه جسمیه
 نمودند و این سخن و یاد بسیار در دست هر که با همی
 جدیدی میندازد که شاید خیره اخری عبا و چاره در طلب است
 او با هم سروران نمانند نفسی که قابل قیاسه تلقی است و خود
 بسیار کلام با هم از علم نقل کرده و عاقلین استم خطم از آنکه
 بوده و اراده نموده است که از آن خود نام الامران را نکند
 با نظیر بر خفته است که این خوشتریم از آنکه خطم من است که

این عبادت باید از طرفین کلید شکر بر کل طاعت آن لازمست علی فانیم
 و آن است که جمیع آنچه شنیده شد باید که بر او دان و از آن سخن بماند
 نموده بپوشد تا هر چه بد و جرح و آزار و کینه که بر او افتاد باشد
 اوکل لی الاشیئ منی تطلق بوضوح بیان بینا اوردی بانی نامت الکا
 من قبل من عبدا و تصنع عرفی نعمت لی کتب العالم کلها و طهرت
 استغفر طوبی من بعد عرفی اکل لی من عرفی و کل عرفی عرفی
 رب العالمین یا ای لاشکون ایا که قره عرفی من لدی ایا که
 و تا قیام حقیقت که در این سبب ازین مشقت که کفر نفسی بر
 قیام نموده و قدر بر انقطاع آن بود هرگز برین سبب ازین با کمال شکیبایی
 سبب قیام شد و همچنین در ای سبب نظر فرمایند تا انظلم
 من قابل این بدونی قیام انظلم اعظم استحقاق

استدعا که از جانب این عالمی معبوده و کفر قیامی در آن حضرت
 انوار دارد و اگر خراب بین علی به استدعا شریف از آن کس
 و مذکور در رسد و آن بر سبب که نام کرده در آن حضرت
 بحرین برین نموده نامشاید کل قره در انیت استدعا
 شود نموده و خلدی استدعا برین است که در مجمع دوستان را و در
 حق با هر سبب مشغول بشده و این است که آن را ازین لذت نمک
 و نقلت پاک و طاهره ملاحظه بشود و جمیع از جمیع شده

مکرهات مانع از آن است که شست امیرت که در کل موقوفه است و در
 سبب قطع امرت مودت سازد آن در القرب سبب
 و اینکه در باره جناب است علی انما برین خرافه و علی عظیم به آن است که
 فرموده و بود و دست او سر عرض شد یک لوح مانع حضور
 پیش آن نازل رسال شد است نامه آن نازل شود و این سبب ما نمیم
 تمسک عرض نماید ایها حکیم علی منی حکم و علی العزیز با جود انی است
 و علی العزیز با جود انما و علی العزیز انظرو ای کرم و ثناء و علی العزیز قاسم
 علی حسد من علی العزیز با جود انی حق جبه و علی العزیز مشرب و اگر کسی
 قره با سده عرضی با کرم ای کرم و انما و استدعا السالی العزیز اعظم
 رخ ادم فی ۱۱۱ سبب معذرت

این نظر نظر اکبر لیکن استدعا ملک العزیز جناب علی قیام که برین سبب است
 بماند انما و انما فرمایند

بسم ربنا اللهم انزل علی النبی

بخصوصه و تا محمول بر این و سزا که از قیامت به یک حکم سبب در قطع فرمود
 و به تمام آن علم جان بر فراخت جمیع من علی العزیز با جود انی است

فرق و حضرت امر فرمود حضرت را بیان مخصوص ساختن آنجا
 و متزیان و درستان و دانیان بگفت ختمی در میان آنک است که
 آنجا آنرا که می کشند و بجز اینها نمی کشند طوطی از برای
 لذت بیان کردن می کشند و باغچه را در فرود عمل نموند و در عملی
 مرغی را که در شسته غذا قبل از آنکه بکشد و بکشد تا می کشد
 به کزبان بگفت فرمود تعالی تعالی بگفت و تعالی بگفت است که
 بان بود که نقل علی با حسن به قول کتاب بود و حضرت تعالی است که
 آگهی و الا تعالی بگفت است که هر چه من می آید از آن
 بیان کردن می آید بگفته بدان آن توفیق نماید و لا زال تا
 حال راه کرده و در نقل جمله سائل آن که بود و او که گفت
 از حضرت را که گفت است که است ادا آن نماید تا آنکه بگفت
 علی بن ابی طالب و با بنی ابراهیم صحبت نماید که گشته
 با اسی و الله الا نشاء و محمود و محمود مرغ الاض و انشاء و
 نسبت نماید که از خبرش خود طاهر علم و عرفان برادر کلمه
 شوش و در خطا فرمائی و بسند اول و اسی آن که گفتین است
 جازم بر قدر است که در دست و جزای مستعدین غلامین را بتو
 رایج نمایند و در کمال شفقت و رحمت با اهل عالم معاشرت نمایند آن

لما انقلب القار اذ اذنه لم تقدر القدر با محبوب تجلی بستن
 آن جناب که در غره صفر از مطبخ و در او ظاهر شد طریقی صفر
 آموخت و مناسبت جانرا که از غرقان در آمدن و نشاء الله
 لا زال نعل سرور موند و موش پیشه و بعد از اطلاع قطعه
 لا یغنیه بام کتاب توفیق تو و طهره فانی حیرانی اقبال کرد و بعد از
 حضور رسالت منع قدس قرآن فرغ بجای مناسبت با جناب فی الخیر
 نمرد و اما زل من بگفت بیان تبتا الرحمن قوله جل جلاله
 یا علی یا سمی الامتیت به الله که آن شخص فی ذلک من ظلم
 مرغ که در آنجا آمد و بعد از آنکه آنک حرف از شخص خوش و الا
 فی امراته الکاتب الاسماء و در دان آن محمد بگفت علی شان محمد
 القوة و القدره و الکبریا یا علی قد سمع افنی ما نیت
 بیانته فی حین کان یخفق سانی بان لکنک لیس بان و التفت
 الذي فکر من معادن علمته و مشا بقا علی الله و مخازن حرمته
 لنفخی ما نیت سمع انما طهر الجیب الغیر حکیم قد حضر انما
 و قرره ما فی لیدی المظلوم الذي انقصا موره فی کراته رب العباد
 کبرت علی تبتا و در چشم ابناء و حرمی و اطلاق و طوطی آن

هر دو انظر کفر هم جمعاً یعنیات حق میثارت و در بعضی سوره بار
 کبر جمع باینکه مبارک که از او سعاد و سعادت محفوظ ظاهر شده و ظاهر
 باشد آن نص و امری نفسی فی نفسه که فی بین است
 طوی نفس صحیح عرف با ذکرنا و فی هذا المقام شیخی آن خبری ابدی
 و حکم با حق آن المقدّر القدر جمع با حق توکل نمایند و
 بار داد او ظاهر باشد از برای هر امری در کتاب الهی میثاتی تعیین
 شده از برای نظیر الایاد الله العالیه که در نظیر و عظمی است
 که حق بود و در خود بود در سوره که نفسی است که نفسی
 نماید تا قدرت کلمه آیه و اقیف شود آنچه از حد
 زمان که در قرآن ظاهر می باشد کمال تصحیح بود و در برای حدی
 محال نیز و تو حق نبوده و نیست باید جمع در دستان الهی
 کمال اتحاد و اتفاق ظاهر شوند و جسم بین با حال خلاق علیه
 این بود در نظیر و خبر و نصرت است و در فی العرش حاضرین
 امر محبوب و مذکور اگر از اول عالم و دستان اضلاع محبوب
 اسکان را با آن سلسله رضا صفا می نمودند حال که البته در عالم
 ظاهر بود و یا شاید می کشد جنک بعد از افعال اعمال خیر

سبب آنست که تعلق باشد شیخه و کف کتابی الهی
 با حق بسیار با کراهه آنی که می دهد تا کل منی نصرت
 بیاید و بار داد الهی ظاهر کردند و صحت اولی که در نظام
 و فدا و سوره و مقصود قیام بر تبلیغ امر است و آنهم حکمت علم
 الیوم حکمت بر کثرتی از کمال مقدس است و یکجا امر است با مبارک از نازل
 در اوم الا ایاد الله العالیه و آن جسم بین است و دیگر جایوم
 و آنم صامتون الی غیره و هم چنین اشکال نظیر مبارک که خود و آنجا
 ذکر کرده توان من قبل خطا است اتفاق با اتفاق نفسی که
 مقصود سیوف ظاهر و است حریت نبوده و نیست عشق صامت
 آنچه از علم علی نازل می شود همان سبب علت است الهی است
 قل لیس الاطمان اول کلما فی جزاء او غیره با مقتضای مقام انسان
 بلند تر است از تو به باقی مقامات بالا ایستند امرو به حکمت
 محو است و نیست مغرب و نفسی اتحاد و اتفاق سبب
 و ملت ظهور جای است برکت است من این است القدر الکرم
 جمیع اخبار نماید تا کل از حالات خود خارج شوند و بار داد
 مشرک است طوی للعلمین الی صامت که در صیغ است و نبی
 در سبیل الهی اوله مشتتند و نظر بوده و سبب است امر است

سحاف غایتند مل از خرف نوا عاورد و ملکه و مصلحت کند که از انوار
 اعتقاد الامین مصائب بلا ایامی شاکبش بکنوز است و در
 خزان ایامت الهی محفوظ و مصون بکمال مزاج و انبساط بدکر
 منزل ایامت ناطق پیشید و در هر جن از قبح بسین حرم
 مقهور با اسم مبارکش یا شامید شامی شامید و او فیما بین
 شامی شامید و او بجز مریانا ناطق علی او عالم اشرفی
 ظاهر شد و خواهد شد ان طینت نفس تسود و حجت و خذ و اما سر حرم
 به بالروح و الرحمان آنرا و شاد و ان نظر العلیم بحسبیه و ما
 ذکر است فی حرم قریب او و شملع هذا الملک من ی الله الالک الایام
 بسبی العلیم ان العلم نادئ یقول ایضاً العلیما قد ظهر فی الله الایام
 الی السواد و اقر حکم الی ملکوت العزیز انتم من حکم الی و عرفت من الله
 رب العالمین و بی است حکم علی من خلقه و کتم من انک من
 تالله من انی بری منکم شید بدانک من انی با حکم کد شید
 الذوات بحکم و هر انکم و هر انکم علی الفرد العزیز
 یا ایها المتقبل الی الارجان شک الله با اعتقاد من تولا و ذکر
 من ترین بزرگت الله العزیز بحکم الایام و ملک علی ملکات

و دانی و علی سب ای تقرب جنب الله عالم و علو اما هو با فی لوح کریم
 مجتوب من الاسماء یا من حیث باطن من شیخ عانی قمر علی
 یا نبی لهذا الاسم الذی ناظر تزلزلت الله کان لشکرک ترغیر
 علی ما سحر منین حکمک بحین صدق و الا اما حیثیت
 یا مرتضی به بر الله العزیز العلیم طوبی لایک انما صدق الایام
 من حیث استی شرب کما الایام الی الکریم لوتبع من الی یکن
 الی معاشر الی فی الملک الایام و غلبت الی ویرت و اصدق فی و لا تخلف
 فضات قلیلی سیر انانوسیک و اکم با نبی لهذا الایام
 ان ربک لولا العزیز و منجبر منی الایام علی ما یکن
 بیکر تیر از حرم الایام
 انیکر قوم فرموده و گوید که مکتوبی در مل کن قریب رسید و
 اظهار که صدق از نامه ارض ما فرموده و بودند باست امن
 الله من شیخ عزالی فرستد هذا ناطق بسب العزیز العزیز
 قور که بر یار یا علی یا ایها الناس انظر الی حق یا ایها الذکر فی
 ساحتی کسری و تخلص من بسینی بکلور و انکن الیوم لا یختر
 و خطنا که بقدرت چه غلبت در باره نورین تیرت غلبت

فرمود ایشان را علی حسین مقررین فرموده و احد را در مثل
 است غلبین تعالی تعالی من فرمود و ظهر ما مع الله ان کان
 علی من کلان مسلمه جمیع سفاری التي تمام است انزال بریا
 کوشف الظلمه بکثر من الارض من غلته ذاک لتقام الصیریه
 آن در ظلمه قایل گزیده نموده قتل و جرا بافتنها بکثرتها ما در حجاب
 فی باطنه الذلک المقدر القدر انشا الله باید بکمال مرح
 در جهان بقیع مر آنه شعول شوند سوف ظهر الله بالاراده
 علم السموات والارض هو العزیز العظیم انما کلن تر حجابا به غیر
 فی کتاب الله او تکلوا ما یظہر من الف کونی الارض انقوا لایا
 و کونوا علی صراطی وجود و عدم الی منی محشا و ظلمه و تعدد
 از برای ال حق و نورین مذکورین نفسی شسته ندارد بلکه اگر در خفا
 ظاهر شود شماره آن از برای مر آنه قدر عظیم شسته و دارد
 اینکله با سبب حال غلبه با الله الذلک است بکمال انزال این از عظیم
 ظهور حجت غلبه است و لغه سخن اگر قدرت ظاهر کنه که بگوید
 ترحم تمامی شسته و ندارد تمامها ظاهر شود و سببانی
 در مقابل اراده سوه قصد دارد و مشاهده کرده است شعرتان

تسویح و اورا با و اول الذکریم استی
 به حساب انان فرحوا بکفری انما ذکر کم منه الذلک تمام بکفر لایسته
 و خیر علیک بحسب انهم من ظلمه سبیلان کبر من فی الامکان
 و نقلت الاشیاء الفضل لیه مالک بذال امر بسین امره
 لایعادل بهذا الذکر ترونا الیوم یهد بذلک من ظلم العالم
 با سطر العزیز السدید اینست قدرت الهی که در این صحن
 از ظلم اعلی بار شده و میشود از هو الله القدر بهر کله که از ان
 غلظت جاری شده را فرست در عالم الهی است اثبات آن
 و ملک ظاهر شده و میشود امر و قدرت که باید همه شان
 الهی بر اعلی نظر باشند آنها حکیم با حسب انی فیها کل
 و بحسب حکیم من لود تو فی قدر
 ذی علی کل کبر این با کم بجز سبب خستیت انی نزل در منی قدرت
 بوده که میا و جانی از حجاب امری نماید که سبب منع فیضات
 بپسندیده آید کرده آنچه از نظم سخن می شود و شانزده بان خوار تا کلبا
 فناء از کرب بر دارند و از اعمال لایسته لایسته حجتین ترو شده
 بجلوت اراده الهی ناظر و متوجه شوند انی تخلق با کفی

و آنکه احوال فرموده الیوم کلمه استثنی
 مال قریب میت یوم است که آنچه نظر علی نامش میشود
 یک جز آن در معنی نماز است اگر شایه عبادتگاه شود
 و بنا اراده الله عادل کردند مع آنکه این یوم مزاج مبارک
 بر حسب تقاضای کمال است مع ذلک گویا و بنا اراده
 فضل و جلالت کلمه شتر آری آیات توقف نشده و محمود اگر میشد
 این عید پاسی یک از دو سال را بگوید و شد عینت و میرا
 که سبب سخن جمال قسم است از جناب نمایند آنچه گفته
 کافیت و نقد سخن امثال این جناب است عاقل قوت
 باطنیه را منع نماید اگر گاه میشد نمود نموند قدر آن
 سخنان لافش آفرین الله انکار و گزیرت حضرت سلطان
 اشهد که اسم الله عالی مخلک بها و ایهام هر قوم فرموده
 بود در مساحت امتنع که حسن ضرر و کشت
 قابل کبریا تا اذنا و این فرس با هم الملاء الا و انما
 لهم صدقه لمنفی الله یوم من اراد مولا و بنیکه من اراد مولا
 استثنی این عید خانی سلسله نماید که اجتناب زیارت

این عید یکبار زیارت مشرف شوند آنرا لا ینفع ایمن
 و انیکه هر قوم و شیخ بود و تکلم اراده است بعد از زیارت بدان
 درین شب ای کوی شبلی و در سجده ای شان نمایند از جناب
 تقاضا و در این شب عرض شد اذ اسمیت اذنی ما تعلق
 سان ما کنی یا عبدنا صر ان کتب علی قبل کبر علی بهالی
 ان یوجبنا حکمک و ابیان الی التی را تفری اریه با صبر الله بنا
 عمل مرد عالم با الله منسطفه بانک ب انبی بعدن و قری آنچه
 نماند که شایه نفسی نفسی که شایه راه نماید و از شایه آن
 حقیقی که کتب که گویا پیش بینی تقویه شده است اثر عمل کرد
 بنار بیان امکان با بر سر روز و شعله کرد و جمیع احوال اراده است
 از معنی حضرت اطلاع و باطلی و خجالتی و منزه و در هر حال
 قاهر نمایند طوبی النفس قلت و لم یقتل لمن اذی
 و ضرب و لم یضرب ایضاً من اذی من غیره انکار و مطوره
 یا علی از امرت علی یاری دولت طایه ای کبر جانی و هر قوم بحر
 غنای جی من خشنی سباه مومسی و دیگر رسم با تقوی و کمال
 و بر سر با ذکر است اسم من علم اودنی فی لوجی که بیضا آنجا

و اینکه مردم شیب و چون تخریب خرابی عبد الکریم از اهل سر سبز
 آسمان از تخریب کربلا علیها سلام الله و ارشد اندی دست ما
 نموده اند که در کثرت آن در ساعت آن حسن گوید تصویر او در
 قفسها چکه ای تمام بسیار بزرگت اگر چه مال آن نظر است
 و ضایع محبت قدر آن مستور است و چون آیه است مجاب
 وقتی برقع شود و آنچه مستور است ظاهر گردد و نظاره اولی
 رفیع اسواء قدره میفرماید کل زبیری است که بگریزید ما نیست
 او را گوید و ذکر هر چه در ساعت الله سبحانه و استماع
 شد بدنا اظهر من ملوک میان الرحمن قوله کل کربانه
 یکریم غایت داشتیم و آنچه اراده نمودی در ساعت الله مستور
 از حق بخواه ترا متوقف منسب بر چلیک رضای حق مبادست اگر بنا
 متعامد از نشی یعنی با حکام کتاب فی سبیل الله خدمت کردی
 مشقتها عرض و نه سبست تا کجبار او نموده می شوقه و فایز مکروری
 این است که با ذکر آن انظار و انزال لاف با سجد من کل ضعف
 عرف ظهور در تب العفور اکثریم
 یا محمد بن ابراهیم قد ذکر آن العبد الماشرفه ذکر آن ان اعرف من

درست کردن از صحبت من بخواه و بگویم که در قبول بی سر اقبال می
 خداست من شده آن در تک لبه الکریم اذ افرت با بانی و اندک
 جذب با بی تخریب کثرت فی فرح اعظم آیه یقین است
 مقام تری آتیا مشهور است و غرض آنست و اما با و آنرا تنها کمال
 یتقل کل من و دیگر کثرتی من آتیا و کل نفس من انفس کل
 و رقیه من اوراق کذکست ذکر کربک منهد المقام الکریم در
 العموم نظر فرمایند که ششین جمله کتب الامر حکیم نقل کلمه
 رب العالمین است
 آنکه در باره جناب فقیر رضا و آقا ابوالحسن علیهما السلام مردم شیب
 تمام عرض من عرض گشت اظهار رعایت فرمودند و فرمودند
 طوبی الاما و ارجا الی الذی فاز بهر خان الله انکره نقل الموم عرض منسد
 نقل عارف الامین است رب العالمین ان انکر فیه التیامین
 تمی است بسم علی خدمه الامر و دیگر رتبه است بر آسمان
 مذکور ذکر آنک هذاب سیدان النبی بی ثبوت کل من عظیم قدر
 بعد صحاح کتب الی در رسالتی من قبل علی و ابی بک با حضرت
 علیه علی الاعلی من همین حکیم تمسک بسبیل الامر و شیب ذلیل

افضل و علی التلی سسکک بلذی قبل تر العالمی علاء کلینک العلیا
 و ارتفاع امرک بین الارض و السماء بان تحت علی انضکات المستبته
 لعیادک المویثین الذین اخذوا الشریق باسک و شربوا منه بذکرک
 الحکمیر برت ترانی مقیلاً اهلک منقطاً عنی و تک و تری ما در
 فی سیک اسکالک بان تجعی فی کل الاحوال متوجهاً الیک انما
 بذکرک و شاکک و قد علی اللی فی انضی شکل عالم من علی ملکک جک
 انت المقصد العزیز الکرم العزیز

اچمه سده اسکا کور بلطاز ذکر ملک امیر عزیز کینشده و پسر قبا
 شمر ایست جمیع اهل عالم کمنه که بکند و در روح العالم افضل
 القدا و ایله و کوز قانات موفقات علیها بیادانت دما در
 علیها من القضا نموده بودید و جمیع سنین فکر علیا محمده
 انت حضرت اسم الله عی و ذکر و تکریمت رسال الله
 و ذکر حبسایان ارض عظیم بهاء الله که در سخط انجیر
 اسمی ایشان مرقوم بود و جانم لقا و بیا منع لک سس عزیزین
 کسبت صحیح انما شاک شریق و کجی تکریمان لک که عرض شد توری کس
 و درج مبارکک ظاهراً و باطناً و صلوات بحکمیران دسده شکیست معلق

السلامه

پش آ الله امیر است که ازین جمیع صد فایات خیر صدقی
 شونه آن خیر است که نشونه چکله هست و این خیر است که
 بوده و خواهد بود انجناب بحیر است که دهنده کجوت
 اسمی خوش مقدسه نام من فی طیر من جت سده و مر و او توجیه
 و انخوش لدی المرس من مر و من کل شریف اصفا و ما کت اسماء
 فانه شنده طوبی اسم و الیها علیهم النورقه موفقی انبارت
 و عهد است فایات آبی و کت الله که کجوتیقه اثر باقی بود و مثال
 او خواهد شد محض نباشند آنچه واقع شده چکله کجوتان
 نفس حق و اصفا کجوت و در خدمت آفانان و در شان اهل کس
 ارض شریف بلذی عرض طوبی و فایات سنی انبیه منوره بنیاست
 انجیر است انشاء الله بفریکه لاف و سزاوار است البلاغ میفرایند
 خدمت سرور کرم حق و موم منظم جناب آقا میرزا ابوطالب
 آقا میرزا محمد تقی علیها بیا الله بحسب سلام عرض میدارم و بنا
 میرزا ایشان که دستخطهای ایشان که این جمیع مرقوم فرموده
 بودند و همچنین عرفیه ایشان تمام او در معرض کمال
 فایات شرفی فضل کلام بر کجوتان اسمی کجوت و کسبت
 جناب محمد تقی کجوتی طوبی بود الواح شینه منوره از سماء شکیست

نازل نشاء الله از به ارسال شود و این حدس مندرج
 و جناب آقا سید ابوطالب علی قدری بختی عرض نمود
 یعنی طلبی که نشاء الله موقوف شود بر ارسال آن است عرض
 دیگر که او پاک از خرم غایت فرموده اند یکی جناب
 ثمره و ثمره آه علیها مشکل بهاء ایهاه و پاکت و غیره
 حرم جناب حاجقل سین عیاشه من اعین حج بایشان اول
 شود آتی بی نشاء عرض دیگر فرمودند که این حدس مندرج
 انجوب عرض نماید که عرض بهای آن حضرت باین حدس
 محبت میفرمایند یعنی سینه ارسال سید از مخصوص
 از حالات جناب ثمره علیها بهاء الله است فضا فرمایند و
 مرقوم دارند و اینکه در باب قالی نوشته بود که کج
 در ارسال نمود خود جناب کربلانی همه تحصیل فرموده اند و از
 اشاق چند می فرمایند جناب سمندر علی بهاء الله و فر
 قالی طلب شد چنانکه فرس بسیار لازم شده بر قالی بهم
 بصلحت ایشان بستم که آن دور ارسال مسدود
 این حدس مرقوم ارسال آمد از طرف با طرف دیگر عرض

این حدس مندرج در کتاب
 شرح حدیث است

اگر هیچ حدیثی در این حدس مندرج نیست و اما حدیثی نامیده شده چه
 در حدیثی در ماجرت و در از این انجوب را باید از کتاب
 دیگر عرض نمود که آقا سیدانند لیکن در این حدیثی بیان
 قالی الاوقی که آن حدیثی در غایت و الطاف آن حدیث
 مبارکه آتیست که لوجود علم الفلک رسیده و عرض نماید که
 حضرت فصلی است جناب آقا سید حسن مرقوم فرموده اند جناب
 برسانند عرض کرد که مبلغ حدیثی در بیان حال شده که جناب
 سید علی بن جناب برسانند که جناب حاجقل سین علی و کاتب
 و تفسیر آن حدیثی است و اما با تسعوه و نمود و این مقدار که
 از ایشان ماند اگر نبود و صحت نمود و اما آنچه مذکور شده که این
 حدس که ای پادشاه او برسد تا شما با این جناب آقا سید حسن
 که ایشان بر سر جناب مرقوم برسانند
 عید بود

بسم الله الرحمن الرحیم

در حدیثی است که آقا سیدانند که در حدیثی است که
 در حدیثی است که آقا سیدانند که در حدیثی است که

جمیع الطیور است غایات نامتنامی آسمانی مشبه ذات شمس
 عزت اربالی مستقر سرور و منور فرماید اخسان
 سدره مبارکه الهیه و اذنا و اثمار با واد را قبال دیگر
 و شام و تجسیر اربع ارض انتخاب را ذکر کند و دیگر عرض
 خلوص و واد و تجسیر این عجب تا نیز خدمت جناب و اله
 و اله علیها جبار و تمام برسانند و همچنین مستعطفین
 و غنای کل من شریف بجهنم که تا اربعین خلوص و کسب
 لایحی مصدع است الله کل را تائیدات انقباس
 و غنای رحمت حضرت بر سر اطمینان و تسویم است
 شایسته که لالات اکتیه و اشارات شکره نفس مخرجه
 نشانی است تا کجای نجیب سازد تائید یا محبوبی آن الامر
 غنایم فوق علی غنایم علی غنایم من کتب العلی العظیم
 و دیگر کتب الامر انتخاب باید در این غنایم کجاست و غنایم
 فرایند و تا کجای بیخ درین امر فرموده اند انشاء الله معمول است
 و فرایند داشت

و دیگر امور و دره آنکه غنایم اختتام و لغزش با اعمالی ظاهر شده
 که مثل آن دانسته اندی لاکه لاهور و ابراج شنیده شده و اذنا

انقباس الله عما علوا اعرضوا و اعترضوا الی ان کف و ابانته
 لاکت یوم البقیع و در جمیع آیات و بیانی با شواهد مشغول که
 استبر و ابریل الله و مغزله و فلتر منکر مانع بر مکان لغز و سوس
 و الذین طافوا حول عرش ربک العزیز الکریم ایامت من
 چیزی نبوده نیستند و لکن شریک است با عرض و شکر مشغول
 بودند الی ان ربی التضرع بقرتہ تا یک سیران موت و غیر الله ان
 ربک لیسوا لغز و کریم و بعد از قاضی حضرت علی تا ان
 تکب لیسوا لغز و کریم اگر چه آن با نفس معلوم
 بود و کجای غنایم سبقت رحمت و اعلی حاصل ستر منفر
 آنکه این سخن دارد و اذنا می بعضی بجز مشغول شد که
 حقرا منطلوم و سبویان یافت شرب الکمر جهنم و شریک
 و تحضر لیسوا لوجه کت و در علی العیوب قد ذکر است حضرت
 تکون من المظلمین و این امر همانسان بوده لغز باشد
 من اعمال الاضری و چون لطیفان بعضی کف و سبویان منستی رسیده
 اطر و ما الله و کجا می غنایم و وجه و قال اما لا اظن ان اول
 وقت در اذنا و انما انتخاب است که تشریح کرده و شان بر کسب
 جهرا لایحق منوره با الی ان بله و او الله نیستند چیزی

برآمده اند و گویین صیغه استیفاءه است و اهل آنجا
 علی ما یرید جمیع اعمال شنیعه و راجحی نیت و امانه شایسته
 فراموشید مع محبت کبری فضل جلیل الهی چگونگی طهارت
 که آنچه طلب نمودند قبول نشد لذا فانیان خاصه را چو
 شیطان تحفه شده اند لغت الله علیهم مع الذل آن کتور
 از بیس نیامش چه کماتیب دراض برتر نداشتند
 و با طراف فرستاد و اند بارسی می محبوب من بیخنی
 فراموش شده اند که شبان خاصه نه جمیع انبیا و مرسلین
 می اند نسل الله بان چنانچه بعد از او غیر القدر
 و دیگر که تالی بود که از ما شیتت آیات نازل نه و باب لغا
 مسدود و طقت مقصود و مدد در پیت جالس چند روز
 سحاب غایت مرتفع و امطار رحمت نازل نشاء است
 از بعد هم الواح سنیعه از نظر الوهیه ارسال خواهد شد
 تصرفات عبادت و عیون العارفین و مکتوبه رب العالمین
 و دیگر باب نفس سلطه و عجناب لامینه حسین علیه السلام
 مجلی نوشته شده ملا حظت خود بنده فرمود و دیگر از اهل این

کلمه فتح عجناب لامینه حسین من اهل آنجا برسانید تفصیلاً
 بچیب که مطلع باشد و الروح و القدر و القدره الهیه
 علی حضرت تک و من میکم من اهل بها
 و اکثری از الواح تصرف پارکتیه و عربیه لم یوما و تصرفوا از رقم پاکت
 ایجاد نهی صبا و از توجیه این شرط نازل بسیار آید و تهدید
 و تحذیر و حکم حکم من این عزیز تقدیر شده عجناب باید خصوصاً
 نمی نماند و نگذارند امدی توجیه این سمت نماید چه که
 کلی بر او مشتمل و روحی از الواح فیصد باریست نازل
 قور قبل طلاله اصیای آیه از توجیه این شرط منع نماید بگویند
 حضرت باب و ایاب باطل خبر و در آنجا که آنجا و در آنجا حد
 فی الکتاب است لهوا العلم خیر و اتمال این فقره سار که
 داشته خطم از این در مواضع اعتقاد نازل و بکن همین کیفیت
 رفت اکت الله جمیع باید از حق جل شانته توفیق طلب
 نماید که با مشر علی شود و در سبیل شایسته سالک کردیم
 آنجا حکم عباد و مشی الا و در خیر هم من ملکات ملک السموات
 و الارضین و مکتوبه رب العالمین در عرض پاکت است این عجب
 مشرف نوشته پنجمین عیون عیون عیون برسانید متوجه

صاحب معظم مبروكم جناب علي قنبر طرطيا بادشاه الامير بها واداره
واخذت

بسم الفرة الوتر الغريب النظيم المبرور

تعالى تعالى سبحانه يا الله تعالى تعالى ظهور اصطبارك يا محيي الكون
مع قدركم التي ما علمت الكائنات وانذارك الذي غيب
الموجودات حملت تنفك الايجي يا محيي من كونه الا على عين
بغير ان يحلوا الازمان والايام وصانفت من خسران فخرتك يا الله
لو شئت بكباب غار وورطك في اسرار من غيب غيبات القدره
وتهدم امر منسخت وتغزق الكونيات وتقدم الذوات من
يتبين في ملكوت الارباب است وادواتها على موعودك
الى عدم الذي لا ذكر له وانك باسطان ملكك وملك صبرك
حملت على ذلك قلبك الارق الا لطف منسخت في
سرك الامر لا يفسد منسخت قد قبلت ان لا يابا وخلص من
وانت يا محيي على شريعت البقا ووصوهم الى مقامات المتفكرين
المنفذين التي لا ذكر لهم والارضه يوطفت والاشارة باشارة
ولا تدر ك بدالاته من الكون كدركك ويصلن براسع اوله
كلت المحم يا الله يا الظهور عن غائب حجاب القدره عايدا
يا محيي بهر اقتاسوت على اللاهوت والملك على الملكوت

وانتم غايزوا اليك التي مات في حسرتا حيا في السنين المنقر من
يرشاق في قضاها استيوان الرسلون بعض منكم التي كانوا
قدت لهم الكتاب من تجليات شمس ملك الارباب
وبعض منكم التي كاس التسليم من كراياك الاظم لعليكم وبعض منكم
تفرقوا على الجبر الاظم الذي يخرج بايك المبرور على عالم
بعض منكم كبرياتك الاظم يا ملك الابجي وساره اظفر كبرياء
وتجربا وسلوا قلب المبرور التي غطيت منها بحر العلي العظمي
منها بحر الذي غطت منه غلبيت بحر الاسماء والقضايات
في عالم العباد قد قدت يا الله كل احد من قولها يا محيي
وخلاص الملكوت ووك داخلك اشهد اني ان هذا الاسم
الذي سمي يا علي في ملكوت الاسماء ويزين تاج الازهر منسخت
الا كبر قد فاز بكل الخير من حيث كرم وصعد الى مقام منسخت
وونك وتوجب جلاله ووجوه راجحات وتقام على منه
وضعة نفسك يا محيي التي ارمرة عيب قرة وكرة عذرة
لاظهار اوله وتبين ملكك فاقشار اياك وادفعا ذكرك
واعلا كتبتك بالبحر التي امرت لكل مني محم اليك
وتسخر من اياك واستخام كاجمل على عبوديتك ما كتبت

بنیادت یا الهی اعظم من هذا ان لو تصادف اختره الارضیه
 بندگی تخیل و بیادت با محیط و کجاست سزاوارتی خلقیت من اختر
 قدرتک و مخلوقک لو تو حرکت با هر ارضی امکان است و بی جهت ارباب
 القاصفات من شمال هوا به انگار است آنه بحر کوه و قریه است
 کیون مستقیما علی مرکز طیفه متخلل میانک ایضا و مثل خودک
 انوره و متخلل میانک ظهره انذا یا الهی از من است ذکره فی الوان
 حرکت زلزله ذکره منخل امرک و ارضیت ضمیمه من حشرش میانک
 و قدرت لدنفا احد عرض منخلتک و سنانا من شئون حرکت
 کیف بقدر ان شیئی علیه به اعمه من الی الیقین ان یکرمه
 بعد من فی ملکات ارباب الفضا من خلقتک فیلس فی
 سلب الی الایض الحجت من فکرک و ذکر اجزاک فیما تان
 سبحانک من ان کون من الذاکرین و اقول ان انک کس
 از انک است الله الذاکر المشفی الواسع العظیم حکیم لا اله
 الا انت القدوس المنیع الغنی الکریم
 نامه میانک اجتناب که از حق آن سخن اعظم طالع و شمشیر قریه
 و طیاره کلکات دیات و احواف اللاحات و بیانات و بیادت
 مستقیمه من این عیب از یارت آن کتاب

دعای نماز و شنشاق طالع طست به آن نموده فایها طریقی
 التي لاخذتها ششوات الأفق و کما تباست من حشرک
 الاستطیع و وصات الی ذمه الالواح من حضرت الغنی الشجاع
 در وقت مخصوص نماز من مشافه بر من خشم و در وقت
 سخنک بجز خلاف و الایمان علی شکر من که در ظاهر الایمان
 و ایمانک بسیار تر من شما یا انک با علی با شکر الله باین
 لیسک با علی انشاء فی الامر کتب مالک الاسماء و بیگانه طیاره
 خدمت فی الامکان تعهدت انوکجا الی بعض جهات و هر یک
 فی سبیل خدمتک الایات ذی اینک و کفیل انطق فی زیرت
 عامه ای علی در حال انچه و در ب چنانچه بر من امره
 آید من بلخ من بدل اورد کریم منصل الله طیاره خلایق حشری و کجاست
 بران چیزانی صفت داده است بوندانی انطق من آن جناب بطور
 تو بگشت و در ایمان من سبب بر باشد چنانچه در الواح قبله از
 طاریه ازل مشه و شاید در منصل خدایت الطاف من غناسا
 که یکی از خواص ذکره ان فی منک و بر سر سر او و بعد از جملات الایات
 و صفات نرفته بشنوات نقاشیه مشغول بوده و در حق بر کل طبع
 و محیط من خلقت ستر فر فریتم و چون در ظاهر بر اسم الله و ذکر او اتمق

تقتضی فتوای بعضی مفسرین معذرات از اطلاق آیات الواجبه مستحبی در محرم
 از آن ارسال تکلیف و کسب آن الواجب صحیح و مکتوب است و این اعتبار است
 که در فتوای زین العابدین علیه السلام است و دعوت فتوای کثیری در مقامات
 عالییه مستحبی است و چون در کتابت و مجتهد و غایتی است چه
 دوست داشته و نباید که نفسی از آن اطلاق له محدود باشد و از آنست که
 بی نیسب گردد مگر اینها با استخوانیه و اطراف تناسلی است و حق را
 قابل نیست به سبب این تشریح بوده مگر حق نفسی است که تقدیر است
 العالیین فیصله شایده و امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 استعلام بوده و بسبب ترقیب نموده یکی از اسباب اینه که فتوای
 برده نیست و دعوی انکه ای پس حجاز از شریعت است و مناسبتی
 سائیه منصرف نموده قلم است علی الامیر علیه السلام و حق تشریح
 قدر آن تکلیف است و اینها که شرک العظام الکتاب این نام احکام
 است و از شرق تا این زمانه از شرق و غرب است از بعد ارسال مشکو و
 این دو که استیجاب است که در آن لوح است منع است منقول
 من التماس من غیره و صف افعال طلب الصبره است لعل
 یا تبتیا الغافل العکبر و منهم من یبطن و یبطن و یبطن علی اعدایه
 اکثر است بعد از آنکه از من القصور و کتبنا باکم که شرک العظام الکتاب

لا یظننا سبیه برقتی از فتوای بعضی مفسرین معذرات از اطلاق آیات الواجبه مستحبی
 از آن ارسال تکلیف و کسب آن الواجب صحیح و مکتوب است و این اعتبار است
 که در فتوای زین العابدین علیه السلام است و دعوت فتوای کثیری در مقامات
 عالییه مستحبی است و چون در کتابت و مجتهد و غایتی است چه
 دوست داشته و نباید که نفسی از آن اطلاق له محدود باشد و از آنست که
 بی نیسب گردد مگر اینها با استخوانیه و اطراف تناسلی است و حق را
 قابل نیست به سبب این تشریح بوده مگر حق نفسی است که تقدیر است
 العالیین فیصله شایده و امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 استعلام بوده و بسبب ترقیب نموده یکی از اسباب اینه که فتوای
 برده نیست و دعوی انکه ای پس حجاز از شریعت است و مناسبتی
 سائیه منصرف نموده قلم است علی الامیر علیه السلام و حق تشریح
 قدر آن تکلیف است و اینها که شرک العظام الکتاب این نام احکام
 است و از شرق تا این زمانه از شرق و غرب است از بعد ارسال مشکو و
 این دو که استیجاب است که در آن لوح است منع است منقول
 من التماس من غیره و صف افعال طلب الصبره است لعل
 یا تبتیا الغافل العکبر و منهم من یبطن و یبطن و یبطن علی اعدایه
 اکثر است بعد از آنکه از من القصور و کتبنا باکم که شرک العظام الکتاب

(۱۷۷)

و مقدار دو ساعت ادرش شورده است و این امر از کرات
 بیشتر اتفاق بر می خیزد و سخن بر آن است که در اول کبیر
 بیلک ناله الامین و مانی صدور الکامین و هم چنین بجهت
 باشد بزای مصروفند و ان نفوس قبول کرد که اثن میزند
 و در احیان جذب سیف بر یکدیگر میزنند تا با یکدیگر
 گمان میسایه که احشای خود را قطع نموده اند که کتک حمل کرد
 و ضعیف من خیر قسم الامم من الاخرین جمیع این امری است شاید
 شده و اکثر فی سوسیده اند بسیار صحبت کردگی از آن نفوس
 مودود آن امر تره تا به و حکایای مذکورده و ما صحبت قیام اشیا
 کند که شاید بخلافت نفاست و توهمات نفس را در خط احدی
 و باکت بر تیه منج نشود ^{البعض} جمعی در بزرگتر دیده شود
 که خود را در کل و شرب منع نموده اند و با دوشش من کر شده
 و سیالی ایام بریاضات شاقه مشغولند و با توکل الطبق
 مع فلک اصل از آن نفوس عند الله فکره مع اکثر ذرات
 از اقطاب و آوا و افرادش بیشتر ایام در اقطاب
 اکلیل امثال که رسم نظم و مظاهر و املن بوده اند کلان القیاس
 چون کل حزب و طیف کل کلیل و مطلع کل نجم و کشف کل شمس
 و غیره

(۱۷۸)

بصرف آن است که نظر عمل آید و نفس عمل خیر نیست که بصورت قیاس
 نقشه و نظر عمل منج و غلبه کل نصب لغرض کل طبع الامم است که یک
 لمقصد القدره منقره تا بجز آنست حضرت با هم از اشد اصل
 البیاد و فیکوات الاله است که کتک شلال فی فی العزم من ربک المبین
 الغیر حکیم اگر چه این نظر اعلی این بیانات مشغول شود و چون نظر است
 رحمت تو را حسن باشد این بیان نامقت ازین الاقران و کما
 مطابره الاستقامه فیکوات الاله است و این مطالع الاستقامه
 فی بیروت الاقطاع ^{البعض} اما مال سبع مقدار خرق شار
 نموده آن تک بود استار از خدا طلب که آن نفوس استقامت
 تمام مغلیس من مادیه امر الاله نامر و سلطان ایام ثابت و ساجد
 فرایه لعمری بکث ترغی او کما لم یستحسب لسانهم خرق
 معا اتمم و تفخ علی وجه ابواب عرفانی الذی کان اصل الامر
 سیده و متصل بقدر سلطان الطولی من نبذ الیه و اید کر فیما
 و توجه بالقلب لانه فی النظر تبا التالی المقصد العظمی
 نعت شما بیا راست ان اصل حاصل فوقه اذ القلب لادق
 الادق الاضیق الطیف البدیج الشیر چکایه بکث چنانچه در کل

الروح آن امر شده از او با ما تفریق شمرات غیر خیرتیه بنا
باشد مگر تا تفریق سلسله و نظر اوست که این اول مر
و نظر آن استقامت بر بر بوده انشاء الله باینکه کل احوال
بخدمت مشغول باشد چنانچه معتقد آنها باین حدیث علی
من هیچک خاصا شده بکنند و رب العالمین استغنی

اگر چه که غنای حق بر باره آنجناب لایحیی بوده پس در امر
که از آنجناب ثمرات تجلی در امری ظاهر شود بسایر ایدتایف
قدوب می فرماید اگر کسی بر خلاف رضای آنجناب حرکت نماید
باید با نفاق مدعا نماید آن شخص را که نماند چه که در اصل
واقع شود محبوب بوده و بعضی از نویس که ممنوع شده اند باینکه
اصحاب مشایخ آن در ضمن محرم اندام آن نویسنده بگفتند
ضمیمت فرمایند که شاید از نوم خلقت مستنبت شده آگاه شوند و از
قدر عظم ممنوع بخورند

مستجاب است که ذکر فرموده بود و در تمام او بر مضرش شده است
عدل سؤال شده بود فرمودند مقصد از اجمال علیه بیاید است
امر بوده و گفتن باین نام متضادینا چه که در سید مدینه اگر نفوس
مخصوصه معین شوند باینستند اعدا و صدور و قرآن نفوس برین
آدم چون بوقته اگر شیوا احکام الهیه را نظر بجزمت و خفتند

خوبت است مای نمودیم و ارسال این حکام نظر آنست
که صورت حکم در طرف موجود باشد با ارباب است
که در این مخلوقه که در این جهان از دست رفتن چنانچه اصل
در او آن کسی که در میان نیست استغنی
و در تحریر باب اول نظر از آنجا انضال مرقوم بود و روح امع از
مضمون این نزال که سال شده بر ما

و آنکه مرقوم فرموده بود که جنسی از ارباب محققان با الهیه آنجناب است
در این باب آن سرچ فرمودند که هر چه ممکن شود است
این صیبه ارسال میدارد و اینکه در این مرقوم فرموده
بوده این فتنه آنی بود و در لایح چنانچه در همان سنه که روح
منبع بی بدیع ارسال شد در لایح ذکر شده و بلافا
محل آن دیار خصم نماند و عیب آنی کل احوال نموده
چنانچه از آنکه که خصم آن نیست اگر لایح اعیان نبوده
بلاک بشد و گفتن صیبه از اصول کتب آنجناب تلقی آن
حاضر شد م و مدعیانی آنجناب مضرش میباشند فرمودند تلقی
ایشان قبول شد سو فی دن خصم می نماید بسین و بعد
فرمودند ای صیبه هنوز از مرقوم بدیع افاضت جو نشده و نویسدانی

که آن مظلوم بکنایه فرستاده شد که بدانند برای اوستی و آن مضمیاتی
نمانده و اسرار کمال الصریح اظهار شده مع ذلک صده
علیه السلام

ای محبوب من سوزنیات بقیات بجز نبی که بانی استقامت
که اسوی است را معده و نه اند چکه میاید بخوار مجلی اخفی محرم
و ممنوع کردند چنانچه که لیلان امری داشتند اگر در شب بوقت
شدند اسال این امر ثابت نخواهد ماند بکنایه باید و توانا
حق بانی را شرح بدهند که معنی تو اندیش از انصاف است معنی حرف
ناید و با چهره فراموش در اینستا نامار شده متعلا بجز نبی
که شایه محض با شنید و با لاله الله فایز کردند ایجابی التوبه
و طرا از جانب این شده تکبیر بر باشند خصم بر بنیاس
فرج علیه السلام لایبی را بخشید لایجاب بر باشند انان
اسید و دم که در آن حسابان بجز که من مشغول باشند انان
نزد حق مذکورند و دنیا با شش منقصر الوجود است اول از قبل از نگاه
مشیت مخصوص ایشان آنکه شده حسب الامر است
آن الواح را قرأت نمایند که با مترا فی قلبه کلام انشا
از سب و فرج منجی خود را بیانی معلوم میشود چکه این کز و در جواب

عرض بنسبتی با بری عرض غرض اول صبی از قبل این جنبه
مذکور در این فزونی است اول محرم بعد از تجسس و سلام عرض
میفرمایند در باره سبب تیره مرحوم جناب اسم الله علیه
منقول است با و ایها که وصیت از خود معذرت سزا بود

که بجزل استرس مع شود و بهر یک در این باب کمال است
پیغام فرستاده و خویش منزه و فترت را سموع از شخص
طلاقی گرفته اگر شود در محلی ساکن بویک باشد تا خبر رسد
بباید مجرب است که شاید اسپانی فراموش آید و وصیت
آن نوع مظهر عمل شود و دیگر عرض میشود یک قلمه بجز علی از
خطه استخار حسر بیانده و تذبذب شده نرفتن اسم الله علیه
بود و حال نظار بیکه ذکر شده نرزد و الله پیشانت برست ممکن
باشد آن جناب آنقدر فراموشید و بدین بیان اسال فرمایند
در این باب صبی و حجه بکنج میزند لایبی انما الله و الله
حکایت و بجز لایبی خود در آن مکتوب ثبت شده جناب اما
اسم الله م و علیه بیاء الله الا محیی نماید و اگر در آن
تذکره مذکور صورت بیانات آیه و ابایشان برست
برج بجان انان رسیده انشای و اما لایبی انما الله و الله
مذکرند و بیجا تجسس بکنج میزند

عقابی بدی اذنا فحمت و عرضت ما غیر من کرانه و شان فلما انتهی
 محکم ملکوت بسبب بیان وطن کسان الرحمن
 یا علی قول که بشنید زانوی ظلم مرا با بیت پر زنت مرا با
 متعسر یا شیدارشذات دنیا حیثه مثل جنایت حق بود
 و در کتاب علمی مذکور بی بدیاموری قیام تالی کر سبب از غنا
 ابراهیمه تالیف تطلب شود و من کتب بینه بر خدا شکر با حق مسم
 با کتاب محبت الهی که در شارق تطلب احضار شرفست
 که اگر کسی نشه علی از غنا غلبه شود آن عمل بر شایسته است
 و اسان علم الهی شرف الا تحت کبیر مشن بان صبر ظلم
 بیشتر و قیام بر تالیف سبب طلوع و ستم ابراهیم است و بعد شتر
 از ما مشا به در نما کند که شجرک انجیر و دیگر و دیگر العلم
 تحت کما غنا ت بوده و پشت الله خواجه بود و حبه
 تا غنی را مجال عرض شرف نماز مذهب با ح محبت
 و تلاح بدین حکمت ما بین اختیار روشن و قیام باشد ان کل
 بما امرناک من کل فی ذی اللوح لری حنایه و یکب الفصح الکرم
 و یکب المحض العلم کن با نظر الی فی امری عالم امامان از بر ست
 نیست و سینه عرف قبولی که در کمال شکل ظهوری من مقامه

المشرفین و صیغ احوال اقب امرات بسببه بعضی از تنوس
 نظر بر ما ای قضایه سبب اختلاف شده و می شود و امر است
 دست آویز قمار داده و می سنه بفعلون اما امر جمع
 ایوا نعم و سببها الی الله اعلم کرم کم من تم سگت فی هذا کل
 و کم من کوه من و نعت علی الاشته فی هذا الامر بسج کل
 باقره ان حضرت با الله و لا رجا ما من کل صبرک العیز ترا حتم با بیت
 کمال استقامت و ذکر کمال روح و بجان شایه بعضی شکر
 شوند و از غنی و بکنند و ملک عرضش شری را بکردند
 آنکه علم بر ستم و ستم شکر کرم با حبه الی حقیقت
 و سکر شکستهای غنا بیان کس از شرط احدیه منع نموده
 قابل تقدیرک بان بر فتم صراط استیم و یو کرم علی انجیر
 لا ایم الله رب العالمین اگر علم اوله الله کما شایه
 و عرض کلین بر کتب فی کتاب الله و ذکره اما ستم فی غنا
 من حبه اما و اینک بلوغ تالی علی الله داده و بیده ای حبه
 صراط الله العیز ترا حبه قیام بر صوابا علی سیکر لا یجوا
 بعتران ما اعترف به الله بالقول ای سکر و نه با عمل انکار است
 او است حاجت حبه الله موحش شوی بر آنچه سبب است

بودند که از قریب مسافت ایشان زایل رسال شد مشرقی می در مطلع کتب
 شهادت داده بر صاحب ایشان بی دلیل شد کلامی در این
 صحیفه مستور و کلامی داده بر آنچه بر ایشان نسبت داده شد
 قسم بجان مجرب که در این بیان آیه مبارک در ضحان این بیان
 در مشایخ از کفر غیر باید اگر چه شیخ با بطنه از صحرانیت کثیبت
 ایشان ظاهر شده است شوق بر آنست که فرج ملاک کردند
 حال بی تمام بود با مصروف بر این امر که آنست تمام اعلی از دست
 نرود باقی بماند تا مخالفت و انفرقانی نسبت نماید اما علم اینست
 بعد از آنکه از هر صلواتی بجز از خزان متزیع بنیات مخصوصه می توان
 جوید و تقاضای غنمه و تقاضای کرمه و تقاضای کبریا که فائز می
 منج شایه و کرامت اگر کسی بکمال تفکر و عتبات آئینه نماید هرگز محزون
 نشود و خود را مصمم نیاید اشیا می ستودند و در غلظت و کثافت
 فانی حجاب شده و کانسرا از او شده منج نموده و الا جمیع کمال
 فرج و انقطاع باطن مالک ابداع توحید نمایند در توحید
 و بعد مالک الاسما و الی و هو اول انشاء الذین جنود کتب
 آتلفین و الا باسر و اعتقاد انما مثل من لم یکن الله مالک الترتاب
 و کبر علیهم و یکبر علیهم بجز که از اظهر من سماه شسته تریه سجده امام

از کفر و غیره بگری در حسی و عتباتی شمرده که رسم منجی است
 یک اسم العزیز العظیم باشد انشاء الله با جمیع اصناف با بر توحید
 بهر آنست قیام نمایند و حاصل شوند تفکر تا شب الیوم که در یک
 تا حال سبب کفایت حیا و در انقطاع امر است تزلزل و بعد از انشاء
 و اکثر الواعی منع شده و اینست که اگر از سماه داده از قریب زایل میسر
 امر است بسبب حکمت و بیاستن بسبب صمد و در این ان
 امثال این بیانات در آیات آیه بسیار انشاء الله صاحب این بسیار
 دیده و دانسته اند در اینست که با چنان حق تفکر نمایند که الیوم می کشف حجابها
 خلق نماید و سبب ظهور همه امر می گردد و با کمال در آنچه در علم حجابها
 تفکر نماید که خود را نداند می سهل چون کین شایع است که تفکر و بیان
 و بیان الواح حسی نشود پس با علم شکل بر آیه ایماه بیان انشاء
 کبریا فائز شد قبل از انشاء ظاهر و چه که از خود بسبب جدا و در حقیقت
 و خیالی شد جمیع غایب را قضای دوست نموده و بهر چه بسیار
 فخر و فائز شد و جانز آورده و محبوب حقیقی که نموده و هر چه
 از سر بر داشت و بر قدم دوست شمار نموده طوبی امری غرضت ایشان
 از حرمی بر نیاید آینه خود را محلی سپرد و در سبب حق خود دانست
 شد او لافه ایشان مقام و تکامل نام خود دانست و با نظر بر امر

توضیح

و داشت به حکم شود پس فرمودی منی را در باطن بر تو می نهد
 قیقل عالم من عوالمی یا کم ان منکم شیء من عوالمی سبب تقسیم علی بایه
 کمال چندی که میل نظر در دنیا نمایند تا بر نیاید که در عالم
 ستمین از من است و اگر آن چند مرتبه حاصل شود نسبت نورانی
 عالم را شور غایب و امر را بجا قدم کشاند با کل چون نشسته
 امر را در عالم را از خود که باید بیشتر نمود و در نزع قبول دلیل است
 آن لذت با بجز در حال طریقه و علاقه روحانیه نشسته نمود اگر نشستی
 یتر با آنچه ذکر شد علی غایب باشد عالم را که است و در خلق حیات
 غلبه نماید چنانکه در حق تعالی نصرت و ارتقاء هر فردی
 نافع و مضر است پس بداند که علی عالم بصیر با کمال
 حکمت مقادیر و در هیچ حال و در لذت ندیده است
 مشکل شرح و اوصاف تو را در باطن و ظاهر است و عقل
 فاضل بعضی از نفس جلای اقبال نیاید و بجز در
 در تبلیغ تبلیغ نظر تا سبب که عبادت محبت آبی از او ظاهر است
 اگر سبب مشعل شد و حقیقت استقامت فانی گشت پیروی
 اهرام نیاید آنچه از او استوار است تعلق علی بعباد
 فغانه در حکمت و مراد از انصود و دنیا دیدن کل را و نسبت بر

منصب بر او استحقاق
 و اینکه در آن جناب سینه خورشید منور است بود و در تمام وجه
 و از آن ترل من سکوت بیان دنیا از ترل من
 خود انکار بر من حق تصور کتاب از ملک من از آن
 الحاکم بر جان فی با نام از ترل از کربا الرحمن القرآن فی کتب العجل
 التي نزلت علی سیدنا الرسولین لیسند کتاب با آن رسم و تفسیر
 من کوشا همچون انفسی چیزی است علاوه الله رب العالمین
 این است قرآنی و نعم علی ذمیری ثانی علی شان محمد کتب نصرت
 ایات ربک المصنوع القدر طولی الایات من غیر من غیر
 با تدا آیات و طولی آیه و در من قول فی الاقن الاطی من البصر
 سبب خلق من سبب یک بسیر از نعت چیران المصلین تکرار
 الامواج من کبریا من کتاب جازت علیه کلمات الوسی فی هذا التیام
 الکرم ان اشهد بان سیدنا محمد علی خلق الترات و الاضرات لا اله
 الا هو الذی خلقنا لیسوا المقصود فی صفت الله و الوجود بلسان الشرح
 من یارینده الشهاده انه ما یضایقه الله علی کرم استحقاق
 و اینکه در آن جناب جاری غلام خسته بود و بعد از عرض آن جناب
 عالیات از مشرق را در جمالی استحقاق نمود -

(۱۶۷)
 که میگویند و میگویند قسم همان محبوب که عرف کز مبارک آید
 لا اله الا هو و لا اله الا الله نشسته و او را که عقاب را خوانند و رتبه
 او پادشاه است او در وادی سلطان مختصر اهل بیان بپسند
 اهل فرمان مشاهده میشوند بل تجب تر اهل فرمان خوش
 پست تر از حیران ملاحظه نمایند باید در اهل ایمان خالصه بود که در
 در پست ناسخ می نشیند که از فلکون او با هم المرو فایز و آزاد شوند
 آتشی عرض شود و سنا با تمام متعده و انجمن با تمام
 و در عرض شد بسیار اظهار رضایت فرمودند و در محضر
 ایام که در اینجا اختلاف مرتفع شد و از او در شمل استوار از افاق
 قلوب اشراق نموده

و اینکه درباره سلطان نظام او فرموده شد این یعنی واضح و
 معلوم است که در محضر کتب تکلیف است که او هوای مشتمل است
 جمیع امور واضح بوده چیزی مستور نه مجال قدم حلق
 ظاهر با امور دولت خطه عراق تو جبه فرمود و بعد از آن
 بعد از چندی که در محضر که شاه و جلوس آن متواری بود و دارد
 و بعد از حرکت اخراج هم در حدیثی شد و نیز در این اسما

که در کتاب بود شما چه که کند و دیده اند و چنین
 جمیع مشایخ نمودند که تلقاء و جفا بر محکم بود ملاحظه
 اگر در محضر شیخ و در احوال مسدود میفرمود چه قدر لغو است
 او با خود غرق مشاهده میشود و بعد هم در احوال
 جمال نشد مگر در احوال و درین ساکن باشد ایلیا و آنها را با
 مسدود بود و این امور است که مشاهده فرمایند و نمودند مفید
 نوشتند که بعضی چیزها دیده ام که نمیتوانم صبر کنم الا گفته اند
 علی التوکل التقرین و با یکدیگر نسبت است اظهار کنند که
 از خارج شد مع کله جمیع مشاهده که جمال قسم زاده از اسما
 او تبری بسته مدتی در او در پست رضایک ساکن نامه
 معاشرت میفرمودند و بعد که تفصیل واقع شد و مشرک از
 ممتاز صریح الامر علی کان از اسما لایستاد و التقلید
 لا اله الا هو قلوب اصغیا محترمت این عید عرض نمود
 که اولی کسی که در او شده نسبت جمال قسم بوده و آن این بود
 که در صرح اولی آن ظاهر است و تصرف نمود و بعد چون صریح
 نفس بیشترش واضح شد تجلیت و یکدیگر بنشینید بعد از آن

فراوان عمل شنبه و بعد که حال تمام شریف آوردند فرمودند
 هیچ نماند پس این حکایتی نمودند در بصیرت چه در میان گفت
 چنانچه آمدند خود حضرت اعلی روح با سواد فناء یکی از سواد
 مؤمنان ذکر نمودند که اینجا اگر او رحمت میدادند هر یک
 حرمت نمودند اینجمله اعمال شریفه دیگر او را بتفصیل
 این صید در بعض مقامات ذکر نمودند و به وسیله باید نظر آنجا
 باشد و فضا لیلین انوار نایبند تا مطلع شوند الیه الوری
 نورینا و تصرفی که در انسان ظنون او با هم ناز شده و با انجیل
 نموده باید جمع شود تا عمل بر آید آن بر اعمال نیکو انکار کرد
 مطلع شوند با چه قدر صید است از سبب سینه منهای
 و میرزا حسین قلی و در ترویج او با هم مشغول گشته انجذاب
 میدهند که آن نور منور صلا مطلع بر عمل منورند و هر روز
 پیش صبح بر عمل ظلمت اطلاع نموده اند که کاروان مطلع بوده اند
 قد خسر الذین کذبوا و کفرُوا یا ایها النبی در اوزه سندان صید
 با هر حال قدم با او بوده قوی تر قیامت مؤمنان بر کفار
 دارد مع ذلک میگوید یا آنچه میگوید الا لکن الله علی اعقاب

انسان کاشش نفی بر اعمال جدید او که در قیامت ظاهر شده
 اطلاع مییافت این عود شرح قیامت را در آن حال انکار نماید
 نه نفس مودر که در آن اوست موجودند مع ذلک اطلاع بر این امر
 نمیشد تا چه میخندد و چه میگوید اما الله بقوت قدرت
 عظیمش موقر محسن امره شفاست و نفوس شبیه مودر مودر محض
 بوده و خواب بود آن صیدی برین سواد الهی صلا که انجم کاش در آن
 او را عمل صبر نظر نمودند و بر شانشین اطلاع مییافتند آن صلا الهی ضلک
 سپید این صبر در حسرت از ذکر آیه و فلا یخفون و میگویند
 ذوالیومئذ یخطف فی السحابه انما الاله اوجو و غفله سخن ندارد
 مثل غبار آید و به دور از بر کمال صبح خفا شده مواضع که سبب
 ظلمت تاریکی بوده و دست ایشان در صبح امرانی غایت
 نفی متعالی تجرب مبلغ و ترویج بر زمین امر الهی باشد جمیع دست
 آن ازین در عمل نماند تا چه برسانید و مگر دارد الیوم یوم ناره
 و صبح است انشا الله نفوس بنده مطهر و طاهر استقامت
 کبری تر از بنده مطهر باشند کوی ایمان کنی آنچه عرض میشود و دیده
 بیکر آنجا و شکست شود ثباتیکه ایماست عالمه از قطع آن بجز مشا بد
 شود پس حق بگذرد بر فرامیید با جمیع عمل عالمه را شایسته ای که
 با صبر طین مشغولند و مشا بد با ناسیه و مشغولین این را نمانند

انفسهم من بجان ماخذك بان تمل من ما يمشك ما تقر بجزء
 الذين تملكوا اجل جناحك فبشما نزل منك ايرت تری
 لو اياك واصفاك تجلبين الى الحناك الاعلى ومتر فتر باقلن
 چلان علكك فملکوت الانشاء قد اوجرت انفسی بشی کجورک و
 العناک و بالیق انضاک و کرک فتر اکت هم با مستود
 العالم و مولی الامر من علم الازاد و یقیم فیکل عالم کرم کما ک
 ايرت قد اب که انما کرم باورد علی الذين کررت اسما هم
 اکرم من فکرت و ذکر لهم بانا هم مل ملکوت واصحاب
 ايجيرت ايرت فتر هم انک فیکل عالم من و انک و قد اعم
 ما تقر به ابصارها و ان تقرع انک و انک من خلقک انک
 انت الذي باسک ما ج کرم العطاء و ما کات الاسماء و ذکرک
 تشق اظا و من عند من خلقک ما قاطر استاه و ملک
 بان تمل علی اصفاک ما نظره ما فتر فملکوت الانشاء
 کک انت مولی الود و ملک المرشش الشری لا الاله الا انت

الیوم
 نقل کاوم حکم الفدا و مستلهای متواتره و تجویب
 چ کس این شده و چه با هم حضرت کجور و علیه ببار افته

الایمنی مجمع رسیده و حزن جبت لی بان رخ منور و ایل
 آن و حجت احتیاج بر من نیست و بعد از قرائت البلاغ
 هر یک از آن حق لذات است در امتناع اندکس من شد چنانچه
 غایت و اللطاف از افرین علی ظاهر البلاغ بشا نکلیار جید کی
 ما فرست از ذکر آن تبار و کجور و تجویب سوان کجور بان
 رضی عنک اوقات اقیاب فضل اشاده فرموده اند چه چه
 احتیاج به صبر کجور و مفسر فرموده و نیست و هم چنین در الواح
 با جناب محبوبی ک علی بیا الله و غایت ارسال شده و حزن
 از آن الواح هم ذکر تجویب نازل و مستحاضه حضرت ابدان
 عرض اذکما اطر مشعلین بان ملکوت علم انی نزل
 قوله من کربا و مل با چه بسی لشفیق الکرم

یا علی لاذل تحت کما غایت حق بل الاله بوده و ذل ملکوت
 فضل از نه اذ برای شما آنچه کفران ملک و ملوک بل خزان عالم
 آن حساب دله بنامه ناس و مشورت و است خال پیروز
 بشا نیک ما چین حق باطل ظهور و بدل انصاف اذنیات
 تغییر فریضه غمت غمت پیغمبر و سرب و اسب
 می چند اند خال انکه بیک تغییر فرج کجور مبتلا

و فرموده که بخوان الله عن خیر فیما آتاکم الله و بران کرم
 مع ذلک ایما لیک شکران بدو شده مشغولند بعد از آنکه
 سوف بران چشم فخران بین بران فخران چشم حق
 جل جلاله تا من راهلت نداده و نخواهد داد و لا سابق
 الامر من عند الله ترادوا جزا ما عملوا فی اقل من ان یحییکم بهم
 عاصمات التهریبه مشورا حق باشد بوده و اعمال بکارین
 و مستدین باشد نموده و قلا علی آنچه واقع شده بعد از
 نسبت نداد و قبول فرموده فضلا است شده و بشد کرم
 دست فاش کرم و کرم و شاکم امام الوجوه و بخل کرم و بخل کرم
 علی کرمی پس الله با کرم و خالف کرم و مقصود کرم مشا الله
 و اولی کرم کرم نظر فاش کرم از دست کرم کرم القدم علی
 العرش الا عظم فی الیه تادی فیما لکن الله الملک فیه الملک
 المبد و المعاد طولی از برای نشو و نما و لیا حق خرامت
 نمودند و مؤمنانست همیشه امر و زبیک نده از اعمال شده
 مشغولانند و مشغولانند ظاهر کرد و طولی از برای ناز و ایستادند
 فی سبیل الله رب العالمین آنچه بر شما وارد شده لوجبا الله

بوده در سبیل شنیدید آنچه که تا بل مستند بود و دیدید
 آنچه که تا بل مشاهده این شهادت قلم علی عظم است از
 دنیا و ما فیها کسان شکر تکب التذکره کرم و دست ساز
 تخیر بران بنیاد حق مسرور دار قلا تیکم بسبب و بری
 جلا علیکم خیر البیاد المشرق من حق ملک فی ملک علی
 الذین عملوا بما امرنا به فی کتابنا ایمن ایمن رب العالمین
 آنچه از هر قلم علی از رب تعالیات فضل بنیادست
 استیاج نکران کرم علی نبوده و نیست قسما فی استیاجی که از ان
 سعد حسن و قلم نبوده با صفا این استیاجی که از ان کرم
 و داد نای است شنیدید کرم مولی العالم مقصود الامم
 این قلمی است قلم نبوده و این کرم را مانند از حق کرم
 شانه سائل آن که خفایت فرماید و عباد خود را بکلمه علی از دم
 قلمت نجات بخشند با حق امامی شانه قلم قبل
 مثل که خواهی که که عقولیت بکنند کوشش کرم و برین
 الرحمن و از حق سبیل ظلمین را کماهی بخشند و از ملائمت
 باین خود محروم سازد الله علی بی قدر

حقیر و کبریا که بقدر احوال مرادات مستور باشد احتیاج است
 به کمال علم و کمال آگاهی مبنی بر صدق بر اینست و بر اینست
 بخوبی در دست آن اخبار بنیاید در حال حبس امر با بگفت
 منتهاست باشد و با مشتت همه دشمنیکه مناجات
 انجوب با ما و رسالت استع انفس نفس که مثل شیعیان
 شد این میان از مشرق عنایت محبوب امکان اشراق نمود
 قریب غریبانه و بل آنکه **آنانا مع الحجب**

با علی قیود علی الصبح اعظم انهار ذکرک و سنانک و لادان
 یقذف علیک لسانی الذکر و لب بیان آن آیهها با هم
 البقیه قد صفا سنانک و در این اشارت رسیده و خلوص
 ذکر تا که همه القوم استرجح طوبی انصیا کم و نذ شکر و کرم
 و در تارکم و استقامتکم و صبرکم و جمیل نسل انبیا که
 علی فی مراد و بجزیبک الی تمام از تری با حدتک بل فی ما یرتق
 به امر است و رب العالمین فاعلم ان الحقین انما یسیر
 من علمین یا حی و قیوم السزوی **کذکتاب** بنیامیکه
 بقیص غایتی و آراک با کلیل فضلی القدی لایا و لایا فرج اول

بمورد

بامولی السلام یا ذکر تری و تری و تری و تری و تری و تری و تری
 فاعرف بها کف و کثره و صلاک و جیدت علی شان
 قرة الأثر یاد و ما تفرقی شکر الاثر و اربب شکاک شکاک
 بان تخطی و تفرقی الیک و تحت لی ما یخفی اما چه بود
 و شرف شکاک انکانت سبحان اکرم **لا اله الا انت**
 اعظم انتی قد صفا کرات الله اناب علیت من جن
 جلاد نبایا و چه در شغل هر چه مع حساب سجات که انرا
 اندنوده نوامر اندر و منقر من کلین طهر انشی له الله
 بل غلام و تریان و تریا و علی الاضات تله و لایا و کج
 اعظم او انیکه مر قیوم است این سلطان که بوزیر ظلم
 لغت است بسیار خاف حال اظهار شده که من با ایشان
 در حال قیوم مثل بلال مراد بوده و من غیور ام **کتاب** و رب
 الصبح انشری بالنا سلطان موجود الاما واقعه شده بی
 و کما سید و شمرین قول نزهت نظر که رافع شاهزاده خان ظلم
 از جمله مراد میرزا که بحسام است لقب و فریاد میرزا و امالی
 که با داد و دل لقب او بارید بنامه حضور مبارک و اللولک

فرمودند مع سیف اللهدی علی بن ابی طالب و اما فرمودند نیز
 کفر انضاماً لمقلب بوده و یکبار در حال غم بتزل و رفته چکه در چاه
 ساکن بود من دون آن که کسی شاهد کذب بعضی از ذوی
 القربی بایشان بر او در وقت غم و بعضی هم با صورت
 بعضی مکتول بوده سبحان الله اگر قول آن شخص را
 تصدیق نماید زود امر عظم و اکبر و علی و ابی طالب و
 بر هر چه بخت آید کافر تمام باری تبارک و تعالی فالوا من قبل
 ان یات فی جبرائی انما هم معدوم بر او شده و میشود زیرا
 این مناسبت موصوف باشند کما فی قوله فرعون بوده و
 نکاه بر تن باطن غریبان بیل نخواست و میان بود هم علی انصاف
 و نیز نیم بطرف الصدق انصاف اگر چه اعمال آن انصاف صحیح
 ببل نظر فراسد نموده مگر کما سئل شد که کس را
 جبر و جاب حبیب خواد جناب این با هر طریقی آید
 الا بجزی از علی بن ابی طالب و او را علی بن ابی طالب
 نماید حرف بیان محمد اول را که بنیاید ذکر جناب آید
 اما بزرگ علیه جناب الله فرموده بودند ذکر ایشان

لا زال لسان مبارک اشاع شده مگر خصم بودند قدر و
 علی بن ابی طالب من قدرت الرسول لاورد علی حد من بل و این کزو
 آنچه از احادیث مرفوعه شنیدید بعد از عرض در سلامت است
 اندر علی فرمودند صدق در رب الایات صدق
 در رب البیانات قدر و عظیم حکم خاورد و علیاً از اولادنا
 اشکرکون فی لیله سمیت با بل کانت انصفاً مرتضی کل
 الاحیاء قبل یومینا و علی لسان و بذایوم فریحت القیم الا
 طوبی لاهل القیم الذین هم علیهم باح و شکران لغرض حسن
 طافوا و احسن الله العظیم و ذکر آنست بجز است به
 کلمات و ابیات آنحضرت و صاحب پنجاب و ذکر فریضه الحسین
 الی الله فی شرح قد حضرت علی الا علی بن ابی طالب
 و در فیه الی الله من ارتقاء روح استقبل الملاء الا
 من لیس فی ملک الاسماء و خاطر اشاعه در کتب است
 فی فرقات الجنان طوبی لاصفی الله و اولیائه و اول الذین
 ظلموا من دون نبیته و در بیان و ذکر کس که اسلاط الا و باح
 و ما زانواریان من فریضه الیوم الذی فیه تنادی القدرت الملک

بندگاری الایجاد استحقاق
 همه ستار محمد و شکر مقصود عالمی از آنکه آنچه در سببش دارد بجز از قبول
 خازن نود است این حکومتها و ریاستها و ظلمات معدوم شود و هر
 ظالمی خاریت خورده و شایسته نماید سبحان الله مع کله معلوم
 سنت بقای آن انفس بر دنیا یک بیوم او بر زمین و آن ازین بود
 و قضیتین مع ذلک خود را از انوار عدل محرم نمود و هم و کل
 فخر و ثمر آنچه که بدو علم کمال ملکوت جانی آن باقی است اف
 لامر بما حسبته ایاد برین ایام آید بارشود و تا لغتم همه است
 جانب سید شکر و ظلم علیه بها است و ان الیقوم اوسا را با
 کسیر خیر بنام و ادنی حق الالاسان بل مقصد فراید از برای ایشان
 آنچه که سبب دولت خط مقامات ایشانست و چه چنین نیز زیاده
 آخرت را از برای ایشان مطلق اوست تا در آن اوقات و او
 مشفق و کریم ابداء و انشا و کسب علی حضرت حکم و علم من لدن الله
 ربنا و رحیم در تبشیر انوار و الامورین و احوال سید العالمین
 روح اوست فی ۲۹ ذی القعداء ۱۰۲۵

و در این قصه متصله علی نود و بعد از حضور فرمودند بنویس بجای
 قبل که بر علیه بان با یک کمال و جزا و در آنجا و اتفاق ملکوتی شوق این شقی

ایستاد و انکسالات عالم خیر رساند از پیش و خزانة علم آنی کنون
 و خفزون آن ربک که با خود او انفاق و انجسیر
 با امرت پسر می آنست که فیصل عالم مرجع الم ر یک بنام خیر حق
 عرض کرد که یک صلح منع است و بعد از آنست شخصی که حضرت
 ازل در مال شد پذیرا فیصل افضل مقادیر

صلح جناب عالی که عبادا بها
 در انکار انکار

علوی از برای وقت که ندی سده و سینه با وقت کند و هر چه در
 کس در پیشین علی الت است آه عباد و اما به خود را متذکر گرداید
 زقوم در ضلالت خلق مشغول بودی از برای نشسته که ضعیف ضیاء عالم از کس
 قدم مطلع نشد که ان الت است اقبال خود شده و حق علیه شامیله آید
 من شباه ال مراد استیم احوال بنده غایب نشدی بقا و بنده که با کمال است
 از انی و تو جریده ان کمالی با ان فیصل تمام شکر علی ربک الکریم
 بیج عالم کس که از ان کمال حق عباد و ضعیف ان ان فیصل افضل حق
 اند و کمال من قبل انی هذا کمالی ان کمالی من صد اللقام صیانت و
 ان اللالی این با ضرر و انجسیر مقادیر

الارواح

الارواح انما هي تلك التي بانها على امرها حركت مظهر نشأتها
 على انها ذكروا انهم في هذا العالم العظيم خلقوا كالك
 يا وقيت ميثاق الله وعهده بعد ذلك اهل تصفوا بعد الله وكفره بالآلة
 آمنوا بعد الله فخلقوا كآياتهم شرق من في الارض لسان بين ولكن
 فاسع ان فصل في الال لوقا وهو الايمان بانك الاقرب باللسان بما
 شديد لغت الاصل ما حتى في الاصل الا بغيره في الاصل
 في ذلك الا انهم قد نازحوا على انهم في الاصل في الاصل
 واوله على كبرية وارض سا على ايمان في امرها حركت
 وذلك لا يمكن ان يامر بالامر في الاصل في الاصل في الاصل
 وانهم في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 ففقد الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 يشهد ويرى ذاته على كل شيء محيد وانهم المذكور في العلماء الا انما
 العظيم وفي ملكات الجنان في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 من ذلك اقدم العارفين في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 من في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل

فان حال انزل في السان خاف من الله ولا يتخلل امره الا انما
 من القائلين ان انما حيد في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 انما حيد في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 ومن سار ملائكة الالهة من الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 وذلك رقت على الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 من الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 ثم علم بان خسران في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 وعرفا ما في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 كالمات في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 العود وكذلك في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 من في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل
 الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل في الاصل

والله والاسحق به وان لم يكن ذلك العلم شئاً اتقوا منه كما
من قبله فيقول العباد الذي يخرجوه من قبل الحق بل هو ليس به احد
ان يمتنع عليه لا يتقبل بشيء ولا يحجزه ايدي وانك لا تعلم
في المقام الى حدوده والاشارة على انظر الى الحق به الامر من ان المتعبر
اذا نصرت لك بيان الحق صحت بالادوات من به لال القديم
فانظر في يوم القيامة لو يكتم الله على اذن خلق من بين اسماء الله
هذا القول على ان البيان تلك الامكن مرتبة في ذلك من بين اثنين انظر
الى حدوده والاشارة في هذا المقام على الحق به اقل من هو الايمان الله
ومرتبان غيبه الا يقاين امره المسمى فاشبه في ظهوره وشبهه بان
كل كبرياء انه لكل الاول من بين بانه قد سئل الله على البيان في كبر
وقبول في الحق وهو من اوله حتى يصح من كان محضاً في الاشياء
فصل الله العلم العظيم وان العلم ليس من غيبه الى حدوده والاشارة
بل غيبه عما كان حق عليه وهو الله وكذلك غيبه على المصير على ان
عليه من امر الله المقدر للتسليم على العلم الحكيم ولما كان علم من الله
في البيان على ان كان على حدوده سئل الله فما حكم عليه بانه هو هو او
بانه هو ووجبه في المقام محض من حدوده والاشارة والاريد فيهما
الاشارة الى ان الفهم العظيم حق على بانه في يوم القيامة لو يكتم على وفي
من الاول في كل المسائل من اشارة الى ان الحق ليس له ان يقول الامم يوم

يوم قال فتعترفوا لله وكان من انكم من اركان اركان انكم الانكم
يقبل على البيان لان الكبريم قد خلقوا واقبلوا وقتوا انهم انهم
ومما قد وشرخوا بانه الواحد المسمى وما عرفوا انهم انهم
لانهم لم عرفوه بغيره انهم وان يكونوا في هذا الشكل المشرق اسميه
واشبه كل كانوا انظر الى الاشياء على انك الله بالا اني است
صوبه وما عرفوه في تلك الايام وكانوا من انهم من وشرخوا
فقطه وبنظر من جنس ما كرهه في هذا الاسم الذي كان السوي الى
جملة الله في امره من استمرات الاثنين وخصيل به من الحق ان
من يوم من الى يوم الذي يقيم الله من سبب العلمين ثم علم
بان يوم ظهوره وكل الاشياء فاسو في الله وكتبا في مشع واصل
ولو كان من اعلا با اوانا با و في الله من امر فاحد الآب في الله
وانه هو الامر في امره وبعد التاء كلمة الله على الكلمات من
والجواب انه من على خلق ولو يكون من الاثنين يكون الزيادة من
امر من هو من في العبادة ولو يكون عند الله من ايات ويكون عند
كسب التتمت والاشيئين فاعلم من الله في انشاءه اكل
والسلطان والكلمات ولا تظن ان خلق ما عظمه وان خلقه الله من
عني من في كل المسمى بل هي كل هي اشهرت نضحي وتكلمه وان يكون

دریست یعنی منشا علی ثانی بر قصد آمدن غیر لیس که کس کار را اگر
این سر بر منی حجاب عظیم و کذاک خاعرت النار و کین کفایت
و ککل مثل حجاب عظیم و کاشید بدک نفس نبی لوم کین
للا مال جزاه و ثم لیکن امر و تعالی اغنا فقال من کت علی المیر
و کین تعلیم کین نبید کمال الاغنی کما آراء و آثاره کت فی بیان
الواجب علیه ناشد حقان العلم کما کما عود علی صاحب و کین
قر علی عدین الخلة خلف سراق الا ساءه علی هر مثل عظیم
صفت کتیک تا غیر من سابع کینه و البیان فتلین بها علی العالمین
ان یفخ اللسان علی البیان فی ذکر کتیک امر من الخف من البی قول
علی الله العزیز الجبار علی قول ان العالم امره فی لسان العالم
لا لا غیره فاشد کتیک الذکر حکم لیت کیم لادرافه استی کما
و ان من کت فی البیان من کت کت کت کت کت کت کت کت کت
و اما ما سالت فیما غیر لیس و علی من خروج من الی ان کت کت
حزک طبره لیس و رفیع رایت التامی و اشد حکت الطبی فی کت
الواجب و ان فی التامی غلطی فی معرفت کت کت کت کت کت کت کت
بما یلک کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
قدیم و کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
مرا کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت

افواه لسان الاعمى لا یسرفون شیئا و الا علیها اصل الاعمى
الاعمى انما یبصر فی کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
و البیان کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
و کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
فی کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت

فیروز کتب محبت الله

بسم الله الرحمن الرحیم

استغفر الله لی من العرش قبل ان یسئل الله علی من یسئله
لینیر لک ان یخبر من شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر
فان یحب العالمین علی ذلک ان یخبر عن شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر
و کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
بکرم فی طبره اجماع الی کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
الاسماء و لغوی علی الازاد و الازاد علی الادم فی ذکر الله فی الامر و کت
ان سبب من یحب عظیم قدره الی ان یسئل من شیء الا یخبر عن شیء
فی یسئل عن شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر عن شیء
و کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
فان من شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر
بما یسئل من شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر عن شیء الا یخبر عن شیء
با کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
من سبب من یحب عظیم قدره الی ان یسئل من شیء الا یخبر عن شیء

المكاتب قسمة القوسية
قسمة الأجر الذي به نظرت أفئدة العارفين اليها وعلى كل الهبات
التي في قلوبهم من الأجر منهم سبحانه عما يشركون

بسم الله الرحمن الرحيم

بما كتبت من التاليف التي كتبتها في الأثر التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
أن الذين توفروا إلى الله والذين كفروا إلى الله والذين كفروا إلى الله
فمنهم من لم يمتنع من الدين منهم ومنهم من لم يمتنع من الدين منهم
شيء ذلك من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
الوجه الذي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
بما كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بما كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها

بسم الله الرحمن الرحيم

بما كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها

بسم الله الرحمن الرحيم

بما كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها
التي كتبت من التاليف التي كتبتها في التاليف التي كتبتها

والمؤمنين مما قدرته لعباده من المؤمنين واصفيا لك المؤمن أنك
اشت القدره العليم بحكم

بسم الله اقدم الاقرب

يا ايتها الله اني اشد الى الله ان اشرك من كمال انك ان استمع مناه
ربك اتعالي الامم خطر الكفارة لا اله الا الله العلي الاعلى ان الله القضا
مؤيد لهذا الامر واليه المصير لهذا الظهور وان الله سبحانه وتعالى
يا ارحم الراحمين هذا التوراة التي انشئت من فم فظير الله اذ انتم
استجابتم على كل شيء تدين ان اضطررتك لئلا تفر عليها ابراج
الاختلاف ذكر انك من فم هذه الايام التي فيها اشعلت القوت
وانخذت العباد وخطاياها مثل الله ان اوتفك على امره وتبين
عما سواه ويقدر لك ما يقدر لك الله ربك في جوار رحمة ربه
كثيرا فضلا اذ هو القدر العليم بحكم

ما نزل للسيد

بسم الله اقدم الاقرب
ذكر الله صديق ابراهيم الخليل في فضل عظيم ان يرحم الله
فضل الاحيان وان رحمة سبقت الكائنات فضل كان

قربا ان اضع فاسما ان الذين هم وجران الناس الى شيئا
انك في ظل ركض عظيم يا ارحم الراحمين في قوتك جلال الله
الذي في القدره حكمت كل شيء وانه ليكن كسب من كل الامم
جميعا انه يريد من اياه رحمة من الله وتقرت الى الذين هم وجران
وانه كان عباده ورحما مع سنن الناس من كل الامم والذين
بقدره من انما تم حسب كل مفر من ابراهيم الخليل الله انما
شرق من كل وجه من ان شرب من فم من ابراهيم الخليل من كل
ركاب الفز الفز انك ثم انك الى توك ودكر انك من هذا الا
الذي من فم من من في الاذ من جميعا الا الذين جنت عبد
رحمة ربك فم من شمال ابراهيم الخليل من كل وجه من وانه
بل على قوما من ابراهيم الخليل من كل وجه من وانه
لينا ان اوتفك من فضل من فضل من فضل من فضل من فضل
طوبى لمن كسر اصنام الوجود في طيب الايمان من جنود كفا
كذلك تلك نظر الا على فم هذه الايام الله انما تفر من
وتستقيم على امر الذي من ذلك اقدم كل من كفا وانه
عليك وعلى من كفا وعلى الذين هم سمعوا نداء ربك
واجابوا بقلب مستبشر

واجابوا بقلب مستبشر

بیب و معانی جناب لامیزه اخلاص علی علیه آله و سلم

بسم ثبالات الله من الامام العلی الاکبری

جو چید و بیان سازنج مشکو تیان باب الا نبع قدر ملک
اسکان و الا نبع و سناست کف کبریم اشتعال رخسنا کوثر قبا
علا سینا یه و ستراش علی هدایت سفر یاید اوست
مقدر یکم بلو ای می در فل و در منبع غنوم و ظلم خلق اول از ما یستنی
باز داشت دریا ای ایام اسان عظمک اطمن و کوثر ما
جاری ساری طوبی از برای کس که با کله طلبه سید
و سپسیر بوجیه الهی آتیه نوزند امر و سترش آسان از اشرف
انوار و در ستود قدر خیر ملک ربنا الرحمن الرحمان
بقدره عالی و سترقت الارض نبوده بها امر و سترش
و سترت خطایا با کس و با این طواف می نمایند و بر مقبلین
علا میز یابند صد غلظت و سترش از برای کس که سید
غرفاب غلظون او با بر ماندند سبحان الله منظره کبر
و ملک قدر اطمن و کس جبار غافل از خیر و در کس

این عهد خالصا لوجه الله در صبا و صباغ خلق عالم را یکبار محض
و انجان کس فیایه و انجمن علی حلاله سال علی که علی علیه
فرمایید و مطلع ظهور او نماید اوست مقدر بر آنچه اراده نماید
و قادر بر آنچه نخواهد و سناست با من با یک باج کس که سید
فی الامکان و سرع المقربون الی مشرق المشرقین است ملک با اتم
الذی به قاطع الیقین در اول دفع استند آه من القدر بان تو قوی
است ملک علی الاستقامت علی مرکز و قوه قلوب همه با نوار و سترش
ایرت تر به مقبلین الی انکشاف الاعلی و کس که سید
ملک الامساکه و قاطع الامساکه است ملک سترش
و سترش مطلع ملک باقی سترش طبع من جهاد بودک
تا قوتهم ایست ای سرت با ستم من عیاشک است
ایست التوبیم انت الذی لا یغیب عن ملک من شیئی لا
یعزک من شیئی افضل انشاء و حکم با ترید شمس الذی
تجلیات انوار و جهک و قلوب ارات قدرک و قوتک
فی ایامک بما شمس بان عظمتک قبل خلق عبادک و قبل
سناست و در سترش با ملک انت انت الله لا اله الا انت
الفره الواحد العظیم حکیم فصل التهم بالذی علی الذین بعد آخر

ما يك يصلح لذلك واطمأن على خلدت امرك في انما و...
 نقل ساكن فرغ من تصاريفات كل مطلق من كل مستحقه في كل
 قبيلة ارب رب ترمي خيلك تحت مخالب البغضاء و...
 تحت سيف الاعداء استنك با ما قاله العالم بهي الامم
 بان اخصه من لغات ويريحك وبنية اهل ملكك ثم كتب لعمرو
 تحكف الاعلى خيل الاخرة والاولى لا الآلات المتقدر العظيم
 وكتبك زفرها في طيرت كرازة انجيب قصه تصيد
 اعلى غزوة انجاء من اني را انك من قسم كنجف على كرازة
 حب فرد باي بيد ابي فقلت واذا في و...
 پر مرده وانا زده و...
 اني عارف شد و...
 فعال خانم و...
 هر چه شيك شود از غم حمت اينها نرسد لازل مدعي
 و...
 و...
 كرم قصه دندوه طبا مئة و...
 ما انزل الرحمن من كورت البرك يا...
 بر شاه و... يا ايها انما ظن اني طيرى و...

ان استنقح في محل عرشى ان لا اسال انما الله...
 نفسي لاصلاح العالم و...
 الى النار بالهوى الآدم لان فيقربون حدشا من اعدت
 العامين قد انزلنا لك من قبل امرى من فرات السب
 في الاسكان تبا الى الرحمن الذي خلقك و...
 ما تجيب عنه على السب و...
 مستويا على عرش تنجى انك تسب ابي اى...
 فازرت باصناء خاني و...
 الباقى العيزر السب...
 بلما و...
 قد سمنا ذلك و...
 العيزر ارفج...
 نقل...
 انما عرفنا عن الذين اغدروا الاضطراب...
 واخذت الزلازل...
 لا تحقر قراعا و...
 رب افرغ علينا سبلنا و...

انما من قولنا اني نخلقهم شئونات خلق تدور ويكفون
 سئل الله وورد على النبيين والمرسلين صسرى الافعال
 بغير خلق سبلى شئونات العالم ولا كونه المكون والتلايين
 فكلوا الى ان الامور على الله رجوعا وبانها كل ما يسع ويرى وهو
 المقدر عليه قولنا اننا فضل الله فضله انما يكون يا فضل
 خلقكم كما نخذ من قولنا ان الله خلقكم من اذن ارقشاه وان
 الذنوب والذنوب كالتروم الذم امر بسبب المخلوق من دون
 بيته ولا ذنوب يشهد بذلك من في قبضته زمام الارض كلها و
 في بيته ملكوت الامر وخلق ان ربك لو لم يقدر القوي القاب
 القدير وتذكر الذبح الذي فاز به فان استولى اول الامم في
 شره حتى المعاني من جهلاء ربه الموفق للكرم ان كان مما
 على فكر الله وشانه وضررة امره العزيز يسبح انما ذكرناه في
 الواح شتى وانزال ما جعل الله تحفة لمرغ التسميات والالهي
 ان في الرقيق الاقلى يسبح المخلوق به منكم القدر في مقامه العزيز
 المنهج اليها نظير ملكوت وعلى الملك وانها ملكوت في حجاب
 وعلى من حتى يعنى في كتاب بسبب ان كان الله وكان طابقتنا
 الجليل وانزاله ما يجد منه المشرقون عرف البقاء طوبى له

لمن قال بهذا القام الصريح اتقى
 الله محمد بن ابي جبرئيل اني فانزله في الاوقات
 انما اوقات حقيقته منور كاشف الايات منزهات
 التيته شهوره واضح نظائره في صحح حيا ان اذرى اى حبيب دعواتي
 وما يرى بيده انوفق سيطرته انما سبب حشرته في
 عليه بما الله الا اني تحت كائنات بوده ومنتهد
 سوف يظلم الله يا هو مستور على الحيوان انما الله حجب عيني
 لا امانه حال يشهد اني انكر محمد بن عبد الله عليه السلام
 فرموا ان تقام شرع من الله انما خلقه في امانه
 قوله في حق ما خد يوحنا الله بطايرت حشيتي خردنك
 وبقينا سبب اعلم است واين ما صل غيري وكم انقطاع خلق
 منكم وملكه اعرض من فضت من الله على العظيم فكريت نرد
 مظلوم المذكور در سين منو الله يا سمع جاريك ان خردل شهر
 برقيات حق جلاله است ان اشكرى ربك بهذا الفضل العظيم
 يا ظلم الله مني على الله ان يدي با على الاستقامة الكبرى
 جلاله الحكم المستبين والواجب شتر انما اوشده والواجب
 بديعه سيده وبارك ان انزال انما الله ما ينبغي انكر يا شه

و بگو و ساجد حق خلق ضعیف و ناتوان خطیر الی آخری اما علی صبر و صبری
 لصد فانه بنده المقام الاعلی ملائمتی است
 اینها نیز محاسب میرساند ماضی جل جلاله بر طبقه مری او آنچه
 سزاوار آید او است مگر تا این صبه با و رسالت ارسال
 درشت امید است که با بنام جوع نماید چکد سب
 او یاد محبت میشود و در این ایام یک لوح استغاثه حضرت
 او مایل ارسال شد انشاء الله عز و جل جنت بیانشند
 و در حق معایش محبت و نصیب بند و جسمین اگر نموده
 فاضل سلطان علیا سها مانه و نمونند در پیشگاه حضور عرض
 شد ایضا مطلق بیکوت است
 یا استغی و کورت در محبت نرد و ظلم مذکور که مطلق ظهور
 آتی در شرق می رسد بانی از انقیاد عبید بنو توفیه نموده و در
 باقی اعلی عورت فرموده و میفرماید بجز رسم برود کار
 عالمان حق استقامت را و در پیشگاه کورش جنتش
 بعد از شرفی آن ناز شده ضرر نداد عالم را و از مالک قسم
 منع نموده امر فرستاد که کلین جل جلاله بود و دست
 محکم جلیل نسبت در یک منتقله عرض شد التدریج بالارین

کذاک یا مکر ام کتاب فی الآب استغی
 ایضا ذکر جناب لاسی و قدره و جناب استغی
 علیها ۱۰۰۰ نمونند عرضی ثانی نزد انقیاد حاضر و در دست
 من لا یغرب عن المرء شیئ عرض شد و یک لوح استغ
 او در سال بنام استغی مخصوص ایشان نقل ارسال شد و اما
 آمل که ذکر مشرف نامند جناب بود و تقوا از وفات امام و چه
 مالک ایجا عرض شد این باب است با جرات حضور در آن
 از ملک است قسطنطنیه قوله جل جلاله و عظیم برانده
 در آنجا هم
 ایضا که مرغان بنده الامرا که تا بنیاد استغی
 اینها هم ساء و در کرم قیامت قیامت قیامت استغی
 استغی طریقی است از جمله که در قبل الی آخره علیا التی فرجیت من
 اراده کتبات اعلی علم ایگان حرم کات استغی استغی
 و حق منتقله عرضی الطول و الاثرین کذاک خلق الرضی امکان
 مستغی علی عرض ظلم استغی
 ایضا بخاش و معلوم است که غایت تمایل کن اما در نزد حضرت
 سبقت گرفته و همچو صیبه عالی من شما و این دو ساید علی ایضا

بمال غیر و اجبال از حق تعالی سئلت نمائید که درستان ده مبار خرد
 از نیت ضایع ابامشکر و هم نغزایید تا من گشای غلبت نماند
 شده و در ظاهر گشته و در عالمیت یابیت نازر انجاء و امان
 و اگر فی العالم با تحبیب به باشد و العباد و انیکو در کینا لایستخ
 حیدر علی علیه السلام بوده در عرفان ایشان نام مشرف
 و کتب لوح امین الله صخر ایشان نزل کینا و مرثیه
 و انیکو مبارک حضرت حق تعالی صدلی التوفیق الاعلی مرقوم باشد
 و هم چنین گویای ایشان از در شهادت انبیا و اولی القی تعالی
 عرض شده در انطق بیان الطهر قوله پاک و تعالی
 یا خلاص ان بان نازر الاقبال فی کل الامور و شرب حین التوفیق
 آن من اجل تر تمام علی است که الاموال ان استخشد فی سبیل
 قدیم هر من علی الاعلی مشیقه آبی الصیحه کسره و حینا و بلذی
 فی کمالی المسببین علی جهانی و سبب و مرغی الهیات و الاذین اتنی
 فضل منصفه لسان ایشان از اما طفره از ان که منصفه نازر و بر
 خدمت امر قائم طوبی حضرت و لایق مشیقه است که جود استیتا
 و سحر رب الغیب و اشهد انیکو در حقه کرم و و قدتم
 جناب روح ده است علی طهرها سبب الله و رحمت و غنا بیخود
 بودند مخصوص هر یک لوح امین الله که در حقیقت عرف

غایت حق تعالی استیجبت از ان ارسال شد در حق تعالی
 عطا بعضی از اوراق او می از بعضی از احوال شایده شده و انیکو
 کوناد با آن خود و انان مبارک شایع نمرد طوبی لحن و حیا
 لیتن این برید که یک بر سلام میانه و خیزه طلبیه از با هر یک
 آنچه در آنرا و غایت بخشش است و اگر برید و حیا
 ح اعلی بیار الرحمن نموده بودند و انیکو در شان صدق امین
 است که این سبب در کلا شایع از انان قدم استماع نمرد
 بهنگامیکه نامه جناب تمام هر مشرف شد اما سبب ایشان
 که رسید اینکات علیا بنا بر شمر از حق تعالی برین شایع نمرد
 قوله عزیرانه و بل فضل و علم سببانه جود انان کسیر
 ایلی علیک جهانی هستی آنچه بر تو فرستاد رضای از
 احزان و اورد شد نرد مظلوم مذکور از انکان مکلف بشود و کجا
 و هو لیسیر مشرفانین بر انجاء خود آبی سلام نموده و
 شرفه و نظیرین بر انجاء و رحمت رب العالمین استماعی کسیر
 میزول استند ایام فرحان بدیج بر و از انعامش بر خیزد
 و از طهر سبب یافت با تمام حشمت بر شک و امان اطفال شایع
 نمرد عاقبت یقصدت و ترهت الهی کلیم را و شپت از سبب

منوره و نظام فرمود اراده آئی بر کل غالب است شفقت
 حق علی بالره و نظاره اعدا فکر تا سی دور است و از هر جنبه است از
 تزلزل و جدال و تشا و منع غریب سحر قضا الصراط بلای ارضیان
 و بخت من ذکات مینویزند نکلات مینویسند و در جواب
 مکتوبه کالی آفت را دیده و مفسرین مخرندن تمسکه شدند چشمه
 مع ذکات خلق بی انصاف است برنده شسته اسم الله را
 دید و ای سبک کون علم شفقت و بخت و وقار ایشان از کفری
 دیده و امید بسته مع ذکات او را منفره داده اند و بر سرش قیام
 نموده اند اینست شان خلق حق را از نظر عالمان چشم پوشیده و
 نخواهد پوشید خصم مظلوم که یک انرفا من سا ابر او داده
 بدست رسد از قبل طایفان و کسب نظر تا قدر انفسه الله
 اند عزیز نیستند چیکر بر ضرورت الی الله به حق نظر است او
 و همین دست او ذنب فکر نماند کاذب ارض طای
 که بسیار حق مصروف ملاحظه کنید مع ذکات خلق غافل بود
 نیامده اند و از هر کجایی و در انانی بالره و حسنه انجناب بایه
 و صبح احوالی حق علی ناظر باشد و بخدمت اتر قائم قسم
 با قباب افق سما بهمانی بر سر کسکه از شاه پیل الهی بر آمد

لهی است عزیزان و کمترین این کبابی عالم که بخود و خصم منعم
 فرض نماید بلا کاتب تاملی زهر برزند ای کتب شب تسلط
 تا از خود و میسر و چشم جرم جوی مکتوبی گردد سبحان الله
 مع ذکات شسته شده و می شوند من غیرت قصد مفسرین است
 سلطان نموده ام اولیای امیر من این جرم و گناه ظلمت کسین
 آئینه و عین کرده اند مسرتند من با جنت دانستند اولیای
 از آیات عدل محمد مانند چیکر پیل حضرت محبوب بر ایشان
 وارد شده است و دارد رسد طویل این کرم و بخدمت
 الیه من من اول نفره و سن الا علی فی کتاب الاستاد و شیدیکه
 مظلوم آفاق الذی خلق فی ارضی تا لا اله الا الله العلیکم السلام
 طیکت و علی من تعبد و علی الذین ارتدتم اشارت القوم عن
 صراطی است غیر انتهی
 قدر از ایم کل سکنان الم فیضه و اد من قبل او که عالم که خلیل قضا و تقویم
 این عالم را در مرتبه باریان این است فیضه متوجه علی و جو القبولین التوحید
 و مفسرین مخلصین این ربنا الرحمن علی کل شیء قدیر و هو القادر الرحیم
 و ذکر کتاب حاجی علی علیه السلام و استیتد انشور بود و
 بعد از عرض تمامه و وجهی طرف این موعظی ظاهر و باهر قوت بیانی از
 نبوت اعلیم یا علی شیدیکت علی الا علی یا کتب اقبالت

الاشبهه نورته برین جنه ازین خیزه خیزه استیادتی
وجیت مولک او سمیت مملکت و علمت بانرت بیاده غیبه
و شدت ما شید سانان ایدم قبل خلق العالم انالاله الاالیام
الحکم قدرترین الطور بانوار الظهور و الاظهار سادسی و الحجه
العبا و بانا شرق من قوماشده رب العالمین قدرته بفرج علی
العالم بالامر فی خلقنا ببین الا الذین خبیه و اما صغیر علی تبه
و تکوی اجمالی البسین یا علی قدرته لمی من قبل انزلنا
کات فیما یحیرک الی الاخر الا علی و یجذب کات الی وجهی الیه
طولی اصعبه اولک الیامی و بنسختی فارت هذالامر العزیز
قرانیوهی اصبهان کنت لاقدم اعانین و فضله کت کت الی خلق
عزیزی جابع الطاکت و کنت مشوقنا اسرینی ندا کانت الی
اذا رفیع من الارض السماء و کنت مبتدائتی نسات فخرتی
اسکاک با محراب العالم مقصد الامر با سکت الذی یترجم
عبادک الی امر اکت استقیم و انزلت علیهم با جهام قویه الی ایا
بان قویه علی الاستقامت علی هرک انک انت التقدر
پشت او فی ابیتک ننام الارض و السماء لالاله انت
العلی الحکیم
انکه قه جبابه مذکور فالز شد بانچه که شبیه نظیر برای

ان بود و نیت چندتی بل هم مستحضرت محبوب قواد
جباب ماجی میزاج ی علی علیه السلام ان الله عز وجل بان
عکسید و ذکر ایشان مقصد و ان مذکور بوسه از عرض تقیاً
و جبیک لوح امع الله سئل ز ساء رحمتنا ما نحمی
ایش ان لرساله انقل علی الارسال الی کبایش از اوست
قریب بر آنچه که در مشل از عالم مرئود انامو المسئله علی پشا
و هو القوی التبره انیسکه مذ باره اذن تو جیش ان مرقوم
و هشت عرض شد فخر و منه این سینه توقف اولی
و بعد اگر شکست اینه ناما یا اذن خلایف میشد و برهه الی
حکمت نظر باشد علی کالی نامورده و ایام غمت تا خجسته
و فی سئل انک کت شد بطراة قبول فانه و اگر جه از نفس متعدده
بچه بقیه می یا فقلتی نظار شد بطراة حق علی جلاله عزیزی
قال عتره ذکره خذوا الحکم امر اهن سنا و حکما من لدنا
و اما الامر و اما الحکیم استی

ایضا فی تعرا اشاکر لکم و ما مدد دلای و ایام بکرش ان کر
کرخص فضل فخرتی فخر و کبره بطراة مقصدت خیمه و کبرش که فخر الی کر

(۲۲۲)
 بختیاریان نام است از مسیح و بعد از تصدیه الضمیر نظم ایها
 اللع من فی سما چنانچه در بنا علی جنابک و علی القدرین نمازها
 بیکر استب العالین رخ اوم ۲۹ شهر رجب ۱۲۰۲

نویسید ما از جناب میرزا غلامرضا علی بیجا است که خطه

بسم الله الرحمن الرحیم

مصدق است که در بیان خیر و در بیان شر و در بیان کمال و نقص و در بیان
 لاین و غیرت که در بیان کرم و ستم و در بیان جبار و ذلیل
 متعلقین و غیرت که در بیان جبار و ذلیل متعلقین و غیرت که در بیان
 بنور و فان مرتب است بر علی العزیز مقتدر و حکیم مقتدر و مقتدی
 معین و کرم و عفو و رحیم و غفار و غفار و غفار و غفار و غفار
 اهل بیت علیهم السلام و غیرت که در بیان کرم و ستم و در بیان
 خلقت و جلالت و جلال و کبریا و در بیان کرم و ستم و در بیان
 عوالم که در شود و جبار است بر تنگی که در بیان کرم و ستم و در بیان
 و ذود علیها غایب است و کرم و عفو و رحیم و غفار و غفار و غفار
 مستتر و اخبار کنون سبحانک یا الاله الیک و الیک و الیک
 و احکام علی عبودت و بعد از اتمام این مقادیر در ابراهیم پسران

عشقک و شکر ای که است که و زبیر که باک است است است است است
 است است است است است است است است است است است است است است
 الاست و غیرت که در بیان کرم و ستم و در بیان جبار و ذلیل
 عشقک ای که است که در بیان کرم و ستم و در بیان جبار و ذلیل
 عشقک یا رب الایوب و احکام علی العزیز و العزیز و العزیز و العزیز
 الذی به اجمع محرم کرم و حاج عرف هر که فی بلا و ک بان تو در آن
 علی که در کرم و ستم و در بیان جبار و ذلیل متعلقین و غیرت که
 و الایوب عشقک و احکام علی العزیز و العزیز و العزیز و العزیز
 و غیرت که در بیان کرم و ستم و در بیان جبار و ذلیل متعلقین و غیرت
 که در بیان کرم و ستم و در بیان جبار و ذلیل متعلقین و غیرت
 و کرم و عفو و رحیم و غفار و غفار و غفار و غفار و غفار
 در بیان کرم و ستم و در بیان جبار و ذلیل متعلقین و غیرت
 انبند و الله عجیب در ما نهم محرم است حضور مقدم میدارند
 بر هر امری در هر شئی خدا می آید اما چه کار که در کرم و ستم
 و ستمهای اولی که در بیان کرم و ستم و در بیان جبار و ذلیل
 نماید و عجیب در ما فی فضل تو که در بیان کرم و ستم و در بیان
 و جبر حق ایقان فانیست و کرم و عفو و رحیم و غفار و غفار
 و باقی ستم تو توجیه کرده اند با هر چه شود شایان ذکر و بیان

استقامت نافر کردند و بر امرش دست دراز میمانند اگر در ظاهر
 رسالت جواب تا خیرت حق باشد که او است که آری از نظر زشتی
 بود و در شبید و گویی اینده سید و بعد از شایده نامه
 انجیب مکرر قصد مقام اعلیٰ نموده امام و میر مولی الهی عرض
 و شرف اصفا نافر گشت اول تبارک و تعالی
 یکی سبب العظیم با تمام ملک پمان استقامت الهی
 غایت حق اول آیه شما شود بود لذلک الله المظلم مکرر بود
 هست احوال استقامت و خدمت و قیام زوج علی بن
 و فانی و رحمتی کتاب اعمی نوشته و مخمور شد آنجا
 عرفانی و سینه خدای و سبب اعلیٰ و حق و در تکلیف مستند
 و مستان را در قبل مظلوم سبب برسان بگو با ضربات خدای مظلوم
 بشنود و با خیر سبب ارتقا مکرر است گشت نماید اول
 قلم علی دیگر شما و صحبت من الاض مشول بعد نماید شاید ظلمین
 آگیا شوند و معتدین بطرف انصاف مقرر کردند نفس الهی با
 اسم تعالی حق خودم آساید باید بقصد ملاقات و وسیع ادبیاتی
 طلب می شود اول اند با غایت مستوح و اگر شریکان
 از زمین بر شش عرض جاری است که نفس مظلوم بود است

قصد ادبیاتی تقوی نماید نسبت به آن نافر کردند و گویی
 احوالی بچسبند تا نظر باشند و آن متمسک بر نفس بیامت
 اندکس نافر گشت بر چسبند تر از منبر الموح کا باشد امر زلای آ
 انجیب مکرر بگوینان عباد است تعقل طوی از لای مظلوم
 بار زده حق گشت نموند و با آنچه در کتاب زخم اعلیٰ نازل باطل بچسبند
 مستقیم طار از قبل مظلوم مخمور بر بیان و لغات مخصوصه نالیان
 بی شارت و شاید مخرج ذکر آتی از احوال دنیا کند و است آن
 فایز کردند و دیگر دوست یکتا بگو بر استوار دارند سفر شایده
 بوده از حق سبب اعلیٰ در زمین شایده نماید فرماید همه القدر القدر
 سبب که اسطر علمت در آنجا و عطا بر شما باید نفس مکرر
 در حقیقت علمات کواد امتیاج بگرایند بنیوه و حقیقت از بیم
 حرکت الی بر لای حق مذکور بوده و مستند حرکت شایده جانده
 شما با مرشس بوده امر شما از ظلم علی جاری و در کتاب طبعین
 شسته آن دنیا الرحمن جو امجد و اگر هم نموند نام علیها باشد
 سایرین مخصوص مدد خست علیها باشد و فانی است که بگو
 نموده و غرضت سبب کرد اول از امر خیر خدا نافر گشتند طوی مهم
 و فیما هم ابتداء مغانی مسم خدمت هر یک است همین سلام و خیر

برساند و حق علی و ابی طالب را بخورد که هر نشود و از خودت ممانعت نماید
 دوست نباشد و هر آن که از این سخن آسبید بر سر من و از این
 هر یک که از این سخن آسبید و طلب نمود و در میان طوایف از برای من آسبید
 که از این سخن آسبید و طلب نمود و در میان طوایف از برای من آسبید
 و از سب و افتخار مال کمال کربان من بجز آنکه من از این سخن آسبید
 بر آسبید و از این سب و عقاب است خدمت آقایان ان جن
 که از این سخن آسبید سلام و شاد و ذکر که هر چه در میان این سخن بسلام
 ایشان است مال فرمایید بجهت آنکه من از این سخن آسبید و از این سخن آسبید
 عهد و حضرت است و ایام آنم خدمت با چه بگفت بیان آن
 اسکان را با حق حرج است نماید ایشانند پادشاه و مملوک
 و سوره و معاد و از این سخن آسبید با بگفت بیان آن سخن
 تبارک و تعالی با سب و افتخار بجز آنکه من از این سخن آسبید
 و تودعات آنم که هر چه در این آسبید و از این سخن آسبید
 لدی انظوم و سمت انطق بدانی وایت بجهت آنکه من از این سخن آسبید
 طوایف بگفت و نیا بگفت و از این سخن آسبید با همان سب و افتخار
 کتب الله رب العالمین مثل الله تعالی ان سخن

با اسباب خصلت علی علی شریقی تیره کرده
 نصرت سوار و رحمت و دل خندان با یک دل و دل
 طر آنچو سال خود در سینه و چون ما که رحمت شاد بود
 که بگفته سب فرخ و سرگشت و موافق نشسته بجهت
 معانی علش خاصه بسیار با منصفه حکم شغل بر بجهت
 بوده در حال عرفین تا سب و از حق علی جلالت است نشسته
 لا اله الا هو عزرا تا بجهت و طمانه و از این سخن آسبید
 و شانه منسوبان بود تا علی با حجت و برین آنکه هر چه در
 لا اله الا هو تعالی الا یعنی ایها و ما که از این سخن آسبید و از این سخن آسبید
 ما منتم حادث الله من رب البشر الشریقی خ آدم
 نه ۱۹ شهر صفر سنه ۳۰۰ هجری

جناب غلامی بی بی علیا بیاراته

چون سخن می گوید بجهت بیان

کتاب از برای آنکه من از این سخن آسبید و از این سخن آسبید
 الرحمن فی مطلع آیت الله الکبیر الوجود با آن سخن

و قدر اینها می خرد علی را در آن ظهور عظیم نظر کرد هر یک با کمال
 درضا قصد مقررند دانند و جان را تار و دست گشاده
 مع ذلک امدی منتقت نشد و این اعمال عظیم بر شقاوت
 مشرین افزود بر شارب بگوشائی علی علی اطن می لکه فدا نزل
 و بلاست را چنگ بست و از قرآنها ای این ظهور کرد را بجان
 جان را تار نمود و انداگری نمود و نیست هم چنین
 شهادت حسین بن علی را سبب ارتجاع هر محل و حاسوه فراه
 و نیست و می مانند سبحان الله و این ظهور عظیم
 آیات آتی باشد و در آتانی مشعل فرمود که ای خنده شقیان قصد
 خدا نمودند و در اوج در بر دستم شرافت نثار کردند این آیه
 تقدیم و این آیه ان تسبیح و این الطوبی تسبیح یا این تسبیح
 حکایت جهانی است ای آیات بشایعیت هائل سبحان الله
 نازل و بجز این نام وجود او این تواج و تر مسانی الاض
 سانه رحمت رحانی مشرق لاج و لکن کل کافران محروب الا
 مرشاد زکایت بر امروز این جهان خراب خراب شید شایده
 میشوند و خدا بجهنم دانند اجماع هم حضرت ان
 ابراهیم را می داند و خلیل الرحمن و الهی و بکلام

نمودند و نور خورشید یا این اوج طاعت و علی بن محمد انوار
 بیانی و محبتی در شقاوت کس ناقص نظر نماست چه بیجا
 کلاقی اگر نبود و در حضور خدمت مخلص خود هم سبب انور
 و علی آبی مطلع نور صفتی یعنی کربش محروم مانده اند قیلولی انور
 پس لولان من اندی لا اذکره خداوند سبحان العالیین خوشا به
 و عالم که که قصد و نوازه و مظلوم که نکرش و فدا و جلال را از عالم برادر
 و دلوب و حزاب را از غنیه و بعضا مظهر سانه حزب خالی با نما
 شکست نموده و نواز و مویده و بیست مالک آن محروم اسما
 از برای بعضی بنشاید سپاسم ابدوست و حزب شیب و کینه
 خداوند عباد اسما که در اولیوم خیر عمل نموده آنچه را که هیچ غایب
 علی نهی بر بنا برست و من مقصود و عیان شوق است و
 ذکر چه و ما غنیم مقبلا الی الله سبحان العالیین خیرات
 طرا از قبل اللوم تحسب بر بیان و با کرد و تو غیر مظلوم کل مملو
 و در کفر فراموشی نشده و نتوانند شد
 نقل شده ان سیکلم من شرا الذین کفرنا
 به و آیات الباء و علیکم و علی من مکتم و یذکرکم من ان الله یخبرکم
 بحیث

بیت

جواب ميرزا غلام علي عليه السلام
بجواب مقدم الامام علي

قد طار له في النفس ليعصل الى مقامه في القدر الذي
تمت به ان الله ليس القويم قد طار له في نفسه ان
لا يجيب الامامة لغيره بل ان الله تعالى في الفردوس لا على الله
سوى بالجن الامام علي بن ابي طالب الذي في القدر الذي
تمت به ان الله تعالى في القدر الذي تمتمت فيه الامامة
قد انتم الامام الذي في القدر الذي اكبر في اسم المولى علي
غالب محراب باعظامه في كل ركعة من الامامة ويزكر
او كنت له في لوجه ما له في ابي قحط بنج القدر على من
التراب والارض كذلك خلق جلالته من في القدر
المرتب ان الظاهر ان الله صمد تبارك وتعالى وحده
بالشفقة والعناية ان اركان الامامة لغيره لا دور
وتذكر ان الله تعالى بطرف الايمان وشهد بما شهد الله وخلق
بما تزل في امره لغيره ان شهدته ما توفى في جبا الامارة

القاء من طرفة ملك الامانة قال سبحك يا الله
التي والشهود وسبح وامابت فليس انما هو الا من شرق
وحسبته ملك الوجود انما ساءة فليس في القدر
قد طار له في القدر الذي اكبر في القدر الذي
باسم المولى الذي تمتمت فيه الامامة في القدر الذي
انما خلق من في القدر الذي خلق جلالته في القدر الذي
وتحكي الامامة لغيره لا يتصور ان ياتج بذكره موكب ما ورد
عليك في القدر الذي في القدر الذي انما ساءة في القدر الذي
اشهدك انتم ان الله تعالى في القدر الذي انما ساءة في القدر الذي
السلام ولا طغون الذين انتم انما ساءة في القدر الذي
ما عندك من انتم ما عند الله ربك ورتب العرش العظيم
وتمت من القدر الذي انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم
لانا والله الذي في القدر الذي انتم انتم انتم انتم انتم
والاقبال الذين امرنا من القدر الذي انتم انتم انتم انتم
مبين انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم انتم
بكل عظم منم بذكره ويزكر انما ساءة في القدر الذي

الفرق بسبب ان الله الذي انزل الكتاب بقوة ربك
 وركت كتاب التوحيد في مثل كرم انت الذي حضرت با انظر
 به الله وشره حقيق الاستقامة في يوم في ارقعت
 فرش الاسماء وخطب من في ناسوت الالهات جان ربك
 لود الله الذي خلق الكريم قد صحت في الله شامة كل ظالم
 وصلت من يستدين بالواجب كل منصف بصير
 كنت لمن تفرسوا بك وذكرك ما تقوه به الذكر الامم
 باسمه فتح باب السناء وواجب بجه الاسماء وواجب عرف
 القود التي هي في الدنيا من تقى الله سلام واليهاء
 الذي طلع ولاج من تقى البقاء عدك وعلی من ظن
 بذكرک وانا تک ونازک تبرک امر من ليدن امير خبير

لا حبيب الا الله
 بسم ربنا الامين
 لا اعظم الله على
 لا اعظم الله على
 لا اعظم الله على

مراين من که راست چهار روز پنجشنبه هجرت ششم شهر ذی الحجة
 احرام است قصد قصد حقی وندة طرا شود و بعد از آن
 در ساعت اربعه آخر سال حضرت با یکدیگر توافق
 قوله جل جلاله با عبد حاضر پس در این حج علیه بهانی امروز
 باید جسی عیون ابن علی را نظر بشد هیچ اذان با صفاه
 ندا متوجه دکل بخدمت امر آتی تا فرم چه که آنچه میفرمایند هما
 صلاح و صلحت و دستان او امرای دست
 با قلام خانزاده ای آنچه که کتب صحف آبی مطبوعه اول
 آنچه علیه بهانی عیون ابن علی را قبل منظره بر سران و
 بناییت حق مسود و در کل ای الوجه مذکور اند و فی کتب خانز
 وندة ضو به حاجی علی آنچه بر سرانیم از قبل مه این قسمه
 از ظلم علی جاری شد آنچه که عرفش باقی و دانست حال
 باید که با حاجی مذکور بخدمت رفتار نمایند و صلحت
 او را ملاحظه کنند مقصود آنکه حرف و دوستی ایشان را این
 مقصود باشد آنرا ان کل متکستند به ارا و آینه
 علی نیند آنها اجرم علی الله الذي خلقهم و لهم

و در تمام و کبر هم در تمام صراط الی عرض حضرت علی علیه السلام
 و نقل از کتاب بیدار اول الله تعالی بان که هر چه جزاء
 عباد حق فی دنیا و الآخرة و بجنب ابراهیم جبرائیل آتاهما انما
 الکرم الالوه المقتدر علیهم انما تعالی
 حساب ما بجای علیه بقاء الله و کسنا ایت الله حسن بایسته
 مذکور شود و حضرت شیخ مفید علیه بقاء الله الای
 بحق علی خلیل القلوب لذلک انما من ساد و اشراف فیما ی
 علی بن ابراهیم و لا زال علی بن ابراهیم له فی حد مجرب و فصل
 انفصال منطوق خذوا ما استتد و امرکم به ان
 یعلم و بری و هو الامر حکیم اسلام و انکسیر و الیه استعین
 من لی الله رب العالمین خ اوم فی ٢٥ ذی القعدة الحرام ١٢٤٥

جناب علام عالی رفیع علیه بقاء
 بی بی حسن علی اسماء
 یا علام کما کان فی الراجح شیخ بکره قاردا و کاره علم الله العالم

بشده بدک نام کتاب فی المآب کما کان مکات از حضرت
 من لی الله رب العالمین خ اوم فی ٢٥ ذی القعدة الحرام ١٢٤٥
 العزیز العالم قد صفا کما کت و ذاه من مکات فی کما
 هو شیخ البصائر لا یضرب علی المذنب شیخ البصائر و هو شیخ
 اشجار نیبانی بیضا و کما کما برید و لا یسئل فی البصائر
 عباد کرمون هم القیوم ضافوا المرشع فی المشرق و الاشراف فی
 کتابت و در حدیث العبد کما ستر له فی المرشع و کما کت
 الذی لا یح من ارض الا قدر سر من تعلیم من عرف الله رب الارباب
 و من من الله لودون مداه و کما کت فی المآب طلیق الای الله رب العالمین
 بیانی بعین دست حق مقدر الی علی السلام و نظام ذکر انما
 الذی کما کت فی الودیه و کما کت فی المآب فی القرون و کما کت
 و صحت الامتد الای الله رب العالمین کما کت من حدیث امر کتاب
 مشهور فی تعالی بان الله کما کت فی الاخره و الاولی الله رب العالمین
 و یفزع علی حدیث الای الله رب العالمین و یفزع علی حدیث الای الله رب العالمین
 بکر کما کت و انفسا ما کما کت من انفس الای الله رب العالمین و الاشراف
 طلیق کما کت یا من کما کت امری علیه و کما کت فی مقام آخر
 پس من لی الله رب العالمین لا یضرب علی قاردا و کما کت سوف

(۲۵۷)

ظهور قدسک من لدی تصدق الصباح انکوسیکرما
یرتفع بامرات الکت لیلوم لکاب الیها من لکنا کیم شط
الذین یختم شهبات العالم من کت القوم لاقبلوا بوجه نوره
وقالوا کت محمد یا سلطان الآبات وظهر لیکتات

ط این پنج جناب غلام علی بیگ الله

بجی اسیان

انک کتاب دریم آب می طریه یا آمار بقدر یوم را چه پیشه این است
آن ایسی که توریه بان بشارت داده بقول تترله ان
اخرج القوم من القلعات الی التور و ذکرهم بانام الله یقتدو
عالمیان فرستادن میفرماید یوم یوم انما کس لربنا الامین
حرکت از کتابی بجز شش تریه و ظهور شش تشریست
که تبیک کشید و مثل نیشسته و جمیع کتب دنا و کاسر و با و پنج
یا صرشته نیا ظلم ظاهر و نور بدیع ساطع کرمیست
محکم ناسب و دست کشید شاید نماند ز نیا و ظلم اکام

نشد

(۲۵۸)

شوند با الله کت نمایند آنظلم و بدیالی و ایام بجز شش
انچه کل ظلم سیطلم هر یک از شمار ایشان نور ساطع و معین
عاد و طاس فرمایند تا کمال عیال است به اختلاف خبری شیا
تکست نمایند و بمقام قرب و کرم رسد نماند شوند با این پنج
حکمت و علی مرتضی کت بهانی لاکال مذکور و ده دست آید
مستی کمره نامرایی شما باست آنست شیا هده و صفا مانر
لا تحزن من شیئی کت الامر علی قدسک انظور چند کت
عرضه از آنست علیا بهانی سید و تریه محبت آمد و لکن باقی
جناب علی علیه بهانی الاقنان سسوال نمایند و بعد از اخبار و
قصه متقدم قصه و غایب قصه می کنند این ایام امر افتاد
بود که رعایا کت اطراف نظر حیات بعضی از منافقین با نادر
مشا و نمیکست لذایش با منج و دوستی قتل کت ای ای
علی الامیر و بفرستادن علی الصمد الشکر کت الریح علی سعده ترمیک
و باب جنون و خطا کت آنست انت المقصد القدر ام و
و منقین با قتل مظلوم سیر بیان از تجلیات انوار قریبان محمد منور
و در از منظر جناب علی علیه بهانی آریه فرماید و توفیق بخشید
و در فضلش ابرار با خطا و غنا بخشاید اوست تا در و توانا اله

الاجود العزیز الایمنی از صفت سبب مبطلم ظاهر فریاد آنچه در
 کسب طلو و سمو و غلت و حج و حیات و حجاب و صفت
 آنکه هو الفیاض الکریم قل آنکه ای سببک بصباح هر که از
 ما آتید بخت نشد غایبا و اما غنقا و اما غنقا و اما غنقا و اما غنقا
 به قلوبنا و قلوبنا به نفسنا شرفه علی ما جوینا بیعتنا استکسب الفیاض
 البواب حرکات و خایبک آتک انت المقدور العزیز الکریم

هو العزیز الکریم

یا ابن نبی علیه طیکت بهائی و غلاتی آنچه در سال نودی بهتر
 قبول ناز و کریمت طار علیه جبار الشارح انزوی کل دریا
 اندر سحر کورند و بیانات مخصوصه ناز و شغل استتار که
 و تعالی ان لا یغیر ما خلق علی کل شیء و امر و بهرم الله العزیز الکریم
 و در کفر و بیخ طبع حسن و غیره بیضا یالت مالک به التمام سیر
 اما در کتابا سبب انزل کل البوا استتانت الکریمی فی هذا الفیاض العظیم
 و در کتابک برینت علی بهائی و ختم القوم بکر و لیفزع و حیوان
 سبب انزل کریمت و سبب انزل کریمت هر می العزیز الکریم
 انزل ظلم سلام و مجرب بر بیان آن صحت اولی و اما
 فضلا من الله و هو العزیز الفیاض قل آنکه ای سببک

ایکتاب آنکه ما صلت الافاض و با سببک الذي سببت الالهام
 بان تفتح علی چیزی نیست با سببک الکریم سبب الفضل العطاء
 ایست شهدتک علم منی و تعلم قد غننی فی تمام من هو مالک
 حکمت العزیز الفیاض نکره

طایف حج الذي ناز بالانوار

بنا سبب سینه دان

ایچه با نام ظهور است قاشاب خایت مشرق و بحر کج
 لذات و سبب قبول نموده که در شان از نظر علی بابی شده
 هر روز با بی حضرت اوسع از سبب است اول کجا فصل سینه دان
 متوجه کل علی سبب اجزای مرات علم آنکه ای کریم انزل شد
 یک قطره آس که سینه چشود او شود و در آن مرات میاید
 میشود و سبب انزل کریمت که در سبب سبب کل بالانوار
 و صفیای خود را با آن اشارت نموده اگر از طاعت بود ای
 علی امر علیه ذکر شود بهر سبب که نامش صفت شود که در
 مشا به کرده مع ذلک مقام هر یک معلوم بود
 ایست که از این اعطای باطله جاریه در ارضی تلوب ارباب

نمایند آنچه سزاوار است از حق تولید اجناسی خود را بایز
 بر خط آنچه ضایع فرموده بملکون و لو بام و اعمال انفسا لاله
 اودا نیز بد جناب فرج علیها السلام فتح عظیمی که می بخشد
 بوده است این است که اول الله بهذا الفضل العظیم با غلام
 شب بخیل خنایه تکب بقوله لا یخضعنا ما یشهد و میری ملک
 و میکت الله من غیر حمد العظیم ان فرج بگری و تو را می بجا
 و کن من است کن آیه از من انما ملک علی من میکت
 سران الله محمد علی استین بچینه

الله
 ما کنسرت ع ط علیها آیه
 بنام حمد او در دنیا

حق جل جلاله عالمه اول ان را بکلمه دریا خلق فرمود و بعد دنیا و اویا
 و سفر را محض تربیت از ستاره تا به سیرا طلاق از خلق جهانیه
 فرزند نمایند و بعضی مقامها فرموده اند او است که شایسته
 مهران و او است تربیت گشته من فی الامکان طاعت
 پیش از آنکه در شریک عالم فرموده اگر صاحب بصورت خط

نمایند آنچه گشت در هیچ آنچه ظاهر شده و میشود و در گذشته
 و میگرد و در آثار سنده حکمت العیبر اول شی مشاهده نماید که
 لخصف بصیر و طلی العالم بصیر یا آتی عریضه است
 و صحت الله حسن عرض شد و این لوح امنع درجاسک
 از ملکوت فضل انزل انشاء الله حق عرفان از زبان رحمن سائیگی
 طلی ملک و لایک الذی صدق الله ان الله اعلم البصیر

ابن فرج غلام قبل شی
 العظیم الامینی

ای غلام ملک انم و سلطان آدم نیز که طوی از بزرگی نیست
 که الیوم بکر الله ذکر و بجز مشن تا نظر است ایوم بکر نیست
 امر ملک غیب و شود لازم است نیکوستان نشیکه
 بجز شش قیام نمود و جنبش بین اهل الاما علی و سائسین طایف
 بنش صروف گشت ای سرستان شمر عرفان طایف
 صبا و دعای آن کاس الطاف بجای صبوحی خستی بیای امید

این خبر خردید و رخا و دیگر است و رخا شرح کیفیت کبر
 آن را شرح و بجا به این روش و خطای آن شرح آورده و این است
 آن را شرح از حجب و این را است مالک الیخ همرا که بر این
 محققان بقیت اعطای کوثر باقی میسر باید آن را شرح
 الی بالاراد که همه شرح آن را شرح و این است شرح الی این
 که از کتاب ملک قبل کتاب مالک و القی است و با همه الی شرح

و کتاب فوج طریقی است
 شرحی بر این کتاب

این فوج قدرت الی این است که با مقید کتاب مالک الی است
 از شرحی بر شرح بعدی که شرحی بر شرحی است که شرحی است
 العزیز الی کتاب و قدره و به خطی که شرحی است که شرحی است
 و دیگر که با شرحی شرحی که شرحی است که شرحی است
 شرحی شرحی که شرحی است که شرحی است که شرحی است
 شرحی شرحی که شرحی است که شرحی است که شرحی است
 شرحی شرحی که شرحی است که شرحی است که شرحی است

در شرح آیات قدرتی فی الی الی شرحی بر شرحی است
 با خلق به ان الخلق و کان همچو بی الی الی شرحی است
 بیاد می یفوح ما و در شرحی شرحی است که شرحی است
 آن است شرحی شرحی است که شرحی است که شرحی است
 بنا هم الی الی شرحی الی الی شرحی است که شرحی است
 تعلقاتی است که شرحی است که شرحی است که شرحی است
 الی الی شرحی شرحی است که شرحی است که شرحی است
 بالشرح مالک شرحی است که شرحی است که شرحی است
 یوم کتاب شرحی است که شرحی است که شرحی است
 و شرحی شرحی است که شرحی است که شرحی است
 شرحی شرحی است که شرحی است که شرحی است
 شرحی شرحی است که شرحی است که شرحی است
 شرحی شرحی است که شرحی است که شرحی است

استاد شرحی شرحی است
 شرحی شرحی است

امروزه در وقت هر روز چه عرف ظهور شرحی شرحی است
 شرحی شرحی است که شرحی است که شرحی است

از برای نفس یک فرسخ نماند و نورش منور گشت یاد او
 و آمانی بسده مبارک گشتک نامایه بقدرت و قوتیکو نظر ظاهرین
 و هر جنی حضرتین تا در تعلق قبول نباشد این دویم مبارک است
 ذکر یوده میوم الله موسوم گشت جبهه ثانیه شاید با نماند
 فائز شود بهر نفسی که فائز شد بجات او در جهت سردی
 فائز است یا آمانی و آوری امید آنکه با بیایح اداء بین
 جراتی که حرکت نامایه و اندوهش فایز و فائز و کردید ایام اولین
 و اخرین این میوم معادله نماید چکه سلطان ظهور عالم و جود
 بر گزینی جود مستوی طوبی از برای طالعین طالعفات که در این
 فصل گزینست بوند و در بجز فلان صاحب بر آید یا آید
 علی بابانی که در باب است اندر فسی و و با سقا با کاس
 فائز گشت طوبی کاسب با فزنت با الا فائز که العباد و الا
 طوبی طوبی این فائزت بگریانی حقن الا طیب و شریعت حقن
 اسپان سن در حله ملک ایدم آنرا شریک با بنای بی و برستی
 از قبل سبقت منی التعلیم و الا فزین را با متلاست
 از قبل مظهر غیب برسان معسر است نقل منی من علی
 الا فزنده و گزینت بدوام الملک و الملکوت این نامه ایست

سب و قلت حیات است و نامه و دستیاره ای و ختام
 اول آن گزینست که در نظم علی مخصوص عباد و آمانا نازل شود
 لغنا فزین و الا فائز است الهیام بر او با عا کسب استی و علی
 معک علی کل استقامت جبهه الیم
 العزیز طلبه علی شاد شده

علا جبار منی خلا معالی این صعد الی الله

بیت الحیب

یا غلام احوسته موش مشایخ بر قضا دست سجده عمل نمود
 که در فرزند طوبی از برای نفسیک بر او افتد فائز گشت و با
 فاکتاب حرکت جسد از زینت است از ساد جود
 مستفات نازل با طلع هر نفسی این القابل نمود از نظر من محسوب
 و الا از نظر من کتاب الهی مظهر عالم با نوار و جبهه نور گمن
 و بصیرت جدید و کسب نامه مضمونیه نازل الی طلب
 مشق و الامر من شاد و افتد از او می طلسم در عالم با طلب
 بر این معزود تا عمل بنده طوبی و انق علی فائیه شخصی

۲۰۷
 اقبال از توبه نمایند اینست شرف و چه دولت خلق آن مخلوق
 للناظرین منقسمین نظر از اقبال حق تعالی بر سران علیک
 و طیبیم جهانی و شایسته رحمتی الهی بقست منجی از شرک الضمیرین منقذین

ت جناب سید زین العابدین علیه السلام
 جواد الامین المأمون

کتاب از کتابت الامتداد لمن جمع استمداد و اجاب
 مؤلفه قدیم لیسوا نداء الله منقطعا عما سواه و تقریر بیانی
 مقام تعلق فیه الذرات الملکات فی الفکر کسبیر قاسمنا
 نداء حکمت اجتناب و در آینه اقبال کتابت از کتابت بنا
 الفوج لم یبدع الذی اذا قتل من ملکوت لم یسکن
 اکثر طایفه الامم و حضرت ارکان الدین اتبعوا خلقنا کل
 عبید یا احسانی خذوا ان با الله با هم من عند هم هم
 ما قتل فیه من لدن امرت یم ایها و علی دل الیهاد
 من لدی الله رب العالمین

۲۰۸
 ط جناب حسین علیه السلام
 بی بی لفظه و هم الآفاق

حسین یکرک اسیران با سخی بد کرک مثل اندر کس
 البقاء باسم الهی و شرب منته باسمه و انری بکره کیم
 قد حضر لیسوا احاضر کما یکت لدی الوبه و عزیز استیت
 اجیناک بهذا الختاب لم یسین آما ویدنا من عرف حکمت
 اقلینا الیک منج المقاسم سیر علی الذی بحجری جیسور
 سزانی مستقرنا بنو حیدک و منقر العیثک و سلطانیک و احمد
 ان الاستقامت لانتی الامیرک و فوکک و الطاب
 لا یطیقن الا بنایتک فضک اربت ترانی من خدایا
 یا ایهاک و منو تجرانی الی سیکت کیم کما یجیل اساکت
 سیکت بان فضل و رحمتی جزتک التی سبقت
 الکائنات و اعطت السمکات اربت سیکت
 تیجات حکمت و ظهورات حکمتک و یا سیکت الذی به
 سخرت العالم بان توتی فی علی حده و امرک علی شان
 لا یسقی ضرورا خلقک و لا سلطه الذین کسبوا یا ایهاک

علی شیک بشا شد خدایت حق انما جنتی به بعد از او میروید
و نه میفرماید و اگر بد دل تو بودی مرا بدی قلم از حرکت بماند
قرآنی است که هر بافتار الذنب واک انشاء یا ستار یا ستار
تسکین علی آن بیت قرآن که قرآن طلال نام گرفت حضرت
شماره از شاهان استند اولی آن حضرت مدعی الظلم مذکورند
و از برای بعضی نظریست الواج نازل در سال شصت و از برای بعضی
نازل هفتاد و کنون آنده هفتاد و هفتاد علی آید و هو الفکر و هو الفکر

بشفق الکرم مناد شده

ط . استاده کسب جنت عطا علی ما هاجما

بنام دوست هر آن

حق تعالی در روزان خود را از عباد و امانا در حق است
اول اندک تا به تفسیر عالم او را تغییر میدهد این که در حق تعالی
عند سبب معانی بر خیمان سده آنی بلیس میفرود و در حق
شهرت چهارمی در و خنده صحت و در حق صامی بکر است
مواج و صاحبان آنان و حسیه مطر و لاله آهولان او است
بنامیند طوی از برای تفسیر امروزه بکر حق دل جلال اعجاز

گشت

گشت امروز بجز شمس غایب و کوه خضایت جاری است
کل از رویای محبت خود می خیزد خضایت خضیر عباد و اما یک
صاحب و بعد از آنکه انشاء شمس خضیر علی آن همان در بیانی و
بکرش شفق نام مستطی جمیع اما در کتب میرانیم و
استقامت کبری حیثیت مینایم طوی از برای حرکت بالست
ولایت نازت بالاستقامت فی امر جبار العیز الیه که استقامت علیکم

بسم جبار العیز الیه علیکم

گشت همه با آسمی نایدت استیاک علی الانبیا الی غیر ما یجود
و حق تعالی سببک الذی به هدیت المشرقین الی سائمه قربک
و لیاک استکام استنور العالم و مودع الامم بالاسم الام
الذی به نصبت در ایت آفد که من انکاک طالعالم جبارک
فی بلا وک ان است مدلا صفا کت اجبر الذین فانه المقاتک
و مشرور حق الرومی من به عطا کت انکانت النشال الذی
شده بکر کت انکائیات و به لیاک انکانت لاله الا
بشفق الکرم کثیره لقمه آسمی علی همه الذی به نصبت علی سببک
الفرج الذی نام فی اول الآیام علی ضد مکاتف و ضدت اولیاک

وتمی الخلاقه باطفا بذكرك وشنائك قدومه ما ينبغي لشركي موتك
كذلك انت القصد في الروايات والآيات استكبر الله عما تشاء

و قد مر من غايب

هو انظر من علمه حسن الله

شبهائك يا الهی مقتضی هذه الامور انك تركت كبريتك
واجابت انك ترفع ذاك من ملكك وارثك واقلت انك
ازمض عند علمك وارثك وقتها بلا انك سئلك باسما سواه
و تركت و قد خست انك ان توفيه با على الاستقامه على
وقد لها انصر فيها و يطيق عليها انك انت القصد على تشاء
لا اله الا انت القصد الكرم مقادير

انت حضرت با طيب في الخلق

خطابك حضرت با طيب المسموع
هو العزيم

الذاتي نزل انك ككلمة من قول الله و هو يسمع
كثيرا لا يشا سمع فتدانت انه الازل في حال فزع و سرور
مستب اني شريك به شيد و اگر احوال من سوره نيز طالب

باشي انتم عزت الله انكم كسرت الاطعام من كره و لكن
قد صبح احوال شاكريم و صابر جزوت كبريت و رضاي محض
امري محبوب انك الله سيدا يرحم كرم و رحمتي من
به شيد و با نور شمس من صوالي مستغنى و قد و ابا الملك
مقادير

انتم عزت من طهر فانه

و قد مر من علمه حسن الله

كذلك انك كبريت لا تملك ما انت اقرب الى الاعمال الا انك
الملك و عجب عند العرفاء انك انما الله انك انما الله
كذلك خلق من الله انك انما الله انك انما الله
شأنات العالمات من الفرح انك انما الله انك انما الله
يا لا اله الا انت القصد انك انما الله انك انما الله
سنة فانه انك انما الله انك انما الله

تسود في الخلق

ان الله انما الله انك انما الله انك انما الله
يتسلك من انك انما الله انك انما الله انك انما الله

تسود في الخلق

مقام الذي خرجت من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه
 يظنون ان الامكان على اقل من ان يخرج من ارضه من ثوبه ان يخرج
 يخرج من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 ثم اخرجت من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 حيا من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 باذنه من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 وناوت وصاحت بطلب المتكسرين من ارضه من ثوبه ان يخرج
 حيا من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 الى وضوان قلبه وتبعك من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 بديع اوكاسي تهتك من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 كذلك اخرجت من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 في تعلق قلبها من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 وكان من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 على حساب القضاء وخرجت من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 الغيب من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 يا ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 يا ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج

الذي ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 في حيا من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 بل ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 لارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 في حيا من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 يستروان ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 ان في ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 ثم ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 حيا من ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 يا ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 يا ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 يا ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 في ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 فاضل ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج
 الا ارضه من ثوبه ان يخرج من حذبه من ارضه من ثوبه ان يخرج

والله اعلم
 وتقطع ما سواه

که ترن بود بیکر و شایسته بود عالمیان از هر نفس عرف محبت
 مستخرج و در اینجا نمودت خشنود که نسبت تمام اگر نفسی بجز
 است تا نسبت فانی کرد و او را کس عالم طلب از هر نسبت
 دنیا که نسبت که طلب بر معانی با تمام اعلیٰ تا کبریت بود از حق
 سبب از هر چه بود که در این دنیا پیدا فرماید و توفیق بخشد بزرگ
 و شاه کذمت از هر نفس از هر وقت قدر تقدیر و بعد از
 قرابت و مشا به و فرج و به حاج قصد اشق علی و ذره و غلبا
 نمود و امام بعد موی که در می عرض شد و بعضی از ما فانی گشت
 از آن خلق که آن غلبه میماند با معرفت العالی و الاطاعت
 فی الاطاعت کامل غزبانان و جلالت و الاحدی و غیره
 در آن طوطی که در این عالم با نام علم بی نظیر بود که آن وقت در این
 بشا که بریت است که با یک در دنیا که با صراحت بد و برین با نام
 دنیا و منوع از آن کائنات که او می دانست که در این دنیا که
 است و در هر چه که در این دنیا است و حقیقت آن را می دانست
 شریف و در این عالم که در این دنیا است و حقیقت آن را می دانست
 نقل تحریف بود و در این دنیا که در این دنیا است و حقیقت آن را می دانست
 مع کائنات که در این دنیا است و حقیقت آن را می دانست
 آثار و احوال رسیده مبارک که در هر نفس و در هر نفسی که در این دنیا است

نقل بکالی است که در هر نفس القیوم و نفسانی من غلبه امر و دنیا که
 چاه مرده و نفسانی من غلبه من القیوم که در هر نفسی که
 تقدیر بیرون از اول ایام که در هر نفسی که در هر نفسی که
 تا سبب که در هر نفسی که در هر نفسی که در هر نفسی که
 علم آنکه اول آموخته بود در فراغت و با صلح قدرت در حقیقت حایله
 مانده را شوق نمود و از میان برداشت و امام و جود کل نفس
 امر فرمود و الواح مقدسه مبارک که در هر نفسی که در هر نفسی که
 و در سال نمود بعضی رسید و برین متوقف نبود و در هر نفسی که
 عبادت نمود و در هر نفسی که در هر نفسی که در هر نفسی که
 آنکه در هر ایام چه وارد شد حمل توبه می نمود که احدی عمل نمود
 حقیقت آنست که در هر نفسی که در هر نفسی که در هر نفسی که
 آثار که در هر نفسی که در هر نفسی که در هر نفسی که
 است با حسن کاذب و سیاف شامه قصد مظلوم نمودند
 و در هر نفسی که در هر نفسی که در هر نفسی که
 و بحق که در هر نفسی که در هر نفسی که در هر نفسی که
 تجلیات تر ظهور رسدانی امام و جود کل نفسی که در هر نفسی که
 منتی با شمار شخصی که در هر نفسی که در هر نفسی که در هر نفسی که

يوم موعده آند خود از فرشتان آن محرم خوانند مع یک
 نعل آن مرضی که بر سر او نهی نمک شودند
 و تکران از موهی که قارغ و کاکه ازا بدست لغات
 سان نمک و شربت حرقی لغت من کاسر حلاله
 تزلزل آبی تری اصفا نمک میر با ای افغانک و اسنانک سخت
 او امر کاشین استک با خاک الذي مشرق تیرلسان
 فی الاسکان و اسک الذي بحر است اربابان توتیدی و ادین
 علی استقامت تقطع خصا صحت الثالین و شهابت
 لمشربین ارباب تزلزل البیک منتظما عن و نمک
 قدی ایرضی باسک بن جبارک و نمک فی پاک تم نفع
 علی جود استکانک ابواب فضک و صانک آنک است
 و مقتدر الذي لا تضعک قدره العالم و لا تضاعف ثبات
 الأمر لآله الا است التوفی الفاس القیر التی
 مع حزان ادره و مغرب است قناب و بلا ای می نازله حلاله
 اولی شین و کر شرف اید و بیایا مخصوصه بی شرف میدد آنچه
 مخصوصه شریف روحانی است که نازل که ای مسد
 بخش عیب فضلی که شینداره و عطا یک مثلش از عدم نوبت

نیامده سخن بچ و بل فضل و بل حلاله و بل جود انعمو
 الصائم الطرف الرزق بشارت عظمی که کما سجا
 انجیب روحانی امام و جعلی الوردی در وقتی که تات عرض
 و شرف اسما ناز او چون نمی شد با سخات عالیات
 از کما استکان آیات نازک با هر قوله تبارک تبارک
 یا ایها استکان سجلی نشد کف فرمت جانی خیره بعد حره
 و یا ای کی کز بعد کز طوی مسک و بصک و کوارک با ناز
 با اسما و المشاهده و الامکان مسرقته لا یصل بکرم و کما
 از کما اسما کرم استقامت بک اسما عظیم قیده التمام
 التي جعلت حلاله لغز و س و تحت العلیا علیا لمن آت
 و حرق با نطق بسان القدم و استوی علی حرق بیان
 امام جود الأرباب آن الذي من خواص اسما و مسک شریف
 من الأجر الذي سب من مواجنا آله و ان الصائم کل کرم
 و اسما ما نبیت الله یناک هذا لکن سب من الذي انظر
 خصم که کات البیان شود تا اسما و تا استدب که حرقی از نفع
 فضل استکان فضالی ان بیک علی کرم و شانه تبلیغ امر بک
 و سب بیان طوی من سب علی امر و ان من الناس من علم سب

العلمی قشورانی می آید و در موسم بهار مثل من سماء منانی
 و هرات که گیتی را با خود فرخ و التور و بحر جسم الی مقام
 غیر تابع خداوند الملک کلین الملک المین است
 در آیات عنایت کلامه المجلد فکر کلمات و وصف کائنات
 و محتاج این است که نفس این کرامت صادق بر غایت بی باکی
 صدمه از بشر حضرت مقصود را که آن جناب را تا فر فرمود
 دیگر که در کوی عالم نزهت شایسته و خاتمه خفیه است
 ششصد و بیست و دو آیه و در آنجا که در کتب معتبره
 جو الف و الی بعد المقدره الفیه آیه که در کتب معتبره
 مذکور و آن جناب بر خود چنگ بر می دارد که با قدرتی کامل
 مدحش و تقاضای مدحش را می بیند هر چه که از او کار می آید
 و این کرامت معنی کلام و دریا بافتن و تفتانگی بیان کردن و این
 چون خون الهی است شریف چون دریا که جنت محبوب جاودا
 نعم الاستکمال ایجاب است تمام اصل را بر خود می آید و چون
 چون که بعد از عرض شایسته تمام فرمودند از بعضی جهت محل آن
 و حجت نظامی بر حق آن جناب و بعد از جمیع کائنات از همه بزرگتر
 او را در تمام کتب معتبره بر می بیند که با جمیع جنون رفت و در
 تمام و آنچه را که در کتب معتبره می آید که در علی الهی است
 اکبر سیدیه دنیا لکم آیه که در کتب معتبره

که فرمودند بعد از عرض منتظره فرمودند و در کتب معتبره
 و در کتب شاه تو به غایت شد و ما در حق محترم خاصه اند و آنچه
 بیان حضرت مخصوص است بر ما اند که در کتب معتبره
 تشهد ان لا اله الا الله و الحمد لله و ان الله اعلم
 نفس البصائر کتب که من قبله الا علی باقر کتب الی الاحوال
 جو الفی التتبع الی برای جمیع احوال بگفت تا نظر به شایسته
 مقتضیات این جناب که او بر یک کتب معتبره
 امام و همه صفات نمائنده و القیامه علی فضل این کتب معتبره
 لم یضیع آیه او و هو الف و الی بعد المقدره الفیه
 آیه که در کتب معتبره مذکور است و در کتب معتبره
 و شایسته و همین که در کتب معتبره مذکور است
 فرمودند استغفرت در مساجد مسجلی عرضی اصناف
 کتب لوح مبارک مخصوص ایشان از شایسته نازل و ارسال
 شد و هم چنین لوح مبارک عرضی از شایسته نازل و ارسال
 بهاء التنازل امر که در کتب معتبره مذکور است
 بیان مخصوص عالمیان فائز کردند و در کتب معتبره
 بهاء التنازل فرمودند و هم چنین شایسته نازل و ارسال
 عرض در مساجد مسجلی این آیات با کلمات نازل

قولت یا کتب تعالی مو الله العظیم
 یا ناکم قد ذکرناک مرتبه بی در حقه دیگر خضر معصوم
 عنایت الله رب العالمین و ذکرنا الذین کانوا معک
 من الآث و الذکر ان ربک هو الشفیق الکریم
 عن کلمه شیخی میرزا دیگر و جوش به العظیم لبان مبارک
 بشوای عمل بشوند و بنیای حق گاه کردند هر یک در حق
 مظلوم و سبیرمان و از کاس آن حصه عالمیان شاد
 تا ویران آید و بنیای حق بل لایزال دیگر
 و چه بسبت کرده نقل الله تبارک و تعالی ان فی حدیث
 واحد نوره یافتند و بر تصدات علی کل شیء قدیرت چون
 سبک آیات لافقا و اما اشعار الإخبار و ما یظهر من العباد
 و الانهار ان ربک یحب الیسر فی الامین البیاء من لدنا
 علیک و یجود علی کل عبد امری کل شیء من الله لفر و غیر
 آتشی این عیب خیر شاه سلام از برای هر یک میرساند
 و از حق بل لایزال میباید چو را که سبب عزت و نعمت و حجت
 نطق آن درینا هم از سبب بزرگ کتاب
 آنا مسز از حق صادق علیه بیاد الله را فرمودند که چنانچه هر
 لکجه ذکر مشول نام و چه ذکر آید او بیست و یک مرتبه ذکر کرد

اقوال توحید و تعویض بنام اعلی که تعالی حضرت است نامزد
 و سخن بر عنایت الله شمس نامید و اتمی از اوقات نند و عباد
 شانه اینست از انال حضرت که در کفر و کفر می گمانند
 اینست که حضرت مشرفه از اوج اسوا و فاه به فرایه کل
 اینست که بجز بیله صاحت او دیگر شود باری بعد از عرض خیر
 امام کریمی حضرت حضور از آیات حکمت از کلمت بیان
 نازل ظاهر قولت یا کتب و تعالی
 یا محمد ظل صادق ان ذکرناک من فی فی الامین یا کتب یا کتب
 عرف خرد یک با این نوم حق است و من شرف حق آذ از مع
 خدا من لدی الله و بالوجه صبح با خدا قدم و قد ما و حست
 مریخ الالباب الالهی بطرف الاحکام من لا حرج ان ربک هو الحق
 علام الغیوب علمان سبع و کن حقیقت سده و نقل حضرت کورانی
 و غیر آن از غیر خود می گویند منوع آنکه مریخ انقام ملکات
 حشمت حق است الله العزیز الوود و نقل بعد ان و انقیاب
 فیکل الاحسان و دیگر با ما می دیگر با دوام ملکات و دیگر
 اینست و غیر حاشا بنیای الله العزیز و نقل بعد ان و انقیاب
 در بعضی علمای کرام و انقیاب ان الله هو القدر علی انوار بقوله
 کریم چون استحقاق او بجز هر یک را ذکر نماید و انقیاب
 توحید نایب طلب میکند ان فی کل صلاه و عبادک ما تاک و ملکات

والآن نعلم مستحق في بلاهكم انك انت المقتدر التعالى العليم الحكيم
 ثم اسالك بالالوجوه واليمين على الغيب والشهود بان تخلص
 لمن قبلك ايك و فان لم يلقاك و اجسروا نام و جئت نصرته
 و اعطاه عينك بختك و لم ينك الى الامكان انك انت المقتدر
 العزيز المتعان ارب رب تعلم ان اقبل ايك و منك بخدمتكم
 تربت يا مقصد العالميا فطرنا الاكتمر و هو قولنا ظهر منه و ما اراد
 ان يزل في ايك كلك انت الكرم اذ و انتم اقبلتكم السلام لا اله الا
 انت الصفوة الكرم و هي **كبر** اسماء نامى لا تخيب
 يا رب تادم فاني سببه لند كبر فخرج حتى يقال و هو و عنوى فانا
 يركب مطر و يود بتمات محبت محبوب عالميان و بعد ان فرغت
 و اقبال اوراق تصد فرغت اعلى و خاتية قصوى ثم ايام و جب
 مولى الورى عرض بشفرة اسفا فاشتر و چون تمام شدگان
 خلعت ابتدا فرمود قوله جل و علا و هم فوالله
 جواتنا بخرس يا محمد انا و كرتناك بخرس جنت خدا نهادت
 في اعدا و صرت نعمات الروح على الامم ان زيك جود متفق
 الكرم انما نك مررة بعد مررة ايام حضورك امام الوجود نعمنا

فانا انما المقتدر العليم الحكيم و قيا كمدى الى الابد اعظم الذي نفع
 على منى السننات و الارض ان نك هو انفس ال كرم ان
 ايك على اقبال الى الاقرب الا على و ففكك التوبة و منجك
 يا محمود و رسا ك كثر الطهور اسماك فمارة الا على و صبر طهر الا
 و ادراك نعم الحسن العزيم يا محمد اسمع منة اخر منى فمارة ك
 باكت العرش الشرى انه يهوك يا شريك اليه صبر الا الذي نفع
 امام و هو الامم ان نك فبعل اسما و كبر ما يريد فشد ايك
 فرغت بما كان مسكرا في نك اسد رب العالمين و شربت مررة
 مررة كثر لم ينك يا بهر فان من كوه مسرايات زيك المتسالي اليك
 و ذكرت من العباد فطقت بنينا امام الوجود انما جمع و يرى و هو
 الشجيرة فبنا مستويا على البساط و دخل اسما فاشتر فانا ط
 شرج و كان بيده كتاب الطهور و ابرز و قمره امام و جد زيك
 ايك يوم الدين انما و بد نامت عنف خشوعك و اقبل ايك
 الى الله الملك الحق العدل المبين ففان و كرك باج بخرس يا
 و اج عنف خاتية زيك الرصم انما من سماه شربت يا محمد
 بقل عظيم ريم لعسرة المبرين التزول منظر الى الغر و سئل الا على
 و اجبت العبد الا صفاء اسما آه الذي ارتفع من الارض و اسما

فبعد ما عجزت عن التمسك بالحق والاشارة بها نسبت اليها
 انما من انك اذا مشيت حرقا بسيان من كاسر عنان
 الرحمن قل لك بحر يا من سمعت حنقه ظهورك تتألم
 الكائنات و تفرحت كسب نوره الكائنات بما اقبلت الي
 حدك فدا من خطر سبائك يا مولى الوردى انت الله ارحم
 الراحمين و ايدت على قول بل و وقتت على عرفان شرق اليا
 و بحر طلائعها و فضلك شمس عرفانك اشراك باية
 التي زينتها بعدد اسماء من عباده و لا تقع فيها نكاه و لغز من
 من خلقك و باهرتك الذي بظلمت اسرار طلائع و باهر
 الذي به سخرت من اجازتك و بها تك و بسراج بيانك
 الذي خلقت من خواص افراد الانكاسين و خواص شهبان
 لمسته من باقطة التي بها اشعلت افئدة المشاق في الافاق
 بان تقدر على من طلائع الاعلى في الاخرة و الاولى و ما عجزت
 عبادك و يوتد في علي انهار كحسبك باحكمة التي امرت
 عبادك بجانك سبائك و زرك الوواك اربت ترمي المقدم
 اراد الوجود من سماء جودك سبائك بان تحب من بين
 قدرت لهم القام فظليل قباب خلقك و جبا محمدك

و عبايك ككائنات المقدرة على ما شاء و في قبضة اقتدارك
 زمام الامور انك انت الطوف الغفور
 يا محمد طلائع جهاني كمره كمرت از نظر اعلى راي ابرار
 شد فاضل القدرتك ان اشيرتك بما عطلت لك من جبار
 انما يطرب الرخوة سما طوائف باجناب عبود و رحمت
 عالم الاعراض من بين انكازك من الاجر بيان اسم و ادب
 رحمت رحمانى منع نموده سبحان الله الذي احسن كانه
 مع هلا كل باعلى استنداد و دليل و قائم ناس غافل و محجب
 على ذكر حق مشغول لغا الشرائع ظهور رش راسائل مع زك
 مفرق بعيد به ميشود امر كبر و قاله شربل شربت ازاد
 اعراض نموده اند و ظنون و اوله باهم شمسك كبر اسي بيدها
 اگر اين امر انكار شود كدام امر الا ان اسرار و اگر انك كمره كمره كدم
 فكر تايل شبات انضواء لا تخوف من انك كمين محمد
 انفس عباد غافل بعد از طلب ممنوعه و بعد از محض
 و اجتهال محض او سبائك ان راغلي يعني قدس كبر و عا
 از جيق محضه انما سبئه انه و پدر راى شمسك انما فوته
 نموده اند لاقبل مظلوم تحب برسان شاد يد تار كمره كمره

شوند و نور بیان برین متوازیست بطریق علی اگر که در استقامت منع تیا
 تا هیچ بلکه عواصم حجت و مقصود علیان طیاران نامیست و ملک
 گشته حکمتش آنجا و اتفاق سبب اتفاق گزاشد بود و
 از حق سبب و لایسا می نمود از طیاران اتفاق و معانی و اعمال حسنه طیاران
 فرماید تا اکل نفس سبب اتفاق اعمال حسنه نامیست و بنا
 اراده الله خاتمه زند آیهها ایشرف من من سما و ارض ارضی حکایت
 و علی و لایسا فی القیوم سید و الا و لم و ختمه الله و مقصود و لایسا
 و و کماله و تا اکل انهم من الایسا و فی کتاب الله صولی الورد و مالک
 ملکوت الاسماء استند

بند هر کلمات استغنی الملق و امر استغنی علی و انوار الایسا
 نورانی استغنی شرق و اوج اگر لایسا و کمال و نورانی استغنی شرق
 گمشد و آنچه را که در کتاب استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق
 مستغنی و ایسا و بنا علی استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق
 اعمال که در کتاب استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق
 در فضیلتها استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق
 لایسا و لایسا استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق
 از شاهان و محرم استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق

و فرمود و جمل کتبش اهل عالم از ضرب شمشیر بر زبان مقصود
 کیفیت ظهور کا و جود سر کماله حجت آمدن شخص
 قدمت کلمه اشقی و اگر که در عالم اخبار از ضرب ان بود که
 بوسیله با فضل و کرم و تفکیک جزایر و من و الی و کلمه شمس خاتمه او را
 جزو سبب نمود و نحو بر کلمه شمس می دانند قدر تجویز الما از تجویز لایسا
 و الا انصار و الا انجوس عجب در شیخ الایسا که گفته اند و انجوس
 بر شهادت خود افروداند عجب که مجرد مضیق این پانها را که
 و در لایسا و دیگر کلمه و حرکات و تغییر و تغییر و تغییر و تغییر
 تا اکل الله سبحان الله از آنچه بحیث خود دیده و می بیند
 شد مانند الایسا با تفصیلا بر زبان سبب و من حق شمس
 در حال اول استغنی شرق و از لایسا و کمال و نورانی استغنی شرق
 عجب و اقبال استغنی شرق استغنی شرق خود از ان فضل علم و معرفت
 محرم و نمای او است ظاهر و انما استغنی شرق استغنی شرق استغنی شرق
 صولی الایسا شرق شد و با بیات مقربان گشت و کلمه و کلمه
 و الاستغنی شرق و الایسا اول خطای استغنی شرق و الایسا استغنی شرق
 بعد از ان ان اهان این قاصد که با کمال تحسین در کتاب استغنی شرق استغنی شرق

عن طر من مشین و لا تعجزه سطوة العالم و قرة الاحم یفعل بشارة
 یحکم بامر و هو المقدر لکن اشار ^{قل کلم} الی مقصود
 استلم باخر قتی بجهتک و ساء ملکک استک بان
 حیاتی مستقیما علی حیکتک انک انت الله باسک نطق اتم
 الکتاب فکرم کان مستورا عن الابصار
 یحین اسمع ندا المظلوم انه یکرک بامرک پنسات عنایه
 رکب مالک الزجواب اذا تعترف ایاک قل اسی اسی
 لکن کلمه ششانه و کلمه سجود و ابطاء استک باسک الایلی
 الذکر بقده تفرغ من الامتاع بان یقین علی ذکرک و شاکت
 من عبادک باحکمه و بسببان علی عنده تراسرک الذی یتمیز
 الارض شاکت الابصار انتی
 و احرر استنه و اخلت الی مجرد و العنایه اولیای خود و الی کبریا
 خود یعنی کل عطا نمود اوست که یکجا ما صیانا را بر کلمه یوح
 تا سید فرمود و بطلان نظر ان مرتزق است حضرت علی از عباد
 و ابا و کن در حرارت جنبش مشعل شوند و در نقیات یا شمشیر
 کرده فت با ثاب حقیقت عوالم حکمت و بیان و طوری
 کل از نقیات الی امشیر مطهر و مسود کئی نمایان تا وقت آن

جد نامید شاکر کبر کل معارف بنا کنسید و یکم رسیر
 مستقرات نماید از حق علی الیه صلوات جریک را بر عالمی مؤید فرماید
 که اگر کشتن باقی و باقم از علی الی شی خدیجه و ابوالجانبه جیدر ارباب
 و الله کشتن شاه علی بن ابی طالب و علی ابویانته و امامه و علی ابن سمعان
 انشاء و ایا یوازیهم انما طغی التسمیح الی غیره و احواله العظیم الی غیره
 خیم فر ۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۰۵ سنه

حقیقت بنای علی می مرجع الی طبعه و آیات

و اظفر فرمایند

بسم ثناء الله حسن و عظیم استی الا

حدودت حسن شوق است و ظهورات و برزات هم اک کفره و الا شی
 که با هم عظیم عالم معانی از طرز شیخ و عتقا غایت فرموده با مستطاب و با هم
 نفس نمود و با الاستماع اثبات با بطلان اقبال تراز است بکلیت شاکت
 و بکلیت حقیقت و بکلیت الطاف لا الذخیره سبحانک یا محیی القیوم

نغمات تصفوا اسلک بالذکر التي تشرق بقدرک وبالجمود
 التي تشرق باسک وبالفتح والفتح قد حان في الفردوس الاعلى
 من جوارک ودرین من برکت این آیه ویا که استقامت
 علی مرکز وچونک بحیث لا یضم شہادت الامم وظهرت
 العالم انکانت المستقر علی انشاء الاکرامت العظیمه
 اربت لزیادها که قبل الیک فی اول الایام اسلک باسک
 محکم که ان تقدیر ما یکون مع کل عالم من الملک
 فایسلی انی اعلم انک انت الیک انت المستقر انک انت
 قدره العالم علی منک انت الامم القیم وکل
 ما تم به یومین ودرین من بود حضرت حضرت استقامت
 وقيام حضرت ودرین من بود برکتی پس انکه
 دارد شده اگر چه در ظاهر حضرت بود وکنی در باطن هر حرفی
 عزای بودی که اگر گفتگو با دست و حضرت و یک عالم
 میزاید قدر باک ودرین بری انسان فیما لا یسب
 ان بری ودرین فیما لا یسب انی سب علی فی الدنيا
 در سبیل حق است انکه نموده ای و باکست قدم در دنیا افتد

کرده ای نهال است تعالی ان تو یکم ودرین علی منتشره بحکامه وادام
 انکه علی کل شیء قدیر باری پیدا کرد انکانت عالمه الطلوع بران
 ملکوت الخیرة وبقا وبعاضه ودرین تمام آن مرتضی
 وانا انزلنا سوره بحجاب خود اربت تعالی انکانت بری انکانت
 یا ایها الناس انزلنا سوره بحجاب ودرین انکانت بری انکانت
 بسبب انکانت انکانت الی انکانت الی انکانت الی انکانت
 هو انکانت الی انکانت الی انکانت الی انکانت الی انکانت
 کفره بالعماد قد ظهرنا ما کان کتبنا فی العلم انکانت الی انکانت
 حضرت لهما کل العالم ودرین انکانت الی انکانت الی انکانت
 خیزه کتاب الله ودرین انکانت الی انکانت الی انکانت
 میره شعبه با این بیه ظاهر شده هر قضای که کرده ودرین
 انکانت الی انکانت الی انکانت الی انکانت الی انکانت
 که جمولی دست نموده اند ودرین انکانت الی انکانت
 بلکه شش خلق میشود ودرین انکانت الی انکانت الی انکانت
 تا خیزه ودرین انکانت الی انکانت الی انکانت الی انکانت
 انکانت الی انکانت الی انکانت الی انکانت الی انکانت

نشسته و عتاد تجزیه و اثمار اعماشمان چه بوده فی سخته خیران
 دنیا و آخرت حال هم مجید و مصلحتی آن جهان امورش
 نموده اند بنیاد تجزیه قبل تکلیف بنیاد کاسی تجزیه
 کما یطابق مسکامی نظرون داده با هم تشکک کجی
 امر و نوار و قیود سخی عالم را احاطه نموده از هر اسما کند شاید
 فایز شوند یا محض تمام آنها عالم قابل گرفتار علی بنیاد
 شان بسیار آنگه مثل خود بر آید و باقی متکلف خوانند و در
 و احصاء عیب و همانا بوده اند و هر چه از این قابلیت که هر
 ملکوت شوند و اینها است آیات آری باینده نفس الیوم باید
 لوح قلب با آنکه شکر قبل مقدر سازه تا تمام آنی قد فری
 کرده اند بقیام کیا و شکران عباد کیا و مراتب اورا که کجا
 سبحان الله ای کبریا دارند و چه است آن شیشه ای نوی
 از سوره و هر چه در کتبها می آید قبل از هر چه از علم میان و از
 بطلت سخی از آنکه در کاسی سخی عطا فرماید و از انوار عدل
 تناید باوری است آباد بر ارض قیام نموده به شایه عطا
 شکران زود بشکر میفرستد کلاهی آید آینه قطب عطا شما

مخ

مخ نور من سخن بود بنیاد مسکام نوشت و چون لوح آسمانی نرودش
 ارسال شد به عرض نموده با ضلال خلق شکران است و هم
 جمیع علمای ایران که زمین آسمانی را نشنوده فتوی بر خاک
 داده حال با خود با صافی بپدید و عا شریفه ظاهر شده و بجز
 شده بکار داده و تخریبی ترتیب داده و در اولیاد بر سر شده نقل آسمانی
 نرانی متفلسف است و محکم کما یطابق مسکام با نوار شرف
 و حکایت و سوره که کما یک و با مقدمه تصانیف است بان توفیق عبادان
 علی عبدالاحد است کما است التفسیر علی ما است الاله الا است
 العلم کما است علی النظر الی الله و انما یراه فی شرف
 کما است التفسیر علی ما است التفسیر علی ما است التفسیر علی ما است
 تفلسف است آه حکم مترجمه و کما است التفسیر علی ما است
 افضل قد استنا مالک الاناس و فاطمه السلام کما است التفسیر علی ما است
 لازل غلام می شود و فضیلت خاتم ساطع و مستنوع و کما است
 الاسباب و کما است التفسیر علی ما است التفسیر علی ما است
 از هر دیدند و نام او با هم تشکک و حکم و تمام هر حق
 پیوستند اینست شان نوار سخی عطا فرماید کما است التفسیر علی ما است
 عالم باید درین و با هم بچالند و بقره خود را می کردند اینک فرم

و پشت در طلب بری گویا غم آن آفر تو کم بعد از مرض
 و فقر و در ساعت انبساط اندک در کمال است عايات انما استنت
 انزل قول تبارک و تعالی یا محمد بن محمد م شایده که است
 که کل آن ترانی با نظر تراقت تهر شد و شما آن رسیده و نامر کشید
 یا محمد بعد از عباد از لمر ترانی را نمی ترند در مشرقین این سخن را
 چندان تر تر حرج داد و اندوه صب و بارها ان نموس شنید قابل
 خفتنات نیز از نماز شود و همیشه خاک بخورند و چراک مشغول
 نقل بشان بچند اوسیه من میباید و نواقصه علی آل محمد است
 استی ایضاً شهادت میدهد بر این کجوب در کمال لزال مذکور
 بوده و مست از نظر وقت میزند و از حق علی اهل بیت است و پیام
 مرتبه آخری که روزی شش ماهه کل سینه مبارک روح شوم و بگویم
 و پشتیم از قبل این سب نامندست انجذاب فرستاده و مادی
 ایست انگی بوده و سخن برانی نامر شد بوده و فیاضیه و آنچه
 ارسال و در آن نقد و غیره از قبل بعد از رسید مطابق نامه خود
 انجذاب که تا نه در سال گذشته اند اولیای آنها در کمال عايات
 فراموشی از قبل غایب میسر برانید از حق میباید همیشه منتقل
 فریاد و در پشت عالی از کجی بچند تا صبح عالم از خلق و در شب
 و جنوب شمال از آن شعله خورده بجزارت محبت رضای فاشتر

گروه ایما و اکثر شش تا علی تبارک و علی من صاکن علی کل
 موطن سقیم شامه غه اربع الاوه ششده ۱۳۰۵ عقیبه

بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم

محمد صاحت اشع او کس حضرت مصلو ویر الاون هست است که
 کل طیار بودیم شاق نفاق مستوره در طلب اهل شفاق
 نیک فرمود و جهان کلام مبارک و فاق اصحاب اتفاق
 اوست مقدس که لغزش از برای مشرکین نعمت نموده و نور شادمان
 یک کل حساب کل سینه و برین سخن سنجید ناقابل
 مقبولین بر افرایده و نه چنان مستحقین از او کجا و کم تر از
 از ذکر و بیان بوده و لزال خوار بود و صبح نطق در سماع واحد حاضر
 و خطاب صادر از طرف کبریا شامل کل مبدء با علان اقوال صفات
 مختلف بشون شستت من اقبل سویدی کجی آن من میل
 استغنیه کجس آه من کذب و تو ای که من اهل انبیا کی است
 رب العرش العزیز و التسلو و استسلام و استغنیه

کردن پیشاپیش عظیم بر سر هم میگویند و دیگر که در آنجا میزند بلکه من
 بیشتر از هر جنسی بجز ب و کبریا بیشتر و مع آنکه در بوم بخان موجب است
 و در آن متراکبند و عقاید و اعمال بسیار است بخارنیا و دشمنی از او ظاهر
 شد کیویند آخر فلک را ناید ضرب شدید که خود را و اعمال و عقاید استند
 از خراب عالم را از هم میزدند و فترت آنها نشان چه بود و حال عقایدشان چه
 اینچه میدانند و خوب میدانند و ثمراتی که هستی عالم را شویب میزند آن
 تقدیر من است و هر دو عالم احوال را به پست مرتبت رساندند که میگویند
 در مقامی که مغرب را بطور یونان مستحق میشوند و ناید و با تقرب جویند بهما
 بیانات آگهی از تقدیر عقلی و احساسی و او را از طریق است و بوم خلیج
 عظیم است این جهان و با آن قدر شریفتر کند و مجال گفتن در مسائل است
 در حال مشغول چنانچه از قبل بودیم کیویند قدری در گفتن و عمل فکر ناید
 شاید بیشتر شود و مقامی بیکبار علی الملکوت بیان مالک اسما
 قول علی السلام یا عید منظر طوبی از آنکه اسما و از آنکه است آن شیخ
 تاجیه و او با هم از او از او در پیش مردم سازند که با خود این عالم
 پیشاپیش ایام قبل نفس گرفته اند و نقل و نفسی از او بر زمین
 اناس کرب العالمین بر او تشریح عظیم و انزال از فرشتگان که در آنجا
 بقول است الی الخرج القوم من اهل کت الی التور و غیر هم

باید اند کرد و باید ظهور و نقل است و مقامی بوم الله بر او
 صدق است نماید و هر که بوم خیر خود محسوبند دنیا عظیم و از او ظاهر
 نما است ایام و در آنجا سخن با او که از او بدتر حرف بیاورد و از او
 افضل است که در آنجا قوم او قول است که استند و عالم را یک
 استیک با یکبار من من القرات و الا انتم من استند
 ای برادران من محترمت چه در گزیناید و چه بگویند عقل اولی بوم باطل
 فدا میفرماید اگر چه با حکم از غیر باید و بر او ظاهر شود که در این دنیا
 او بقول لکم و بوم من حال ناید گفتند و تبلیغ و از او بدتر حرف بیاورد
 و در عرضش مشغول و از آنجا است الی آیات نازل از این طریق
 بود و است که در لوح حضرت است و در عید به انصاف است
 اگر چه در آن اسما و است انفس با خود شود و خصوص کل است
 الی نازل میگردد و گویی از آنجا بگویند و همین است و این مشغول
 و است و در نفسی عرض بود و در حج است و الی اصل و هو بیست
 فی شرفان چون این عرض است کل اندم بصیرت و انصاف ظاهر
 و در آن بومی است در اصنافی نازل است از آن بومی از انام
 باخنان شریف میروند و این صبیح است فی غضب میرفت و در
 جسد فرمودند و غیر از آنجا بن عبد ظفر فرمایند و یا از آنجا
 بجهت میل است این لوح از این محترمت خود بایست و در

سال بعد آن خانزاده بشود بفرماندهای خود برود و چهارم
 او با مات قبل از حرم کشید و سبب قتل او را نمی شنود و سایر احوال
 نه نشان از امر او ندارد و نیست بجزیکه معادل محمد بن
 و بر این صورت ظاهر شود اگر نشانهای چنانست بگنجد و در
 که در شایع شیعیه بود و اول آنکه قتل او بی هیچ مسأله و در
 ظاهر اقبال نمود و عرضیه معروف داشت از مسند شایع
 ذکر شد نزل و جریب ظاهر اقبال غایت نسبت با و مشهور است که
 محض در و ارسال فرمودند و در او هیچکس ظاهر اقبال قتل قسانی
 آنی انا القاتل من الله الذی اتم ظنوره و تعدد بعد اوقات میرند
 و با عرضیه تمام قیام نمود او بی هیچ دروغی او را ازین فرود
 یکوید ای کما فی امر و ازین احوال غایت است الا ان شمارا اسرار
 نیست ظاهر من حیث بوده است آنچه بعد ظاهر شده است
 از قتل علی بکسر کج تمام در سوزاندن کل گاه و گوید که انفا
 بسدق ظاهر نماید آیا سوزده حسین نموده اند و یا سوزده
 سخنانند آنچه علی بن سید اودانی خدمت یکی از اودامی اتم
 داشت و گفت که کثرت مشاغل من موقوف بر تمام آن شده
 از حق بسطیم مویز شوم استبه آنجناب سبب را امید است

مدیالی و ایام تحریر مشغول از مبعوثات مراسلات میرسد
 و در جواب الواح از سبب غایت نازل ابن عبد خیر مشغول
 و چه مراسلاتی که با سبب این عهد میاید و باید جواب عرض نماید
 و از این امر خطیر خطیر که مشتبه و غیرت شغل دیگر اید است
 و این قایم را مشغول نموده باید در حق نفس غایب و عام نمود
 بسیار بعیدند اما همیشه باید آن نفس را چنانچه قبل واقع
 فکر نمایند و مستنبط شوند بیل آنجا دم برده بان بفرم
 علی حاجت میرضی و کعبه من من این چنین من این چنین
 و اینکه ذکر نموند بعضی از نویسندگان به مستقیم مضطرب
 مشاغل میشوند و همچنین بعضی خود با نسی علم از حق
 بلال نمایان است اینفالی عرض نماید ایشان بحکمت
 چند می الواح منزه و احوال نمایند شاید بظن از سبب علی
 آگاه شوند بیسبب بیسبب است لایسبب عن علم من
 بشود که کتب مائز من لدن دنیا و در کج و در
 من التملوت و الاذن ای برادر هر نظرانی این بر باد

خطه فرماید بشارت آنکه پندی قریب یک لوح است از دست حضرت
 آنجناب نازل رسال شد مقرر بچشم و تجرد عرف صیون با گویم
 مابین اسما بر نفسی و امان جایزه چکه دست مست بر شکرین بر سر
 و آن نفس سوار بر نشان آید صیغ میباشند از آیات
 حق نزل بلا رب یا سقرت نموده اند از هوا علیهم السلام از برای
 بر نفسی قرابت نمایند بعد از کف نفس مقدره انکه در ابد اعیاد
 ذکر نموند اول ثانی شهر صیغ ام است و سخن نال حکمت اقتضا
 بنمایند چکه در ب خال یعنی کشید مکانهای دیگر نموده و بنمایند
 لذایع مکره احکام دیگر از برای بام بعد است و نشان خواهد آمد
 بدانشین که آن دنیا علیهم السلام و ذکر است فی التیغیر انیم
 حیات است تحمل چو اذل بنام واقع شود و چو آخر آن چکه محسوس
 شمس آن بوم جمع ساعات آنرا فر گرفته لذا آن بوم از صبح از صید
 محسوس است و هم چنین صید چشم سحر و بوم از نور روز گذشته
 همان صیغ بوم سنی او دم است برای بعد است طویلی
 از برای نفس که نجات این بوم مبارک بدین صیغ یا بدین اذکار
 محسوس نماید در یکی از نباتات آنجمله علیها ذکر ملک اسما
 نازل تو که تبارک و تعالی ایرت بدایم که بعد است

مقدس است شمس شرقا اشهد ان لا اله الا الله من نور و جاست و شرق
 انوار صیغ نوره که در کتب است آنی ان مقام ذکر این صیغ
 با اینقدر سخت نموند انقدر صحر که ذکر شده و مشکو و بر نفسانی نظیر
 بنظر آید که در فرموده حضرت ابوالبرکات و نفس لکنهار کامرود
 شش نیم که فضل الهی تقبیر الله نماید سبب اعراض و شود از
 صحیح شود و وقت که امسی بنفست سواد ذکر حق نموده و نتواند
 بود غیر است که حکم مقصد عالم بکر صبا و مشغول میشود این
 ایش اوقات انوار اشباب فضل است فرمودند چنانچه
 اگر آدم ستار آنچه نفسی است شتر نماید پس فضل و
 بنیغ ذکر فرماید آیا این محال حضرت است بعد از آنکه
 بنیغ این محال ناز نشود طرف عین بر بر تراب بگذارد و صحبت
 الیک با خصال الکریم نالین شود اضاف کو شام که از حق
 میطلد او را موش نیست باید بر کاوت و طراوت همان آیات
 با طیب بنیغ و بصیرت که است با نفس تمییز بیاید و محسوس شود
 انستی حوش بدو که است که اینکله مبارک که کبیرا
 مبارک از حال فضل غایت حضرت ملاحظه نمایند

در مقام است و او با مات تا در درجه از حق صلوات بر محمد
 و خاتمه میجویم و فضل میجویم اگر خیزدش مسکین ان
 حجتی فسطویه جمیع عالم مستوجب عذاب دائمی و اگر است
 فضلش باعث استوار استوار به اشرق فرماید پس خصیان از امکان
 و فانی بارگاه ایزد کار باضعیفه و فضلش امیدواریم عمل
 کورست جمعیم و باقیال ردا جودت مشتبه است ما را بخود و امکنه
 البوی دست ضعیفانرا بجز و از قباب ظنون و هوای سخی است
 توی مصیبت و توفی مقدره ما میماند و ما باضعیف
 روح را بی عنایت نماند و جان را بی بخشش از حق نه
 ای کرم اعمال ایزد بطلان قبول مینماید و اقوال شایسته را
 بجلالت استخوان جز تو ندانیم و جز تو نخواهیم ما را در پناه
 عصمت باوینی و در ظل کتاب عظمت مسکن کجای فرما و در بار
 مغز مومنی و قطران و طلفا حفظ فرما جز تو ما نفسی نداریم بنا
 فضلش متوجه و در ایام محبت را حفظ آن کن که لایق بزرگی
 تو است و سزاوار است و کرم تو لا اله الا انت القدر الکبیر
 اینکه مبارک قائم مبارک ذکر شود و این فقره تمام است

استیلا در سحر فرستد خیزد میخورد و فرمودند بنویسند
 قانز میبوی این سحر است یا نیک است بغایت الاخری از مومنی
 الوردی در رب الاخره و الاولی استیلا که کرم سب و حال است
 آنجا که صید با الله که سببین قبل مانده و فانی شده و
 ساحت آمد سب بوده دست و سبب سبب فرمودند باو
 حیرت آنرا قبل غلوم ذکرنا الیفرج بکرکی و چون من است
 استیلا اینچه هم نصرت ایشان بکجی میسازد و از حق علی ابال
 تأسیب بلبله مخصوص ایشان آیات میبوی ضعیفان و سببین
 ذکر بعضی که در نامه ایشان بوده گوشه اندازیم تا نام ارسال میشود
 از حق میبوی از جبر غایت بیاشانند و از انوار قباب فضل
 منور کردند یعنی اوستالی مستوره و دیات الهی که بی اختیار
 مانده سواد روح ملکوت تجاست قسمت برند ایها الکرم
 و استنا علی بن کبیر علی المرتضی ما با الاستقامه الکبری و قالوا انما بنا
 و رب العرش العزیز شیخ ادرم فرمود ۷ شهر صید شد
 در این موضع سبب است دست بکرتم که کرم صید با الله سبب
 نصرت ایشان چهره سبب است حاجت ایشان خرم سبب نیک
 و خای هر سوله سبب بلل تمامه مومنیان نزل که بقرینه سبب با کرم
 مستقر

جوانه

اسی قرآن است که در وقت عمر از او نثار بلور و قلی من خدی و آئین بگوید
 بعد از آن با اهل کعبه بود و کان آمد علی ما اقول حسب وانی ابلت
 هذا لهما من غله و غنما و شکل من یرود علی ما یخرج به نفس ما
 و یقلع به کسک احد الا الله ربک و رب العالمین ان الشکر
 ربک بشکل الاحوال تو کلی علیه آتیا یک با جو خیر کسک
 عما خلق بین السیرت الایتمین

افغان

غیاث مریح الدنیا حضرت فی خطبتم قره خرمی و خانز با اراد
 جوانه نظر و دو کماض

یا افغانی علیک بها کتاب کمون که از قلوب شیون مستور
 بود در آیتم ظهور ظاهر و هویدا بگو یا حضرت الله احد مستقری آن ذکر
 نموند و از اشک خود قرار دادند از زمین صید نفوس ظاهر با جمله
 اعلی میفرماید این که با بکار خسته خسته میاید و لکن عبادت کبار خرمی
 استامیند

استامیند و وظیفه من عمل است که گفته کلمه احد و منفق و مشا
 ایشان خرمین از انشد از باب اول و با من سب از انسخ تا بپوش
 ند و بعد از آن هیچ شبیه از کلمه سب و سب از انسخ تا بپوش
 بیستم یعنی آن بیان نمود که بپوش کلمه سب و سب از انسخ تا بپوش
 که شاید عباد جاره و از انسخ تا بپوش و حافی محرم تا چند یا آنچه
 قبل کرده بود شکر یا حضرت الله مست خضر باشد هر چه حرکت میکند
 بهر کلامی مغرور نشود سده بود که در کتب قبل از کلمه طور و کلام اول
 امر از امر جو و عطا و جزا ظاهر تا خود هویدا اکثری از خراب عالم من
 شد و حجاب ید و نه خیزد آیات آن تا خط خطان و خط اول و ام
 که با بودند بعد از سلطنت یا هر سبک خلفت حجاب
 و در اشاری مستور قلی الله لکن یکا حد نه الا امر اول و جزا
 اعظم الله تعالی ان شیت امر از هر شیده یک حضرت اتم الله
 طریقی است یا انسخ با حضرت صحت و روایت من کتب
 کمون تا فی العلم و مر قوما من العلم الا علی فی الزور و الا لواح حضرت کاف
 قره عبید فرود او چه تا مشکل صرف عرف حجابت غلو صاحب
 فسد و الا افغان سوف نفسی الدنیا و از راه الیم و شی تا قدر کرم

(۳۱۳)

التقدير من لدن محمد بن محمد بن محمد بن فضال نسل الله تعالى ان يولد
 في تلك علي بن الأضر الذي بيزت الأقدم من جميع ما خلق
 لئلا ترتفع ضروفا الذين كفروا بالمسدة والماكب قد خسر الله
 لدى الظلمه فان بطران قبول الله وقيل كسب محمد باقر كرتي
 آذنت في الكهين بما أحببت اذ في كل شكر رب الهاء
 المشرق من ارض سما جبروتى عليك وعلى الذين يابسه واحدا
 وقتا قد قاموا بعبدة ما حطرتهم الاريا سنة

بله که در جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بها الله ملاحظه فرمایند

بسم الله الرحمن الرحيم
 سائرجه میرزا محمد تقی صاحب استافع اقدس حضرت قیوم المراقب
 و سیرت که بکله علی ارض سهار خلق فرمود بانا قیده نمود
 و بانا امیدار بحدوث ختم فرمود بشری از سحر انجکه مبارک باشد

(۳۱۴)

او غیر الله را معبود و مستحق و خود را تبارخ و ارا و شاید که
 در این وقت حقیقت کلمه مبارک که از خرمی جلوه نماید قور بل عزت
 قل قد تم ذمهم فی خرمه یلعبون بذه کلمه از کلام الرحمن فی این
 طریقی بود که فرمود و فیما بعد اسم سمعون سبحان الله
 مع ذلک معصومین ان جعل خراب و قتل ایمان مشاهده میشود
 یوم الله و اول که تنه و نماز از اول الرحمن فی بیان قل ان کلمه
 لغوی است که بقله از سحر کما می خوانند اند مثل معصومین
 درین معصوم و او به طاعتون او با هم را میخوانند از انوار صبر حقین محرم
 و ممنوع آذین و غیره فی شد مطلع او با هم را دیدند و بر کشیدند
 مقامی که از اول نام تا همین مام و جوده امر او علی و عرفا و عباد
 مام و مامین باو توجه نموند باو با خود مشغول از تر ابقان
 غافل شنیدند آسمانی استغاثه بود و حاضر نشدند و نگاه
 اذان عالم از برای صفاء کلمه پس ابصار امر از برای مشاهده
 انقض غلغله معلوم نیست که آن لغوی یعنی کلمه سن مضربه
 آنچه میگوید بصیحت و از کیت لغوی بنا و کج و رب الارض است
 از اول امر ارضی گاه اند این قائم فانی سین مشغول بود عراق و غیره

۳۲۵
 با او بود و نفوس غافل حاضر نشدند تا مشنوند آنچه را که
 از او غافلند و بیایند آنچه را که حال از او محجوب است
 چیزی را حال آن خدای عز و جل با حق اعلیٰ منع نمود و از محجوبان
 محروم ساختند اولیا با مال و جوارح و غیر آن و لکن لا اله الا الله
 جزایوم القلابه کفریة الایه سبحان الله ان نفوس
 غافل حال از تریب فرقه می جوید یعنی مشنوند و مشنوند
 عاید غفند و در حق محروم بعد از تکلیف و از محروم منیع بخار و
 سینه و از هر جنب نشاندند و خود را فضل بگردد و آنکه
 اهل عالم مشنوند و چون متحان حرم میمانند کل سقر اصحاب
 علایق که تریب و تقاضای آن بر جمیع بنا بر بست منصف عالم
 مشغول بخش و نگاه نشوند و بر سفاک هم طهرش قوی ماند
 اول سینه و بیرون و محسوس و نصاری و سایر اجزای
 بیجاک عمل نمود آنچه از انعم ظاهر شد قسم با حق
 شقیقت که اگر حضرت در ملکات و کبریا هر چند بیست و نه
 مرتب و هر شش ظاهر و در شش هر دو که شش محیط است
 این نامه غامبی که امثال این نامه که در لسان حضرت شنیده و در

۳۲۶
 تخریبات از نظر اعلیٰ ازل شد و ذکر نماید شاید او را
 حق تعالیٰ که در آن که با تریب و در اندام سراسر از نفوس و او بیام
 خطه نماید تا کافیه قبل مجید و بشود و در سراسر از هر طرفی
 او با حق تعالیٰ است و دیگر است بخواب و اولیا آن را در شش
 در هر حال حق تعالیٰ با عانت فرماید و در نماید است قادر و توانا
 سبحانک یا من بجز صفا حضرت الامحباب و سبحات
 اهل لاله سنگت بلرغ امرک الذی اختصنا من ارض سماء سبحانک
 و بقدره کلناک العلیا و نفور ارا و تک یا مولیٰ لورد بان
 تقدیر حق تعالیٰ که خبر از خضر و الاده و ما بقدره الیک فی کل
 عالم من هو الیک انک انت المقدر العلیم حکیم عزالی یا اسی
 ناظر الی وجهک و ارجایا بلرغ فضلك لا و انما انک بک
 انت الذی شدت بکرم الکائنات و بنایا بک کلنا
 و با قدرک لموجودات فضل تحکم انک انت الغضال الکریم
 و حکم نامنه آن بر او کرم سید و دلیل شنبه بتم
 سؤال الکریم نام و در ملکات قدم عرض شد و شرف استناد
 چرا منقذ از اسرار الرحمن فی ملکوت الهی بان
 قوله عز و جانه و بل جلله جنات مع العجیب

ذكر من له التاج الحكيم كآية له في القلوب وهو عرشه البهيم كما صنفنا سمعا
 ما خلق من ان فؤاده في حبه بنا وبهذا الكتاب في الحسين الذي
 يخلق كل حرف من حروفه فاعلموه والعالم قداني الربيع وهو من خلق
 الامتداد بنو ظليم اما وبنا السركا بك كعرف حبه الله انزفا
 كك باقرت به بسا العاقرين انك انما فزت بابا وانعدك
 فخرات في قل من التي كك الشنتا وما كك ترى وكك اليا
 بما قبلت اني وكك العزة والعلاء وكك الرقة والعلقة والبقا
 اشهدني متوضي فاور ما تنك ونور انك وبانك نظرت في
 ما كان ككوتاني حكمت وفطنت والعلقت الاشياء بذكر ككوتاني
 اسلك باموال العالم ما لك القدم باسمك الاظلم بان توتيه
 اديانك على خيرة امرك ايرتبه امير مسلم بقدرتك في الخيرة
 الاشياء وبتحكمت ان افدة في الارض التا بان تحفظ اسبابك
 من شدة كك ثم اخرج صبغ الكرم ابواب فنك على الامم
 ليدخلوا في نيك وليعرفوا امرك ويعتبروا بما خلق سبحان
 خلقك قولا لك ايرت تراني مثلا لك و
 مصفا عن اذ انك اسلك بانوار رحمتك
 بان كك تب ليا فاقدمه لامصفا لك الذين انعم

٢٦٨١
 مصنف العالم الوف الامم عن الاقبال في انكك الا على حبه بنا
 صيرت لك الابجج ثم ايل يا التي من قوتها ايرت وازاد
 ان يعل ما نرت في كك بك قد لاه ما يتفه كك كل عالم من
 عو لكك انك انت المقدر القدير لا اله الا انت
 الفضل الرحيم آمنت
 قدما حبه بنا لك اشجك كك على با حبه بنا لميت نمايد ورحم
 مرضي لا كك شفا وفضا شن ونا شرا انذ فرمود و انظر
 نظون و او نام نجات نجشيد لاه حبه بنا و كك
 والعلاء انجيب كك فانرت شدا بجهك شدا و عمل
 نداشته از حق ميطلبه بيامت من لاه انك عظمت
 هر حرفي از آنز امتحان دايك فرمايد و ابواب خايت
 بر وجه كل كتابه مضمون خرابك كك من ملا اعل باكل به صرد
 و در قديم اسما با سجا نيفته صمرا طولي انجا بكم و لمن كك تره و نياز
 بر حوق انجمن في ايامه و انك با زه و كك و فرموشيد خست
 من عليه جه الاملك كك انك خست قبا ان نيز نهر سدا

داشتند و در آن نامه فرموده اند که فرموده اند طوبی العالمین
 و الحمد لله رب العالمین و قد صرح صاحب الخواص
 آنجناب در سال شد تا می رسد خدمت او آیا و اصفیای
 آن اراضی محسب میرسانم مخصوصاً آنکه منزه است
 علیه بها الله که در شان زمانه آنجناب بوده از قبل تا دم
 خدمت ایشان سلام و تحسین برسانید از سلطان افضل
 مع محمدی الملک و سبوحات الفناء با بلاء انبیا
 میطلبه آنچه که سبب هدایت عباد و علت تقرب من فی
 البلاد کرده ان دنیا و حکم و متصرفان و مکره جویش
 انفضال و هو العزیز الکریم البها و الذکر العالی جنابکم
 و علی من معکم علی کل ثبات مستقیم و کل دستخ این
 نسخا دم اشهر سوال

بعد از ختم نامه حضرت محبوب فرمود جناب امیرالمؤمنین
 علیه بها الله و هست نامه ان برادر کرمم که با شما
 نوشته بودند آورده از جمله که رسود انور بر امر قوم داشته

بودند از حضرت قبول طلب با جابت مقبول چکد ارض سراسر
 مبارک از سان صحت جلدی فائز اول قولتار که تعالی
 از جمله اموری که مخصوص است بنظیر علم آنکه بر نفسی در تطهیر باقیال
 فائز با هم قوم ازین محرم است با منی نکاس محبت الهی
 مستقیم با چرب خاطر که در من نباشد عباد صود جسد الهی فائز
 و در هر محبت مزین خدایت بود این فضل محبت است از برای
 همه شیکه از ایشان خدایت حق و او یکا که رسیده که ملک حکم است
 رب العرش العلی مالک الاخره و الاولی استی
 مع فلک محبت از خیره امام و با ملک قدم عرض شده بنام

فی الجواب و لغزبان
 یا ایها المتین شکر استند که در قبول یک من شکر استیجرت به هو الشوق الکریم
 و غیر الذی است غفران فضلنا عین و هو الغفور الرحیم فی من الزوال
 او قلته و العاقبه فی حبه عالی جسته من فی تقدیر العالمین قول خدای
 که الفداء یا مولی الأسماء و روحی کف الفداء یا مقصد العالمین
 قد شدمت بعدا تک الکائنات و فضلک الملک است
 الکائنات التقصد علی ما شاء و الکائنات العزیز الکریم

تد کوه بحر خفایت در بحرین بومی غلامه و قناب فصله
 آن خورده مشرق از حق بیطلان عبادت انیس فراید
 بر آنچه سزاوار دعایت و پیشش دوست اگر عین است
 و لکن با کربان کار با و شوار نیست مفرقه از غریب الهیام که
 داشت آه و علیکم و علی الذین سمعوا الله و قالوا لیست ک
 لیستیک یا محبوب العالم لیستیک لیستیک یا متواضعین
 رخ اوم صحیفه

ط جناب آسمین زات حق علیه بها الله
 هو المفسر علی علی الاضغان

محمد متد تسل از کتار او صاف است از عالم اکث رقاب
 امر الا حق بیست است که بار او مطلقه و شیت نافع هفت
 و کوه استخفه نموده و یا قی علی جایت فرموده منع هر ای عالم
 و علی بجهت طمانی محم و انا را دره غلامه قله جبره باز داشت
 جلیت جلیت و علت ساطقت و اما طست ایات و الا ذخیره بنا
 کتاب از ترمه سولی اورد لایحه من اللیبا المستقر به الی الاقول لا
 و نیز در بنور امر الله در سب العاکین یا ایها المذكور لعدی

الظلم انما ذکر کت من قبل فیه الذکیر انزل کت با طاست
 به نفعه المتحرین قل فی امری منشی خلق من تم تعلمون و هذا امر
 یا و بی علی استند آه من فی سما سوسین حکما و انما خسر من فم
 علی من حق امری تم خلق با خلق بیان خلق من عبادی و
 قل ان الله لیسئله الله قدانی لکن الله و قل من یستضعف منکم
 و نعدا ما امرتم به من لیسئله الله و لکن الله و قل من یستضعف منکم
 ایست بهات الذین لکنوا حجج الله و سبکانه و یا و لایا کت التي اما
 من فی التملوت الارضین قل ان الله و لا تتبعوا الهوا لکن اتبعوا
 من علی سلطان قلب العالم و با قه اراما الی و من الی الی
 و الاضغان انما من قبل التکا و القاف قد انزل لیک سوله
 العالم من غیر حجت الا انکم و انزل کت اما حج به العلم انما
 العالم لکن من جبهه الی و انما من کت سبیل الله القدر
 العبرین انما قد صرت الایها و امرت للاشجار و نبات
 الاضغان و تقادست الاقان فضلا من لیسئله الله العبر العظیم
 که کت خلق لسان العبره من لیسئله الله و علی الذین قالوا
 و قالوا الله ربنا و رب العالمین انما انما و جدت حرف
 بیانی سمعت قدانی قل انی انما کت ایها ما یترقی الی امر الظلمه

وقدرتني بانوار اسكت الغفور اسكتك هذا انك الاطلى واما
 كان مخفوناً في ظلمك يا مالِك ملكوت النساء ان تنزل مني
 من حجاب رحمتك مطلة بيانيك وصلاتك ثم افتح علي عيني
 باب جودك وكرامتك ثم فطني يا آلهي على خدمتك بين فائقك
 ثم فطرني بجزوه كحكمة لبيد ان انك انت المقدر على اشد
 ليلتك اسكتك الاله الا هو الغفور الواسع العفو الرحيم جسد
 له في المرشدين ارسلته ونازل على القبول انزل الله تبارك وتعالى
 ان يؤيدك على بحب ويره فيك يا سميعين الوهاب انه هو الغفور
 الغياض الغفور الرحيم

امانة فضله حجاب اسكتك صلي
 الخبير الا على
 بسى مشفق الرحيم

يا ارض طم امانه انك فزت بالانفاية اكثر بلاد العالم
 قد جعلت الله مشرف الامة وفضلها اسما انه هو المقدر على تدير
 يا آلهي عليك بهاني قد حضر ذكرك لدى المظلوم وكرامتك بهذا

الكتاب المبين حتى لا تزال انظر يا وليا واهل بيته
 دست لا تخونني عن الدنيا ومكاتبها قد قدرك
 ملاه ليا في ما قدره لعباده المؤمنين امانا الموفيات ان تكبر
 هو الغفور الرحيم قد ذكرنا من قبل من فاز بالايمان والاسرار
 الذي سمى بسبب النبي في كتابي المبين قد جعل كل فكره يودوه
 جهنم وودوا من بعد الى الله انما انما انما انما انما انما انما انما
 اما طمخوده مثل الله مرة اخرى ان ينزل عليه بكل الاماني
 رضى من عند الله هو الكرمي قد جعلت اعظم
 وذكرتك ونزل الله ان يحطها ويقدرها ما قدره لانا انما
 طمخ المرشدين فزين بالآيات انه هو السابع الحبيب قد حضر امام التوبة
 ما ارسلها ونازل القبول فضلا من الله في الله الغفور الرحيم
 وذكرتك الاخرى ونشرها بعنايتي التي سبقت الغيب والشهوة
 يا آلهي انما طمخ من شهوات وادور في اقبال وتوجهه فخصه فخرهم
 وديانهم التي من اشهادت ما يفتح فضلي معاوله تنها به ينبغي الكرم
 تشكره والله بهذه الهوة الكبرى وجزية العنايات التي اما طمخ
 الوجود ونظم التواضع بكر مني عبد الرحيم في كتاب النبي العظيم الحكيم

١٣٣٥
 يا عبد الرحيم برضعت قيام کن بقدر امکان عباد باشا طریقی علم
 راه نما امروز در ذریعت مبارک بزرگ و بزرگی آن کتبت
 شهادت داده طوی للعارین یا بد صفت و سایر اشیا
 باقی لایق توجه نمایند و از حق طلبیست آنچه را که سبب اتعاق کلمه
 و ارتقاء وجود است انه هو العوی الغالب القدر
 بخت



جناب محمد رضا علیه السلام

جواستعان
 یا محمد قبل رضا شیوه المعلوم بتوجهک و اقبالک و حضورک و قیام
 لایق بی توقع علی من فی التبریات و الارضین و نشد کاک شریعت
 برین پیمان من بد عطا و تکلیف الرحمن و فرزت جا کما ان هر قوما
 من العالم الاعلی فی کتب الله رب العالمین و نوصیک بالاسقاة
 علی هذا الامر الذی برزت امام العارین الامین الامین بخت

جناب محمد حسین میرزا علیه السلام

جواستعجاب

قد خسر عباد من عباد الله کما کتم الله فی المعلوم معناه و جیناک بما
 حیدر من تکرار معرف حاتیه الله العزیز یوم انزلوا خلقا کلکما
 سلطان الکلمات بشهد کاک مشرق الوسی و مطلع البرهان فی حیدر
 الاکظم الذی تسمى بالمقام المحمود نسل الله تعالی ان نضر کما الله و هدی کما الی
 انصر اولاد و یقیم حقیقه الحقوم الذی کانت خصمه باساق الاقدار امر
 من لای یات الا کت الغیب و التوفیر

قل لای یحیی ترانی من قبله الا کت و توفیر علیک عالمنا ترانی کما کتابک
 و در جا استعجاب من تلک الاعلی لاصفا کاک و اولاد کاک ازین
 ترانی فانما لای یاب فضلک و مقبل الی الحقنه مشرق ترانی کما کتابک
 یا منزل الکلمات و مظهر الحقائق و مشارق امرک
 و مطلع الکیانک و ما کان کمونانی علیک و مخفونانی حسنین
 حصصک بان تجملی من الذین سمعوا آیه اوله نسیج من الارض و لای
 و سرخر الی بجزودک و سماء کریمک و عرفوا ما ترزل من سماء
 مشیتک و مصدر اراکت اسکت یا ناصر التوا و ما کاک
 ملکوت الاسباب ان ترزل لی کما تجملی من مطلق فی لای کاک و ثبات

علی امرک فیاضاً تا یک گفت انت القدره الذی لم تنک
 سلوة الامراء ولا امر من الملک انتقل شت و بختم از دیدگان
 انت القدره العزیز
 از حق بیستلیست جناب را بر قرأت آنچه ذکر شد متذکر فرمایید این قول
 سخن بصدی استیل اگر چه سیل از رخ و دل لایح باشد سیکه
 از برای صدی مجال توقف نبوده و نیست اگر آنجناب
 در آنچه از قبل نازل شد تفکر نماید شهادت میدهد بر ظهور
 و قوت و قدرت حق جل جلاله از او بیستلیست جناب از اسرار کج
 و انوار تهرخان منع فرمایید و متنبی کامل غلط نماید او است
 بر سر شئی تا در توانا صفات و اذ حق از او شنید و ممتاز
 و کفر عباد و نفی و او با ما از مطلق علم مصدر امر منع نموده و بشود
 بزرگ کل عالم بصیر و کل عالم خیر در حال از برای استحقاق
 تو فرقی تا بیستلیست آنده هو انضال الکرم الیه علیکم بلی
 من سبح الله و قبل لی الله
 الفرد الخیر نبی

ط حبیب روحانی جناب آینه قمری طاهر علیه السلام
 فرمایند

بسم ربنا الاله من اعظم الاعمال

حمد و تحسین سلطان امکان ملک اکوان را است که از
 کوشش و حیا و عاقل معانی و عرفان را خلق تازه مزمین شود
 و این کوشش و حیا که می باشد به صرف ظواهر و شکامی
 باشد یا قیاب شوق و الاغی رطوبات زائده را مذهب نماید
 تا حرارت محبت الهی مشهود و قلوب مستعد و را
 مشغول نماید جل غلظت و قبل است از سبب آن
 از سوره انجی انما الله ظاهره بود آمل مستعد باشد از برای
 اصفا و نمای کن و این ظهور است بانی و کفر این از سوره نفی
 و قلب فرود رسا علی نعانی انما الله مرتفع کل کفر که جزای
 استقامت است و اصح الامن شاء ربنا با بری از شک و تردید
 و بر خالق آن در نمودند سبحانک یا الهی و مقصود حق
 فی فتنات زمام الایات و با امر کل الکلیات
 استسک به صرف الوعی فی الایات و بخلو حیات

بين جبارك تارة غفلك على الأضواء في مركب العدل
في بلادك أنك انت المقدر الذي منحك الثروات
ولا الأشياء والأشارات ظهرت بالقدرة
وسلطتك أنك انت المقدر القوى الغالب القدير

وهي كرامته نامي خباب على سيد أرفناش عرسه
ذكر مطر وعالم على مخلوقه نور سلكه بركو است يكنا ناطق
بود وبقنايس كحكمه تجتهد في حرفي أدان غني كتابه
وهو كرامه آن شاه برهان في نوره وصدرا مشايد ودره
فقد مقام قرب قدس نوره تلقاه وبعيد لك قدم حاضر
وبعد از ان عارض آذاماج وجموحا في حرفي وظهر
سال اللذة رتيا ورتي العرش تجنبت به الأراج والعقول
قولته بارك وعتالي

المصطفى عليه السلام يا أيها المذكور لدى المظلوم والظالم
الذين أحرقوا بسلا القويم أسس نداني من شطر جهنم آذاماج
يا حقن حسيوة من في الترات والاربعين بيامج
سبح العنان في الأمكان وطمس ما كان مكتوباً في العلم

مخترنا في خزان حصة القدر رب العالمين بقطعت الفرد
يا ارحمنا سوت الأفتا اشهد اني انتم قد اني بالاس
الاسما وانا طر الساه بهلاني بين زهارة اشيرة العباد
تخلص تصدق العالم بحسب اليمم الذي اضطرت السكينة
الأرض بغير كل مرجم نظير من وذا جالس ان عظمت بالماء الأثر
قد انما الأضواء على سبيل الظهور الذي كان على الخسيسين
وأما ان يتعلم كحجاب من النظر ليه تجمد شهاب الدنيا
استقرت إلى آت رب العرش العظيم بعد التسلي يتعلم
عندكم الأبهة الأمر الذي يقطعت الأضواء تحت الأضواء
التي كنت في الأضواء بامعركت الأمام أما انظر من هذا القسم
الذي قام امام وجه الرب الرضا لم تنه سبحات الأهم والأشياء
التي كلفها وابعيد الدين على قرة الله بآدمه لا تكفر الذي تاركها
كان ستورا في فبذة الأنبياء موطوءة من العلم لا على في كسب
مخترنا ان تفعلوا لوجه الضواء لا تكفر في الكفر الضاعرين
فبذعنا كسب السد حقاوة من حصة وسلطان من لونه
والتقينا سنن بها لمين أنه ظهر لكم ما كان مكتوباً وانزل عليكم

از دست رسید سده ما که باطل است مشهور و بجز این
 با مروج احمد موجود آثار مجتهدت با توار برید و مجتهد
 محمد بن علی شمشق بحث خود شایع و مناسب است
 مقلدین و یکوش خود بشنود از زبان معتمدین شاید آنچه
 انقطاع در جمعا معرفت الهی طیاران مناسب و انحراف
 از آن مستحب فایز کرده بفرجانه توکل قصد ساحت
 آگاهی کشید و بکن توفیق توفیق غائب از قول حق بیگانه
 الی سرراط استقیم من شاک فلیقبلین شایع فلیض آتیه هو
 الله عز وجل ان الله العزیز الکریم

که بکوشش شاه ولد الفایز اعیان در صحن ظاهر شده
 آنچه اجماع عالم هدیان محمد از آن سخن گوید و لکن حقوق
 مدانی است بعد از انصاف تو مگر اگر از انصاف با عدل
 توجیه نماید و بعد عرض عدل انصاف کند تا شریعت
 با حق که منتی مطلب تاسیدن و فایده با انصافین است
 فی الحقیقه طلسم غریب ظاهر شده شود یکدیگر از حق معرفت
 مرئیست از کفر محرومند از استماع کلمه حق
 بیست و فانی حق باقی شایع و اول عالم انصاف

کل کوا که قریب چهل سنه است و که بنده است تا نم بوده و از
 جمیع امور متعلق و آگاه مع ذلک نفس از منصفین از
 این سبب سوال نموده که شاید از ذکر و قانع باشد از کفر
 آگاهی فایز شود و خود در از طاعت غائبه و او با هم مختار
 و بیاضی مقلدین مع زمین نبات به مثلاً بادی دولت
 آبادی از آواز اول مر اطلاع هم بسته و ندارد حق شاکر آنچه
 کشه و میگوید من غیر اطلاع بوده است متعلق گفت
 و میگوید آنچه که هیچ بی انصافی گفته مثل رباب غایب
 بدست آورده و از دست رسید معین توفیق او با هم
 اندیشش نمود و غرور او را از سلطان خود محروم گردانید
 یابست که نزد عبد حاضر شد و بعد از انصاف بیست و آنچه
 کوششید و بان رسید این خادم در حق کل ما شناید
 و از حق اول ایله میطلبد نفوس علم بعضی اضراب مختلفه هم را
 از کواخترستی که عنایت محمود انفراید آن قریب موجب
 لاله الا هو الفرد الواحد اعلم بحکم نفوس مذکور و در نامه
 بعد از عرض در ساعت انصاف انصاف مخصوص هر کس
 نازش آنچه که حیات بخشد و زندگی آمان طلب آنگاه

انجيل انزل القديم **ذاما نزل** لانه الله فاطم عليها آياته
فيلذت بك تجسالى هو استوى على مشرق الصلوة

يا فاطمه يا التي هست نزد منظر مذكوره يا منجلات
ساركات كه هريك من فضلكم صلواتك بان يا
نزد اكر نؤمن ملكات عالم محمد بنده واما مقبلات
فانزله بعد ان يخرج بان تصدق عالمك انوشيدى درج
اعلى توتيه نموى **انظر** ما اراد انضلا من عينه
وهو انضال الكريم وصيته يمانه تو وسائر اراء را با آنچه
سزاوار بودم است طوبى لانه اوقيت نازت

وويل لكل عالم **رب**
ذاما نزل لانه الله فاطم عليها آياته

هو استوى على كرسي البيان يا محمد جودك بها
رب العرش الشري امر واثاب ظهوره اذ افق
سماه من مشرق والامح وبعده فضل امام وجه متوجه
ونار رسده مباركه باعلى الله انما طلق او كثر يباد
فان محجوب بظنون تربت شده اند و با و با م

مانوسند طوبى انزل على نبيك حجيات او با مرام
ضرق نمود و بانوار شمين نماز كرت اخذ خيل جلا كه
كبرال محجوز اتهاى بطلسيد كه شايه امانا ارض محمود نمايد
عباد الراجحى معالى شعق نمايد اوست كريم و اوست
رحيم **لا اله الا هو الواحد العزيز العظيم**

ذاما نزل انضيا عليه بها الله هو القاطن امام الوجود
يا شيا عليك بها الله الملك ملكوت الاسماء كرت
مذكوره است حاضر قسم باقاب افق بيان جميع آنچه
مشاهده ميشود و بعد از كبر الهمكات الهى تا بعد از ان
فضلتش عالم وجود را نمود نمود و آسمان فائز است
و شفقت كرتن كشته طوبى كبريا فتكيا مشاهده فائز
كشت و بطراز كرتن بين فضلكم و لا اله الا
والاتك من له نى الله الفرد الواحد له الميراث استيوم

و ذاما نزل لانه الله رببها عليها آياته
هو التامع المحجوب يا استوى اذا سمعت ندا و بعد
عرفت بيانى تولى الهى لك الحمد يا ايدى

علی الاقبال کتب التوجیه الی شیخ غفورک ارب
 انما من ماما کت و قزو من اوراق سنه غیا کت
 اسکت باجیل لندی اذا تحکرت تحکرت الکفاناس
 بان قونیدی علی فکرک فسا کت قرآ کت بی من قسلم
 فضک کت ما کت تبا و ارا کت و اما کت الالی فزین
 باطراف حول کعبه لفا کت و مشین حریق الوعی
 مرشد طاکت ارب ترانی مقبله اربک سرو
 مشیحه جی کت اسکت بان لاشیخه بی من شایع جود
 و فضک کت اکت انت مالک ابجد و سلطان العود
 لاله الآات مرتب الغیب و اشحو
 و هذا منزل یجانب محمد صادق علیه بها و الله

بسمی لندی فتشوع عرفه عرفی الامکان
 یا ایها الذکور لعی المظلم سمع لیت آه من شیخ
 اشلا لاله لاجور الفرض علی خیر انه یجاد فی کل الایام
 لجانة من فی الامکان لکن القوم الایسمعون بالرفیع یا شیخ

الایام من الاضیحة فی کانی السین قوا کت من شیخ ذکر انک با شیخ
 بدام کت انت رب العالمین اذا فرزت با لانی و انی کت
 شطره کت و رب آبا کت الود لیبین و علی الخی
 اشد ان اسکت صحت الاسما و ظهورک منقسط الاستقام
 و صحت الاطلام و خطرت الود باهم و بنیا کت جری کوش
 اخیان الندی صلت فی عتک کت الای ارب ترانی مقبله لیک
 و اجیا با نفع فضک و الاما با قده لا صفا کت اسکت
 باقتار کت و اما رسده لمنشی بان جملتی ناقضا با کت
 و ذکرنا بطرف کت ارب ان اسکت ان الی جود کت و الله
 شیخ کت اسکت بان ختبی الی امر الذین فازرت امام
 بالقبول و حضرة امام و جهک فی جنک الایام کت انت
 مولی السلام مولی الامم لاله الآات ایتقه العالیم
 و هذا منزل لرا یصلح الذکر علیها بها و الله مالک یوم القدر

یا من قصص کت با ایتقه عیا کت بیانی
 یا شیخ کت و کت اخی مذکور مطور خول طار لجمع اشرا عالم
 کت با بان ظهورک بطارک واده و علی ان لری الایام
 مبارک خلق فرموده و کت شهاب جولا و اشارت

طلا بطوت امر کل از بحر بان مولی لوری منع نموده کل بخورد
مشغول از او جان الامن شده است یک نخلوت دنیا مال
تا موت آنها را محروم بسته چه بسا در جهان که
دراز است رحمت محرومند و از تقرب بجز اول جلاله منوع
اشکری است که آن و خاک و آید که و ذکر کن فی نجبه العظیم لا اله الا الله

هو الله والواحد العظیم
و در انازل بجناب علی اکبر علیه السلام بهی عظیم یا علی قول کن
تو حقین بشا برزب قبل نظیر کن منکند و از سر طاعتی
خان مجرب اتوال قبل میان نامه و شکل پیام
فلا یسته ارضین و انبضای اخرج ظاهر شده آنچه
که ملائکه تو حقین و مشاق ظهور رب العالمین بنوعه دیده
مشغول گشت و حال هم غیبین بان بشا یا تو حقین
اخر شاید میشوند عمل نموده اند آنچه را که هیچ ظالم علی عمل مخلوق
و در ایضا نور الهی اخلاذار محبت بر با بعضی تمام جوید
کامل شست سبحان الله غفلت تبیای کسید
کردن آفتاب حقیقت را آشکار نماید و اسرار بحر جان

متر بکنند بشا ایجاب حاصل گشته و عباد را
از غفلت ترزبان منع کرده اند که نکند
سواست لهم خمس از حق قبل جلاله میطلب بصراط
فرماید و سنجند شاید ظالمین آگاه شوند و بطول الله
توجه نمایند آنکند که کالی با سخی تو حق آنه یک
الی ملکوتی بختک من شهادت المومنین اشارت العظیمین
نسل الله ان یوتیک علی الاستقامه و کتب کت خیر الله
و الاخره انه هو المقدر بعد رب العالمین

و علی ضلک التی امت با لله رب العالمین
یا قدر یجیل غایت حیرتک باش و با حق ضلک ناظر حق
میطلب ما خود را بطراز غایت امانت صدق و حقا حقین
فرماید آنه هو الغافل که یح اما الله و حقین که فرمائیم
و دنیایت شوخت و تو حقین کل جلاله بشارت میدیم
و در برای کل بسید میطلب بر ما لیکه سبب ارتفاع کلمه
العبیة آنه قول حق و ما امر عباده و اما نه بایستقیم
تیکل عالم من عوالمه انه هو الغفور الرحیم استحق

المحمده مرتب از اولیا و اولاد فانی نشد چیرمان
 و نور ظهور این خادم فانی از حق مطلب دل را نموده
 فزاید بر اقداس الی جان که در حقان نفسش ظاهر
 شد. اگر چه غلام بوده و دست و لکن رسیدن
 بان لی تالیفات و عیایات حق ممکن شد آن
 یزدین نشاء کما ایسم علی الاقبال ذکر همه ذکر لا
 تع اوله انکار الاحم انه ولی همین و حضور این چنین
 اذن حضور طلب نمودند بعد از عرض امام وجه ایچله علیا
 از فرم شدت ظاهر قوله تبارک و تعالی
 یا اربابنا نظر الی الوجیه عالمی استمال بنام از فرموده
 یوم مال محروم نموده باشد که صلح عالم را مقصد
 و بجز دل غلظت انکار شده اند کمال بود یک روز بیاید
 از صاحت منگور شوند اهل اعتقاد حاصل
 شده اند از حق جلیل انصاف عطا فرماید باری که
 حکمت اقتضا نماید توجیه نمایند و سخن نویسد
 توجیه الموهلات الی تقدماک ملکوت الایات

انکرتک بهذا الفضل العظیم الذی ظهر من بنا العظیم انتی
 احدی من شریکین از ان اراض سما عطف اشراق نمود
 اشراقی که طغیلت نیز ز ابرو در تبدیل فرمود
 حسب الامر اگر قرضی هم تعیین توجیه نمایند با منیت
 چو بی لازل حق بل طلال اولیا خود را دست داشته
 و دارد و خاتیش بر شا آفتاب میشود و لکن باباب
 اضری ممنوع گشته اند اول ظهور ثانی ضوضاء
 علما و ثبات که مبارک که از فرم شدت استماع شده
 قوله تبارک و تعالی ان من علیا هر شش ماکن و طیش
 متحرک انتی العلم صانده بنام رب العرش العظیم
 اینکه اگر کنی از اعجاز او فرموده که قبل از تو با ایمان حضور
 نموده بعد از کین سو وقت علی انیکل علیا نازل
 قوله تبارک و تعالی نقل الله ان فی عباده و کفر و خیال
 علی رضت من عباده و نور از من لدناته هو اکرم الاکرمین
 و از حم الرحمن یا محمد علیک بجا ایتد الفزد
 الا حد احدی من مقصود عالمیان را که قرآن آیه

خدمت و ناطقاً بکره من عباده از هیولان مقدره القدر و دست
آن اراض را قتل نینجا و تمسک بر سینه از برای هر یک ازین
جل جلاله استقامت میطلبم چنانکه غیبی تا مقبول و معتدین
و کسین به هوس استقامت علی بان خلیفتم معبد همه تقویم
و در تقویم علی استقامت الکبری آنده هو المودیه الحکیم الیهما اولد
و استقامت علی جنابکم و علی من معکم و علی کل بیت راسخ عالم الملق
مستقیم اکبر بنا العبریز الحکیم رخ ادم فی ۱۶ حج اشکله
تجدید



جناب محمد رضا علیه بیادته

ما حقیر رضا شیخه المظلوم توبه جناب و اقبالک و حضور ک
و قیامک لدی باب فتح علی من فی السموات و الارضین و
رشته آنک مشبهت حرق اسیان من در عطا رتک
الرحمن فرزت بما کان مرقومان القلم الا علی فی کتب الله

این لوح کوزه نشسته

رب العالمین و نویسیک بالاستقامت علی جزا الا
الذمی برزت اقدام العاصرین الامن ارشاد الیک
تجدید

اتقان جنابم ح الذی حضرت ائمه الارباب عظم تره فخری انما
موان نظر و هو کما حضر

یا اتقانی علیک پمانی کتاب گنون که از قلوب و هیولان مستوی
بود در ایام ظهور ظاهر و هوید ا یکدیگر یا حضرت البت اعدا مستوی
و کرمه و نند که از اشک خود فرستار دادند از برای صفتین
خاطره جا بله قول علی صیفا یا این گرامی بجا نقوس خدیه میاید
و کرم صبا و کیمار حق محتوم آشناسینه و در ظل علم فعل المشر
پشت اسکنند علی معدوم و خفق و شاید و کشتن این
خیمه یقین فرستند ارباب او بام است از منخ تمامه و در
نزد لعنته جمیع شب یا از ظلم نقوس ظلم خون کرم
و انقوم مرم یعنی مال پان جانتند و باجیل کذب محکم کند
و بذل انفر شکست کشاید صبا و چار و راز اسرار
رحمت رحمانی محروم نمایند چنانچه قبل کرده ام

این لوح کوزه

بگو یا حضرت است مست عرض نماید هر بادی حرکت نکند
 و هر کلامی مفروضه نشود و سدره ظهور
 که در کتاب قبل بحکم طور مذکور از اول امر نام وجود مطلق و امر
 مطلق است و هر چه از آن کسری از اجزای عالم منزه است و هر چه
 در آن است شمسند اند آیا آن نام نظام نظایر و مطلق
 او بام که با بودند مسرت از سطوت ایام هر یک
 خلفت آسمانی مجرب و در استاری ستور
 قلنی است لوی تکوید غیر الامر الاظم و هذا القیام العظیم لا بعد
 ان ایت امر آخر شده بکلمه من عند اتم الکتاب
 طوی کلمت با الفاتی با حضرت بیعت و ایت
 سرکان کنونی فی العلم و معرفت من العلم الا فی التزیید الالواح
 و حضرت کما یک مرتبه و یک و واحدنا متکلم صورت
 معرفت حکمت و فلو سکت است منور الافاق سیف کفنی
 الدنيا و ما تراه الیوم یعنی ما تدرکم من علم الله برین
 لدن مقدره بر فضائل نسل استحقاق ان یو یک کتبت
 علی سدا الامر الذی برزت الاقدام کن من کما بالحقه

لنلا ترقع ضواء الذین کفرنا بالهدی و الفایب
 ما ارسلة لدی المظلوم و فانه بطلان القبول بشکر و نقل
 کلمت بجهت یا من کفرنی اذ کنت کما استجبین ما کتبت
 ای بی عمل مشترک برتاب البیاد المشرق من افق سماوی
 حکمت علی الفین مانید و احسنه و قیامه و قاموا بعد
 ما کرم الارباح قند

جناب محمد حسین میرزا علی صاحب

بوالساجد

قد حضرت عبد من جاد الله کما یکرمه لدی المظلوم معنا
 و اجناک کما یجید من الهیون معرفت غایب الله المبین الیوم
 ان لوی خلق بکلمه تنها سلطان الکلمات یشد بکلمت
 مشرق الوسی مطلس البرهان فی جسد الاظم الذی تنها البصام
 الحمد نسل الله تعالی ان تفریکم الیه و یهدیکم الی القسطنطین
 و یطیعکم رجحیه القصوم الذی فکت ختمه بسمت مع الاقد

ایام کرمه

از زمین بدانند مالک لعنبت آتش و عمل آبی آبی سزائی
 مقبالا البک و متوکل علیک و عالمنا با نزلت
 فی کتابک و راجیا کتبه من قلمک اللطیف
 الاصفیاک و اولیاک ارب سزائی ما ناله یاب یغنیک
 و مشایخ الی افق من شرق یظنونک استسکک با مشرک الایمان
 و خطیبینا بنظایر نفسک و مشارق امرک و مطالع ایا
 و ما کان کمنونانی ملکک و محزونانی خزان عصمتک بان جملتی
 من الذین جعلت آذانهن من الارض و السماء و سرور الی
 جودک و سواد کرمک و چه فرما با نزل من سما شیکت مجید
 اراکات اسکاب با ناظر السماء و مالک ملکوت الالهیان
 سزل لی کجلی مطناتی ایامک و ما یتا علی مرکز و نا خفا شای
 اکانت المقدر الذکر تمسک سلوة الامرأه و لا ارض
 العلماء و تغزلت و حتمک امریه و انک انت المقدر العزیز
 یحمید انجی میطلم انتخاب را برقرات آنچه ذکر شد
 فرایه ان قبول الحش و بهیدی اشپل اگر خسیل واضح
 و دلیل واضح بشانیک از برای احدی مجال تو خفت نبوده

وینت اگر خفت در آنجا از قبل نازل شد و تفکر نمایند
 شهادت میدهند بر ظهور و قنوت و قدرت حق جل جلاله
 از او میطلبت انتخاب را از مواج بحر میان و انوار بحر عرفان
 منع نفرمایند و جسمی کامل علانایه اوست بر سر خار دارد تو تا
 صفات و اما رحق از او نشنیده است و سخن و کلمه از او نماند
 و او با هم از طبع علم و مصدر امر منع نموده بر شیبه کاس کل
 عالم بصیر و نقل عارف ضمیر در مجال از برای ان جانی تو فریب
 میطلیم از جهو الفضال لکرم الیهاء علیک و علی من سبک
 و قبل لی الله العزیز

ط بناب سید محمد علیه به آنته

هو الاقدس

قد استعمل العالم من اننا التي تطهرت من صدرة امر الله العالمین
 لیسر اننا ان العظیم سبع منها اننا الاله الاله العزیز
 و تحلیل سبع بقدر الیهاء و قال ربی لی یحبوب العالمین
 و یحبب محمد و طایفه و ادم العرفان لی ملکوت الرحمن المقام

الذي رأى في آياتي الكبري وسبح عذابي الأعلى ان ربك هو الخبير
 العليم قد كان كل من ينظر في آيات الله وكل عالم يتفحص ويؤمن بالله
 ظهورها وبروزها فلما انقضى الملبس عن الاله عظم عرضة ونحوها
 الا من شاء الله رب العالمين قل في اليوم فيه تبيح الصور
 تسلك الطيور ويخاد ان قور الملك لله العزة وتخلب به في اليوم فيه
 طاب كل من طيل طيل في طيل فلهما هو استود في كثر علم ربك
 وما هو استود كما استبد الله العليم بكم يا ايها الذكور ليدى الوجوه
 ان الله بما شهد الله قبل خلق السموات الارض انه لا اله الا انت العزيز
 ذو الجلال والاسماء كما كتب وقران في الظلم بما جيت بانه مشهده
 الامميين طوي ايمانك بما راسه واذنك بما سمع والساكن
 بما خلق وذكر ربك اذ فخر على طي الارض بظلم سجين قل نعم اني اظنكم
 واطلاكم انتم استبدوا ضعيف مدين الذين ارفع بين الاقوام السما
 والاكافوا من الغافلين تالله لا ينطق اليوم احدكم بحسبه
 بذلك لسان العظمة ورجل مائة قل منطقت بصير ان الفرح بما
 وجدنا لك ربك مقدس عن كرهه في شهيد يدك برغمي وما
 فيهذا اللوح اسبغ ان شكرا الله بما قرنت بما ذكرك

محيي

واقبالك وجزائك وادم كل يوم تسبح لوجه اقدس
 لغيره واما من سمع وعرف ان الله لا يظلم احد من عباده الا ان
 من في السموات والارضين لعزته وقدرته خلق عرف ان بيان في
 الامكان التعميم في جهاب غيبه ومن الناس من استفتا
 على هذا الامر الذي عزت الاقدام منبت قل صل فنج ان
 بطلع من قس ايمان بالحقه ايمان بالحق امر ربك
 الرحمن على شان عقله فلهذا الصاقرين قل صفة الوهمي يوم اهدى
 العالمين وفي اليوم الذكر المشناه لو اتم من الذكر ان قل
 انكم ان ينطق الله ويزج في الاطراف دعوا ما عندكم وتعدوا ما عند
 كذلك يا امره كرمه شمس الكريم قد نصبت آيات البيان
 الاقنان على منسكس استل من الغافلين خلق قوم وهو الا وهو
 قد ظهر التعميم سبحانه لا تحقره احمده ولا تنفخه ضراب العالمين
 ينطق في كل الايمان مع العباد الى القاصم الا حسبي وابنته العليا و
 ان انما انك رب من المصنفين قل قولوا بالحق ان الله هو
 ما ترون من بين يدينا من الظهور والكره الله وان والحق ربك كان قائما
 امام وجهه انتم الله لا تشعروا انتم منكم ان الله انما ان
 انفسكم قالوا ان ان قبلوا ان كور كور من انهم مشربوا منه مشربوا باسبه

يوم اهدى

انظر وطورا يذكر بحمل يا محمد قد سمعنا ذلك ابيناك
يلوح اشهد لك في كل عالم مع المراكب ان ضم
وقل لك احمد يا بها ومنع السلوك الارضين
البيها عليك على الذين فوجدهم واثامه وعلما
بامر وا به في كل اربعين سنة

دولت آباد جناب حديقته

بجهد عظيم من افرض التماس

كاتب من الدنيا الى من تباركوا الروحانيين بتباركهم الصبا و
ليجده بنفاد الرحمن الى تمام نيا و بين اوك بالاستقامة الكبرى
ويهدى الغافلين الى اصراطه المقدر العزيز الوهاب انا زين العابدين
من قبله فاستبشيرة الله فبما سوره و به عزه بعد اخرى ان يكتب
لوه الشير العلم كرتا تا بين الصبا وهذا الذكر الاكبر قلني قومه انظر
الموجود اذ في النيات الى متى يتبعون مطالع الطلوع انهم يرون في
الادبام ان حضرة اصحاب الكبر باسم مالك القدوم تقرروا

بند ابي الذي جعل الله هذا الحار انا شكر الكس من
منظ العسل انتم صنعوا لعبا وعن الكس الاجابة بعد انك
خلقت الهمة الذكر الذي يشبه وقت الاظهار كما سئل الله ان
ليظهر الارض من هولاء كما ظهر من جودهم اكثر التبار قلني من العلماء
لا ترون بعد اليوم الا فتكم من غير لاننا انما نذنا بكم موت ترنا ولكن
استوا بالله الواحد المقدر العزيز الخبير كلك اني الامر حوى
بكم من لى الله مالك يوم المعاد ثم اطردنا و بيننا العباد اني
الاولا ب بكم بين اننا انظر في الارض انظر ك به انك والاسباب
ان ذكر ربك بكم من البرية ثم نعم بالمرت في كل سنة ربك مولى
الانك من الله عليك وعلى الذين شهوا جوارحهم في اليا منى و طاروا
باجته انا استساق في جوانبه انقطعت عن سواني و اجته بوا من صيرت على
ارياح خلتني و خيرا ما كمر حتى الا انهم ختم سما و كرى بين الاواني
مقابلة

جناب حديقته ادى بين من مسه الى الله

بسمي اشرق من لحي الحسين

ذكر انزل الرحمن لمن قبل الى الوجود في يوم في شنت مثل العالم و ارتفع

العوالم من التلوذات الأوسين لفرح بكنى الذرى جسد لا تحق
 بحوان لال من الأظم من الأحم طيط الكرى لورى تعالى الكس
 الأروان الذى فى من ماء الفضل جبل سبعين يا بوى قارسلنا
 الكرو على بصركها الأرسى واندست العاكين قرامست
 سيزن تنوالات لفرنا با سنا نسيم ولكن القدم جرسه الى ان شعا
 علينا نظرواح بالروح الأين قانخذنا مزعب مزو وبيو كالتروبيد
 كرتة نامة انى درغ طيب او خرسى فى موم مزو خرسى فى الصلاه وفى انك
 و هذا لجن العظيم اناشكركم فى كل وقت وقلنا سبيلنا وعلينا
 الذى فعلوا من ابدى لمقتدر العتد ير اننا نذكر انك الله يا نسيم
 فطر العرفان فى الايمان فاعز لبعنا الله العليم الخبير اننا نذكر انك يا
 سبى فى الارض نكره وياهم الملك والملكوت وانا بصفتك المريم
 يا رضا ان فرح با بركك الملك الاسباب من طرا حسبن بكر سبب
 من الله الامم و سكار الفرو وسن الذين طافوا الارض مشى فى الكبر
 و الاميل طولى من قبل انيك وناك ما تزل من علمك لا
 وفضلنا جرك الشرف انت الله اقبل الى انى لست و
 ايقى قوم فرس من قن فل حسب اذل كرتنك يا سبى
 الله من الامم عليك يا بها انطون فكر الله و التوهدى
 الوعد ملك دناءه شيا و شهد لك شرت الترقى العظيم

من ذر ارضت سيم ونبذت الامم عن راكب واندت كس
 الايمان فتوة من اشد القوى انساب العزير محمد طولى كك
 بانترين راكس با طيل القبل سببك سببلا فانيا قد فى
 اسبج ابياء و الذكر الروح و سببام و نجات التفرقة
 من قيس حركت كبت حياك يا من فرقت بينا يا كرمى ذالى سببك
 سبعين تجاوتت

ط است كرم خباب آتست خربا ظم طيب با اذى غلونا
 ١٥٢ سببنا اوسى سببنا اوسى
 بجزعته شامه منى الى الايمان سببنا اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى
 و بوق نغم اوسى من شامه سببنا اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى
 ذمت تانسان ظلمه و سببنا اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى
 مشارق و سببنا اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى
 انقال امم اوقا ان بيدار اياتت فوسى كسطوت حلاوه
 شركت الامم اذان و منغ نمزو و شهاب اشارات و سببنا اوسى
 ثمومت عباد و اى الهلا و هو من خاست با صبح التقلاب
 حيايت اشرق نموند و سببنا اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى
 بر شدست امر قاع كرونه قيا ميك سببنا اوسى اوسى اوسى
 و با طونا نيك سببنا اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى اوسى

نیاستند و عالم نخست تجلوب نورا دو بود و بیضا در یوم جزا
 قصد مرقفد انروزه نماز روح را تا سرده دست یکا کردند
 ایشان منکر ذکرشان در کتب جمیل بعد از نظر الله جبار نازل
 قدر از راهی در حق القرقان رجال الا بحسب حجاب که اولا بوجع کشته
 و اما مال من هر دو فوات القرقان طوبی تا و طوبی لا اصحاب فامنا
 و در بحسب افضل من طوبیا حضرت داود میفرماید موسی بیرون
 چمن گشته و وصول من الذین چون بهر بوضعه اگه من شمس
 موزون بطلسته این عظیم دنیا عظیم بوده و در کتب مخصوص من
 خادوم سیر نموده اند میفرماید همان یوم موسی و هر زون من
 خدام او مذکور ایشانند اقربا اعتقاد امر ایشان از شیعیت
 نمود و ظاهر بسبب بره و فراموش از ذکره شامه سوت انشا الهی
 ایشانند بجزکرمواج و علامه جماع و حجاته از قبل یک نوح مذکور
 و کتب عالم پیشش شاید و کوا و حال مستان بیج از آنرا بجهت
 الهی نور رحمت جمالی و عشق حضرت سبحانی قصد مرقفد منی نموده
 و بشادت کبری حاضر بکلیف از آن نور من مقدر شده و بجهت
 مع ذلک نام مستند بنظرت تمام در اطلال انوار کمال نام
 ساهی با بسنده ایست عالم را فکر کرده بجهت از حق جل جلاله
 بشا با قباب در طلب سما و معانی و بیان مشرق و لایح از اهل یوم

مرفیخه توقف و رحمت مسکون باطنی است آرا امام بود و در حق عالم
 و غایب اول با باراد از اتم فرمود لوح حضرت سلطان را
 شاید مکنید هم چنین الطرح کو را با بیجی عالم تحسیر اگر بن این
 ظهور موجب اندک بچونک ج بد و بجهت در عرض اول بیتان کن
 قدم که در در حیرت کنایه چسب از نما بقیته نشانند و در هر آن نیز بیان
 از حق سما و هر خان مشرق و لایح صدق در بنایه تصوننا بجهت
 و مقصود عرض التبت والا یحیی قول الرب تعالی و فی نفس
 با عبایه صبر بر احوالی من در یوم جزا از مالک است اسما و خاطر ما محرم
 نموده و استحق سبحانک با طهر القدر و مظهر فی القدر سبحانک
 با نور جبروتک و با سلوک کتک و با الا شکار اتری غیبت با ایام
 غایبیک نموده و سگ الا و با التفتاح التفتوحه فی حقیقت العلماء
 بان نخل من سسات سگک و سما و فضاک علی التلبیلین فی الحشر
 الیک و بجهت خلق العالمات ارب رب ترجمیم توبین الی ارض ظهور
 و مکنیک بحسب کتک هم الذین اذ سمعوا کتک الا علی اقبالوا الیک
 بوجه چشاده و از طهر انکاک الا علی تا کوا انما کتک لم یولی الا
 و در رب العرش العلی و مالک الاخرة و الا اولی ارب سحر
 من شرق الاحجاب با یک و قد سکت و اول الیک فی انما کتک
 و حضرت با نطق برسان غلغلتک و اقره با آنزله فی کتاب

من اهل امرک و اسماک استکامک بما وجودک و کمالک
 بان توفیق و تکمیل احوال علی الاستقامه علی مرکز و اقامه علی کمالک
 ثم تدریجاً فی سیر الاخره و الاصل و ما یفصل کل عالم عن کمالک
 انما انت المقدر علی الاشرف و فی تفضیک انما الامور من
 انصب و تشبه لاک الالانت الناطق فی سبکک الخیر و کمالک
 حاصل فی سبکک و تفضیک و سبکک و درجانی علی اول کمالک
 الذین انقضوا احدک و ثباتک و قاسم او سبکک علی ذکرک و
 ثباتک بحیث انقضت شیهات القوم و لا ظلم الذین منقضوا کمالک
 و با یاکمالک و جادوا بکمالک لاک الالانت انقضت لم یمن
 انضال کرم عرض شیوه رشحات کمالک انضاب
 که بحیث و دوا و مزاج بود مصلحتی را مصلحت نشود چکه بکمالک
 ثبات و وحدت و شکر متضمن طمان من بود حق شاهد و کوا
 که انضاب و الالان کرا و لیا انقضت و و ثباتک لاک الالانت انقضت
 ما خسر و خبر آیات شمول و من خیر کمالک بحیث انقضت
 تعالی سبکک ثباتک کرا و لیا خود را حفظ فرما و مودت
 آموذغانی تحصیل مقامات باقی نمایند اوست با من
 و جیب و جود العیز بحیث بعد از قرأت نامه
 انقضت

و اقل عطره بقوامه انشوق و الا انضال علی حضرت امام و کمالک
 الایام فخر حضرت توتبانی و جودت دم و کمالک علی کمالک
 نعمتی باطله و مستند الی انضاب فخر انقضت لسان المنطقه
 قول الرشید تعالی و قد شمس
 کتاب نزلت ما طر الاله و کمالک ملکوت انقضت لاک الالانت
 انقضت من رجال الارض انقضت علما ثباتک و کمالک
 فی کل شأنک لاک الاله انما العظیم لیسجد بندانی الی ملکوت
 سبانی و غیره الی الله رب العالمین یا ایاها انقضت
 بحیث انقضت ذلیلی اسع نانی من شکر سبکی انقضت
 بقضی عبت اسی و من شکر الی سبقت من العسکرت و الالان
 هذا لوح الاح من انقضت کمالک و کتاب نزل فیرا انقضت
 بعبود انقضت انما ذکرک من قبل ذکرک انقضت و الالان
 و ذکرک فیرا انقضت استوی جمال القوم علی عرض
 انقضت انقضت کان محققاً فی طمأنینه و انقضت انقضت
 انقضت المسلمین طوبی لنفسک انقضت العالم
 عن الالان و تمام امام الوجود و انقضت کتاب
 بقوه من عسکرت و قرأ ما فیها لیس انقضت انقضت انقضت

قد كنا مستويا على المقام مثل عهد الحاضر كتابك قوله
 امام الظلوم معناه اجناسك آيات خضعت لها الآيات
 وبيان خلاف قوله كل ما في صبح كونا مضافا ثباتي وقد انزل
 بذكره وطرأ في حوائج وماننا على خدمته امرى العزيزة
 لمنهج طوبى لك بما وفيت بمشيقات الله محمد
 ما منعتك شهاب العلماء الذين علموا ما نأج
 به الفزدوس الاله واجتهت العلياء عم الذين طافوا العرش
 في الحش والاشراق وفي الكبر والاسئل قد سمعنا ما نجيت
 به الله ووجدنا منه عرف حياك ان ربك هو تسبيح
 البصير انه مع حسن استواراده لمع ويرى وهو اعلم
 الصخبير على امل الارض اتقوا الرحمن الاتقوا الذين الكروا
 البرهان اتجوا من اني من قس الاقدار بمرسبين قد صدى
 من علم الرحمن كوشه كيان قبلوا ثم شربوا منه باسمه امين
 الاسماء وباركوا في كل بيتين اتاقتنا امام وجوه العالم
 ودعونا انظر الى ما يقع تهم الى الله العزيز جميل انهم عضلا
 عن سخن بما تجعوا كل عالم مرعب كذلك انظر بحجر

العلماني بيانه شرح مقبول بل انما استكره كتاب الفضائل كرم
 مال لبان باهسي آيات تيسر بشنو از اول مرالى حين من في كونا
 از كوك وملك و عالم جاهل من غير ستر و حجاب بلكل شراب
 دعوت فروديم سبيل نوح و دليل الخ آيات نزل و بيات
 ظاهر مع كلك خلق باه شست و اذيق نخل لامن ساكوك
 معتر بين آيات الكفر بربك كونه و انما الخصل كل علم يسر و انه و دهانه
 و ديوم جزا بر آنچه ارتكاب نموند مشايد مكره انه انظمو و مقوده ترتيب
 عزاي انده ضرب بمل شمشه قول الله الاتقوا اسنان الناطقين
 اتقوا من يحكم بلكوت سليمان و سلطانك بين وقرون و مصابير شابر
 بشتم كيكير شوقل فردايي كنده بركب بر هم خود سبلي خد نموده
 چون تيرظرو را فاش اود و چون على اللاله شوقل فرموده على اعراض و حذر فرديام
 نمونده و سب كرمه و كبري كراي اعراض علماء و قهاى مصر و مكد سينت
 يتناقض سبام نمونده و بر سبب هم فرمودي دانده علمائى رض
 شين انصارد و بيا و كرم نمونده آنچه را كه عين كرم است و لوح و ظم نموده
 نموده سبحان ان شيل شيخ حسين بن كعبه علم ايران بر اول
 مرعوض شاكفت و كرم على اعراض اسلام و واضح كنده است ابراهيم
 آگاهنده حال از سببها ان ضرب ببيان كنده كيو لا يظلمون يومئذ
 لا يظلمون انهم از ضرب او بام شوقل بدين چه تا نيد از امت خلاق بما

عند الله رجوع کند فرصت را از دست میدهد وقت را
 غنیمت شمارد بیگ آن برین ایام قرین و احوال سعادت نماید
 بشنود غایب بقیه هم را از نظر عبدل اوست با افعال ناید ایم
 چون برق در مورد جدم تا پیش از این با نادر تو حسیه نمی نازند عیب
 او دام خود را مودت میداند و عاقلان غفلت خود را مستطیع میشوند
 و چون آفرینش از حق را نماند من آن نمودن هرگز آن پس شایسته
 کشد اینا غیبی و آفات بلکه ایشانراست ترین خراب میشود
 جهات را خرق نموند و سبکات را درین درین حقوق خود را
 ازین حال حضرت قیوم اذن نموند و انا میبندد و علی ای شنیعه
 که بشنود و فدا می تو خفت و عرض لعن الله علی اذان
 و نفس ظاهر شد که از اول اربع این شبه آن شده و در آن ایام
 با بیگمته بیان المل مکان را علی قدره و در بطور مکل طور در کار
 و بند و گاه نمایند شایه از فزات رحمت مالک تدم که در زمین
 عظیم جاریست یا نشاندند و نه و شونده و بجزیه سرور می گاه کرده
 عزت الهی تعجب بر میان و بنیاد و بنیاد رحمت حق بیادیت
 میبندیم که با هر زبانه کسب حق توئی و اعمال طریقه و اعتقاد و عبادت
 حق حضرت قائمید شاید تا پیشتر و بنیاد که کسب در اول و اول
 مشکل است با مقدار رحمت رحمانی که در فضیلت سبحان خدایا

شود که با هر زبانه غنای غلظت میباشند شاید صبر نظر علی شایسته
 تا از فریاد و دین و دین علی کشاند انبیا و شریک من اول ساه بیگ
 علی و لیا فی الذین یخضعن لسلطان العباد و ضوضاء العرفاء من الله
 رب العالمین استحق
 از عیب بیان مقصد عالمیان این را باید مابا که جمیع شبیه و محذوب
 شایه و میشوند چون تخم اشد شان نموند عالمی غیر از عالم دین
 و وجه سبک و کجا در کاست مودت و در نظر زنی که ذکر و پیشش با بجز
 و قاصر در حال کمال بنای شریک من حکم و غیر از غفلت است
 و از در بطور عاقلان و جبرانی را و نمایم و کرم فرمایید ان بنیاد
 اننا علی تعجب و بالا با جانی صبر
 اینکه باره محمد زهرا تم علیها جهاد الله که نموند کلمه نقران رقم ارا
 مقصد عالمیان نزل کلامه خیا لها و مرثا لها
 و اینکه باره الله الله ظاهر علیها جهاد الله که نموند و در ساحت امع
 تعجب شریف اصفا فائز قول الرب تعالی و احسن
 تا مستانها و دنیا قیامها و ذکرنا با ذکر حسین ان الله
 خضر با شکر حکماء حسین الذی صعد الینا و اتانا الیه العظیم
 آنرا ذکرنا فکر سب اقبل لی الاقوال علی و اولی من است
 با الله رب العالمین که با هر زبانه من علم من حیثی

ولا يمنع امره ولا يخوفه فلم يستدبر انوار وحده قام في العالم
 بصاير ترزوع من بيان كماله كبره و باشتقاقه انزلت
 منها اركان العالمين البها من لدنا عليها وعلى من بعد
 وعلى التي بعدت وعلى كل ما بت مستقيم انتهى
 منه الحمد بحرفه ان اعاطه نمود و در با همی بخشش کمال اوج
 غنا شد ای کاش مل عالم گاه میشدند و خود را به تعال
 دو یوم از نعمت باقی و عزت اسر تیه محروم نمی نمودند
 و بکن جبرای اعمال مل رضی منع نموده و محروم ک حسنه
 در جمیع احوال الامر و حکم لغتی المتعالمه لال اخیری بی نام
 ذکر و رفته ضلع علیها سبأ الله را نمودند بعد از عرض در
 ساخت اقدس این آیات از ملکوت بیان آتی نازل
 قوله جل و عز یاستی و درستی ذکر ناک قبول فی ذلک یوم
 انجذبت به افئدة العارفين انک اذا وجدت عرف
 اعمیر من فزت نجات الآيات قولی آتی ای کمال
 و انوار کمال فکر و الطمانه با جهنمی الی صراطک
 استقم و عرفی نیاک اعظم الذی منع عرف غنا
 اعل ملکات ابرت تری انک متقبلة الی

انک الاعلی و در نیک تشبیه مبدرة لغتی انک
 با موج صحرایانک و با شرافات انوار شمس ظهورک
 بان شجلی نیک ال احوال منجذبه با با انک به شعله یار
 سدره امرک و ناطقه ذکرک و شانک مستقیمه
 علی معرفتک قد با الهی لا انک من علم التقدر ما
 یتغیا فی کل عالم من عوالمک انک انت المقدر علی
 ہش و بعد ک کز کنیون لا الہ الا انت الہم القیم آتی
 فصلت که اعاط نمود و محبت که بقت گرفته بیکبر و
 جمیع عالم قادر بر تجدید فیضات کیک کلمه کلمات حق و
 کجرف آذانا نظر اعلی نبود و منت انسان تحیر بل
 اصل فردوس علی تحیر که چه کسیت عالم را فرود گرفته
 و از ترقب بجزیل باله شمع کرده حیرت اندر حیرت
 عجبت اندر عجب ان اعادم بیل قدره و رب العرش
 و الشری بان لویة العباد علی مسد فانه و التوجه الی انوار
 و نظر الی افئدة و انک بجهنمی
 ذکر نیاک قلمیزا محمد صادق علیه با الله را نمودند
 بعد از عرض در ساخت امع اهد سبل علی کیک لوح

مبارک از نماز است تبارک از ابراهیم است
 کوشایان باشانند و کعبه نماز است طواف حقیقی نمایند عمر
 مشهوره از حضرت کم ظاهر شد آنچه که پیش از برای او تعلقه
 و مرتفع شد آنچه که پیش از برای او از عدم بود و آنکه در تمام
 چرخ نماید و چون نگردد از حق مطلق بدو تعلق فرماید بر آنکه
 ثناء و خدمت از شمس آنه جو تالیع العجیب و انشا پر بصیر
 و هم چنین که در کتاب لامین از علی کبر علیه السلام در مساحت
 اندکس معروض لوح آن حضرت چون ایشان در منظر کبر باری
 و ارسال شده از انوار لوح الهی منور شوند و از انقباض
 ایات منظر آن حضرت منور شود که هر یک در آن حضرت با هم
 اکتاب فائزند آنکه آنچه که سبب کرامت می باشد حیثه سرور می باشد
 و هست و از او بل جلاله سائل بل کتایب منبها یا در حفظ
 آنچه عطا فرموده بد که سابقین بسیارند و خائنین بسیارند
 و خائنین بر زمینند از حق مطلق همه بر استغنا فرماید و با او ایستاد
 نماید و اینکه در وقت صلح عمری علیها جهاد الله را فرمودند
 بعد از عرض مساحت الله سراسر این ایات نازل قول آن

تعالی از شمس یا محمد تا از طریق آن ذکر شمس است
 و نیز تبارک از ذکر یک بیشتر با تبارک الهی است که تبارک الهی است
 یا اسی می خوانی آنکه هر که بیاید و در شمس آنه جو التماس بقدر
 یا اسی از حق می بخردی هم شکری در کتب الهی است که هم و ذکر تبارک
 فینما او همین ذکر از هر می سر قلم الهی حضرت را او کار می باشد
 و الا زمین که کثرت تعلق مکان انظره فضلا من منته و ذکر
 یا اسی به ذکر کما به نام صفاتی الهی باشد که تبارک من منته و کما ب
 مبین الیه و ملک و طیارا سر می تبارک رب العالمین آن
 ندرت تعلق ذکر حضرت منقول شکر بنیام هم اتصال بطلب
 و لکن کجا ذکر خلق و ما نظر من کفایت ملک کعبه و کثرت و کثرت
 چون از او محو هم باه متوجه است فضل و عاقبتش شامل شد بر او
 دوست بخشند و او است هر زمان مخصوص آنکه جمیع شمس
 مذکور در در جهان نماند است الله مذکور و با ایات الهی خائز
 بیضا هم و همین مرتباً هم در بین الیه و الله ذکر شمس حکیم
 و علی الذین استعصم امر من الامور عن الیه اعز القوم
 و اکمله از جمله اکمل بودیم نشود
 خدا و منی حاج استغنا
 معاشه

در آنچه بیاست غرضش از اینهاست که در تبارک و تعالی
 یا بعد از آنکه در این عالم بر او عبادت کند تا مانند انبیا
 بر نفس ناقص العلوی و ضعیف العباد الذین انکروا الله وایاتیه کفرت
 به بعد از آنکه در این عالم بر او عبادت کند مثل آنکه در این عالم
 که او را ایاام و حجه عالم بگردانند مشغول گردند مثل آنکه در این عالم
 این آیه مبارکه نازل شود ای ایها الذین آمنوا کتب العالم علیکم
 الاصله وتمام ایاام الوجوه واندک نشاء بعبودت عینده وقرآن فیه
 رغبا للذین کفروا وایم الذین کفروا علیهم الیم ان یموتوا
 حکمت شایع حکم سبب استماله وبقضا در صدور معتدین
 وخالصین بگرد وکنش فتنه میاید ذکر این آیه وایات
 اضری شکامی محبوبت که ناسخ احوال اقبال نمایند
 ودر حق وحق است برین طوطی للعالمین و طوطی القصار برین

اشقی غرضش
 بنابه سبب حمد و ثناء
 نواله اعراضه لا یستلزم

قد شهدت القضاة استنکاح الایات وکل کلماته کما کتبتم
 انظروا علی شان منوعه اصنافه وایستند آه الذین یعلمون

انظروا نظیر غیر انظوره وینامی فیما انحرط علی است آه الذین استنکح
 یا حق انزه لواء المرحوم فی کتب القدرت العالمین یا ایها الذین
 یا ایات ذکرت استنکاح تا حدی که ما میمانی فی سحر الذکر بقیست تا دنیا
 بگردن مولا لوری من عند الله علی سبب ذکر سبب استنکاح ان
 ستمک ششوات البشر عن کلمه القدره وضع عند القوم ستمک
 سبب کما یتربک الکرم علی کلمه باقرت بگردن وایستند
 ان امرت فی الاقامه علی غیر ستمک کلمه القدره وایستند
 کرمک نودا سبب بیان کلمه القدره ان طوطی لمن جه القدرت
 تمام علی تبارک ما فاقت عنت فی ایاام القدرت العالمین البقاء
 عیادت وعلی من نازجه القدره استنکاح

یا امرت فی عالم

شسته عزایت و اصنافه کما کتبتم وایستند
 افان ستمک عالم من عرفان الذکر توم غرضش واند طوطی
 از برای کما کتبتم انظروا علی شان منوعه اصنافه
 محبوب سبب بیان کلمه القدره ان طوطی لمن جه القدرت
 مستودن ظهرا کما کتبتم وایستند انظروا علی شان منوعه اصنافه
 انظروا علی شان منوعه اصنافه وایستند انظروا علی شان منوعه اصنافه
 انظروا علی شان منوعه اصنافه وایستند انظروا علی شان منوعه اصنافه

حضرت کی کتابت انا فخرنا کہ پختاناک وجعلناک من الذکرین
ان اخرج بائراکل من علی الی علی کریم مقاومہ
جناب میرزا سید محمد علی خاں جاہانپور

هو اللہ تعالیٰ اعظم الامین

امروز ہر ساقی زسا کا آنا علی التذکرہ کیلئے میرا دستہ تھا جس میں
والقوم ہم لا یعرفون و ہر وقتہ از وقایع ان بنا ہر عیون
خانی یوم اللہ والوعوم ہم لا یعرفون خلق سیرت نامی
سید علی محمد معاد کے ایک فیصل زسا کے شہادت آیات پر
سینے نازل فرمودہ اندازہ عرض ہو گا وہ باوجود آنہ شہادت
از حق علیہ السلام سے فرماید ہر ساقی کو عاصف فرزند دینار
دوام اور حرکت نہ دہانہ علی الخیرین مقاومہ

تم و تو علیا ہا آنتہ

هو اللہ تعالیٰ اعظم الامین

یا ہمتی نا اگر کتابت دادے ہو گے لوگت من العارفات وارضا
کے ماہیتیک مراد فی اللہ تک تمل آیات انہا کرنا قرعید
اتر ان لہیتہ کا ت من القناتات از تحزین عن الکبارہ تکلی کبیل
عنایتہ مالک الکلمات ایکن ان جملک شہادت
اخلاق وحی ماسوائی دشمنی بانہ ظلمت سببیت طوبی لاجہ

ما نعتنا سکارہ الدنیا من طلع الخمولات البہاء علیک علی الملک
اقبلنا فی الامر مقاومہ مقاومہ

جناب میرزا احمد علی خاں جاہانپور

هو اللہ تعالیٰ اعظم الامین

ہر سرور اپنا لہجہ جس کے بلدی اور بے لہجہ ہر ذکر الرحمن فی تمام شہادت
قد نزع باب اللہ وانی لک الاسباب سلطان ملک من
فی الامکان کل نہ فی جہنم اللہ شیخ علی المراد فی اللہ
مقدمت الی نقلہ نامع کل حال جملہ مقدمہ شہادت
کے اعلیٰ المقام جاہان علی اسپان نامع مقاومہ
فی قبضت ملکوت الالہیہ لہ مقصد الغیہ اللہ نام

ذرات رشیدیم تو تہ نمودیم و باہن انکا بدینہ کبیرہ تر
اگر وہ کہ شاید صیات الہی حجابات مالک سس اللہ
اعلیٰ شیخ شود و بخرق ثانی مسرتہ ہر نفسی الیوم لوجہ اللہ
نطق نماید و یا علی از د کلام شود ہیبتہ انچہ

حضرت مجیب کجا اجابت فرماید

البہاء علی الذکرین مقاومہ

مقاومہ

ط از لیاقت سطن ط علیا سار

هوانا طین فی کلک

قرنی آتی آتی ترغی منک انتی آمنت بک و با ایاک قدرت
الی کجھ شکت واقی برکت و سما وجودت اسکت
با کلمه اولی الوردة علیا بان قدرت لانتک یذہ ما بینی
بجودت و الطائک و عنایتک و مواسبت
ایرتب قدر آتت فندة اماک فی ایاک اسکت بان
تقرین لفاکت او تحت لمن وجودت کت انت
الذی لا یجوز شیء الا بمرکت امر تفعل ترید و انک انت

الفرد الواحد العیز رب مقادیر

هوانا طین

آتی آتی رحم جوادک و اماک و لا تنعم من غیرت جکت الذی کبر
فی ایاک فی حد قید المعانی با مرکن ایرت با غیرها و اقبل الیک
منقلین عنک ایرت تری لا اله الا انت انتضوا عندک
و کت و ایشاک و عرضوا جج کک اسکت با جهر الاظم الذی
ماج با سکت و بعرف قیصکت الذی ما ج فی ایاک بان
تختص جوادک و اماک بقدرتک و سلطانک لا اله الا انت المقدر
مقادیر

هوانا تعالی شانه اعظمه الاله ار

سبحانک یا مالک الوجود و سلطان الغیب الشهود و مالک
جلالی بجزتک و جلیات الزوار شمس خیاک بان توتیه فی علی
ذکرک و شاک و التوجه الی انوار مشرق فضاک ایرت
انا امرکت و انبت امرکت آمنت بک و با ایاک و اكون مشرف
بوجودتک و فزانتک اسکت الا تحسب شیءا
عذک انک انت المقدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحیم
مقادیر

نفس مدینه با صفت

فتح ایا
یا مرقا نورانی

یا مبر ست آ اینه انوار بوم ظهور کلک شیءا شمار منور دار و بقره کز
بجنا شمول شاهده و کما سئل عالمی را که کل بقیا یش مفر
و مقدره اورا معبود و اقد نموده بوم و از معبود استی و انوار اقیاب
معنوی مجرب بمنوع شده اند یا مرقا بن اسیر
بشنو انه بویزک و تیرکت الی احد القهر کبیر
ذکر نفس مستقیمه علم علی جاری و نازل است اینه بهالاده اینه
مترکت شوند و از حد نش فرغ و ازاد جمیع دوستان
الارض و دیا ارضی سبب سیر سائیم و با سبب

قلوب متوجه مقام انسانست و محبت مسلمانانم طوبی للعالمین
و در کل دنیا لیسوا الیهما المشرق من ارض الامة کما کبر الیوم من کل
بلدیم و علی آل من بارکوا و احمدهم الله العالی العظیم

فتح جناب کبیر

نسبت خود شریعت

هو اننا ظننا اننا

ذکر می نمودیم با شما خداوند آلاء الاله اولیما عرفنا ربنا
مشقنا علی امر المؤمن الذی ظننا اننا کبریا ان نؤمن مع جنود حبیب
و انشود طوبی العالمین ما مضت شئونناک الخلق و العالمین
اقبل الی الله المبین استیوم انما بعدناک مشقنا الی الوجود کبریا
بهذا الکتاب الله فقتل من اوجع لفظه فمکث سجدة
و ما نزل فی شریعت من قبل خاتم رسل ما کانت الوجود ایماک
ان ینساک کتاب التور من الاشی الا علی و لوح التور من
مقامی المجد انما ارفع التور مع انما عرف من کتب
ثم انما بما اتزلد المؤمن انما انما انما

انما یومض بدنه و لا ینکر

سواء کذبت نفسی

الامر و کلن انما کبریا لافضولان الیهما علی الذین کفروا کلن
بهم کما کذبوا و اکتفوا

هو مخزون فی حضان

ای مریم خلتو فی غمظت است اس اولم بالذبح اسکلان محمونه
در کتابت اسما کبریا فی کل سر کبریا کبریا کبریا انما کبریا
جز محبوب نبوه و در سر انما کبریا علی بنضانی تحشونه و در اول حضان
انما کبریا شمع روشن شود و در طبع الایمان کانی چون کبریا
منظورات فضلیه بر بارنده بودیم و در اخذ اعدای سلطان
شعله فروزنده شئونات قدر سبب مساعد شد و به ذات
سکون طاعت نقل و انضا هیچ شامی در وقت من نماندم و هیچ
صهی بر اعدای انفر شس سر شدیم قسما کمال حق که سیر انما کبریا
کریمت و طیلان اندام خود با نماندند که دوست و با دوست
عیون غنیمت خلف سزای صحت کبریا است و انفر شس کبریا
رضت انان و شد بکمال انان مستقیم

ای مریم از ارض طایفه دارا کمالی انجینی براق عرب با ظلمت عم دارا
شیدیم و از اهل اعدا نقل جابجا کبریا شستم و در اینه بیله ماورد علی
کما کبریا زبنت و انما کبریا بود و از جهان و انما کبریا با کبریا

فروا اعدا هجرت اختیار نمودیم و سر کبریا انما کبریا نام بتمیز نمودیم
که جمیع هر کس که رسید و جمیع شایا کبریا چون کل باریدند با کبریا

نوشته ششم ۱۰۰۰ حاشی بر این استم چون برقی روفا
 از دنیا گذشت و دوستانه از اسوقی استم هرگز نتم و از غریز
 چشم بر سر کشید به بیضا ما کن شود و حرارت حسیه خیز
 آتی بر سر اسوقی استم شاید در وقت ربانی از اینا مرید به چشم
 از سرگرمی کند و در چشم منور است لا غیر با این نامه حضرت
 بجز از بخار و الا سواج و الا اسواق و الا کائن الا کون و در اینست که هرگز
 احدی از انان و غیره استفساری از این امر ننموده و چگونه ایال و کجوز نیست
 مع که حکم بر این امر از خلق صورت ادب برانستنی فی سفر که از کون
 خیزد بر جبهه انظمین با سیکان حیرت جلی بگویم و برانی بودیم
 و نوم علی صاحب بصیرت به نظر که لا خلدنا به و با صاحب حسن
 جمال خود مجرم است تا حدی که حال نفس منوری عمل نظر به اسوق
 نماید بر شکی که در این استم که اگر تصانیل یعنی خیال و ما نیز
 بنگرند و کفای آنست با سیکان که از بر جبهه و کسین و سنج
 افشاند و در کف جلی است انظمین فی نشان یافته و اندها که در این
 صورتی هم منور افق است حضرت سید که حضوره را در این استم
 به دست که هرگز تا بقیام آنکه در این امر عاجز و تا صراحت شاید
 که در صدمی خلقت عالم برود و در کف استم نماید و هیچ بسند نیست
 همین حق برین نما که در و با یکسانی بر این استم که در این استم

آورد و بر سر اسوقی استم از این نظر بر سر اسوقی استم
 چون کمال آید اسوقی استم که انکه در انان یعنی با چشم
 نفسی پیدا شد بی روح و شرم و بلکه مستعد و صحت از امر است
 ذکر نمود و قوی مستعد است که از این ان در وقت امر استم ارتفاع
 بقدری که هرگز با قیامت هم نمی آید باشد چنانچه ارتفاع هر دو
 شریک ظاهر و در هر دو می چشم با ارتفاع که جمع نمک بیدار و اسوق
 عمل نموده ای مردم قیام این در مقابل عدل بر زمین حق
 و قابل سب از با اسوقی استم باشد تا یکدیگر ان ممکن نیست
 که کمال قدر من این غریزه
 ای مردم قدم بر این استم که در این استم که در این استم
 از بر دست خود کس که قابل بیاد استم شوی
 ای مردم از سینه قلب بیضا شمشیر برده شود و در انان
 آنچه در دست برادر است سلطان بر این نشود ای مردم که هرگز
 و به دست قطع حجاب هم خرق کن و در کسین حدیثین استم
 ای مردم سخنوار استم در حق و صد استم از بر شمشیر و کسین
 این دان و انان که از این امر غریب استم تا مدام به نفعش
 بر نظر اسوقی استم بر این استم که در این استم که در این استم
 سخنوار که در این استم سلطان تا در سکون استم استم و سخن از هر سب

شماره اوله بصوب بی زوال شمال الخصال المصنوعه بر وجهی ظاهر صریح
 امواج منافی و مخالف شایده میشوند و حال جمیع اجسام موج
 شدن از جهت ارتعاش اجسام که در حرکت امواج است معانی ظاهر
 شدتند امی مریم بافتن همان بوسه شود و در جماعت
 و محاسن شیطان در حفظ صحت تنان غیر که شایده باطن
 امی ترا در اسباب نفسانی بنفاسی غیر از این است
 امی مریم از اطفال تا نوجوانان باقی باقی شود و در جمیع احوال
 بانی بجز حرکت جسمی که در آن افتد خارج نماید جمیع غیر معدوم
 شوند از هر جهت و لذت کفشی بظواهر غایبه مشغول شود و از
 ملاحظه شیخانی منسوخ است

امی مریم قدری با هم است که مغرب غلام مدعیان را در سراق انکار
 تهنیتی در جمیع شبها با آن عزیز ملاحظه نماید فیه تصدیق کامل
 احسنه چون تا یکم در آن جمیع و در غلام و در دستهای اطفال و کسوف
 فال الارض الذکات شمال الامر من ملکات غرق علی علی نود
 که تا نامل بود از حضرت غلام در در بان سخی و در تمام آسمانها و در دنیا
 تفصیل بدو بیحاشی غلام ناز آنست که بار علی امر و تاسی غنی شده
 که اینک در راه و خروج از ما چنین خروج نموده و متصرف در ازل
 منافی که کتابید با عیب باشند حتی خدمت هر مردی هر کس را
 شایسته آید خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید در ملکات

بینه نظرات من خست و با صمیم نفوس قلب و نیم قلم
 مشک جاملم چندم توکل و زیم تمام کنگرک
 القیای حکایت من اسرار الامر که کتونی من انما شری

امی مریم جمیع مایه عالم را بنا بر این است که غلام است که در سینه
 غلام غایب شده و در نظر کس نیست چه که رسته باری علی بن
 و سرورانی ازل که ازل مدینه است امی مریم چه واقع شود بان امی
 و شاکریم و تقی بن سر سرستان بود و در تقی هر دست غیر
 و تقی در نام انداخته و در تقی در جمیع مطلق او چشمه و کنگرک
 فعلها بنا بر کون باری امی مریم این لوح را تا لایحه بیده کرده
 رحمت نام نهاده و نیزه تو ارسال شیعیه تا بر دست خوانی و در جزئی احوال
 قدم شریک با شکی و دیگر آنکه چون بناب با یاد شده اولیه
 در خدمت بود و در بعضی از امور مصلحت افتاد است روح القدس صدف
 و تعیین بر آن دو مطلق بنایا که از غایت غلام عالم میشود

مغنی غلام با ذکریم

خدا بجز خاتم را که حق که خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 و در نیست که در او مکتوب مخصوص برای او در نظر بوده و کنگرک
 در محل پوست آیات غرض صدا نیت خالی از عسرت محبت
 لعدا اسفوق ماند آقا را و اگریم بنات توین خدایم

جمیر البقیع ذکر کرده و نیز بر حضرت امیر از
 کاس مقدس نیایی نوشته جمیر ذکر نموده منذر
 دارد و بگوید فیما لکم با شریح علی کاس آبی مانا بر او
 من المملین و کهن من کهنه رانیه و اده صد آینه که بر
 شد باید در خزانه دل ستور نماید تا افاضه مطلع نشود و غیره
 عنوانه
 ابو قهر طهره نالالت بیما اصدیم تفض منه و سنین
 سکان بنان رحمانه مخزون نمود ای مشتاق در فراق تیر
 آفاق جزع کن و صابر باش اگر صبر کنی مثل
 منع شوئی نار است از سخن و کهن حضرت در قرب و فدی
 بوده و نخواهد بود در حال غمناک نار اشتیاق در دلمها بر آفتاب
 و نور است و فرموده شوق قادریان اندیشه بیست
 نهارق مکی نموده ای کاش آن شهو که کبر است می آید با حق الهی
 و سایر شاق از او اندیشه و کهن چه باره که نداء نموده نه
 سببش ای مقدم از فضل سلطان قدیه ایوس مباحش
 صبر کن و امور خود را بجهت کفار هرگز ترافد اموش نموده
 و از نظر منظر که بر خود خواهی شد نظر ضایت با تو بوده و نموده
 بود شکر کن که بنیای آبی بجمعی فخر شده که در هیچ

جهت شایه و گویند مخزون مباحش انشاء الله
 طبر مقصود ای قول سرچشمی طاعت باشی جمیع اما الله را
 تحمیر برسان بیول مددا و زهره بر سره از او که باش
 البتول انی اذات و صبی و العذره التي نزلت بهانی خانوان
 جائز من قبل الله تحمیر برسان و کجا استفتی فی السیت
 و جمال القدم من بی بی اطالمین زهره

خود را
 هو العزیز الرفیع
 با استکدر بقیا اصبح بالیقین الروح ثم تبعه نزلت تطهیر
 و قول علی الله ذکرت الاقره و الاولی و لا تحف من عدو لا تحزن من
 العالمین سبک استیاضی بنفک و بر تمام کی متاثر کن
 فی حرف قدس خفیم و ملایک بالیقین عقل شیخ اعطیک
 من فضل بالیقینک من العالمین قولی قوم الله و لا تتبعوا
 المفسدین و تبعوا امر الله فی ملک الایام و لا تحجزوا عن مراد الله و
 کونوا فی حقی الروح ساکین کند کت ایقین الله قول حق و
 بله که من آیت الفردوس فرشته توبه و سجده است از شما
 کار من انسیالی نشود و در فیما اذت من نوار رنگ من شجره
 الله فی شامی خمر بله و کشف الخلق عن انفسهم و رجوعوا الی سبیل
 قدس سیر علی انما یصلح الروح عن علم نور من اصبح الهوی علی

لوح مستخدم
 معلومست که کلمات حق فرق صحیح نفاست و در وصول
 عیب این و تبعه عاریت است و در آن از حرف و نیت
 دنیا با نسی نیت زیر چشم عاشقان با طاف است
 و قلب ایشان بسبب این فکر و ساکن اگر با نسی نیت
 خانی نگذردی و در بار دست مهربانی و دیگر حضرت زینب
 تنهایی باقی و الفرح طلبک همیشه خیار احوال خود در سال مدار
 و نحو ضربت از کربت خانی



مغز و جوی

جوانه باقی الدائم انما طلق بالروح

یا شرفی آن پنداره ارادت آن شرفک سلطانها و نصرت
 بجزو با و جنود با و تسماک نمانا اهل و صبر و ظلمه الا علی الا
 سخران من شیخا تدمک و نصیرک فضلا عن عسکره و هو العزیز
 الوهاب
 قولی همانک اللهم یا الهی کلک الحمد یا عزیزنی الی
 صلواتک المستقیم و عرفتنی نیاک العظیم و عیتنی من عطا کما عیتنی

یا کت استکانت نجات و حکمت است بر سر کت ان تعقی علی
 مبتلح استک العظیم باب الفضل الکرم انک انت العتد العزیز
 الفضال ایها حکمت علی من یحکمت فی سبل العتد العزیز



نوریه سانه

جوانه شوق اکبر

باو تخی حکمت جهانی و عبادتی و با کفره مدنی حکمت
 و فضل کفره کرم و ساست استعانه سوس کورنه
 اکبر عجز نجات و عیال نرسدی در انچه قبضه با و اذک
 نمودی مدعا و کرمست بود و دست استوری نیک
 اندک کرمست با تقدیمی لدا اذکار آنا فضل استدان کینک
 و من همکست من تخی انقرفت طینا و سرت الواسطه با
 نزل من عسکنا نسل الله ان یویدا علی الرجوع و زینبا
 بطراز بعد الایضاف یا نزهه قوسه دانیک او
 قادر بر قرانت کیت لوح نبوده و نیست و میدانیک
 در مرض طلا با ما نبوده و کجی را بعد از اظفار او عتد
 اولی نموده مع ذلک بمقتدرانی شکست کرمش پان

شبهه دشمن شمس تباران یوتو کل علی با محبت برضی البیت
من لدنا علیک وعلی من شکک علی آل نبوت متعین
بیتنا اربع الاشیخ الافرازیق علی

صده حسن و زینان کائنات حضرت مقصد الایقین است که
یک قطره خایت نده را طیاره اشک ظاهر نماید و قطره را در پایت
و اگر نده ذات خایت محضه شود و مانع فرماید معنی کل شیء الیک
آیا درجه شکر کرده پاک و در حدت مساحت الله ستمی از ذکر
نصیاء الیقاویض هر طرف شخصی خضرت نموده عجز و عظیم
صافی انزل نموده برقصه سبحان سبحان سبحان سبحان سبحان
ایستوبان و یوتو مدان و مخصوص اوست تقدیر یک بیت جمعی
از تجلیات اسم ظالم عالم استوف فرمود و منشا از ظاهر بنده چلوا
آیا درجه عبادت کرب و جهان جمعی که در مقامی بجز آنکه
در مقامی نیست و در مقامی بار باره و امثال کف صبر
ظاهر و صبر متعین و اهل خیر و خیرک قتالی سلطانه و سنا
قدرت و قتالی عظمت تو خلق کل شیء جمله ترسند و گویند
ان یصیرت مشبهان و افعالها و نظرها بسنل خفاء مرتبه بان ابروی
عباده علی الاقبال فی الاقوال الذی نامر بانوار الوجود و الطیر الذی یخرج

بمکه استین و بجز کتب آن جناب که کتب آن
و در کتب صفی و در سید و چون بجز مقصد عالمیان تا فرمود
جناب فرج رسیده و حاصل شده انشاء الله در اشکات
اقتاب حقیقت در شجاعت بجز جناب محمد و هم نباشید
لازال کاس محبت کبیر لی در پی نبوشید و یا شا میبر
بنوشانید هجاست از آن حسن که مثل چنین یوم سبک
از دست داده اند و از عفا نش محمد و آمده اند اجزاء
عبارت صیف و در حدت و کمال فرود صفا از حق جلالت
قطره و کل سلطانه سالک که بشوایم ضعیف را وقت خلا فرماید
از شاه اجناس معنوی محمد و نمائند از یوتو تقدیر
و چشم چنین کتب و بجز کتب آن صمغ اول بود سید و بعد از
مشا بود در علاج با فیه بنظر کبر تو توه نمود و بعد از آن اجزاء
نقضاء و در مالک قدر عرض شده خال فخر کبریا
یا ای احسن ان فرج بما ذکر است لدی الله شمس خیره بعد مرده
و تو جبر الیک وجه انظلموم من بدست علی العبد قدا از ان کتب
فی انصرا نقضه صمت پنجه الرحمن فی الامکان فی بدست علی
بعل نموده تعین ان لا نظیر الا الله و مرده و کتب للاح انش

القول وجهت وجهه الخالصين يا ابا الحسن انشاء الله بحجرتي
 معاني بيان کرده که حالت الهی کنون در سوره است بر سر و از آن بیافا
 کل بحلوه است بگفته و لکن بیخبر باصفای آنکه مایه که قل است فریض
 فی خوضه بلیه بیان دارد و منقش بر بینه از صفا آیات الهیه
 که از همه جداست بر سحر از قل و برخواست از نصیحت ایام کجاست
 ماند و از انوار وجهی با نصیب بلفظ ذکر گوشه سلسیل نماید و جزو
 امام بیوه خلاصه و از آن بنیاد عبید و دور قلم علی که
 احسان کمال مکان را نصیحت میفرماید تا غلامان را باطنان نصیحت
 آن بخردان نفوس را بصحت بیخ نکات گوشه از صفا صفت شود
 چشم را بجایات حیوانیه از مشاهده انوار محروم برشته اند
 یا ابا الحسن ان اشکر ربک بما ایدک علی غفلة و جسرک فی الرحمن
 از کلمه تقاضا و حمد اسمعالت فانه العزیز الجویب نصیحت
 شاهان بطلان قبول مزین و این از نصیحت بزرگ الهی است ان الله
 وکن من اشکرین چه بسیار ازها که بر جان حق فانی شده
 و چه مقدار از نفوس که شرافت عرفان فانی شده اما آنچه
 امر موقر شمشید و چه مقدار از نفوس که بجزمت قلام
 نموند و لکن بظلال علی ذکر آن طایفه و توکل بر خدا نصیحت
 بزرگ فانی شده ای اشکر ال الرحمن کریمه ظهور از او متفوض شود

از طایفه من عشق از دل بهالذی الله محمد ب مقبول است سوره
 از برای من که طنون داد با هم جدا و ایشان را از انچه بر من منع نموده و نظم
 ال طایفه انوار محروم و شناخت جمیع دست از اقبل غلام
 تجریر بیان و سحر با حکمت الهی فکرمه اقبل استقامت عبودیتی
 و ششوا فی ظل اصحابی ای اعتبار العزیز الحکیم فتدبر ان ایام
 چه اسید و خود را از فیضات آفتاب بر سر و دست از به کمال
 اتحاد بر امر الله تمام ناسیه یعنی بیکر و ناه و بلیغ امرش شوق
 با شیهه امریکه ایوم سبب علت امرش غرضی شود با طاعتش ان
 کرده نزهتی مقبول نه کمال رخ و کجایان با عباد الرحمن سلوک فانی
 که کف امر تم من قبل علی الاعلی ان حکیم الرحمن بود است در لفظ
 العزیز الجویب استحقاق

ای بزرگترم که محبت جناب حق فانی و بطلان امت مرتن
 از حق کل طایفه بجز سیه که صحیح چهار با پنج ایام لایق و سر و بار است
 مؤید فرماید استقامت فانیه ظهور است آن ایشان در از ملک
 باقی محروم زمانه آنکه در با مختار است کج آن نوشته بود
 معلوم است چون آن جناب بنده عمل نموده اند و از خود مقصود با
 نه استاند برکت غایت شد هر امری تبه و آتی شود پتیه
 ایشان در ملک ظاهر میشود یعنی آنکه با نرفت بعرفان الله

بهر عقاب و تقبل قبل الی کلک علیما بان امتنا حق الله سبحانه
 کم من علم من علم و کم من فهم من فهم و کم من شرب من شرب کمال کتب
 اکتھا یارب الابرار اخذناک قد حضرت لظلمتک
 و انت لست اخرجنا عن اعمار و ذلت الاعداء کما کتبت لنا ان
 ایمان بسترنا بان طوبی لمن بعد عرف العیض تکلم بامر الله

العزیز العنان

انما ذکرنا سابقا فی فضل العزیز العنان و ذکرنا کتب الاسماء و حکم
 فی العزیز العنان قدرنا رسالک فی العالمات و تقرب الی الله فی الارض و لا
 تقرب الی شکرک متکار ان اللین بعد العیاض الی العزیز العنان
 فی خلقه و جماب قد نبذنا فاطمته عن عرسه و حججه و انظر
 و الوداع قد نبذنا العزیز العنان و دعوا الی کتب و الابرار عبد الماسخ
 بائع و البرهان تشکر الی کلک استقامت فیه الامم الالهی بفضلت
 انفسنا لانت و جود الابرار اید و نشنا اننا الله بعیننا
 حسن الکریم الکریم ان کدره اسکان باره و حق جار شیده بیاش مید
 قست برید امره افا کتب شرفیت و جود و مواتج نود
 محرم کینه در محبت اول کلک شکر کتب و بنای حق الابرار کل
 شیخ الابرار فی ضلال عباد کونای تمود و نود نود باید لکنا محبت

اورا هم از محبت خود دارند تا دست نامتین آرد آلوده نماید و اگر کار
 باز نهد قدر این خدا را بنده پیش این یوم ظاهر نیست
 و این عامر قع نه چه مقداره از او آید و همسایه که در صورت نمازی الی این
 دارند و بان فائزند ان امره فاقده تک الک الابرار و بذ الله
 الالهی خلق بران العزیز العنان العزیز العنان و کتب الله الابرار
 العزیز العنان بران العزیز العنان و کتب الله الابرار
 اجابت فائز و عزیز شده صاحب طریقی و کتب الله الابرار
 باید کمال کتب حرکت نماید و در حال کتب و کتب الله الابرار
 که ساء امر کتب شود و سبب انشاء و کتب الله الابرار
 و از ان حق کمال چاکر کتب الله الابرار و کتب الله الابرار
 شا چه چینی بود برای کمال کتب الله الابرار
 و ان نفوس کتب الله الابرار و کتب الله الابرار
 ایکدیگر باره حضرت انان فانی جناب الف و ما علیه کتب الله الابرار
 ایهام نوشته بودید از قبل کتب الله الابرار که کتب الله الابرار
 محفل نماید و در باره کتب الله الابرار کتب الله الابرار
 او را می شود دست شد ایشان سب الامر نفوس کتب الله الابرار
 رسانده و میرسانند باید آنچه نماند است ایشان برسان
 و اینکه در کتب الله الابرار و سایرین نوشته بود و کتب الله الابرار

شده و شرفیات نسبت به هر یک مشرق و از قبل ذکرشان در مساجد
 آمده است و آیات در حدیث مستند مخصوص ایشان نازل از حق تعالی
 جمیع آنها بصورت رضی موقوف فرمایند و همچنین در کتاب ابا میرزا
 غلامحسین علیشیرازی آمده بودید ایشان از نظر زکوة ایشان است
 شریفند رفت بکرشان در مساجد آمده است بود
 این خادم غافل از حق تعالی جل جلاله اسئال اهل است که ایشان را موقوف فرمایند
 بر اموریکه سبب علو مقام و تمایز است رب العالمین
 ایشان و سایر دوستان علیهم السلام که در کوشش و کوشش بوده
 و باقی تشبیه ناظرند از جانب این خادم غافل تشبیه
 و دیگر آنکه چند روز قبل جواب مکتوب آنجناب تفصیل
 ارسال شد و ذکر آنستیکه آن وقت بود در مساجد
 او شرف فرمود و مخصوص هر یک فردا فردا و جانا و جانا
 بدین سبب نازل ارسال شد انشاء الله بزیارت آن
 فائز شوند زندگان را حیوة تازه عنایت فرماید و هر کجا
 ذکر باقی حکایات نماید افضل الکرم و بسجود اعطا انشاء الله
 هیت ایام و نخل سدره مبارکه که ساکن است و تسبیح باشد
 مکتوبی از محبوبی جناب آن غلامحسین علیهم السلام بدین غافل

رسیده و جواب آن لو شایسته عرض شود باید آنجناب
 در امورات ایشان مشورت نماید و در تحفه صلوات
 و هفت عمل کنند و تجویز جانب این خادم غافل خدمت
 حسب کرم جناب و تقاضایه بیا انشاء الله تشبیه برسانید انشاء الله
 بنایب حق را محبت و فرکان از اشتغال نماند و تشبیه کما نظر است
 رحمت حمایتی دلالت کنند و دیگر آنکه اراده چنین باشد که جناب
 دست خود را بر مکتب جناب پیشان علیهم السلام عرض میفرماید و
 تکیه بر محرم فرموده بودم که اراده حرکت از اندام اخیر شده تا محفل
 سکونت آن معلوم شود اگر چه بی سبب انشاء الله آورده اند
 بابت کتبت مشرک کما عهده فرمود علیهم السلام محبونا و مقصودنا و
 مقصود العالمین خدمت جناب من علیهم السلام انشاء الله انزل انبیای
 تجویز شیخ شیخ برسانید انشاء الله تا اراده ناظر شده در
 خدمت آن شیخ الهی علیهم السلام علیهم السلام انشاء الله
 بسم الله الرحمن الرحیم

حمد المذموم لب الم بانوارهم الا عظم العرف الامم باقر جم الیه
 فضل امر من عند عظمی من رات الا نور و الاذن من عند

الأسرار ولوجرت وجه القلب قبل وصال نطق وليمة
 ولرب لم علم على حسنة الأعراف في اليوم الذي فيه لم يكن
 عمل خضر من غير طرب كل عالم وترغز كل زبان تبتين
 استب ولبنا على القين انصوا الياساق وداروا الى الآفاق
 حيا بقدر رب العالمين او كلك عبارات واورات فقلوا ثبات
 ونشرو الامور الحكم استبين فكيف كل عرض يشهد نامر باقا
 انجاب كيكى تاياخ فزوه ذى قنده جهنمى غير محرم احكام وديكر
 هشتران بود هر سه وديكر بوسه سيبه وديكر بيبه انصواع
 وشنه اع واستقامت وخدمت انجذاب فى سبل استجبابى
 وناطق بود كمال سزوت ووجت است انشا الله لا زال ان
 جناب بديكر وشنای حق مشغول باشند وخدمت قائم وعباده
 اطلاع باصحت استعاضه سر قوت نوره عباد اذلى تفصيل
 عرض شد قوله بل كبريا بولشرق من قرا استيبا

بايا سخن عزايضت بشف اصنافا ناز انشا الله لا
 زال انتم ثابت وبقوتهم اشقى فظروا على شهادت سيد پر اقبال
 وخرافات طاعت وخدمت تو وارن شهادت

كنايت

كانت ان اشكر كيك ان انجيبه بايا سخن مجيبا
 مشق است از برى ذرشته ودرين انصافين پس قدى
 نمانده بر اصنام او باهم عاكفند واز حق علم بلاه خاطر هر
 نفس اليوم بصرفان دستاست فائز شد او در حل حق محو
 واز ملا اعلی ذكره واده نشس معده مشقود وهر سوم باياى
 عبيد غيري ظاهر مع ذكك احدى لمنش انى انجيبه انى اما با
 منزه از حق تامل جمع صبره موافق فرمايد اگاه ناپيد وديكر حسب
 فينتاك الذين شتبا باذبال مجهر تجم الكرم كباى اهل جهاد
 تمامه و با سجد الم سزوا در است حركت شود به باخلاق
 واهمال فلقرا اديت كلسيه وكو شعر زمان بنر شاميه
 وديالى و ايام ظلم اعلی بديكر نفس تقبل مشغول اذلك ان مقام
 مستور است اچا كرا استباى آسى عرف انرا بيانده و بر طول و سوز
 ان مطلع شوند استبد كل با بخت استه قيا من نمانده انانجيبه شرف
 المقام على و بوسه و نامر بر جاير نفع به مرانته اليه من يوم
 وندكر انى الا الاى فرق بر حياي الخوم اليها و بوسه و بوسه من كى
 رب ما كان و ما يكون كسبنا من حق اكر انجذاب
 نموده نمجبر برسان انجباي حق علم بلاه بتا دره و سوزنده اشقى

اجماع آنجناب بنیاد حق که مشرف به حال در این آن بوده است
 فائزند ذکر آفتابان دوستان همراهم بودید که اجماع آنجا
 آفتاب جستی ستونده و بر آن بیست و نهم آن فقر وقت سرور
 بی انداز شد و بعد از عرض حال قدم تکیه بر پیشانی آن بخت
 اگر صبح اوقات محکمت با خجسته و اتفاق شکر است به توافق
 اتفاق را خود سازد و شکر آنجا در غلبه را بر هر روز و اجماع
 فرات رحمت از این عرض شکر ماری بنش آینه ششبار وجود
 خود فائز شده و می شوند این آینه که میفرمایند و در عالم
 توفیق می صدقه از شکر گمانه آنجناب حاصل بود آنچه که سبب
 مرست شد رفیع آورد و حجت افزود چندی قبل که تکیه
 منفصلی خدمت آنجناب و هم پیش خدمت جناب آن محسن غلام
 که حال احوال مبارک بود نوشته ارسال شد آنجا رسیده
 و انوار پیش طلب را حاصل نموده اینکه ذکر جناب این الله تعالی
 و جناب امیر اسد الله و جناب امیر صاحب علی علیه السلام
 نمودید که خدمت امر شکر نمود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 نموده اند نیز است عرض شد فرمودند
 نعم معلوما حق بل آنکه از بدین ضلالت که در این امر مستعد فرمایند

از برای اسما کلام مبارک آنرا از ایشان بستمند و ما حق علی تو سر
 الامر سیده مهدی من ربنا فصلت من منته و هو الله العزیز العلی
 و است که اگر جناب امیر حسین علیه السلام از اهل آنجا نمود و بودند آنجا
 موفق و متوکی باشند بیچاره و در میان یاقوت علی الاستقامت
 علی باکان علیه بر تکیه سیرت که در عظامه لب شرب کیون علی شان
 از تکرار صفات تکلیفات و لا فرضا تا عن الله الفرد الوالد العظیم
 و اینکه درباره نیایک میز از این العبدین علی بهاء الله از اخص ب را
 نوشته بودید در وقت حال در دوستان بنامند نعم با علی فی سبیل
 است الله موفق و متوکی باشند اگر از بعد ملاقات شکر قبل از آن
 خدمت ایشان شکر برسانید آنکه در ذکر حقوق الهی نوشته بودید
 حکم حکم الهی که کتاب نارسیده و تقصیر بسته باقیال خود نیستند که
 حق بل آنکه نظر خدمت رسانند که آنکه نموده آنچه در کتاب فحش
 طوبی للعالمین مطالبه مجرب نبوده و نیست هر امری که
 بر وجه و سبحان تامل شود بفرقی نکال ضایع اقبال کرد و او از نموده
 مانسند و من موی آن آن ربنا الرحمن العلی من العالمین الیوم
 باید آنچه سبب عزت و ارتفاع و علو امر است محکمت نمود که کلام

تعلق سخن علام الغیوب بر قیل الخا و هم سبب ایزد با سببی
 اگر آنس طلوک است اما از حق نفی است از اولاد که بنویسد استیلا
 بحال شوق بهشتیاق و تامل کیش است این میله بر ابا جبرئیل
 مؤیدین شایه از آنکه آنرا سوره کیمه اینک در بیان کلمات بکریم
 علیها السلام ذکر کرده بودید مرتب فلان آنگاه آن است استماع
 از مسخر فریض یک نوع استماع استیلا در آن زمان است
 چنانکه استماع آنرا می شود و از تفاسی است حکم که در فرائض است
 آیات تبه و لیکن سوره استغفرین و آنکه اگر جناب علی بگریه علیه
 جان استغفر بودید و استماع استماع استغفر علی می فرموده

فما انطق به لسان الامنیه قوله عز و جل
 و ان آت عنایت آتی نازک باشد که نشان آتی عمل عبودیه و کفر
 محسوب عالمیان اگر گشتند و این همه با ترک تعیبت آنحضرت و احترام
 علیه و جبرئیل بر من می آید علیهم السلام استغفر

جناب مرفوع حاجی سید علی اگر علیه جبارانه غایت در است
 اندر سر که از ایشان نموده و آنچه ایشان داده اند ذکر نموده و ملازم زبانی
 فائز گشت و هم چنین مگر که مگر که آنجناب مکرر فرموده
 و جناب لا میرزا اسدالله علیه مشکل جبار اجماع کرده اند

ایشان فرموده شد که آنجناب تفصیل ذکر نموده اند حسب الامر
 آنکه آنچه اولیای حق با هم دید میباشند که چگونه فائز
 شود و باید بار آورده ایشان عمل نموده تا طوبی مقبلین او
 مؤیدین بسیار بزرگان الوده نشود و آنچه با هم حقوق داده میشود
 ازین است که بعضی از شیخ درآید فرمودند بجناب ابو الحسن
 علیها السلام بنویس بر جمیع امور بجا بر ترفع با امرات تا نظر باش
 امنیت و محبت منقول است

از باید مکرر که در کتب است اقدس بره و ملاحظه نمایند
 که در سبیل میوب نشود چنانچه در نقل واقع شده از جانشین
 خدمت جناب بیات علیه جبارانه و سایر دوستان
 آنی جبارانه علیه هم تعبیر بر مانده انشاء الله کل شیخ حال
 آیت و بشایه اشک من و مانند نور نبی شایسته آن اشک من
 بیطی شیخ و جو انفقوا بکریم اینک در کتب است که فرموده
 و این شیخ آن شیخ محترم بود تفصیل بر یکایمی از شیخ را بر فرموده
 حکم آن از قبل نظر اشک من آنی صادر شد که در باید باست اقدس

فائز شود و آنچه با حق است حضرت اقان علیه
 من کل بهاء اباها و اجتناب منجبه مصلحت اند معمول دارند
 که گفته است اجتناب نظر شدن این اعلی بوده است و بکلیه
 رضا کار از علم غلبت ظاهر است تا در هر حال باشد عزت
 امر اطاعت و دوستی در اطلاق آن مخصوص من قبل است
 از بود که حکم العالم انجسیر و اینکه باره دوستی است
 بود که در هر حال کمال غایت از اجتناب نموده و بنایند این
 در حاجت که سرش شد و هر یک از آن شخص مذکور با نواز
 اقیاب حقیقت ظاهر شده و ذکر کل زبان حق جل جلاله جاری نازل
 طوبی لهم و لهم حسن ثواب و لهم حسن عقاب و لهم عزت الاخرة و الا اول
 اینکه باره جناب محمد قبل حسین و علی بهاء الله نبوت است
 ایشان موقوف شده است بر اقبال مخصوص ایشان و جناب
 تنبی پیش از آن که آن جناب ذکر نموده بودند الواح بر پیشانی
 نازل ارسال شد و هم پیش از آن در رسم خدمت ایشان علی ندکی
 و مشکلی کتب ارسال شده و هم پیش از آن مخصوص یعنی کرده
 حق در ارض ایشان لوح محبتی حضرت اکتب ارسال شده از حق
 جل جلاله رسالت کل ایشان را موقوف نماید بر حفظ آنچه عبادت
 شده مشنونات تلقی ایشان کمال تاید و برودت نفس غلط

افسوسه سازد و اینکه ایشان را کوی نموده اند مقبول فناء و بکن
 در هر حال چه عزرا را ملاحظا غلط نمانند مطابا جایز نبوده و
 هر نفسی کمال نوع و سبحان رضا اقبال و ای حقوق نموده اند شود
 و الا ان الله اودع الغنی فی حبسه و ما اتوا الا فی حق القرآن نظر نامه
 قولت سالی و تمام ظالم لغت تعلیم و تمام کفر نمودند بخت است
 آنچه از عرف ظاهر شود نظیر آن خود نفس کالمین است و قول
 سبیل با محبت فرمودند از هیچ دنیا بکنند و از کس فتنه
 اعزاز از اهل بیت نصیحتی که در قلم علی در محبت سرایت شده
 طولی اندک از حق نبویست لغت سر موی که باید بر آنچه سزاوار بود
 کمال رضا عمل نمانند آنچه که در کتاب حق این مأموند و کس
 ذکر نموده بود ای حقوق موقوف شده اند نوشته بودید
 که امر فضل الله عظیم و عسبیت لهم ذکر هر یک از ایشان در حق
 است امر سرش شد و نسبت هر یک است ظاهر و مشهو
 و اینکه ذکر اهل جناب علی کمال کبر علیه با الله مالک تقد و جناب
 لا تمیز است علیه و در جناب محبوبی آن اسم الله صدق علیها
 من کل بهاء اباها و جناب میرزا حیدر علی علیه با الله و غنا بیه
 نموده بودند که جمیع خدمت امر قائم و مشغولند عرفش شد

نسبت ایشان از اول شرفیاست از آنجا که فصل مشرق بود و جهت
 در دستها هر یک هم رسیده اند و آنرا اندک نیسانی موقوف بود
 شده چه که مال شمال ایشان زیاد شده که حضرت بشنود و چون
 که گوییم موجود است آنست که اصل جلاله اعانت فرمایند
 ایشان را و در شمال دفعه پس از آنکه مشرک خطا نماید آنه هو
 افسند علی ما شاء و لا اله الا هو العلی العظیم و اینکه در آنه جناب
 لا شیء من علیه بها الله و شکر بود که ایشان را الله تعالی بپوشد
 بر خدمت امر از قبل ایشان خدمت ایشان بحسب برسانید و بگویند
 ایشان را الله موقوفی باشد بر خدمت امر وقت را از دست برید
 و وقت خدمت یعنی خلق مرادند با کلمه التي از جمله الایات
 فی الکتاب ایشان را الله موقوف شود بر امر که بدو امر ملک و
 ملکات باقی و پاینده باشد چند شرف اولی است از آنکه
 مخصوص ایشان است و اینجاست که امر از منزل نقل نموده
 حال ارسال شود و ایشان بر ما شکرند ان شاء الله از نعمت
 آیات خرم شود و ما سزاوار که در شرفی که بطل از نعمت مقرر شده است
 جناب کامین اسم از آنجا که ایشان بحسب برسانید و بگویند

روز استقامت است و روز تملیح است و آنرا الله مقرر نموده
 با آنچه در ضمن تملیح ذکر شد ان شاء الله تعالی و در آنجا که
 بچشم علی بن اکیله با بیاوردن امرش شکر بود و در آنجا
 حق مستور ایشان بود و در آنجا که ایشان را الله تعالی
 مؤید است بر حفظ مقاماتشان و آنرا که در کتاب با بیاوردن
 از زمین بود و در آنجا که در مساحت الله سزاوار علی عرض شد و یک
 لوح عزرائیم مخصوص ایشان است و در آنجا که یک لوح
 اعترافه مخصوص جناب مبارک است با بیاوردن از او و آنکه
 جمیع نفوس مکتوبه در مکتوب جناب بنیاد است ایشان
 فائزند از آنکه ایشان را الله تعالی مستوره در ملکات منزل است
 با ایشانند آنجا که تملیح ایشان را شئون است علم از آن
 قدم نفع نماید همیشه بر شکر است و در آنجا که
 بیادند از تقدیر و آنکه در باره جناب علی کبری نوشته
 بودید مخصوص این سزاوارشان این خصلت ملکوت بیان کرده
 آنجا که ایشان زمین این معاد را تا به ایشان باقی نماند و دیگر
 معانی منت برند و آنکه در کتاب است و یوسف علیه السلام

از آن حضرت حسین آید و این ایشان جناب آنست حسین نموده
 بودید به احوال من بعد از آنکه عرض شد یک لوح مبارک
 از سما غنایت مخصوص ایشان نازل نشاء الله ابصار نور آن
 نازل شود اگر جمیع عالم بی بختی یک لوح از احوال حضرت نازل
 و در معانی آن تفکر کنند کبیر کانی بوده و دست با جیب
 آیات نبات و طهورات و علامات الله الی الا که الایه
 بقیانی نازل غایب که جمیع السوره اعلام از ذکر و بیان آن عاجز
 و ناقص حال این کمال حضرت و اقبال از آنست که تعالی طلب
 نماید که خضر احمد و من نماید و بنیق تا عین صوفی استسکین
 حایل نشود و اینکه ذکر جناب آنست در از اعلی فتح آبا
 بودند تماماً و در قدم عرض شد و یک لوح منجی مخصوص
 ایشان نازل نشاء الله مخصوص نازل شوند و از گوشه بیان شرح من
 و هم چنین مکتوب یک مرتبه که بتاریخ ششم محرم الحرام بود
 کالو را در آن بختی که چون نوزین مذکور است و نشان بود
 عزت مسک معانی از آن متشوع نمی بود که بکار عثمانی
 انیم ریح معارض را یاد آوری میبود انشاء الله تعالی

بزرگ مشغول باشید و بنامش نازد اینکه ذکر جناب
 لا محمد ابراهیم در ارضات و مسم نموده بودند جناب محبوبی که
 اسد الله صلی الله علیه و آله در کاشان نازل شد یک لوح منجی
 از لوح الهی بی بدنی بیاست و در حد آن باشند که در شحات
 سحر معانی عالم مرده را بطول از زندگی مژگانند لیکن علی البصر
 ذکر جناب منافیا علیها بما الله ذکر نموده اند ایشان احمد
 بنیفات حضرت فیاض نازلند ذکرشان در ساحت الله سر
 و دست و اینکه باره و چه نوشته بودید که جنابان فکوه محمد زعم
 حرم علیها بما الله و غایت قبل سپید داده اند بنیفا که هر زمانها
 خود ایش آن از سر که تفصیل نوشته اند اگر انوان یعنی حضرت
 نافع از کلمات نموده در آن روز بی بی بچهر برسانید و آنکه
 درباره جاسب احبابی که در آن ارض ذکر نموده در ساحت اشعش
 اعلی عرض شد این آیات علیات منطلع غایت مالک اسما و
 صفات نازل نشاء الله ذکر و شپان برایشانست و بجهت
 نازل کردند قوله جل جلاله

لمستقر في كل وقت السان باشاء الله في حساب ان استمعوا
 ما يكرهه بظلم من غير استسما به عوكم الى الله الفوق سبب انكم ان
 قدتمه استنابات الخلق من بين دعوا باعنه ففاسس مفعول ما اتم
 به من لكي تصدق العالمين قولوا سبحانك يا ذا الاسماء باطر
 الشاه وانظرا بقرات الانشاء واننا ظفر من الاق على نسلك
 بنا والتمدة ونورا الاضدية وبخبرنا ونحو ان في الفوق سبب لا على
 ابراج الوصال في اجتهت الطلما بان تحت بنا ما يقربنا اليك ان كل
 الاموال يربت تحت الاموات سارمين في جعل كسبات واحصا بظلمين
 اليك يا خافر انطباعات نسلك يا مالك الوجود باسلك الظاهر
 المستحق بوجوه العاقبين في انك تسبح انما تقرب في حرك و با تصد
 التي اقبلت التهام في نسلك بان توذنا على خدمتك و الظهار
 امرك و توفقتنا على هذا الامر الذي يرت قدام العلاء و استغناء في
 مملكك ايرت تخرجنا و اقبلنا الى اوق فصلك نسلك بان
 لا تخبرنا عما عندك فخرنا انوار العناء يا ايا و نسلك
 ايرت انت الكريم ذو الفضل العظيم فاكنت لنا من نسلك
 الا على خير الاخرة و الا و لي انك انت مالك الوردى
 لا آله الا انت الغفور الرحيم استغنى

اسما حتى اقبای آن ارض که خواب نشسته بودند فرود افرو آردست
 اندر مع حضرت و این لوح نسخ که در مسج مناجات مخصوص
 علی بن ابي طالب است تقدیرت آن خانه شوند بنای جمعی را میرزا
 اسد الله عطیة و هم ذکر ایشان فرموده شاید مخصوص هر یک لوح مخصوص
 ارسال شود آن دنیا الرحمن هو الواسع الی اللطیف الکریم انما
 خدمت هر یک تجمیر برسانید و بگوئید انشاء الله ایا پروردگار
 متقیم شهید که بر خاصگی که در آن ارض ادر شود و شاید بخرم مستغفر
 فرست مکن تو ره در آن ارض خائب و خاص را هیچ کرد و امروز
 روزیست که باید جو سوره جو انسانی بصیقل عنایت ابراهیم
 ظاهر شود و چه لایزم طوبی القوی تمام علی انصره امر رتبه
 با کجک و اسب یان آنکه من کل هذا التمام الکریم و اینکه
 ذکر اید همان اقبای تجمیر آن ارض نموده بودند که کج لوح نسخ
 اندر مخصوص بنای میرزا محمود حسینی و در دست آن ارض اید
 انشاء الله بگوئید بان آنچه از نشوند و لا و بوشند یا چیزی تمام
 حق بل الله بنا بیسای که تو رتبات مبدل میدارد و عنایت میکند
 طوبی للشارحین انان بصیرت دست هر یک کاسل اندک است

ارشاد و غیاث مکیه و با هم دوست می باشد و ظاهر آنست که
 سکار و دیگر ذکرش نموده بودید و همچنین آنکه
 با جناب محبوب گمراهی میزواج و علیه بهاء الله و الطافه ذکر
 ایشان در ساحت دلگشای دوست ایشان در ساحت دلگشای
 آنکه تا حال با ایشان در ساحت دلگشای سال اول که ایشان بهر پیش قدمی در برنجیه سزاوار
 بعد از ورود نامه آنجناب تحصیل ساحت منع از عرض شده
 یک لوح اربع ابجدی از نامه شریف من مخصوص ایشان نازل گشت
 آیات مخصوصه علیان مقام فضل و عنایت در باره ایشان منصوص گشته
 اعتبار بکلامی قائلی داشته و ندارد اگر چه اخصی با ایشان ملاقات
 نموده و بیرون نام رفته مست ایشان برسانید حق تعالی ایشان
 شایده عالم است که نظر ایشان نیز فرموده است رفت من
 باشد شیدا ایشان است حکمت بیان کلامی رازنده و حکایت
 تا از بندت ایشان بجام ملک ملک پانیده ماند آنکه
 در روز الیوم او خدا فانی شده و میشود انشاء الله تعالی آمین
 فریاد نفس استیلا و دیگر نقل اعلی در بندت کتبه محله نایب
 در ایامیکه خدمت ایشان بودم گزینی در شیبستان قاسم بن کا
 فرمودند امر فرمودند پوزارت نیست چه از قلب عالم ساکت

به حقیقت که تمامی بود که از من بیان ایشان ظاهر شد چه که تفریح
 مستور بود و امدی بر او آگامه تا آنکه این صبح بداد است لازم
 شد بعد از صیحتی که سینه مات شغل بود کتف محاسب
 شده و بر حقیقت امر مطلع گشت و مدتی اگر چه در حضور بودم و سخن از ایشان
 متخیر و بی صوت و بی کلام بود همیشه بر غفلتند و بعد که از محاسب
 صحتی فائز شد ساکت و تکیه ای انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 و قوتی بر سلطان و تکیه ای انظر و انظر و انظر و انظر و انظر
 و التوم الا شمر من امر فرمودند پوزارت و امر فرمودند
 و بیان کت باید بینه سینه بر رازنده و بینه سینه
 سان بگوشا و تبلیغ مزایا شده و سخن بر صبح مقام حکمت از نعم
 لذایح حق با اضطراب استعمل التومس و انکه مره اخصی اگر
 جناب پسران را سیدان دوستی ایشان دل علیه باها است نموده بود
 و همه سینه است شوق شیان قیامشان بخدمت مذکور شد
 عرض شد فرمودند اینست است بقاسمی فائز شو نمکه سزاوار این
 اندک منع است شونات ظاهر عالم در اقل من ان
 بعد از این انسان بصیرت سنجی ناظر بوده و خواهد بود
 لهما من ان الی فی الله رب العالمین انتهى

اینها بخانی قسطنطنیه بفرستند تا از فرمایند که بحسب طبع قلم هر کس است
 آنکه در باره او نوشته است همه آنها را بخوانند و بگویند که اینها چه بوده اند
 همیشه موقوف بودند و بخت بد از اهل مرخین بگریختند دست حق مستوف
 آنکه در این نامه خالی از سائل است که ایشان را در این وقت با طاعتین بیاوردند
 متوجه فرمایند که استقامت بر سرش از حجب عتوه التالیین
 و آنچه در دست العالیین و فقره که در کتب شریفه منضم است با مضمون
 آتش انشعل خواهد شد از فقره عرض شد و بطور اذعان تا از
 فریادها و ناله ها بخندد که حسابی در این عالم بود و بودید همچنین
 اجتماع بیست ساله انان بنا بر محبت الهی غیاب کل ساعت
 استعداده حسن عرض شد و با اطلاق بر اهل حرفه که در قلم سالیان
 جواد است عسکری الایمانی با انشاء استیلا است الازار الیک استعد
 ذار الظلمه انما ذکر که با کان ضیاعا طلق فی الارض ان ذکر الامم
 الفقه الکرمه و فقره امیرقان الله و شرق سیه و طالع الیها
 و شرقم از شرق الخورم با الله العرشید بی ایروستان که همه
 بیایست حق تا از شد در ایامیکه بطوب ترزل بود و در کمال
 مضطرب شد از غیاب ناکت اسما باقی اعلی قوه نمودید و بطراز
 اعتراف اوردی که معرفت حق بر طلال است مرتضی شدید طوبی که
 و در باره که

و در باره که بهار تضرع فیما ذکر است و مقرر علیها شامات فضل العزیز السبع
 قدر اینها میندازد با نسیب و بحال تقاضا متشکک شوید چه
 که شایسته است که بگویند بود همیشه امروز در دست که سده
 القتی فراغ فرمایید جمیع فقره و سئل علی بر اینها چه کوشش اوردی
 امروز است چکنده ای حق علی ابد امر قطع و بکنند است و در دست
 بصیرت چه که انوار آفتاب حقیقت از افق ظهور ظاهر و با هر
 ایروستان چند نمازید و بلایا و دریا با شیر اگر حق نجیب همچنین
 ادبای می و از برای خجالت شما حمل نموده اند ذکر کتاب با شما
 که جان و جسد رحمت نبوده چشم نوم را ادران کتمو آید
 شامات اعلا و سئل از شیبه بی و چه مقدار از صبر و استقامت
 و شقاوت که کنی شده عمل نمودید و سخن مقاماتی از نظر اعلی از برای
 شایسته شده که جمیع عالم نزد ذکرش معذور و مخلص بود
 ایچو باید که هم حق مقامات خود را حفظ نمائید چکنده
 بسیار در حق بنیامین علی بن محمد است چه میشوند الامر سید
 رب العالمین الیها المشرق من ارضی استجا علیکم و علی الذین
 آمنوا با الله الصوابیر استخنی

در چشم حسین مخصوص جناب المیزان و مومح علیها السلام
از قول امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که هر کس در چشم حسین
مشکل یا آه یا چیزی بر او برود و دعا بخواند و طهارت از بزرگی آن شود
بما را ایشا زار باشد و با ما بیجا است حال که در حدیث
آن آمده است که هر که در چشم حسین آنکه نوشته است
ایست اول مرده و هو المذنب العبدیر اگر ایشان را ملاقات
نماید در جناب اینجا در نماز آن چشم مست ایشان در مسجد وستان آن
ارض برسانند بیضا کهر با شوره ابروی ایشان در کف ایشان
و انکار در فکر کردن نوشته بود یا با جناب مراد ابروی ایشان
برجوع نمایند و در وستان ایشان افضل و عاقبتش با حسن و زین
مستقر آید در حضور از قبل آن چشم برسانند پس السلام که
جناب را در چه علیه بها و الله سیدی چشم برسان و کمال اول
ناسن یا بیخاکها که کشتا ایضا از این کما و لوح الهی حضرت
مستگرداری آن از جواد الی الامار اولی الاجار امر و زیاده
کل سید و نظر نمایند و بیس خود استا کنند لا ینفیم آنان العلم
و الاجار الامم بقوت حق بر سر بیست امر و در دنیا

نمیشد غم آنجا نماید و باقی اعلی دیابت کسب و کربان نزد
مظلوم بوده و دست از آن الله در حق شود آنچه مستلا است
زلم اعلی قول اخذ نماید که بر باد غافل شوند و از صراحت
از قبل کفر اعلی کل انجا زنده بطور غافلانه محضین و آنچه در علم
اعلی با کربان غافل شده میشود قفا قفا و این از کربان
قول آن که با نظر و نظر حسنه و علم التورات و الاثرین که کتاب
عظیم نقل آنست و الی الخلق و ما عندنا ان انظر و الاثرین و انوار
و سلطانه آن که بیکم و دو و مستقره این علم از کربان
اطراف برسد باید آنجناب ملاحظه نمایند که دنیا و باقیها
اعتدای خود و دست جسد نمایند شاید بمقامی که حق جل جلاله
از بزرگی برستان و مقدر فرموده انما نزلت ستنه الاثرین یا
علیها و حتی انزل من الی انفسه البالمین البها و الکتابه الله
فانزلها بالاراده الله العزیز العظیم استغنی
اگر دست ایشان رسید به کعبه انجیل برسان عرض نماید
اننا استغنی تمام صحت قافرا باید از آنچه بر جناب وارد
شد محزون مباشید انما لایفج اجر العالمین انما لایفج

درین

امروزه همه مشهور است انشاء الله تعالی این ذکر است
 پنجشنبه و جمعه هر دو روز نماز است یعنی پنجشنبه و جمعه و این
 امر از هر دو جمیع احوال است آنجندی مرتبه از هر دو روز و در وقت
 استغفار و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 نماز است از هر دو روز و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 انشاء الله تعالی که هر دو روز است نماز است با توبه و توبه و توبه و توبه
 کرده اینجانی هر دو روز است این سجده میرساند عباد الله عزوجل
 بعضی قرائت نمایند آنرا در هر دو روز و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 و بیاب هر گویای هر دو روز است نماز و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 بیدیه فرستاده از راه توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 ارسال دارند و آنچه از باب توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 نیست و در باب توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 علیه منقول می آید و اینها متصل است و آنکه هر دو روز است اینک است
 که از قبل از زمان مبارک اصفا باشد و آنیکه نوشته بود و دیگر
 از آن باشد بعضی حیات توبه نمایند و آنیکه عرقش شد
 چنان مطلق بر سر آن توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 مظلوم مسکود یکبار شرح و بیان اگر بعضی بطلان مراد

توفیق کسی شود و در وقت در جمیع احوال از هر دو روز است
 متوالی عقیق که طیف شد همان توبه است امروزه باید
 جمیع دوستان و اقربا با توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 و اعمال حسنه متذکره ای چکه حضرت امر الله باین امر بوده
 و توبه بود نهایت توبه بعد از توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 اصفا فائز و جویست من غیر توبه از توبه علی جبار و نازل آن
 و کس هر یک از این محمد توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 عرض اینانی که جناب است علی که بر توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 باین بنده ارسال داشته اند و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 جواد طلوع هر دو روز است توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 لدی العرش منقول است که آنکه توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 است و آنکه از بعد از توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 از جناب استخوان توفیق است از آنکه توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 در جمیع احوال که در توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 الیوم تبلیغ امر الله بود و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 فائز شد و اگر شان توفیق بوده دست امید چنانست که توبه

ایشان ختم چیزهای عرفی شود. الأجر بعد الله لفضل المشاء
 و کمال ما یزید و هو العزیز محمد البهاء المشرقین
 البقاع علیک و علیک علی کل عبد فخرت بحجرات
 الموروم باسمه القیوم و شرب شرب العالمین
 الحمد لله العزیز العظیم الخ اوم فی ۱۹ رجب الاولی ۱۲۷۵
 الراجح منه و منتهی التوکل بحسب الأمر علی عهد النظم الخ
 نوشتار ارسال شد و درج استغاده سید سید حضرت محمد
 الاکبر و همی و ذوالکعبه سنی التوکل قدمه و الفدا و محمد بن علی
 جمیع عهد و عهد و کتب بسته ارسال شد و در خارج نجاب
 حاجی ملا حسین کر محبوی جناب لایح حدیثه الاجمعی شده
 ملاحظه نمایند

ک

۱۵۲
عادتت عالی شایسته الی الله

الحمد لله الذی قرأ الآفاق فی حوض شرف افاق من غیر مجاز و بر نور
 آفاق قلوب العباد و انزل المبری بکوشش و تحلیان فی السباه و خیا و فی
 باعد و شرب کوشش و عمل با امره فی کتاب الذی بفرق الله
 بین الحق و الباطل انارة التوسالی بوم فی نفع فی التصور و التوسلی
 الابدیه و التوسلی من حق الازاده علی الهمم سما الیوم

جمی و درت طفاک الامان بین الادیان و طهره التوسلی المصنف
 الفرقان و جمله نفع سلاق الدین و طهره التوسلی المصنف
 و کتب قدناز و کما هم یکتاب الذی شخصه بوسلته الله و
 سلطان و فریفته و کبریا و طفاق است عرضت قال و قوله
 الا علی الا سلم علی انانی و علی و علی الذین حملوا ما امر و بین
 لدن علی محکم شکر الله الی ان یزعم زیاره بیت نبی اکبر
 قلبنا و نظین بعدد استغی

بسته اما فی حضرت قان جناب الف با علی شکل و ابا و کمال
 و شش عرض شد سید الامیر حکیم قرم بسته اندر و نظیر
 آملی بنجا و توان بل صبار است و غیر کتب یا ملازم
 فاحصیه ایشان بخدمت نامست و حتی از دوات تکلیف
 سید کبریا ان محبوب شریف شده فرمودند

از علی شریفین پسین و علی کل فی الله رب العالمین کبریا
 این بیانات و باره ایشان شنیده شد اینها فی انقض
 سائل اول که حضرت ایشان را مودیه فرماید و موقوف دار و نادر
 عدو الم باقری است ناظر بسته و جایزه علی عالم و عرب
 دسته حالک خدمت عالی حضرت آقا سی ستم و اما فی

حضرت اکامی مکرم و امامان مجتهدین علیهم السلام من کل ایام و احوال
 از جانب انتقانی برسانید آنچه از جانب ارباب و ارباب
 صدر جلوس منکر ایام نسبت با ل سزاوارت خطبه منور شده
 عرض شد هر یک تجرید و سلام برسانند نه بقیه کمال
 محبت و مودت و صفای هر یک از آن و اقرار از کفر یا بدعت
 مخصوص فرمودند این چه از جانب ایشان سلام و تبریک است
 دارد از جانب نسبت برسانند خدمت و ستان امامان
 آن ارض عرض سلام معروف سید ادرم و ائمه شریفان
 شود السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته بخ کرم فی ۲۷ شهر رمضان
 سنه ۱۲۲۱

هو الله تعالی شانه العظمه و الامه

اصحبه و الذی فی کل الی سله علم کل عرفان و شرف
 انکل فی سله و الطمانه جو الذی انکل من الطوره سهر الطوره و باناه
 العالم و عمل الامر الی ان شیده اصحابه و خلقت الله و روح
 صدیک الطوره فی استیاء الطوره تعالی تعالی من بحر کل فصیح
 من ذکره و کل بلخ من بانه و هو الفرض الواده المقدس العظیم
 الحکیم سبحانک یا من فی قبضتک زلم الوجوه و الامتک

بنور و حکمت و بهادرتک بان توفیر عبادک علی الاستقامه علی کل
 علی شان لا حصر لهم علم الذی من الله و ابانیک اربط طهر
 من سبب و خواره و آسنا من الذین عرضوا عاکت و تمام علی
 و هم بنک الذی فی ابای قدسک اربط قدی و لا
 خوانی اینضا انکل عالم مع الملک انک است المقدمه العظیم
 حکیم و حکیم استخدا و سبحان سید بخدمه قدرت
 الاخران فی المیلان استکله ایان بر کفر با عهده و یونیکم علی
 خدمت فیکل عالم مع عالم خدمت امامی حکم حضرت اقان
 علیه سلام الله و غایت سلام معروف سید ادرم ائمه
 و صحیح کمال منوید باشند و در کلین کانس سرور بیانشند
 تا سیکه کدورت ایام ایشانرا افندنا بد و اندوح و بیجان
 بازنداد با افضی جیسی دولت تدبیر برای ایشان خنده
 شده بنیانا هم و درینا هم نوبه حضرت اقان جناب
 اما استیم علیه منکر ایام و توفیقشان سبب
 اخوان و راق صدر جلوس بر شده انشاء الله انهم بر خفا
 واقع خواهد شد چنانچه این سفر عظیم کمال رحمت و مهربانست
 با تبار سید و بامر خودمانی نداشت انکار کشند از حق علی

جلاله مطهر امضا فرمایید است بر پیش تو تا و انکار تو
 باشد حضرت افغان جناب سید علی علیه بهاء الله
 و غایت اظهار عنایت فرمودند حق شاید و کواست لزال
 امام عین بود همیشه از حق بل ملاسا بل امل کرا اذل سینه
 ماوی سید و مجد و کوشه اعلای فرمایید شقاوتی عباد
 سید حاصل شده و حق ایکنه مبارک از ملکوت بان کلمه
 فرمودند اگر غفلت غافلین و ظلم ظالمین ملاحظه نمیشد افغانرا
 اذن بجمع نمیدادیم و در همین ارض مفرقتین میفرمودیم آنچه
 و لکن آنچه واقع شده و میشود از مقتضیات حکمت الهی بوده است
 خدمت سید روحانی جناب امام علی علیه سلام میرسانند
 مؤید باشند و هم چنین خدمت سایر دوستان آن بزرگوار
 علیه هم در باره جناب سید جید هم داشته اند همیشه
 آنچه یک فرموده بود صحیح و تمام بسیار بشنود طول کشید
 کل آنچه بواقع واقع است الله الله با اراده فائز شویم
 ان المحبوب هو ما ارادنا شهید بندگان ما را و عندنا
 در باره توجیه آنچه اذن عنایت فرمودند که هر وقت

نخواهند توجیه فرمایند این بشارت از جناب
 خدمت آنجناب و الله یقول الحق و یمدی تسبیح
 لا اله الا هو العزیز العزیز ان شاء الله بعد از تمام کار سید است
 آنچه توجیه میفرمایند آنچه در باره جناب سید
 دو وجه داده مرقوم داشته این امور با خود آنجناب است
 آنچه منسلحت دانند اعمل فرمایید السلام علیکم و علی عباد
 الصالحین و الله قد رب العالمین رخ ادر فرمودیم سبب
 ۱۳۲۱ سال المکرم ۱۳۲۱
 مولد

یا محبوب فرمادی بناب تاد علی کبریا علیه بهاء الله از
 اعلی حضرت اسم جو علیه بهاء الله الاهی نوشته اند او
 استاد کاظم که آثار ضری از او مشحون است این بشارت تعدیه و در
 منجمله اینکه تقدیر و کفر و در باره استحقاق ارسال نموده بودم دفعه
 بیو تظن جناب امین علیه بهاء الله و دفعه بتوسط حضرت افغان
 علیه منکل بهاء ایاه بکنفر رسید از نام اسم انوی استا که
 نوشته اند اینقدر محمد حجیات او شده که من وجهی ارسال

بعد از آنکه در عهد رسالت رسیده است که در سال شده است
 باید در سخن امامی بسیار وقت نماید چنانکه در کتب
 آنجور عمل نماید و در سال مبداء سبب آنست که
 امور بنای سبب اجتناب شود چنانکه در طلبه و فقه و سایر
 از مفسد تر تا خدا با او لفظ و الا اولی مفسد است بعد از آنکه
 اولی و اصول آن قبل رسالت شد همچو نظریه ای بعضی مکرر رسالت شده
 شما ملا خطب نما شد هر کلام رسیده اخبار نمایند آنچه بر پایه
 جای غیر رسالت علیه بار الله بود همیشه آنچه اینها فی انشاء
 و کواست است که ایشان با کمال محبت و رحمت است
 بر او قائل بوده و همیشه و با آنکه ظلم علی مکرر نماز شده اند و
 از برای ایشان نازل شده بود که در حرفی از آن کواست معاصی
 و شایسته ناطق بر شفقت و عاقبت رحمت حق جل جلاله
 فرموده یا امین علیک بهاد الله الیک استحق العمل بسین
 بشر سبب می عزیزتر باشد تا من قبل فیهما الحسنین من ظلم الله
 الغیر بحسبه یا عزیز لاتخزن من شیئی فی حق من الی الله
 العالین اما در کراک یا یای در کراک معاصی و در کراک جلالت
 رحمتی التي سبقت من فی السموات و الارضین اوید از فرشتگان

فکر دنیا نچسبید بر سر آن چیز برای هر یک نازش و آنچه که پیشتر
 اتفاق پان در سخن او بدگرش اولی علم رسیده بود
 زود است که رسالت میشود و با فرار بیان قصه ما بیان نمود
 میکرد و استغنی
 دیگر هر چه میشد جای آنکه بر روی هر فرقی با علی ما از آنجا بود که در آن
 برست مبلغ مذکور در بیانند بعد از عرض رسالت تا در سن اولی از
 ملکوت ایام مفسد عالمیان
 یا امین ایشان با کمال عزت و بر خدمت قائم بنفق و آنچه را
 مالک دارند آنچه واقع شود بر روح و روحان باشد آنرا تجربه مقرر
 اختری بشکرت با الصیاقن الکریم استغنی
 آنچه در باره این سبب علیه بار الله و الطاهره شمس نصیر
 اگر کمال روح و روحان منوریت او بر الله عمل نماید مقبول و الا
 و محرم مقبل الی الله استحق سبب اجتناب از سبب اجتناب نماید
 از آنجمله که نور و روان ایمان را برشته اند و کلین در آنچه بسیار است
 آویست توقف نموده و بنمایند نقل الله ان بودیم آنچه
 آنخیز نموده و غیر محول و غیر مفسد العالمین حکیم آنچه در باره و بود

مستری حضرت مرقوم در شب ذکرش نزد ایشان ابرو
 جایزند ستر این فقره از کل واجب و لازم استقامت نمانی از حق
 ایشان را موقیة فرمایند بقا و استقامت اگر خدای تعالی بخواست
 نمایند و بر خدمت قیام کنند استقامت ابواب فضل بر وجه ایشان
 مفتوح گردد و نیز خالق از حق کرم ملک قدم شرف نماید چنانچه
 دایم قبل ظاهر شده و شنیده اند فقره دیگر و بوبات مرسله از جانب
 نفوس مستهumbleت استجاب نماید و جناب کربلای اقصی طوسی
 و جناب القم بر تفریق علیه السلام و اول مرسله قبول از آن و لکن این
 وصول محبوب کرم جناب حاجی سید جواد علیه السلام مطالبه
 نمودند که اندر رسیده و چند شریک داده شد و بعد آنحضرت
 طلب نمودند و چون مکرر آنها فرمودند ارسال شد مقصود
 آنکه ذکر کرده و دفعه وصول این سه فقره داده شده و محبوب مطلع
 باشند فقره دیگر حسب الامر جناب ابن ابراهیم علیه السلام
 بسمت تقاضای توفیق نمایند و بکفایت رفتار فرمایند لکن الله

مقبول محبوب مقادیر

مولودتعالی شأنه العظمی و العالی

احمد بقدره الهی انزل الآیات و الظهور المستیبات و انطق العلم اراعی
 بین الارض و السماء آتة لا آتة الا بوجوه الف و الواحد العظیم بحکم
 و اتسلوا بحسب سلام علی سید الوجود و نبوتها و وفایه انطق و لمناه
 الذی یتحدثن صبح الظهور و ترغم العندیب علی الظلمه و علی
 الاله و احبابه الذین بهم انما اوق لبس الم و استقر تمسک الایمان علی
 العرش العظیم بهم الذین طابوا فی سبیل الله باذن الله و هم الایمان
 سالت البشایا توبوا ثم و جسم الزوداء بغنائتیم و کجکس
 یا جمعی دستخیز عالی رسید معلوم است که چه بجز
 عمر الله فریوح چکه بجز مقصود عالمیان مژمن بود و نبات
 محبوب امکان مظنر احمر که علی الله انشاء الله بسبب احوال
 بکرو نشانی حق جل جلاله شعاعی مشکید الراح اتمتقنای
 وقت رسید چه میشود این نام بعضی خائف و بعضی مضطر
 بعضیهم نظر الی الحکم اصحاء آن جایزه باید توفیق نماید
 تا وقت آن برسد و وقت هم اسرع از برق سر رسید مقصود
 آنکه بر احوالات و شان مطلع نشود و ذکر الراح مناسبت بهر زمانه

صد مفلحان پان مستحق نجات رحمت است اما معانی زیاد
 مبدل آید و حق جل و علا در سینه ای بی غیر و سراسر
 در نظر انجیب باشد جمیع پستانها بصیر و سکون و وقار و
 فائده و بگویند یا اولیا الله فی الارض است حق در کج حال عالم الهی
 معتزید و کلام را در عالمی که قرین از حق است بذات قبل از سلط
 خداوندی که شاست شنیدید و ازیت و دیدید بچشم خسته جان آید
 و کس بجست نلوسید نفس غلبه نایزنده و استخوانها از نماید حسنی
 نایب نفسی خستید که کشید آنچه بر شما دارد و بقدر بوده بدست حق
 فیه و حال هم جمیع امور را با و راجع نماید و بله اول شنید
 و تقویض نماید البته او هم شمارا دانید کرد و انچه کار کرد
 هیچ پدری اولاد را بیع نضید و هیچ صاحب غنی از غنا خود
 بکبر نمی سارد البته در جفتش سعی بلند مبدل میدرد و اگر
 چند یومی بقصدی حکمت باشد امور ظاهر و باطن را در
 جاری شود با سبسی نبوده و نیست مقصود آنکه غلبه حق اعلی
 نظر باشند و آنچه در الواح نازل شده و شکر و تقوی
 فدا یا بکنند و در غرضه جلال تراغ قدم خسته بجهت سیر
 و تسلیم و انفاق و اعمال مستحب و کلمات برینله منبعه حق جل

جلال و نصرت نمایند و این یا هم در حق از الواح استخوان طیار انظم
 جاری تواند فرمایند
 در نقل صحن شکر آبشید با هر کسب اعلاء کلام است کرد و اعمال
 طیب و انفاق در صحنه جنبه کنند و در اینها مضمون و محبتین
 نظر طیب بر بار که این جنود جدا آب قلوبند و مخرج اوب
 همان این صلاح احداث صلاح عالمیت تا غفلت است
 بان یوتد انکل علی با تزل من تکرر الاعلی فی الزبر الاکواح یعنی
 و متبرکات عالمی که کرده استان با آنچه نازند و عمل نماید
 و با اینها اند جمیع عالم بشاید چون ایشانرا حفظ و حرمت
 میکنند و عن راهم خود القیب جمیع اشیا خدای
 بود و چو عثه ارباب از چنگش محسوب جبال بکوش
 محسوب موسی با یک حسا عالم را بر هم زد چنگ با سر
 فاعلم و بر خدش قائم انشاء الله امید است که حسای می
 بجز نفس و موسی را بنگاهد و کل الی الله را نماید از غلبه حق
 یعنی تقوی و بالا با تجدیم حسب الامر مبارک
 احتیاج باید در این کت ام حرم علیها به الله الایمی و
 هم چنین غم و دوشتر عیاش و نیکین فهم اینها آنچه چندان

و بنای حق و ذکر مظلوم قیامت استند نه استحقاق بقیل
 آنجا بسیار محبت کشید و آنرا از نظر زنده و زنده و در الواج از حق
 اعلی مذکور شد چند بی اهل مخصوص هر یک لوح نازل از اسما
 شد لذا این کز توفیق رفت هر یک را از ابدال و نساء
 حجیر برسانیم و بنایات مخصوص است بنایات میبیم و
 چهره حسن یا برودستان ان از فعلی بجز نظر که بر سر و در بنایان
 نداشتند نه استحقاق محبت یافتند طوبی لیا انما ذکر ما پیشتر
 بنایات الله در حمت مستقیم بنایات خود صادق علیه السلام
 از جانب مظلوم تحسیر برسان انشاء الله بنایات مظلوم ظاهر
 و با تراغ الکتاب حاصل و بجز اعمال اطلاق مصروف بر آنجا
 برورند انشاء الله کلی صفای ندادند تا از شوند و بجز
 متناهی استی
 عرض نمانی انکه قدرت هر یک از انجا این و درستان
 کردار رض شریف و در آنه تحسیر و سلام بر شما
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
 رخ اوم غره شهر محرم سنه ۱۰۰۰

بسم ربنا الا قدس الا اعظم الاعلی الا

دست خا نجاب که در اودم شهر محرم کرامت آنجا بود رسید
 و شرف اصناما ملک اسما فائز تو را در کتبت تامل
 لیا این ناسرت رسید و بعد حاضر عرض نمود و بخت
 خال جو از ما بخت الهی شامید ایران خصلهای بزرگ
 حق جل جلاله است اعطای فیضات ربانی و انوار آفتاب
 معانی بر کل اریده و تابی و کن کل فاعل الا من شاکت
 یا ایا تحسن حولی تسرو العلق بغیرایه ای اهل ارض امروز
 طوبی بکلش فائز و در هر شهرش طوبی از برای نفسیک
 بشنود و بیایم و در کل اللعالمین آنچه در رسالات
 از قبل بعد بود کل صحیح مقبول و آنچه بر نفسی اوده الله
 الوجود مجری مخصوص ای جمال علیه جهات الهی
 علم اعلی شهادت میدهد بر ما نیست و صدق او و خود را خجسته
 شهادت داده و لا زالی زنده و ستان الهی که خیر نموده مع ذلک
 بعضی در ارض طایران معترف با مته نسبت خیانت او

ان جهان الانبیا کبر از طرف قلوب و سلطان جود و امان
 و امان کفوس معدود و کلمات نظر اعلیٰ نازده تمام هست
 و محبت بر تبلیغ امر و نصرت آن قیام نمایند و بفرموده از کرم و جود
 و مین آن آن حکایتی که الا خلاف بیجا است بیجا است الا
 نفسی الافاق و بفرموده جده بفرموده از کرم و جود و امان
 و جود و امان و در ارضی نری نشین هر یک بفرموده جود و امان
 و در جود امان الهی در باره ایشان نازل شد آنچه که در با اسی عالم
 قطره است نری نظر آن از حق طلب است تمام اعلیٰ و اعلیٰ
 و بنای محبت و محمد بن مفسرین گفته اند هر یک
 بشاکی ناری باشند بر علم و مانند شمس در سما و آنچه
 شیخ محمد عرب سیلانم از اجب ملاخط او تقدیر مقدر و امان
 و آنچه شود و اما در باره و چه با توان جناب جود و امان
 علی علیه بهاد الله و عاقله از ارض ملاقه شده بودند در این
 ارض جنسی از نفع مس قبله یا نیز موجودند و در میست
 که با او احسن قی الهی مؤید و موقوف شوند لذا از نظر نظر اعلیٰ این
 مبرم صادر اگر موقوف شوند مبلغ سبعین مظلومانی ارض
 میر میستین شهید علیه بهاد الله الاهی برسانند طوبی
 از برای نفسی که مؤید شده و یا بشود و الا حق علی جلاله

مقتضی است از آنچه نگردد و میشود و فرست از عالم و زنی
 آن آنچه غیر از آنست که در راجح سوت بران باطن
 دران نظر من قلب من به دانم که کمال روح در جهان و خدیشا
 و شد و تمام تقدیر نماید ای امین و در امان نظر آن از
 اول با ایشان آن حسن بکمال استقامت و محبت و روح و بیجان
 بخدمت تصدق عالمیا قیام نمودند بشاکی که از این ضرب است
 بگوشان باطن و این ملا اعلیٰ در سما بوضوح شکم تعالی
 تعالی بلامقام العزیز شیخ از حق طلب بر حسین ایشان
 بفرموده آن تک علی کیشی هست بر حال کرد از ارض ملاقتی
 موقوف شد اخذ نماید و در سال ازنده و الا فلا ایها
 و علی القرین ملا و ابا مراد بی کتاب الله رب العالمین
 استحقاقه بفرموده ضاعت تحمل اعلیٰ روحی و روح حریف ملکوت
 الامر فدا و ناز شد به چند ای قبل شارست حضور عیانت
 شد است بدان ناز شده ای این ایام خبر میدی می نوزده
 که که جناب لا محاله بر اسم و جناب حاجی غلام علی علیه
 بهاد الله وارد چشمه ای موقوف نمودند که بفرموده
 با سلطان راجح این خادم فانی از حق علی جلاله در کل حیوان

سائل اول که او بیا نمود را حقیقت فرمایید شرفا پس از این سخن بسیار
 مریدین و مخلصین متعلق فصل عقابیت در قدرت
 اوست بشکل ایشان و حکم باریب ملاحظه نمایند هیچ طمای
 شدیدند ادم الله بر اعراض قیام نموده و قوی مثل شط
 املی روح باسواء فناء دادند و در ایام خود ایشان
 مرید با است و سخن بوی مشغول و تا هزار سال اقامت از راه
 دینین ختمون اثابیدند علی سراسر از شرفا خط فرمایند مقصود
 از علم منفعت اعیان است و آن صنایع بود و دست لارال
 فرموده و میفرمایند قداصل صنایع را پسندید چکه سبب علت
 تسلیات امور شدند اما سراسرین شرفا اندر حکم و
 اساس صنایع مثل صنایع مقصود از علم علی است که منفعت آن
 عاید خلق شود نیلک سبب کبر و غرور و زینب و نظم دستم
 و غارت کرده و بجزو فکر اسم یکی لارال حق تر و انگر و نور
 حکم کبر و زینب ایشان چهاره صادر است مقصود بی مقصود
 و مقصود مرغ التمام و الارض آن فرقه ضالان مصلحه
 یعنی شیعیان بودند آنچه را که بود بخرد و بچوس بخرد و

از عهد و اقسام شبان ظاهرند اما تا آنکه و آنرا کم
 شرفا لارال درین شکل اسپان الذین انقضوا لیقین شرفا
 بیرون علی نام رسم و بقولون اقرهم - اجماعهم الا انهم
 من الاخرین فی کتاب همین دوستان جبارین از شیعیان
 معروض میدارم و از حق سلیم کلمه استوار دارد و خط نماید که باها
 قبل قیلا نتوند و بجز او لارال شرفا و از هر دو شیعی
 آهنی زنگانند و جلیات فرقه شیعیان نظر نماید چنانچه
 سال صادق و کاذب بگفته و با سلسله بسیار نام و برادر
 امام خود و کذاب بنامیدند و تا غرض نموده و جمیع بنامه قبول
 یکی شکل بر حضرت وارد شد و وارد شد بر عالم آنچه وارد شد فقط
 اولی ارجح اسطوره فدا و بحرف انجیلیت و در دست نفسی مثل او
 شیعیه گشت چکه حکم نمودند که هر نفسی بگوید تا خود در صلابت
 و باید متولد شود و کافرا و قلش واجب لذا وارد آنچه در
 کائنات نمودند و تکواثیر از آنرا است فی الکتاب
 خوان عالم کردن آن نفوس شیعیه بوده دست نقل الله
 بان ایما لهم بعد لاله لا انفسله و بجز جهت پس است

بیشتر از محبوب بنیوم و نام را با خط خرم بنویسند
 و الذکر و کشتن علی خاک و خاک من ستم که ازین
 قاموس علی حضرت امراة العزیزین و کونند علی العظیم
 رخ اوم فی ۱۵ شهر صفر بخیر سکنند و مقادیر

عرضیای سعده از جناب الیاء بود که در سید
 آنکه چیزی باورده شود و کلا در تاریخ شود با عرض کردید تا به
 از برای او معین شود یا این که هر دو مناسبت نام رخ
 مناسبت یعنی مقدس است از تفاوت مناسبت که در عالم
 نزدیکی نظر از هر جناب سید و هم بنقص مطلق باشد آن
 هو العزیز الفاکر القدر الیاء و علیک من لیسنا وانا الذکر العزیز
 سید

مولدت تعالی شانة بعلت والا

اگر درینا الرحمن الی جیل از همان نوادگان اول الامکان و آنکه
 الباقیه السانیه السانیه و الکل الاوسیه اسر الاوسیه و
 الواحده من تکلیف و من اعرض ملک بصلوة
 و السلام و الذکر کشتن علی من ارسل الله الی الامم و جلیل

مورکان شتر فاس من من الغنم و آفریدم تفریق و عالم ابد و
 علی الله و سبحان الذین نصبوا السبل و اشرف جمیع الیرا ان الیل
 و حکیمک نامت محبوب کرم سید احوال و غم بود که
 آورد اهل سبزه و تجارات و اموات و انکس و شایخ و قیام

بر خدمت حق جل جلاله بوده و دست احوال و انبقرات خدایت
 واقع و بلکه صحیح اندر صحیح بوده و با جمعی هم نشاندند بار او پیش
 حکم متفرق مبارک خواجسته الامر سید و شکی با او غرض
 تو عمل کنونی نموده اند آنچه حاصلت ایشان باشد اجر افزایش

فدا حق الاربیه انشا الله لذل انجذاب بطراز اهل من
 مرتب منور باشند از جوهری حکیم حسب من عمل علی الاوس
 بسخن آقا علی خطم آقا فی حضرت افغان علیه کل الیاء که
 از قبل امین و اولاد بعد بجز این اربال منوره بودند انجذاب
 بقرات هر دو ناز جواب عرض کرد سال شد انجذاب بر سبزه
 و از آن تو بدین شایسته خدمت محبوب کرم سید احوال
 الی الجی و من حضرت سلام و بی عرض سید ارم و حکیم

خدمت مبارکه و مستان که در این امر گشته اند بیانی مکرر آنکه
 و اندر ای کل بخش بل جلالت حق تعالی بی طلبه و انکار و کفر و
 دوست کریم جناب ملا محمد علی صاحبزاده فرموده بودند که اگر کسی
 فیضی ببالا کرد و اگر در این حق شرفی دارنده فرماید
 و آنکه بر علیه السلام و رحمتها و ایها علیکم و علی خادواته و علیکم
 و او تصدیق عالمین خاتم النبیین ص ۲۳ حج استغاثه

چهارم آیه تالی شایسته کلامی

الحمد لله الذی فتح باب الفقه و بیقاج همه الاغراض من کلام
 دعا و کل شیء الا علی و الاقرب الا علی اذ انجذب الخلد من اقبل
 المذهب و ان و طایفه هم چون و قصد کاروان توفیق
 قد اخذت کفر حق با این ترجمین مرغی اشکبار علی شانند کمال
 و ذاب کل شیء و آتش علی ایم و تمام کل طریق و وسیع
 قرة من آفات الکفایات توفیق الی مطلع الآ و شرق استینا
 اذ اراد الالک الاسباب و ان یخرج السواد امر علی بان یخلف
 به اطلاع البلاء من طاء الا انشاء خلقا نطق و نصبت تغییر
 و انطربت الارکان و تزلزلت الایدان و جعلت القلوب

و از جنبه انفس ذلت الاقدام و اقلق الامام من غیر
 الی الا سلام و عاقبتها و قلبها و سرع الی مقر الفداء فی سبیل الله
 النساء و منهم من استرجع من حراره محبت الله و فی سبیل
 فی سبیل علی شانند تحریه و الجلال علی و منهم من سرحت
 و منهم من اعرض و منهم من تقصیر و منهم من اذم عمر الاقبال
 و منهم من اخذ الاضطرک علی تان عرض علی الفقی السعال کذ
 قضی الامر من بیات ملک الیه الی ایسوی باب الحسن

اینکه سار که کشید از زمان حدیث من جماع شد که میفرمودند
 ان الایم عظیم خلیفم قریباً الی فیضی حکمت امرت و متلا
 لغیر سقره بقره اصواته و بیان حقی نکرده حکمت اینیم
 مابین اشقی کتب آتیه باشد و ثبت شده نام کسی ایام
 فاجتهد و با این شیئی تا یکدیگر کتب آتیه باشد فاجتهد
 مشغول شدند و الالک استانی عالی ترجمه اند که کتاب
 سفیر الایم الی رب عظیم و محرف تصدیق علیهم و هم سیر
 و الی رب من سبوی بجز و من الی رب علی صوت ترفیع
 و الی رب علی و هم سیر علی است و الی رب من سبوی
 مابین الالک و هم سیر علی است و الی رب من سبوی

نمای آبی مرتفع شده در سرحد آبیانی در این شهر شده طریقی
از برای نفع که در آن مختلفه نیاید انسان در آن امر استیم خوف
ناحت است ایگامیش کی از این کس که ایوم چه در عالم استند و در
حق قیام نموده شود بیایند و از لای شسته بشیند و کثیر لغتند که
نوشه لوح در برای بود و در این امر از او هر چه داشت بود چه
دهشت و غمناقصه صلح و طراده از برای چه صدها میسی از برای
چاره و بکایا او درست که بود نوشته در این شربت چهار فرسخ
بعضی طیاره مع حساب نزد شما میسی بجهت بود سکر کاس موی
این قومس غافل ایچان قدیمه و گمانی موش بیکند نه اند بر
نقش کسند و در رضا جمل کس زود است که بنو در روز
و با اینها کتار با اطق کرده انسان تخمیر است که این هم
که شربت اگر بنویسد و یا است مسئله و نظومات قدیمه و بیایست
مشرفه راه را انکار نمایند بجا میسی متوجه نیست و بکلام
انت اهر و اللذین استوسم ملاحظه نمایند در صحیح کتب دیگر و نام
کمال فصیح نگردد مع لک عمل نموده و هم آنچه که صحیح قوی از حساب
نموده در کتاب شفا و یوسفانگردد و از ای المریه العلیه

اول شکر الله است بارگه من السماء من عند الله ذات جلال است
الان قال الله ذللت لاحتجاج الشکر و القدره انما انما انما انما
اضافه انما داور شکر عمل کسی که می انجام شده که در انعام حال
قطع شده و قوله اول کشفه که بکار شکر از جهاد طوالت میان شکر
در حق نیاید و آنچه در کلمات قدس است که هر چه اول کس شکر و اند
بناحق میفکند و در غیر اتفاق محبوب از حق میطلبیم شکر
از جهت ان شامیه اند و در حق خود میباشند که کتاب است آیات
شکر شود یعنی لایحکمت و نظر نمایند و مردگان از حق است
آن حکمت و پیمان نند که است بیعین انبیا انهم سیکر الیه و بلای
محبت فرزند و با سخن جمل طالع نگردد که شکر است در قیام تا این
کمال است تبلیغ امر ان شکر شود یعنی شکر کرده و شکر
است عالم شمس را به عالم زمین تعلیب نمایند طوبی از برای آنکه
امروزه اول کس که زود شکر و ان کس که در دنیا عالم واضح بنمود و
سعدت طوبی را علی نظام و ظاهر و با طلق مع لک احدی شاعر
الامر انما است با درت عمل شکر و سب العالمین نسل است این سخن
عباده علی عزمان الموقد و غیر جم الیه و الموقد علی با شکر و
اموال الموقد العالمیم و کس که کتب است شکر کتاب که در صحیح

آن اشکال بر سینه امیر قیامت جنت و سرور کشت چو ک
 بزرگتره عزمین و جنابین مطهره بود انشا الله لمزل الازال از
 کور رحمت آسمانی با شایسته و خدش مؤید همیشه غایت حضرت
 محبت شایسته خلیل طایره بود انشا الله خواهد بود ایگه که کور شد
 حضرت اقبال تاقی آقا علی مکتول ابا و شمارا احسان فرموده
 در صحت او تشریح فرموده هذا انزل الرحمن ملک الایمان
 یا ایمن فاستغنا ذلک کتبه علی قلبه کما ضل علی الرحمن انک
 من شایسته بکرم ان فرج بگری تم شکوات با ایگه و ملک من
 الفانزین بقرت ابارت کتبه دست ناز انصیرت سبب
 عمل هیچ عالمی بی سئل اند خارج نشد و نخواهد بود هیچ امولدی نشد
 واضح بگویند آندهم حق طلم الغیب ان طین فضل کتبه
 و کتبه کل الاستخاره فیما الامم العظیمه انما اقبال سده شسته
 عرفان کورایت انسانی کبر سر علی و جسمه شسته بگری و صفای
 فضایل سینه سده اقبال خود ناظلمت قد خلقهم و خلقهم
 و عرفهم و کتب لهم من علم الالهی ما لا یخلع الا انفسه کلمه
 علی العالمین استغنی
 انچه در باره جناب حاج ب علیه السلام نوشته بودید ایشان همیشه

نقش

در نظر کبر بگوید و اند و بقیه مانت آینه نازنده و نخواهد شد
 و منصفان استقر و در کی از الواج نازل آن کتابها بود سبب
 از حق و سبب جوهر منور نماید و بگردد تا شرف حق انوار شد با عقیده
 ایگه در باره لیل شسته بودید عرض شد قوله قرآن
 اموز باب غایت شقوق حوت نکوت مال کسب بفرق بماب
 نمود و بر فلان شوق ای ایمنی ناز کتبه فاصد حق استی از شسته
 هر دو نشد و شسته شد انشا الله بنات حق سرور باشند
 و انطق نظر از سبب بر کما هو اعلم انکم استغنی
 ایگه در باره ما جمی ابا بانو شسته بودید در نظر کبر عرض شد فرمودند
 یا ایمن قد صفا انکرت فیه نسل من بان ایتقد من الله
 علی الامم و منهدا لجماله الی باج نام جوهر ان تکلم کور الرحمن
 الرحمن انما ذکر من کثره انک شرو بهلنا انکر من لمن تکلم حکیم
 طرفی لطیفیت فی ایام رحبا ولو یحیی من جنه ولید نازت
 یا انک کما کتبت خلق العظمه فیه العالمین من الله الایمان
 بگری معلق فی الارض و کما انما سراسر شرح من انک لکن
 انما ذکر کما و سبب انک منی من بانه رب العالمین من الله
 بان سبب انک انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما

الرحمن

عن علی مرتضیٰ از امام حق علام الغیوب که بر تالیف این کتاب
 الذین نازوا بعضانی بحسبنا لیدخل غایتی الا انهم من اهل الخلق
 لدی الحق انهم استخیم استحقاق
 انیک در باره ملک حسین نوشته بودید اظهار غایت فرمودند
 ایشا الله زیارتش اولدی العرش مقبول است هر قدر وقت
 خاص حق توجه نماید هسته محروم و ایوسس نخواهد شد و انیکم
 منبع نازل شده این نظر حکمتیهای با بعد تمهید بود در سینه
 از الواح غیر کتاب نازل علی القاضین از حق علی فرساق علم
 که اولد سو قی فرمایید غیر مستقیم دارد و انیک در ترویج نوشته
 بودید اذن غایت فرمودند ایشا الله مبارک است و
 کتب مطبعت برضای طرفین چنانچه در کتاب اولد حسن ارشاد
 انیک در باره محبوبی جناب راجع علیه مکمل بهار ارباب نوشته
 بودید همچون ایشان بنیاد مخصوصه آیه نازل شد فی الحقیقه
 همان قسم است که جناب نوشته ندرت عظم چندی بل در آن
 خدمت ایشان تخصصی معروف است و حسب الامر لوح بر
 ارسال شده تا ملامت نمایند و بر تومس ستیزه متقبل القای فرمایند
 انما

از مقام آیات در منزل مکان بجزوه تازه فاش شده اگر چه
 ایشان رسیده از جناب بنیاد عمیر رسانید انشا الله از حق
 عزتان هرگز از حساب آن بچشمه و بنوشاند از حق مطهر
 آن بفرقی مؤید فرماید باصفای جناب آن در حقیق ذکر فرمایند
 انیک در باره جناب طایبی ملا کاظم نوشته بودید عرض شد
 چنانچه از کتاب فی الحجاب یا با الحسن قدس
 الامتاق من آیات ربک انکب هم اطلاق آثار اولد در حق
 و از زمانه باقرت بچشمه الملک الا الذین طابوا و اوشی الا شرف
 فضل الله تعالی با طریقه علی است در هر آنده هم نوشته علی اراد تمهید
 مایه نبایان ربک اهل الغیر اللسان ان اندی نازنغله در حق
 که در هر نازنغله من الغیرین فی التزیه اللواح ایشا الله اولد این
 باصفای لوح بریان و الواح منزل قبل از شرف بعد ایشا الله
 لوحی از الواح اوسله الیوم لیسان منده حسن کتاب یک بخواند و نور نماید
 لبسته کبوتر استقامت نماز کرده و جنبای حضرت حق تعالی
 علی العالمین علی السلامین فی القاضین استحقاق
 انیک در باره جناب آخ م علیه بهار ایشا الله نازل می نوشته بودید
 عرض شد چنانچه از حق برسان است
 مولانا محمد علی الاجنی چنانکه کتاب کسب الحسن فی الحجاب

و سخن فی نقل کتاب یعنی بیکر و نه الفی قرآنی است
 نری السواء کما اختلف علی السجون علی شایع
 لعمری خولا یقولون الا اسما کما کتبت لیکتبت من ان آیات
 شدت انما کلمه جمل است من علی القامه ان فرج بکرمی و باز خوانه
 کت من قبل آن یک است اسوه الفیضه الطاهره
 لدی الظلمه و قرینه است اسما و ذکر آن یک از خدمت من کما ظلم
 کزین سبلی علی بر ما ذکر است اسما با استی از شک و جبر است
 رستم سبب الاء باسم فعل استخرونه استخرونه تو کلمه علی استخرونه
 فی انسابی و الا یام کذک استخرونه علی با امر من استخرونه کت
 الانام و الیاء و طیک و علی با کت و علی لزمه فانما ذکر کت
 کت الیه و العتاب استخرونه
 اینک در باره ما بنا و بنا بجهت طریقه شکل اسما و ذکر نشود لدی انفس
 عرض شد اظهار غایت فرموده است انما علی با یقیع هم
 مانز کردند از حق سبب که ایشان را بطلان می خیزد است باید که
 سبب اقبای نامین انفس کردند اینک در باره بنا سبب یک
 نوشته بود و با اظهار غایت از مشرقه امر قبل سبب شده
 بعد از اسان به نقل سببان تصریح کرده فایده چکار ایشان است

فرموده نه است یعنی از سبای خود و الا ح مشید مخصوص اول
 و درین بین نقل رسال شده آن کما کتشت اگر کما کات
 نمودید از قول نقیانی که پیشتر کتبت برسانید و کتبت کتبت
 الایف و العلوب فی بود محبت زینا الفیضه الطاهره
 و ذکر کتبت همین و تراب یک است و آن علامتین و اشارت
 بود و در است فرموده عرض است فرموده
 اما کتبت لزمه آنکه نام و قبله الی انفسه الی انما و ارجح است الی انفسه
 تحت سببنا علی الایحی کتبت نقل سخن فی ملکوت السببان یعنی سببان
 از اسوه الفیضه کتبت علی سبب الاء و بر علی ان کتبت کتبت کتبت
 جمیع سبای امی لدی العرش مذکور شد چگونه و فی نفسی است
 ذکر می نماید یا بعل سبب مانز شد و از کتبت حق محرم اندام سبب
 مقبله مستند نقل علی بر سبب محرابت شده با سبب کتبت سبب
 فایده کما بیان تمام فایده کتبت از سبب سلطان اسوه الفیضه استخرونه
 استیکه در باره بنا سبب سبب سبب سبب کتبت کتبت کتبت کتبت
 ساختن کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
 اما کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
 کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت

و سکن بی حیا و صفا به رجا العزیز العظیم ان ذکر من شبلی انبیه نیز
 قمریت التي امنت بالهدى العائین که فضلها التي باجريت
 فی سبیل الله انما کونیم باقتضای الاصطحابه انما کونیم فی سبیل الله
 ریحتم القدرت یر قول تحمذ بن ابراهیم یعنی ما یضرب الامراء
 و مقتدر کبر کل قافل مرید انهم یریدون ان یصلوا الی الله فی سبیل الله
 المقام بینه فیکف من یخلق فی سبیل الله لم یزل یحکم الله الاله الاله
 الله و یخبره انشی

اینکه درباره جناب میزبان سخن آموخته بودید عرض شد فرموده
 است اند بعبایت همین که در بیان در گل سپیان یا باشند
 و باقی علی نظر باشند ایام را فانی نه تغییرات و تبدیلات
 عالم نیز نسله لسان است و اول آنرا حساب رسید در برزوال
 و قضا آنرا در او موجود است لذا صاحبان بصیر که پیشان
 بنوعی صرفت ربانی متوجه شده به یاری حق تعالی توجه نمایند
 طوبی از برای نفس که در این ایام را بماند و باطنش را
 قیام نماید آنرا من علی البصر فی المنظر الاکبر و کل السرفان
 بین ملائکه الامکان سنن الله تعالی بان یوتیهم و یوتیهم و یوتیهم
 و یرضی ان ذکر من شبلی علی بن محمد الذی ذکره فی المکتوب

الذی ارسله عند العبد کما فی المکتوب المظلمه یحیی بن کرمی الی المکتوب
 السان بویه علی ذل الاله الذی یرتک اقدام الی الله الامام استخ
 و انک ذکر کتاب ما یحیی علی و ان شبان الا عبد حسین و حسین
 لا میزاد حسین که با این سید کبریا سانه فرموده بودید ذکر می نمودند
 اندکس معروض گشت و نسبت به هر یک شمر شایسته مشرقی اند
 در جمیع اوقات بزرگوار شایسته ایات باطن باشند و در اسما کا
 قلوب بجلالت بیان جا بود ما می اما ای مقام جواب کتب
 قبل جناب است که تاریخ آن

و اما مکتوب آئی آنجناب که در محرم ساله با شیخ آن بود رسید
 و مراتب جناب جناب محبوب عالم افکار مشهود طوبی لک
 با بیجا گشت الله متوجه علی حضرتان و افاضاتشان و متوجه انبیه از
 شوقین عزرائیجا و معانی سلک جناب که آنجناب را موش فایه
 بر استقامت بر امر و ظاهر فریاد از آنجناب بجز که سب طقت
 ذکر التبعیت اینک در باره امور است و حجابات خود نوشته بود
 و تحمذ بن عافان و لا افرح با جهات بده که خلقت جبا
 منزل الایات حتم نزل الازل غنی بود و خوا بجز در این سخن
 قریب صد و پنجاه نفس متوجه و پنج شهرت نوست
 لا میزاد دولت میرسد رسید و چهار محل مخصوص مسافران

در کتب

بر این آیات معین شده و کفرانی و کلام با علی مرتضی علیه السلام منع کف
بفضل الله و جوده و معیت راست و آسوده اند آنکه او کما علی بن ابی طالب
فاته لهور المعطی الکریم توفیق نقل الاحوال علی الغنی النعمان فی بعضی
بر تنوع و اندام الوالدان المانع ایجاب الکریم و لکن کفر که در سینه
اجتناب با قرین بعد و خجسته امر مقبول بوده و خوب بود آن کلام
میگردد بنا بر حدیثک و انحصار بق و الایمانه و انحصار مقبول
چنانچه در این سینه کشته روح امات و لوح صدق
روح دقا و لوح انقطاع و لوح بران از سواد شست
آبهای نازل طریقه لریز و علی با هر من لدن مرتجع و نیک
اظهار سخاوت از جناب ع علیه السلام که در سینه و ایشان از
اول امتا مال است در مع رحمت شده اند با سستی آنی که است
منزوره هم از حق مطلق ایشان را منوی قرایه و انشا الله تعالی
بوده و خجسته در ذکر ایشان در ساحت احدیس بوده
و باره جناب ع علیه السلام نوشته بودند بحجت و ظهور
لدنی العرش منجذبه است از قول ایتالی محمد فی سینه
برسانید و لوحی مخصوص ایشان با جناب و در قاطبیه است
ارسال شد انشا الله بعد ان فائز شوند و رساله تعالی این
بر تقدیر و یوتیره و میت قدر با پیشی کجوده آنکه او العزیز الکریم

درین جزیره که کتب انجاء و نجات را اخبار فرموده و بعد از منور ان قسم
با بخل و مبارک توفیق یا ای کس طوبی کف با وفیت بهیستی و بیخ
و تحکمت کمالی و عزت با مالی الذی فی سینه کتب از سر قلیه
این سکر دل کتب کبریا منور العین ان کمال عاقل که با کتب کتب
کتابان نقل شده و نقل شده و تحکمت کتب از سر قلیه است
انتم است الاثرین صحیح امور و لا غلبه با اندام نظیر فضل است
ساقبلازم لذا با بیسیع اهل ملاحظه و تاملی رسمی صادر شود که سب
قران است که هر دو مخصوص بیستی آنی که مین غایت ایشان نظیر
در سخاوت بجز کرم ایشان متوجه است چنانکه بود که سبب فرجه
نفس شود مولی آن الحامیه آن با ما از تنوره و در حجاب بود یا ای کس
ان التبع سماک آنه انوار العفراء انوار الطوف اندام الوالد آنه انوار ایجاب
آنوره انضلال آنه انوار الکریم استخار بعضی شیبیا که قدرت ماند
نفس است با یز شود و نیست اگر بی آن سباب فخر عمل منور لو بی
منوره و که در خیالی خود ننموده و فرستی و لکن نظیر امر مرتعی که در است
نقشایه انزل من سجلی از بیات جابر از ای با یون سباب همیشه ایام
نواهی آنی نظر باشند ای ای کس انزل کتب نوشتن آنی که
و پستان آن منوره و اندام نظیر امر مرتعی سبب شکر است لذا
نصرت الهی انکار ننمودم و ایجاب فیوضات ما برود جنود دست و کرم

کتابت بخیر کرده اند ملا علی قلی کاتب سپهری باره صورت مینویس
 جانز تمامه پند باندان ابیاع علی مرتضی الرضوی ایمنی شاه
 و فضل صورت آفرین که از منی بهتر بود از سب او نبود و دست مع اکمل
 آن جناب مثل عمر قانع شمر قانع کشته بود مع آنکه داشتند که
 از سب محبت سب کبریت ایضا نقل کرده بود باید که یک مقام
 از علی بن ابی طالب از آنکه میفرماید آفتاب شقی بر او نمی است این
 آفتاب است کبریت عالمه طول است و طوبی محسین تیر تیران بود
 او در حسن پیر یعنی کلمه ای و کل لام من اجل اسماء ان نقل که کعبه
 یا حیره صامین آنگاه باره جناب آغا محمد واکمل نوشته اند
 که در شان نقل شده و از علی ایات مقدسه فیه بانه ایشانی نقل و
 ارسال شده و ناله با ذکر قلم تیا علیم حکیم آنگاه باره جناب آغا
 علی بابا تقدیم شده برید از این جهت رسوخه است که گفته
 لادان خودی باشد و خدمت سمرقانی ایضا از این سخن که بر وجه میزند
 از حضرت محبت آفرین مثل بودند مثل اسمعیل بان و توفیق علی اکمل
 و بریده علی بن ابی طالب است از این تقدیر وقت بر چند یوم قبل از وفات ایشان
 نوشته ارسال شد مع الواح نینده بر پیکر کز برای بعضی درستان آنگاه
 بودند جناب شاه رضا علیه سبها تقدیر از علی اکمل امامت
 نمودند از جناب این بید تعبیر برسانید و مذكور دادید

تقیی عرض زیاده که در میان جلال پوستان خود را فراموش نمودند و آنچه
 منو یعنی نقل نفس این سب که در میان سخن آنگاه در کتاب نوشته
 بودید اگر کتاب بار یکو بدین من الا آخر آنکه بدید
 آنکه از زمان مبارک مرده بعد مرده اصفا شده چنانچه در همین
 کتاب در مواضع عدیده آنجا نقل کرده فرموده اند چه مقدار
 از ملوک و املا و روزگار و طهارت و عرفا که حضرت اصفا کوه را نقلی
 از دار فانی طشت نمودند و آنجا در فضیلت حضرت مکرر از این
 فائز شده از دست زبان که باید که زینت شکرش جدا بود
 رحمت آنجا در دست از حسن شرح نمود و هیچ امری شایسته
 نشود و آنجا در دست آن رنگ بر می نویسد آنجا علی علم
 مینا بر من مطهرین بس و آنکه بعد از آنکه کتاب آنی هم مکرر حضرت از ایشان
 اطالی جناب او ما علیه نقل می آید با آنها نموده بودید بحسب الامم
 آنکه آنچه مرقوم فرموده اند نقل شده از نوبه حضرت و چنانکه در
 مرده بعد مرده و مرده بعد مرده آنگاه سیدیه نیست برید و ناله است از
 بدین دست خود بر رد چنانکه از این فائز شده بسبب
 بدین مقام عظیم و بجز از صحبت شکر کتاب کمال علی شکر ما با
 نوشتن بودید چشمه ای مثل محسوس ایشان کوه است ایضا
 از سب شایسته آنکه از ارسال شده همیشه در ساحت اقدس شکر

بوده اند عرض حسب از زبان اینها هم فانی خدمت ایشان
 برسانند و عرض نمایند باینجه خوب خواهدی تا وقت باقی
 و عمرانی و خدمت باقی و وقت باقی و میان باقی
 و زمان باقی باید عمل بکنند و شایسته هر شایسته کمال مکتب عبد
 و سی نمایند بجز در شان حضرت ارفع بیلیکه کمال منزل انزال
 اجتناب از توبه نماید و موقوف نشاید و فاقه دارد که بر لطف باستان
 فریاد و گرفتاری میرزا جعفر انوی مرحوم ۲۲ گفته بودید پیش از
 بطراز عرفان فایز شوند و باقی از منظر شما آنچه هست هم بر کمال است
 بوده و خواهد بود طولی نمی آید جا را داده اند اسئله تعالی ایشان
 بوقته علی فکستند که او اگر هم الوه و در اجتناب باید بسیار رسیده
 و در کتب صریح بی ندارد فاسد آنچه که در بین حدود و خدمت مشغول
 بودید و بلیقا حاضر در کوفتات شما گوشش و نخواهد از این جهت
 وجود و آنچه از آن علی جار می تصور اطلاع اجتناب بوده بر
 و الا اسان عظمت شهادت داده که اجتناب از برای خود علی
 تنزه آنچه کرده که می باید بوده اینها هم حسرت اینها هم
 اگر چه البیوم تمامات اسباب مستور است و لکن نسبت
 ظاهر خود است خدمت جناب امین علیه السلام

کمتر برسانند و بگویند از حق بیلیکه که اجتناب از علی است
 و در حق استنمیدار و خلقیکه غایت فرموده و پیشه این
 عزیزان پیشه و دیگر چه درنده احوالا خود را بپوشید ایها
 عدلک و علیه علی من لطف شما ائمه و قام علی خدمت ائمه
 و دیگر عرض شما و بهائست اجتناب از خدمت انصاف است
 روحی و فانی از برای توبه همه الا عرض فاقه عرض و چشم و دیگر چه
 اجتناب از او اگر و بکنند و همین جمع همانان کمترین باشد
 چهارم ۱۰۵۱ بیج سلسله تعالی

بنوانه تعالی شانه

حرفه داران کمال ارض و سارا متصور یکبار معبود
 جیتارا که هیچ احوال بیدگان خود را متذکر داشت و باقیم
 و بختی که آری یافت نسبت جتیمین این آفتاب شرف و
 فضل و نظایر اشکار سزاوار که اهل مکان را بجان و در سانس
 نایبند بکثرت عنایات و توجیه لافصال خیر و الا
 فایض و نه بختی که خوب خواهد رسید چون
 بر صحت و سلامتی اقا باین انصاف و آنچه خوب بود عالم فرج را

برگشته و در ایحیبت و ذکر و دعا آمیخته خلاصه نموده
 فیکنال احوال دوستان خود را تأیید فرمود و بر آنچه سبب
 اشتغال در محبت است حمله فرمود و بعد از
 قرائت و اختراع عرض شد و برین اصنافا فرمود
 یا ایمن نقل شده تبارک و تعالی ان یوتقاک هر یک
 با همه من عباد و بقیه کتب کل خیر کان فی کتابه جوایز اکرم
 استحقاق از حق مطالب جمیع احوال موفقی باشند و با عهده خانز
 آنه خیر سامع و خیر مجیب حضرت پیشم عیضه دارد و اما
 مراد سبیل و وصول ان سال شود ذکر و تفرها جبر علیها و در ان وقت
 بودند که شان ذکر و بنیادیت خانز و از برای جناب تحریر
 سلام الله اسم اذن مال از حق مطالب باشد از منو فرمایند و بعد
 برسانند خدمت اولیا آن عرض کرد یک سلام میرسانم
 و حفظ اینها از حق علی السلام و هم چنین است بنایم
 آنچه که سبب غلو مقام و متورته اولیا است آنه چون تابع
 اکرم الیهما و الذکر البشیر علیک و علی اولیا الله
 فی المدین و الدیار و احدی القدر الوصلیة
 الحارث ادم فی ۱۵ ذی قعدة سنه ۱۰۰۰

بسم ربنا الامیر الاعظم العلی الاعلی
 احدیة بخالق الیاری ایضه و لعلی حیت الذی کشفه مشیبه و الا
 شریک و لا نظیر و هو الا احد القدر و علم اوله سبیل شیه
 فی الابحار و لا کتونی الا اختراع قدره فی نفسی العباد و لعلی
 با اراد الا الا هو حق المتعال و تعجب کن عرض میشود
 مکتوب جناب که تاریخ آن ماه شعبان بود در ۱۱ ماه مبارک
 رمضان سیه نظم نرد و فرج آورد غریبه و بر حیت افزود
 انما الله جمیع دوستان بدین نوم استعانه مس ایضه ضایع است
 الهیه خانز شوند و دیگر شش مشغول کردند انیکه باره جناب
 محمد حسین نود ازل که نوشته بودید و قیام او را بر خدمت
 ذکر نمودید و راحت استعانه اولی اعراض شد
 فرمودند از برای اوست که شب روزیست که در محبت
 بیزال مشغول شود چکا او را بر غرغان و ذکر و خدمت آید فرمود
 انما هو المودیر الغیر الکریم حیا لا سید علی علیه بها الذی
 ارفق الاعلی ذکر او لا تمقا و بود مظلوم نشو و شتغال او را با محبت
 الهی انهار شب و از غده می فکر و بیان حق شاهد که است

بسی در نگاه دور و بسیار صعبه ذکر او در الواج از نظر اعلیٰ ثبت شده
 است آراسته نموده شود و در حفظ این مقام اعلیٰ تا آنکه مرتبه االهام علیه
 و نورس با برتفع امر است بر حسب او که ذکر و فیه الیهیم الذی
 الایس له یوم و لا القرون و الاحصار است است نظر
 بر آنکه که شوناست مل برضی و الاکتساج منع نماید کمال شوق
 اشتیاق و روح و بجا آن بنا محبوب امکان ملحق باشد استی
 و اینها در نهانی همه در دستگرفتگی که در خدمت ایشان عرض نموده
 و ارسال است او در آن کمترین گواهی داده و در مسدود شدن
 و نهایت حق و بار و ایشان چو که در آن کایم آنچه از آن بارک
 در باره ایشان صفات این سبب چهار داشت در هر حال
 چنانچه می باشد در حق خود است در حق مسلم ایشان در همین سبب فریاد بر آنچه
 رضای او است و اینکه باره چنان سخن عرض کرده است نوشته
 بودید همچو سبب است استی تا بر نبرد چه شد باقی بود آنچه
 نوشته در حق محمود را شنیدند و حق از آن مبارک شونده
 که شرف نموده است که سبب من بجز ارسال تا از با القاء آن مکان
 الا که سبب از حالت مجب الشوق و وقت در و بصورت و عظمت
 و الاطلاق استی سبب قبل الواج متعدد و خواسته بودند

از برای ایشان آن طریقت صحیح ذکر تا شست تا زل مال از دنیا فانی
 موجود است و لکن سبب و نظر بجهت ارسال نشد انشاء الله
 در سال نبوده که ملاقات نمودید بشارت فیض است
 آفریند ایشان برسانید و هم چنین نقل اخبارم غالی ذکر نماید
 آنچه بالا نیست از حق تعالی از آن در سخن عالم بطریق کمال
 قدم خیزن فرمایند تا یکی با شمشیر که کشته بر پیش صورت کردید مال
 ما این کشف است صورت موصوفه و کتب سبب با صبیح
 اقا سبب است که در این کتب خواهد شد آن سبب آنچه بود است در
 القدر و اینکه باره جناب سبب صعبه نوشته بودید که حرفی همان
 فرموده اند و با کمال تاب تو تکرار و بنیاد و مرزاد است سببی
 اگر جمیع مل خونی تصاف و احوال نظر نمایند سبب است مل شرفی
 ظهوری در کتب سبب نامشخص خواهند و اما در سبب این از دیده
 و با شرافت است حقیقت نامشده و آنرا در تمام صفات
 در قیامت اصل ظهور او است و این سبب است است
 منع است از اعمال خود نفس خود بپوشیده و حق علی بن ابی طالب
 یک مل خلق نموده و یک مل خود فرموده طوی لکن سبب
 مرتبه اول و حق تعالی نعمه در اول سبب است و در اول صفات
 بار خانی سبب غالی از حق تعالی که کتاب صمد بر بند است

امر نوزاد فریاد و بعد از آن ازین ملاحظه و علامت بخوبی نوزاد و
 دیگر برضه جناب ملاحظه کنید و محو اتفاق نشاء که بعد از
 وصول بقاصدگی ساعت در ساعت آنده سر عرض شد اینک
 حالات از مطلع فرماده و منزلت نظر به قوله که باین
 چهلین ساعت بشیرت اصفا فائز و مالت مشغول و احوالت معلوم
 ان است ملاحظه نماید که به طلی الاطی فیما القام الا حدیس
 الا عز الایچی المبرکی و ترجمه آن بیان از حدک لغز
 و سر و مشغول اجبات ان رکت هو العزیز الواب ان انق ما
 حدک و نه نایم کرم به الله مالک الزمان فرقی
 امورک تمها الی الله و توکل علی قدر علی من بحر که همیشه انشقت
 الاضی انظر الی السماء و بارادیمک فخرج فی القدر و مرث بجبال الی ان
 تقدت الی من رایج جودک فی ملکات ان یفتی علی کل عالم هو ملک
 ایستانت تعوا عندنا الاطرا حدک و انت اطری فی منی ای فی منک
 علی ان تقاربا انتره لفتلی ملکات کجا و الکرم حسین
 نابت اصفا شد و طرف معلوم از چشم خود تو فرموده و جوابت
 از سزا بیخفتت متصو نمایان از ان سالک انشاء است با اولاد
 و شریعت و درستان اولاد و شریعت حضرت انی شود یعنی آنچه اولاد

نموده

نموده باین مضمون باشد طلی من نازیده القام الا کرم اولاد حسین
 و تو چون در کتاب آسمی مذکور و ملاحظه است باطنی نگارباش و
 مایه فی اصل الایان محبوب امکان نظر غارسان ظهور تر آنکه فریاد
 و این همان شخصیت که در طرز زاده فرموده و اگر در شکر جان فخر
 نامانی مع او بنماید بیک کلمه از کلمات که از ان زبان جاری
 شده و نظر فی فضل ربک و عبادت ربک و شفقت بیک
 و عبادت ربک و کرم بر کرم ان کرم الله و تبت العالمین
 و هر کس باین کلمات بوم الایچی تمام سپید اولاد فرمود
 یکی زودستان خود را ذکر نماید تا خطبات ذکر روح او را طلی چشم
 از راه سزاید با ابا کس چون ذکر کرم بر کرم حسین تو کرم و
 و هم طلی هم اظهار عنایت فرموده حال زاده نمود و کرم بکرم
 او موم سوم است و ذکر نماید بیکه اولاد انی و ایام و میان جناب
 بلکه مالک تو بر نمود و از عراق و از من سزاید و کرم کلیم
 ما و اظهار عنایت شده طلی ای سزا ناز و سزاید و سزاید
 انما ذکر و کلامه از من کرم حسین کرم الله من کرم کلیم
 انشاء الله و این زبان بزرگ قابل شوند و او در حضرت دارند یعنی طلی
 الا حیان ان دیگر تبت العالمین سبیر او از سزا شریعت کرم کرم حسین

ثبت شده و درستان کسی در آن ارض بوده و جسدش در
نظر است حال آنکه بعضی نطفه صاحب کسبت مستور
سوف نظیر آنکه بکلمه نامراد و نظیر مقام الذین اقبلوا
و معهود آیات و حشرها با ما شمشید بدان جمله قبل نقل کرده است

والله اعلم
استماعی آنکه در ستان حق که در آن ارض ساکنند و باقی اوقات
مبصر از قبل تا فی سلام خمیر برسانید انحق می طلیم کل مؤتید فرید

و بصراط مستقیم وارد
بیتنا اوقدنا لاهل العلم الا

باجوب فرادی الیوم که غیبت بعد از شریقی القدره است
و مستحقه اجوب که در ص ۲۲ سوال آنجا بود هر چه
که در سخننا اجوب بر سر فرج جدید که سخن ظاهر بود و بگو
و در آن فرج کرایه و اجوب و مستحقه امان نمود و آنچه
رتبنا و تجود رب العرش العزیز و در شهر سوال و ک آن سال
پاک نقل از مکتوبات این مجید و یک لوح مبارک منزل

و در لوح مبارک مخصوصا و تمیل و هم چنین لوح مبارک
نیز مخصوص است ای ساد آباد و هم و کربانها در سطح
مخصوصا که در ظاهر مجید بیاری نادر و پاکت اقم ایضا
در حال اول لوح آیات است که بوده و در سطح لوح آنهم ذکر خوب کرده اند
اگر دعایات تازه و تمیل نزن و حضرت محبوب را ساطع نوزاد است
ولی نقل نقل است که در حدیث ائمه العظمی و الا که پس اینکه
و شهادت داده اند از آنکه مخصوص حضرت امام علی عظیم حضرت شاقان
علیه السلام را ایام در ساحت اقدس عرض فرموده است که در تبارک و تعالی

یا این عیبک بهانی عیانی نعم اعلمت انما من بیست
سال انسانی منسل از آن بویقه علی مدارا که همه انصال کرده
از خدا این هم این عیب پاکت سوم است و متبای اسال که این
جدید رسید باری در هر حال بخاتم از هر کجای مکتوب است و در سطح
و در تقابل علی و بیست و آن تبارک از من میوانا مع محبوب
فی آنچه در جناب موعظ شده و برنگردایا خدمت امر در هر دو
شهر ذمرا منسل است علیک انما هو لغرضه الرحمن خدمت
حسب روحانی جناب علی قلی حمید در عیون کربانها
این عیب تجسید شادان که میباید و همچنین خدمت جناب یک

هم آنکه

عليه بآيات و عنایه منهل الفرج من آتیه العالین
 انما نوحی وادروه شده گفته نباشند بر ایشان وارده شده آنچه بخواهد
 وارده شده متعنه حرم و غنویت که ایشان را در این ایام انداخته نموده
 ان مع لیسیر الفرج و العنا من لدنی الله ربنا ان تصدیر
 اولیای الهی الیه بر هر کس که باشد انجا دم هم سیر برساند و انچه
 هر کس میطلبد انچه را که سبب ارتفاع کمال اوست ایها
 و الذکر و انشا علیکم و علی من عملکم و معن توکم لوجه الله
 خادوم فی دانه من القدره کشفه مستدر

جوانه تعالی شایسته العظمة والا

اصغر است الذي حرک انظارک سما و الارضان من ریح اراة جهار
 قلنا حرک طبع المنوره و تیب علی وجه التا و خصات انجبار
 تعالی مشرق الآیات الذي یظهر الامس فی الم و اللاب
 و انصلا و انکم علی الذي یجلیت من تجسید علی البریه و یدر
 اصحاب علی خصن الاضدیه انما الاله هو الوحد الثمار و علی الود صجیر
 الذین هم تحت البلاء و حجت احکام الله من العباد و علی الای
 نهذه العالم تقبلین الی الله الک القدره و کشفه

عرض میشود نامتجانب رسپ و از منهل بعد قیام بود فرج خنید
 و جهت آورد از منهل بلال انزال کل کل با حجت و بر شای
 تا از فرمایید هیچ متیای علی از ان مقام نبوده و نیست کل سخن
 لمن شرب من بحر ضا و اقبل الی شطره و توجه الی وجهه قاه الا ان
 انکه نهد نعمت تختی خانزیه و دانند و سالی مزوق انجا از منانی
 دوست دارد و بعد از ان سکنه کما یقول علی طلاله و کما را بنوا
 اوقان را بیده این انتم سالی مخصوصه است بود و دست حال
 نظام بعد از قضا از ان انجمن سستور و کتب بر عزات
 علم منطوق انچه که فریضی از احادیثش عاجز را انکه در استه لیکل
 الأحوال انیکه از ان باب صرف شمس عسله فرموده و اعمال اول
 مرقوم باشد از نظر ان سالی خبر را نوشته است ارسال در ششمانه
 بعد از فرزند فرموده طلس طلاله قبول انچه و در ششمانه از او ظاهر شد
 نسبت باوقان بشایه لعل است با این حال خبر او بنیان با نماز
 عرابین بنید فانیهم و مقام معلوم احتیاج با مهارت از هیچ
 و علم و برنی و هو التسلح لیسیر انیکه در باره بعضی امور
 یعنی هیچ و شری امور این ارض بر امتحان معلوم و در هیچ
 آنچه مستثنی است علی غایت الامر سب الله فیصل با حیا

و کجی برید و جوی عزیز کعب التور و الذکر و السلام علیکم
و در محلات و بر کاتبه خدام فی ۲ صفر سنه
سید

بنام تعالی شایسته تقدیر

حمد حضرت متحصن بر الاقرب است که ما بر این جناب و عدا
بکله علیاً تفصیل فرمود غایتش من غایب صد روز است
و بعد از آن یوم یوم این را میبارک است قوله تبارک تعالی
یا نبی انما انک منک لشفال حبه من فضل کنک فی صحفنا و فی التور
او فی الارض ایت بها الله حمد الله حمد الله که از یال حاضر
مقدور از از یال نه خاسته که از یمن فرمود تا ما سمان
ابصار و عدل انصاف اعمال افعال صاحبان امانت و تقوی
و اصحاب صفات و نعمت را مشاهده نماید راستی و در
مستود نماید بنا ایقاب مشرق الاصح کرده زهی چیار
از برای شخصی که بر خلاف دنیا ارامت و صدق صفا که
و کذب و افسوس است و صلوات و الصلوة و السلام
علی سید المرسلین با و علی بن ابی طالب و اشرف اماراه

و انکاره من خلف و علی آرد و صبا الاین به حضرت اسلام
الکتاب و بنده باکان ستمو من اولی الاکابر
و کعبه استخدا می ان جوبه ادر سپه شکم

آنچه در آن مطهر نور حقیقت و صدق خود و فرین قدرت محمد
شفاعت نفوس خائس را ظاهر فرموده که بجان خود دست نه
و سخن جهان نفس محمد خود آن نفس غیر محرابه که است
بر کذب و خیانت آنمادان غل چینه و قهر از کسل نخواوم ربه
این بظهور علی کل اعالمه و ما امرت علی علی خیر

و اینکه در باره حضور محمدی جناب ناظر علی سلام الله و عنایت
مرقومه و شسته و شسته استیاله برین جناب شده که کبار
توجه نماید انیکه مرقومه و شسته جناب خود را در ازل پیام
علی سلام الله که کنونی بسید و معصومی رسالی بسته و اعمال سخن
معلومه خود سید و کرمو بی جناب خود خواه او شسته
نگور ایشا خرم جانی با و شسته و در جواب آنچه ذکر نموده اند
معصومیت که از اصحاب شنیده و ذکر نموده و چه که بعضی
دارد شود و قبل از ملاقات این بند و بریتیا است آن نفس

احوال میشود و لکن این امور که در دست لایحه ندارد بر حضرت
 جلالت آن نفوس معلوم و در وقت ارتکاب نمود و مانند
 آنچه که در شمشیر نیشسته است این نگاه و در آن بیدار بجزیب
 و انشاء و محض فکر من شکر نگاه من انصاف شد که بجهت
 قسم که در بخت آن ان نفوس ظاهر شد حقیقت آنجا
 که در حضرت باقیان عدلیه الاهی و محبوب هر ظاهر بود
 که در متصوفا در شرف بر آن حضرت اتقان آن ارض
 است حال تجارت بود حال امام و دارالایم از طرف
 حکومت طبرستان ماضی شود بعد از غرض از آن فرمودند
 شما با حق بوده و دست به کمال طینتان فرج مکتوبات
 نکات نمایند با آنچه حسب اصلاح امورات این حکم
 و الباطن قبضه ملکوتی از شیعیان است و حکم ما بر
 یا امین مضطرب مشو خوف کمن انشاء الله با تحریک
 فائز میشود با کمال فرج و حجت و قوت حرکت ما نقله
 بان یکم اسباب و قوت و سلطان از جمله الفضائل القدریه العظمی
 حکیم الهی انشاء الله حق ظاهر میشود مستور نماید و لکن

انان تحیر است فیضیک من غیبت محض طبع و در
 و هوای هیچ اقسام شرور نمک نماند و ظاهر شود
 سبحان الله حجت زکات فانی بیانی از ایشان فرود
 که با نمره از سجایای انسانی محمود شده است معذرت باشد
 ایرت اخطاه عبادک بخوبی و فضیلت انگیزات
 اقدار اقدیرین و اگر کمالات اینک در باره توقف
 یا رجوع یا بران یا توجه بمقتضای مرقوم در شست و نمودند
 حال دیدن ارض توقف نماید حرکت جایز نه نه از یک
 و در هر آنک عند قدرت العرش العظیم الهی
 جمیع در آن باشد و زبیر از خوب شنوند حکایات
 خیانت و عرفانین با طراف زنده بعضی بسیار متعل
 شده اند امید آنکه عاقبت امور بفرج کبر شرفی شود
 ان الله هو القوی الغالب القدر خصان سده مبارک
 هر یک آنحضرت را که فرمایند و هم چنین است
 و او یای شخص سخن محمد نزد حق گوید و همیشه السلام

والله اعلم
بما يحجبكم عن الله
والله اعلم
بما يحجبكم عن الله
والله اعلم
بما يحجبكم عن الله

بما محبوب فوادى حجاب مستحجابى محبوب
شده وحقى بن كرهه نظر بگه بسته ارسال شده
فرد و خیم غرضه بان المظلم سید آنچه زکرت و خدمت اولیا
مردم و سید مخصوص چنگ مكرم جناب عل حى
عليه بجا آمده و غنايه واراد و ايشان چشمه دای حقوق
علی بجا استاده شمس عرض شده قوله سیدک و تعالی
بند که بغنايه فائزنده و بر خدمت قائم و بنانا طین و جو
مستوجه و لکن ایشان نظر بایک بر خدمت قائم و مصلحت
مقام اولیا و عابرين ببل است لذا و ادوات حقوق معلق
خود و او در هر حال غنای الله مذکور و بغنايه فائز است
بشر و ذکات من قبل کتب المشفق الکريم و آنچه در باره جناب
ناصر و شفق و قرارى که با و دادى لى العرش مشغول
از حق بکرم او و سوزن شده ما به بر استقامت و ذکر و ثنا

فهم با علی فی امر الله رب العالمین انتهى
در آن امر باینکه بعضی او بر الله کمال حرکت ثابته
شده حضرت هشتم جم علیه مثل بجا بجا و شخص منقطع
بجا و الله اعلم و بجا با سبب زلفت و رحمت و شفقت بملوک
فائزنده این قوم غیر و زود فائز القسم الا صدق علیها بجا است
الایمى بطا سید و چشم حسین نامه که باین سبب مردم
و سبب زلفت و زلف الله ز بعد جواب ارسال شده و او حق
مطابق ذکر و محبوب اکثری در این کتب ارسال شده و چشم حسین
صیغه منزه مخصوص اینا تحلیل علیه بجا و الله و چشم حسین یک
لوح منع خود سبب مخصوص و قد علیه بجا الله فی حق و لکن حق
و مصلحت بیک طرف آن مشهوره خیا بجهاد قبل این امر
امر صادر طوبی للعالمین خدمت اولیا حق ارض سطر
سلامت سبب میرا غم و بغنايه حق مثل جلالت شارت سید هم
و از به سبب حرمیه بر حق و اتفاق مؤمنان و بیکت با
موفق و اگر که شایع علی شور عرفان و بیکر و ثابته منقطع عالمی
مردم نامه محبوب فوادى حضرت علی قبل اکبر علیه بجا است
مالک الله هم سید خدمت ایشان بکسب و سلام

برسانید انشاء الله باین معنی قیام نمایند شاید که
 خاطر از انوار تیربان آگاه شوند و قلوب نورانی اعلی
 متوجه گردند الامر به فعل انشاء الله باین معنی و در ان
 بحمد الهی علی حضرتت و علی ولیا الله و اصحاب
 الذین کانوا معکم یحبون و شیاه منتظمین معن و نه آنچه
 در این کتبه ارسال میشود اوراق اصول حد در اسم و هایت
 صحیفه نیز از حضرت علی بن ابی طالب و در اوراق جواب
 نامه اوست دانسته کرده بعد ارسال میشود و هم چنین
 تصدیق و در تاریخ اومنی ۲۷ شهر شعبان الحظ من الله
 خوانده تعالی شایسته تقدیر

باصحاب نوادی نظر کثرت محمد و جواب عرض امام
 اطراف مجالس کج این که خدمت انجمن ب آنچه سزاوار است
 ذکر نماید بوده و مینت ۱۲ باختیار آنها صورت و در این
 چنانچه طریق غایت حقست و در آنچه مختل آن متفویض
 از اسطبل حساب میشود امشب که شب نهم شهر مبارک
 شوال است حسب الامر ذکر میشود آنچه که ممکن است محنت
 و ذکر ایام حضور است تمهید تعالی آنچه از قبل سال ۱۰۰۰

قریب به همیشه مرطوفاتی که مختل بها ایام و در وقت سردی
 علماء بهائی هستند بی هیچ سبب و مخصوصاً هر یک که از اوراق
 لوح اربعه حسن نازل در ارسال شد انجمنی
 یصل الخادم بر تیان بویه من و در حقین علی صاحب و در قنات
 وصول از هم چنین لوح تقدیرت منتهی که مخصوصاً انجمنی سلسله نموده
 بعضی این کتبه ارسال میشود باین معنی که در آخری کتبه حضرت فیاض
 حضرت علی بن ابی طالب و در حقین انجمنی که در حقین انجمنی است
 اطلاق بر شایسته و تحقیقت حضرتت و در طایبان عرض کرد
 مرقوم داشته اند لا یصل شیء منکم انما توفیق نموده اند و در حقین
 و تبلیغ شایسته کرد ایشان را توفیق نموده اند و لکن پیشان
 بنفست از قرآن که حضرتت است و علیها الله الاهی نوشته اند
 جوارفت تلخ خود خدمت قیام کرده اند و در حقین ابوالذری
 ایشان شایسته و توفیق باین معنی که در حقین انجمنی است
 ارسال شد و لکن اسم ایشان را ارسال است و شما لا یصل شیء
 در حقین ذکر اسامی با صاحب و در حقین انجمنی است
 الاهی الاهی سلسله نموده و اسامی مقتدره مرقوم داشته و لکن
 اسم خطا شده مثلاً بجای محمد حسن و بجای حسین احمد

و نیز سبب توقف و شبهه شود اگر چه اسامی سلسله ای است
 تو کرد و ایامین عباد و بیست و هفت در صورت است ایضا و توقف
 و انقضات لازم دارد تا اسامی سابق نوشته شود و در هر
 کار این ایام هر قوم است ایضا که بنام و تقویم از هر
 خبر آن رسید ان شاء الله تعالی حسب الامر مبلغ صد
 جناب سبب در علی بها الله الا بعضی باید رسد چنانچه
 حواله شد به نفس چه داده و قبض رسال نمود و باید جناب
 و نیز حق علی را دانایند و هر چه مبلغ جناب تومان بخند
 ضلع من بعد علی که هر نوع میرزا صغان تسلیم نمایند
 و قبض رسال نهند و فرمودند و تحقیق با جناب امین
 جناب بیک تازان و در هر آنهم مجلس سبحان الله که هر
 باسحق معروفت و آنهم عالی از وجه شان خضرینه میوی
 سخن با یونان و شسته تسو شتر باشد و بجز آنجا مال شسته
 استحق اولیای الهی در هر حال قبل از غایب سلام و تحسین
 در هر حسن از ما فصل ثانیین سال اول که بزرگوار
 بیقرار و فتنه و جمیع امور صرفت با منی صورت داده اند

علی اقل شیخ تبریک و کتب لوح اسامی حضرت محمد و محمد
 جناب بیک علی بها الله غایت نازل در رسال شد
 مثل الله تعالی ان یزید و یزید و فتح علی عهد با امام ابوب
 فضل الله هو القدر القدر البیاء و الذکر است تا علی بن
 و علی من یکتاب و سبع قو کت فینما الامر العظیم و
 السلام حکیم فی الیه تا مع شهر شوال هشتاد و نه
 جوانه بقا ایضا انقضت و الله
 احمدی الله انزل العزیزان من ما انقضت ایضا و به فرق من ان
 و جعل خدایا قریب الی المساکین تعالی الرحمن الذی اراد من رسال
 و انزل کتبه الا انزل فضل و اعلاء حلاله علی عباد الله هو العزیز
 الفضل و صلوة و السلام علی البیضاء الذی یطهر علی
 و یستحق فی الزمان صلوة الذی بین الامام و علی که و صحابه الذین
 نظر الله الی حکمه و دوا و به یقین است که هو العزیز المنان
 و محمد و حسن و حسین و اولاد سید هزار شکر ملک
 ایجاد و در کتب حضرت امامان حضرت ائمان انجناب سید

و سب فرج و سرور لایحی کردید بختی که خسته خستید و اول علت
 فرج است و سب ثناء و انقیاد از برای سب که از دست
 عمر با بایره قرنها شد مسئله مبارک و تعالی آن چهل و سی
 منقو ما بصره و عظمت و سلطانه آن هو القدر الحشر و بعد از
 شایان و قرأت و اطلاع قصد مقام نمود بعد از عرض
 فرمودند سئل التمدان بیده بجنوده آیات و بیانات و برزق شریفی
 بپوشید و بفرمود علی حسنه او ایام و بپوشید سبنا الهی و کما
 لهم بشا و الهی که چون قصد انقیاد شد که مگر قصد تمام
 نمودی و فائز شدی با آنچه که سبب اصلاح عالم و تهذیب نفس
 امر است حضرت امان اللان کور بود و اولیست نقل
 لهم التوفیق و التائب و ما یکون اقیابا و سلطه الله ملک
 و جبروت استخبر
 و بعد از غایت حق و الطافش ملامتی خیر حضرت اموی شد
 صنادق محمداله شکوه شکر الهی حال در مطالب آن که نمود
 چکه وقت که است یعنی کیاب و رفت و وصول جناب
 اسکولی شد و جواب نامه من جناب الف و ما علیها
 تراهین

تراهین آن حال است آنچه حضرت محبوب مظهر جناب حاجی
 سید علی اکبر حضرت رفیقا ارسال بود پس که آنچه قوم پیش
 آنرا استدلال ترحم جناب الفیه حضرت ارسال میگردد و در این
 عشق و امانات ایشان کشید و محبوب کرم جناب ناصر
 علمیه که کتبی باقی بود نوشته ارسال شد آنچه بپوشید از برای
 ایشان سبب از کرم آید بروج و بچکان و فرج و طبعان شغول
 شده و رحمت کردند و در وصول جناب لاطیفه و عفت
 ارسال شد بفرموده که کتبی که در میزند بپوشید آنجا که بپوشید
 خطه تقوی پس کور و در راه هم می آید اما آنچه در راست
 فضل که کردند و بیانات فائز آنچه در برای ایشان طلب
 بود بفرموده آن که نوشته بود بارها بی تقیامت که هر چه زیاد شود باز
 کم است چه که حضرت کرم کرمش محمود و حضرت حجج
 محمدی بودند خدمت آمانان آمانی حضرت الف و ما علیها
 حضرت حاجی سید علیها مشکل که در سبب عرض ثناء و
 سر ستم خدمت محبوب کرم حضرت حاجی و بپوشید
 فو آن جناب محمد مصطفی علیها و در اسلام و ثناء میفرستیم
 او ایام هر یک در کمال شتو و فکر بناییم و اگر حق علی بپوشید

مطلب است که در آن واقعه تالیف و تفسیر نیز در سوال زنده با
از مولی آنجا که در روی در باب العرش و العرش و العرش
و از حضرت حکیم و علی عباس و از صاحبان و از حضرت رب العالمین
رخ ادمی ۲۰ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۰۶ ^{شعبان}

هو الله تعالى شأنه العظمة والاله

لعل الله كسب نوت اعترف بحججه عن كبريت الحجاب
انه لا تدركه القلوب ولا الابصار فشهد ان الله
الاحق اقررا اعترافا بما نطق به ان لا نعبد من قبل
خلق اعلم الله الا الله الا هو العز والواحد العليم
والسلام الظاهر من ولائسلام والتمسك من ايق
سما و عناية ما كانت الانام اعلى انبيائه و صحبا رايه
سبح فحقت اليراب العلوم والعرفان في الامكان والقر
عقل على وجه الاتقان وعلى الذي به تزينت اسببت
وانار ارض الظهور و على الله و صمد الدين بهم استقام
عقل فاعده واستحكم على غيبان و ظهر كل سرور برزخ من حكيم

ليل الخادم ربه بان يوفق الكفل على ما يحب و رضى فهذا
اليوم الذي فيه تشتت شمل الدين و تفرغ عن كل من استبين
بما نقض لعبا و ميثاق الله عجب و داكم و القصة
و امره و جاد و اباياته و سلطانك سبحانك
يا من في فراغك فذلت عموان المصقرن و حنت افئدة
المتخلصين اسئلك بجر عظامك و شمس خضلك
بان لا تنظر العيون ما علموا في رشاك بل الى سماء جبرك
بشمس عظامك ابريتا عبادك على العمل بما انزلت في كتابك
و على انبئهم فكل عالم من عوالمك انك انت القدر
على شمس و انك انت القدر على انباء انك انت انضبا
البدائل للمعطي الكريم و تحجب و تحجاب من عظمة
رسيد اعمال اخبره و منه مع عدم معرفت ابرار انك
الكلية بغنايت حق نانويه و بكونه شامش مثل انك انت الله
و جميع احوال برتوشت تا خورشيد بنانك شامش نوارين
و حواش ان شمارش مع تايه و از كل مصروف بازنده
كن حلال الاحوال تنويعها الى الاقش الا على و مشوكا على الله

مولى النورى اختارم فاني اخذت من طلبه ما اخرجت من انوارها
 كه عرفت خلوه اركان استقامت كره و ان رتبنا الزمير من اجتهاد
 التصدير ليس فناء عباده و هو انما يجب يوسى رايم
 فرموده ابو الحسن عليه السلام في هذا القان لا خلافة غايه
 فانما امرنا به من قبل تنهى فيه كذا فخر اذا اجاب حال ظاهر
 شده لهى الويه قبول محض اخرايب عالم اليوم فاعلم ما
 ميشوند الامر شاره طوبى از برای پنجاب چيكا از كاس
 غايت نوشيدند و مخصوصه فائز نشند چنانچه يك
 و نقل فائز زنده اند ما جو المذ كورنى كتاب تعليم خدمت
 حضرت آقايمان سلام و خدمت عرض ميشود انشاء الله
 قبول فرموده چنانچه ان بعض از جانب نفعانى چنانچه
 انشاء الله على ما ينبغي على من شغل بشند و يد كرفن
 على جباله فاكره و سر اسلام عليكم و جده
 و بر كات خ ادم فى خلق
 روح الاوتى
 منظر شد

بنوده تعالى شانه بنده مستيار

اكتشفه الذى يدانى السلسه و عرفنا اوله و اوضحنا بايغ فضله
 و ظهوره استغاثه و انقلبه له شرق من فوق سماه العلم بانظام
 انظاره اليه من مطلع الفضل على سلاله و هو ظهور حضرت ابي طالب
 ظهوره نظرت اسما و استعجبتى و باخلافت برزت صفاته اودايت
 و حبه المقربون عرف باسم المكنون المخصوصه ان ما عجز عن ذكره حسن
 ما كان ما يكون على الاله صحا بالذن خصوصا من انته امره اولا بما
 امر و ابى كذا به او كسب عباده و انتم ظهورات القوتيه و ائمه
 عن الامر بالعرفه و انسى من المنكر قد جا هذا انى الحق اجماع و بهيتم
 خدمت الرقاب بهت من جعل الامر على عرض استقلال الانام
 طوبى لمن زبهم مع منهم مانت لهم حبه و بهيتم هم و اول من
 عرض من الاقبال كان و هب انسخ امانى سببه ائمه
 فاصبى بود و كالى از عرف خدمت و انطلق بهت انما خلوص
 حق على الله و خدمت على انما فيما به و باختر ب لشرنايه اخيرا
 كماله ان بشرش قادرنا بشند و قد را عاخرنا به و انما
 الامر به انما ليقول انما و بهيتم ما يريه و لكن مصلحت اولى
 داده و بخبر اهدار و انما ليقول انما ليقول انما ليقول انما
 خدمت اما بان عليهم من انما ليقول انما ليقول انما ليقول انما

وقتي

و عزوه طاقت تو قوت است بعد از نظر تو خداوند چنانکه هست بسیار است
 حضور من پس سزاوار حق سلطنت بر من است خلافا بر آن در تمام کائنات
 اگر چه حضرت محبوب تو از حق مسلطی همیشه از اینجی و سایر کائنات
 در نظر اینکافی بود و همیشه حق شاد و مکرر است که لازمال وجود است
 نزل است مبارک و نشانی از این عزیز هم و او ایان کلمه بخند که خداوند حق
 خلق کنی قدر و اما تصرف در این کتب است از نظر فرموده الهی
 صواب است انشاء الله موافق شود برینست که حال تمامش از یاد و
 از شانس تا خلق است و انکلیه قوم و دولت که در سلطنت باشد
 اینجای هم بهر چه ای جان شریف بر او از معدن حقیقت امور
 مطلع شود از اینهمه بین تو با نفس خود و این بسیار خوب است
 این بی آنکه که اگر خوب تو جانم از فضل است و همین بود و است
 جمیع حق از فضل تو اینجای است بی آنکه از خود کلمه ای
 آن سزاوار نزل کم سزاوار طایفه از این کلمات است که در تمام
 در این بسیار است از اول مقتدر العزیز المنان عرض دیگر
 چنانکه در همه علمت که از شیر زاده بود نه قدرت سبب بود هم
 تذکره تو وقت نموده بود نه دنیا چنانچه میبوست تو جانم از حال نظر
 از این سبب و حال اینجای شخصی را معین نماید برده از این
 قرظت شوال نماید و خبری از او بدست آید و این در میان لازم
 چنانکه غرضت و ما هم نمیدانند امر اینجا باشند و صرف لازم

دانشمند هر قدر بخواهند پسند انکار و از رحمت و الهی علی
 چنانکه بر علی آید از همه بی شکان حج او هم کی باشد
 شود از کلمه شسته خنده

۱۵۱
 جواب نامه یقین الی شانه یقین و الا

اصح بقید الله تعالی نزل کتاب فی نظم الیقینات و خلق یسار ان خلق قلب
 خلق الارضین است و انشاء الله هو و انفس کلشی بشیر و ماشیه
 از همه انوار الهی که نشسته قوه العالم هر نفسی که از نور انوار
 الهی خلق شد بر او نور طالع کائنات مایگان و اول من انعم الله علیها
 شیخ حسن الاشیا و انکار الا هو مقتدر العزیز العظیم و القیامه و السلام
 علی صفیه و جسد بی نظیر الهی با قدر اطالک العلو و ارباب علی آید و صاحب
 الیقین و حکمت ایامی امر و در ظاهر کرده هم نظرات دین از بود
 احکام و حکم و شمس و شمس و جناب فنی رسد که انجانی مجال
 یافت جواب که فراموش نماید چنانکه وقت بناییت متفق و رحمت
 مقدم استخانی و قصر نصب یکدیگر را بر سرانده غیر موجود از جمله
 عقوبت اند اگر چه فی الحال در حال جناب شکر و بیان است
 و شفقت مولی در حق مساوات فضا که در شمس که در این است
 کبری و هدایت حکمی که در این است اول مقصود سلامتی
 آفایان افغان است که مبارک و عظیم مشکل آید و انجانی بود و دست

و همچنین ما بر دست تاجی سلام انده هم شانی ذکر حساب
 جیبک را نموده بودند ان شاء الله موافق شد و برابر یک حال عرض
 آن عالی است انچه بعد از آن مخصوص شد و حال آنکه من مخصوص
 مانع نشود ان شاء الله و آخر آنکه در جهت آنکه در باره آن
 سده مبارکه علیها السلام که در مرمع شیش درین ایام جهاد
 نفس از نفس قبله اراده مرا بصحت انرا در ان فرمودند هر یک کانی
 اگر این شش سده بجز مصروف بپس قبول است و بعد که کما در
 عرض شد فرمودند یا بعد حاضر بپس بپس بپس بپس بپس بپس
 باید باره نمود و در وقت عمل شود قبول نمودیم بکون عزایها و شرف
 لها بعد حاضر نمودیم در صد و احکام این نیست برای
 در محل که ممکن شود والا الامر سیده فضل شاه و بچشم ما برید و هو
 الضرا العظیم حکیم آیتنی تبه که که اشتراقا انوار من قبول
 مملکت علی امتور نمود و پیا من ملازمین فرمود در اول
 ورود قشله حضرت اتقان عالی جناب آقای حاج آقا
 صدق الله قولی الا علی استخاره ارسال شد در آن زمان فرموده
 بودند که یک دست اباب سراج مخصوص حضور ارسال شد
 بعد از عرض فرمودند اگر چه اقطابان حج ما سواه فداه
 فرموده اند عدد ستارگ سراجهای مستند لطیفه و سراج

ششصد و پنجاه و نهمی در سن ثانیست و بجز کل منظره در آن صحت
 در سکه بود در آن سکه است و اما ضرب از چهار تن ظاهر است که در این
 است قرآن از فصلی است که در آن است و در آن است و در آن
 ضرب ظاهر است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن
 سکه در صورت اراده و در آن است و در آن است و در آن است و در آن
 و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 مکتوب است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 سده ظاهر شده این مقام بعد از آنکه در آن است و در آن است
 انچه ما را از انان علیهم السلام است و در آن است و در آن است
 عرض فرمودند که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 مستغنی شایسته که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 السلام علیکم ورحمة الله و بکایت رخ امم فی ۲۲ شهره الی انکه در آن
 خواهد شد

عرض شد بعد از آنکه مکتوب مستغنی که در آن است و در آن است
 محبوه فرمودم خلاصی ان شاء الله است و در آن است و در آن است
 منزهت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 از ان مقام فرمودند و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

مجلس بسیار بخت اگر ممکن شود از زمان آریا غیرین بر نشسته از این
 شریک و ظهور عدالت انصاف حضرت سلطان فی آیه الله تعالی
 زنده شود و اینها فی شهادت میداد اگر طایفه ای بر این بگذرد حضرت
 سلطان بستان انصاف حکم مقرر نماید و با کاسب مختلفه کیسج خیار
 بنایند اگر کسی نامی پادشاه است طایفه آورده می شود و پیش
 امید اگر کتب مبارکتر بر خیزد این دولت دولت میران کرده و بعد
 انصاف و حضرت حکم فرمایند در این کتاب بخیزد و نویسد علی
 مایه شیخ و ذکر فی الملل الاطهر و آنچه علی الله ان دنیا بود عشق الصبر و
 اینکه باره جناب آیت الله علیه قایم است مرقوم شد از آن وقت
 شد توجیه نماید اسلام و ذکر و الهیای علیکم علی عباد الله تعالی

رخ اوم ۱۲ ج ۱۲

نموده تعالی شانه الطریق الا...

محمد تقی زنده و در عالم خود و در قریب سال و بیست و نه روز
 که یک کوه مبارک علیا عالم الطریق استی مریز فرمود و انوار کتاب
 فضلش متوجه داشت و حضرت جواد و کرم و زلفت و رحمت کتاب
 نازل شود و در بیست و نه روز تا علی را بصبر و استقامت
 نماید و بعد از آن وقت خیمه است از لطف خلق کرمانه از انات نظار
 امر و مشارق حکم و مبادی و طایفه ذکر تا انکار علی و غیره
 حضرت تا قدم رسد اسوه خدای تعالی شد اوست نبی و مرصع داد

مقدمه است و نظریات علماء اسما حسنی با و صلح مری
 و بعد از آن در جاری بود سیکل شاگردی اسما شرف کسبت
 بیان در حشرهای ستوی اوست نظریه اولی الاخر و صلح
 و در انظار و الباطن کتب از مصلح و کربا کش و مشرق انظار
 نفوذ و شش و مغرب ظاهر و عید از ذکرش ملکوت است
 و از یانش صبر است کلام ساکت باه خاطر ساکنه سر و آه و
 و باه کامل و خجلاقی و تعالم بود و کنگر این یکم از نصف است قوت
 تغییر یافت و قدرت از خود است از پایه علی بنی مصلح و
 ایمان مایل شوی و انکیسای ملت در اینجا معانی از سینه بر تپه
 فریاد اوست محبت و اوست قادر و اوست توان

انگار چارچاه خود را در حق حسنای مومنین در بار آورده و از
 بنا و ق مسکن بیان کرده و در آن حضرت فرزند و طلب مقرب
 مصلح و مطرب اگر کسی است ای عالم دنیا احوال آن
 و همایش به از عزت وقت آورده و بعد از قدرت همی از انوار
 و کنگر از توفیق است در سلیم و عرض نماید بر احوال آن
 مگر یک کلامی نظریه در دست به ششست و کرم خود نظریه
 توانی که نویسی فی حضرت شهادت داد و مریزی بصیرت
 شامه و کواه لادرات الفضا و التزم و کنگر

عرض میشود خدمت محبوب کرم بعد از حرکت آنجناب

از صورت چند لوح از الواح مقدسه شيعه ارسال شده آنجا
 بآن نماز شده و همگي برين گفته ارسال شود و مکتوبی از آنجا
 بجا بياينت و ما عليها جهادند نوشته ارسال شده و مکتوبی
 حاصل بابت آنوقت در ذکر مستحق آن لواحق بعد از
 تلاخط و قرائت ارسال اراده يا خود آنچه بياصلان اين است
 شخصي آن يا زهره و آنجا بيايد شوند و در مکان آن ذکر
 داده و گان بولون مکتوبه خوانند اين نام در جواب مستفاد
 آنجا می مظهر حيه شکل ايجاد مکتوبی مخصوص در آنکه شده آنهم حاصل
 غنايات احسن مکتوبه بوده و در روز شنبه ارسال شده
 و مکتوبه امر آنجا نقل بوده همان قسم مانده و آنچه بعد رسیده
 و مکتوبه ارسال اراده خود آنجا تفصيل برين مکتوبه و چه شده
 اعتبار با ذکر نیت و در آن مکتوبه مصلحت مکرر آنجا بيايد شده
 و همگي برين یک لوح مستحق مخصوص جناب غلام حسين عليه السلام
 ارسال شده غنايت نمازل و در مکتوبه نوشته ارسال شده آنجا
 بآن نماز شده و در هر قسم مصلحت از نمايش حيات جديده بيايد
 تلاخط نمايد و برای و آيا چه مقدار آوايات نمازل و بيات مکتوبه
 و مکتوبه احصا شکل است آنوقت از علی کل شیء قدير و همگي
 انبیکر علی از ان مظهر نماز نمازل قول تبارک و تعالی

یا بعد حاضر بنویس جناب مین از قتل مظلوم نبیل و آنجا
 تحمیر رساند غنايت قتل قصابی با مکتوبه بود دست قتل نبیل
 انوار از قتل شهاب قصاب خوبتر حسین بگریزنا شده و چه
 قائم شهاب باشد و مکتوبه بيايد رسیده با نماز قبله الی این
 الی علی از قتل نبیل و قتل نبیل است و طریقی اسناد لایحه
 رسیده است این رسیده فاهم حضرت ایشان سلام
 میدارد و در حق قصابی شانه بيايد مکتوبه مکرر ذکرشان مکتوبه
 و مکتوبه و همگي برين که جناب اما مکتوبه علی مکتوبه نیت
 امین مکتوبه رسیده مکتوبه نماز شده با مکتوبه مکتوبه
 در اسناد جمیع لایحه بید در میان قتل مکتوبه نماز عرقان مکتوبه
 فرمودند بنویس جناب امین علیه بهای از قتل جناب مکتوبه
 در هر صاه سلام رساند از ان مظلوم راه اسحق با حسن و سید
 ذکر شده و در مکتوبه مکتوبه مکتوبه علی مکتوبه مکتوبه
 مکتوبه نماز است مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه
 در مکتوبه الامر و در العتده و الاقصد و الاذانه و الاقصد و الاذانه
 الاذانه الفی و اخبار آنجا مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه
 رسیده چند مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه
 و مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه
 لایحه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه

و با که صفت بکمال محبت و اخفاء بر خویب ارتقا عا م است
 تکتک نایند و بمانی کتاب عالم گزیده و جناب حاجی
 محمد علی طبریزی غایب اند لوح حضور مشید است تا حال رسید
 حسب الامر احیای سنن سایر اماکن و همچنین حسب برسانید
 و بیانات حق مسود علیه انشا الله کلیتاً بجز این تکتک کتاب
 اجراء جناب در حال حق جل جلاله است فی کتبه در سپاس
 کشیده ای و در حضور ذکرهستان هر طریقه بر نشود و ایام هر روز
 ذکر بر نفسی در حضور عرض شود اجراء عظیم از برای او مقدمه از طرف اعلی
 ثبت میگردد بر نفسی از جناب در خدمت امر احاطت حکم و او
 بجز خدمت نموده اجراء عرضش بر پوست از علی کلینی
 نقل کرده شد انصاف خیر استی انجامه فانی بسیار از خویب مسود
 چه که غیر نظر او است و میخواهند این شان عظیم است انشا الله
 در آن حال علی طبریزی است به خدمت لا انفا سکن بجز عرض ذکر
 انجامه آنکه خدمت هر یک از دوستان کرده یا اراده میکنند
 تحب و سلام برسانند اکثری در این سنده از شریکات نفوس ظالم
 مکتوبه چون مفضل بر شدند و کتب متعدده ای در ایام اینک
 از سان مبارک استماع شد تا حال تو را حق است اجراء
 در هر قسم و اما اللهم رحمة العلی سبقت من فی الملک الملک
 است

آشنی انجیل شایسته از برای اولیاد و دوستان و اولاد
 از برای حیا علی سبک که ایشان طوطی لعم و نسیا لعم در
 بر خفته چون تیره و فصله و جوده ان زمانه از هر یک اطراف از برای
 انصاف لرحم الیه انفق من فی النقیه علی جناب که علی از برای
 علویان با نعره ای فی کتاب درجا و در شرح التوسل و الاصلین و آنکه
 نسبت العالمین رخ اوم فی دانش حضرت صلوات الله علیه

۱۵۲

بسم تبارک و تعالی

در حضور لایق بود زیادت که از علمها و کتب است این را بهر
 و عجز سببین من جمیع نسیا و نسیا و کتب بارید و هو القدر العزیز
 و الصلوة و استلامه و کتب و کتب علی اولاد الذکر انفق لعم
 و بیانات و حفره ای با نسیا من بهار مشیت او کتب عباد و اقربا
 و نورانیته و محنت سبب است العالم و حجاب است لامحه در خدمت
 نقل است من کلمات است بار هم و ما عظیمه فی امر من الامور
 من کون کلهم الطور او کتب است سابقه در تفسیر و التوسل فی
 الاصل انما و سلطان الخلیفین اللو تبار من لور فی بعض کتب
 و حساب التفسیر کتب و الذکرین طافوا الصلوة العلی و ان فی
 ولی العترة و الاصل و کتب و کتب کتب کتب و کتب

در عالی رسیده نقرات کشت جان از آن نمود و مرده و مستحق
 و بیجان جدیدی عطا نمود و نیز بچوبیک محبت در مورد و خانه
 مودت در حرکت و در جسد و در پنجاب چهارم است
 که عرض شود هشتاد و هفت روز قبل رسال شده رسیده است
 سال اول که تحویب را مودت فرماید تا بنشیند علم این مردم با هم
 حق ظاهر است و مرتفع باشند و کلامش شروع و در یک گذارد
 و بسیارش جلوه نور تا آسمان بخشد و مودت دارد آنچه در باره دوستان
 تقدیر مودت شریفه نقل بطریق اول از کشت مخصوص هر یک
 از سائر علم این نازش آنچه که هر یک آن کماست پس از هر یکی
 و نیز در سبب مودت جفاست تا علم علی علیه بها باشد رسال شده
 که بر ما شده الباء و الذکر نشنا و عیله علی بن حکم بچگونه بود
 رب العالمین رخ ادرنی حج اکتسب فی غیره
 فو الله تعالی شانه العظيمة الله

الحمد لله الذي ازل ازل انزل الكتاب انزال الاموال والعقود والربا
 قد ارجع بحول الله من سبب المواقف والاعوج والغير باه و جفاست
 فی ملكه سن الاكساره و قره عمل بود استه و که در علم این استه
 و الاکساره و القتل و الاکرام علیه و علی الدارین و مستحق
 انوار اسم سرائق طریقت الانسواء تعالی فی خاطر انشاء الله

فلتعلم انما مص علی مرده و انقص علی نشو او مرده و غایب
 لا عا که عتد علی کل الراجح جمیع نقل حکم کتبت کتبت
 مشق اول ایوم سبب کماک یا سبب کماک یا سبب کماک یا سبب کماک
 اکفانکات و شهدت الفیات بعد انیک و قره انیک
 ارب سبب کماک بنور جفاک و نار سبب کماک بان تویه نقل
 علی الالاست شانه علی مرک انک انت المقصد علی ما نشد و الله
 ان انت الله تعالی العیبه و هجبت یا سبب کماک یا سبب کماک
 عزای مودت کماکی بود از علوم و تعالی او تویه شانه انشاء
 و نیکو رب العرش العظیم قد کماک و قد کماک و کماک و کماک
 انیک از کلمات محبوبان نمایان مودت شریفه و جفاست علی بود
 سوزش کشته فرج علی آورد و جفت شخصی جفاست و بدین
 عرض کمال خفایت ظاهر روحی لغات الفضا و غیره که
 میافزین کجوتی دارد شده و انوار نقل و در دوازده نقل که
 احتجاج مودت داشته بودند و جفاست یا سبب کماک یا سبب کماک
 جلالت علی بن حکم شایسته از سبب کماک یا سبب کماک یا سبب کماک
 محبت و رضای با سبب کماک یا سبب کماک یا سبب کماک یا سبب کماک
 مع سلطوت علم و شهنشالی رفعتی و فناء مودت

من فی الامم اشد علی من کرم و تسل فی حقیرة من کرم کرم
 حقیرة خنایه نه ایشان از آل بر کرمی سوسه بخیر شایسته بود همیشه
 طوبی لهم که لبه و القاب و انکه در باب محمد و مکر خنایه
 حاجی سید اعلی بهار است فرمود عقیده و چشم حسین جبریک ایضا
 در الدشه تیغ و تی قتل بود و همان قسم است که جناب فرمود
 داشتند اما حال این سید میافزین اندید و بعد از طاعت
 تفصیل اگر شود در ذکر جناب آفرینانند و استحقاق علیه السلام
 استحقاق فرمود و در وصول رسان شد و بعد از جناب
 آفرینانند و در وستان آن ارض علیه و در ارسال شود آنچه که
 سبب طاعت فرج عظیم است و چشمین طاعت و غلب
 در همین که خیر را نکلمات مشغول بودم چنان شد فرمودند
 از قبل مظلوم افغان علیه السلام برسان هر کس که در انظار
 مذکورند است آنرا که کمال روح و دستان بکر تصدق و عالمیان
 باشند استحقاق انعام خانی هم معلوم قدمت اما انظار
 و آمانی که بر همین علیه منکمل بسیار و با جهار هر طری سلام خوشی معروض
 سید در و انکار آنرا است شریف قبول خاطر آنکه در و در همین
 قدمت محبوب معنوی جناب آفرینانند مصطفی علیه بهار است
 الا نبی و جناب حاجی عباس علیه السلام و چشم حسین قدمت

حسب روحانی جناب آفرینانند و عبادت است
 که باقی خمس کتبی در سال شود و دیگر در همین علیه بهار است
 که در خدمت افغان سده فاضله سلام میر ما نغمه ای که شد که
 ایشان حاضر شدند و در مقام هم مذکورند که افضل عظام بود
 العالمین السلام علیه و علی الذین تصدقوا بیت
 و خانه او علو ایا امرای فی کتاب القصد العلی العظیم و آفرینانند
 القصد العلی العظیم فرج اوم نه هاشم رضای المساکین

بسم ربنا الله من اعظم العالی

هر چند ما و تدبیر باشند که مع انقلاب عالم و تضایع بر این امر و
 مقتضای مقتضی و ضوضا و بغیرین سبب را بنام حقین است
 شود و بایست فرمود سبحان الله مع ملک رکوت
 و سایر و وسوسه بازده مسئله خالی باشد و در نقل سده
 سبب که کجانی فرمود محسبین بر مودتین را صبح فرمود و رسالی ایام
 هر کس که را بگری خاطر بود عیالی عزیز داشت و انظار
 و الاقتدار و در العزة و القدرة و انظار سبب که سبب
 قیام و جو العالی العظیم که آن بود و آنرا محبوب تو اولاد که با آفرینانند
 ملک الا یحیا که حجب فاضله نصیری و اثری الا مفسد

و اینقدره سبب پریشانی مجسمی کردید چکه از نظری مستغنی
 و جایای خبر حضرت امین تا آنکه خبر بود و یا رض با پیغمبر سید
 میل از شما دم تبه ان بختگاه ایامه من الضراء و الباسا و من انضختها
 انه جود المقصد القدر و چون خبر بود و تلقای عرش عرض شد
 ان جمع با بیگلمات عالیات الحق قوله عزیریا و عزیریا
 یا امین ملک بیهانی و خفای الازال کرت در ساعت اقدس
 بوده دست این ایام حکمت ایامه پسین ان مقصود که انجا
 مشایخا توجرتانید و بر این صدق علیه بهار الله وارد
 شوند اذ انظهر ما رانا ان ربناک جو الامراعت ایم
 بعد از وصول امر و اطلاع ان جن خصمه مقصد نمایند
 که کت قضی الامر من لدن امر حکیم ان انقبض ممنوع بعد ظهور امر
 من لدن مقدر قدر ظل کفی کفی کت سجده یا ایدتی علی الایام
 الیک و نظهرت لی کان کنه ناموستور عنین
 فافک استک یا قاضی حوائج اسالمین ان تید امر
 با کت و لهسان تو یا اهی اولیا کت علی الکشف
 علی کت و قد تک اربت حری غضب که الایام
 البلاد الاظفار امر کرد و اعلا کتک آید یا الهی کتک

والله اتم و بالمال که العالمین انک انت الفضل انی تصکت
 نام من ان التوت و الاثین اولای پر از انقبض
 برسان و بجزارت بیان مالک او ان مثل نما ابر ایام
 خصم من بعضی الودح مبارکه از سکا و امدت نازل و مخصوص
 در ارض شین صعود نمو انکنا معین صعوده ان ربنا
 جو امر الحرحین و خصم العارضین از حق من طالع الایام
 طلب نما اننا شغفهم الاسما و من کلها و مجیبها و خالعه
 سبحان الله ما دولت ایامه قد برافشته و اراده است خلق
 قل صد لک یا غافل و خدا خسته نفسک یا باطل
 است فارسی و فخر انادعونا لیسر بسع قد افقه انور
 علی شان بنی الامر و ان و انجب نایح بر اول بنی امیه
 من عینه و لوح عظیم انقبض
 انبیه لذلک بلایا این بنا و خطه ماور علیه من الاعداکه محزون
 بشانیکه از برای خود از این ختم تلاصی مشا به و خینما به کیک
 سده حق بنف من غیر تا ضرورت بر امر قیام فرموده و ان
 کله اش عالمه بجزرت آورد بشانیکه از جمیع جهات
 و شخص این امر براده اند و چون نور ساطع و امر غایب
 از عاف حجاب بیرون آند و عمل نمودند آنچه را که بر

آذنی شنید و هر چه سیری شاد بود منو فیضی از نوح باصل
 بود و من بعد از تو تیا حضرت الی امین جان و چه یک
 حضرت افان جناب الف و ما علیه یا آمانه الای
 ارسال شنید رسید از بعد آن چیزی نرسید لذا لازم شد که آنچه
 از شما بنامید که چسبیت فرموده اند معرفت امری بنامش از من
 اختیار نماید لذا این تفصیل عرض شد امری بدینست که
 اگر چه تو بنام خوب با فرغانه و جناب ابن صدق علی بن
 لازم باید چه چه احوال شود و بجز خبر طعم فرزند او یا طاعت
 تو ای بلا و کافه اسلام و بی و بیامری با نعم و از برای کل مردم در حق
 میطلبید که آنست از دست ز اعمال الهی عملی استعال الیه
 و آنست که لیکم علی من لیکم و لیکم و لیکم فی امر ربنا العلمیم
 صلوات الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم
 بعد از آنکه علی بن ابی طالب باطل است حضرت علی بن ابی طالب
 لایق و شایسته که بیکر اولی که از مطلق هم اراده است لایق نمود عالم
 و مطلق پذیرد و با آنکه ظاهر شد آنچه ظاهر شد هر چه تصور شود

از نیاست و ساعده و شرط آن دو از او ظاهر شد جان
 تفصیل که از او با هر نامه نور ظهور تو سعادت و شاد
 پادشاه و ضلالت کفر ایمان از ظهور او در امکان بود
 چنانچه خطبه و دعوات قدمت و اما با سلطانه او رسد
 نسیق احمقین و اکاماد محمدین و ضوضا و مشرکین هر
 طایفه و سلطنت امر او را از او در مشیت نداشت
 سبحانک یا الله الایمان و فاطمه از او و لایق است
 تقدیر او را یک شیر آفریده و الا اولی اربت بدایه یک سماج
 فی وجه غایت و ارجع عرف فضیلت و ارتقاء سما
 چون در مشرق شمس جلالت استکانت بان لا نظیر
 استقبالین علی یکت و لا تقدم عن غیره و غایت ایامت و بطل
 سماء و زمکانت انت الله کلک من اسماک الکنز و حقیقت
 ابواب اسرار کتب و در یک و بحرف اخری ظهر سیما
 و در اعانت اربت خدایا دینی و در ایامت بااری بقا است
 و آن در کتکانت الخمار و مومنی لا اشیار الا الله است با هر چه
 و بعد از چندین قول خواصم عالی مکتوب مفسد است
 دو حالتی ارسال شد که حاوی الواح و ابیات و او را
 چون جواب تا شیار قادیان محمد و عرضی شد تا از این بزم کردیم

شعری قصیده اشعار است که تب آنجا که حضرت
 اقبال علیه السلام از ابجدی نوشته بود در ارسال این ارض نمودند
 و در آن مکتوب بنامت رسیده مکتوب بدکوری رسیده است
 خبر صحت و سلامتی و خوشی و خوشی قوی و رسید نام و نام
 در یک آن مکتوب جانرا باطل از سر و فرح حزین نمود از آنجا
 تا ز سائل اقبال این پرده ها را که ت حلا فرمایند تا در نقل همین
 طاری باشند و در آن و دیار سائر بعد از تشریح و اطلاع
 بر آن بعضی از مکتوب پرداخت اگر از اول است این ارض
 نوبت است که کالی است این جمیع ذکر و نوا و حمد و ثناء جل جلاله
 شریف است و حضرت اقبال علیه السلام بهاء الله است که در این کتاب
 در نقل شده مبارکه قدسیه سالکن در هر آن جهت استیفا
 و نعمتهای این محبوب استخوان مرقوم همیشه از دقایق بعد
 حسب الامر بیروت مرصعت فرموده جای صفائی بود و بود
 چه که خصم بود و چنانچه حضرت اقبال ساید و ستان در دست
 آید سپرد بود و کتب بسیار است در ستکار ایامی و فرزند است
 الذی فی بوعده و کتب باکان مرقوم نام تمام الوسی فی کتاب
 بالطلیح - الأرتینا العلمیة بسیار طریقت امر بیروت از سماء
 کلمه است قدم نازل فرموده جل جلاله و هم دعا که

چشم شانه پادشاه یکسب جهانی مرصع احوال از
 با شمس علم اعلی مبارزه شاه شهابت داده بود به در شانه
 شمارا تا انعام بود که فرموده فکر که میثاق است که با
 مشرق الخ است این اشکر رنگ هبذ الفضل انظیر و کن
 و صفت نیما نیز که فی غرض خاطر نشی و با
 باید که مال روح و حیوان انظیر الی انکل تغییر الی توکرة
 تنقیر الی سبب منکر نمود هر نفسی روح و حیوان متویه
 شد اوله حسین کتابت همین مرقوم والا نیاید ایا باه تصرف نمود
 امر و حق جل جلاله حق و الی کنونه در اوله انظیرت نیست با این
 حق و اوله اوله جل جلاله باید در انشاء و در حاکمیت نیاید تا
 چهل بانی کتابت بود نماید ما و با ما در شانه نیاید این
 منع نماید پادشاهن یکسب جهانی بفرشته خاطر
 با شمس با تمجید بالا فیته و الاستول انظرنا سلطانیه و فی
 ابدار جایز نبود و نیست انجا که کتاب آنجا نازل اعلی بعد
 لازمه که من لدی الحق با سبب مقدسه اگر
 کمال رضای خوشی بلکه با صلوات بر ابا و این فیض فانی شود
 و الاطلا آنستند در این مرصع بلوغ نماید که آنچه

عمل شود الواجب از این جهت است که بیاطلاق شیبه از آنجا است
 مابقی احمد علیه به آنکه بکرات بخیزد و القاسم نمود مانند کلاویج
 خداست اندر سال شود نقل است بنابر آنکه وقت آنکه از این
 جناب که علی بن شمسکاه نظر من قبل آنکه بشود در محفل مجازین
 سخن مبارک مذکورند سالانگی منت مکرر نزد مهاجرین مهاجرین
 و مسافرن که کشیدار فرموده آنکه هو انضال لکریم و مستود
 رفیع التیارات و الارشید این نام جواب مسالمت ازین
 سبب نام ارسال شود از حق متعالی شانه سال نامل بصرف
 غایت فرایه نامل ندادا شنوند و حق امر را بجز خود نماید
 نمایند در هر امر شریف و کند او را و دوستان آن
 ازین نقلی قیاسی و سلام برانند از حق بل با ارسال نامل
 که هر یک از حزب خود را گویند طریقه نگاه عهد و
 قواصف مشکین قار در حرکت اول نبوده و نیست بجهت
 و قوت و لکن فی زهر بجای حرکت نماید و بهر جهتی مسلکند
 از حق مطالبیم گاه را هم مثل کوه قوت عطا فرایه و علمت
 بنشد اولت بر هر کس قادر و توانا الهیاد و الله اعلم

علی بن کیم علی بن مسکون که کوه القدر است العالمین و کوه آنکه
 تصد العالمین رخ ابرم فی ۲۱ تصد است
 هو الله تعالی شانه الفقهه والا

احمد شیدا الواسع الاصل الیه القدر المتعالی الی الرحمن الیمم الذی عرف
 الكل صراطه استقیم و الله هو سبحانه العظیم الذی انزلنا الریح من انوار
 طوبی بقیل قبل و ناز و اول القدرین الذین بنفوا الشمس و راس
 مستقبلین الی کل عالم العبد و الروح و التکلیف الیهما علی القدر
 بار خمر و ایاویه فی یوم قریحه که سرستان الاذن الامن شانه القدر
 العالمین اولک انما و شمس و بعلوهم القدر الا علی الذی بحکمه
 منظم است الاشیا تعالی علی الوردی و مالک الآخرة و الاول
 الذی اتی بطلان کسین و هجرت کتب آن جناب و قول
 شجره حرم سید و همچنین یک کتب هم تمام چند یوم قبل
 و آنچه از قضایای وارده نوشته بودید سبب خزان لانه است
 و لکن سببی اعمال خود میباشد که گفته میشود شاید و تا که خزان
 بلایای متواتره و ظلم احسان از جنس ناله مضره بر نفس نوشته

حلقه زده و شد حال کربان قدس با ما شود با نیت و مگر بری تمام
 فی ارض نظاما بسبب توحش از زمین انحصار انحصار کجا میدانی
 فریاد آفتاب از کربان ساحت مشرق نماید طالع از کربان نظر است
 لا تخزن ثماره و حلیک و ملی باور علی آفتاب الله هر نفسی صورت شود
 او از شدت او کتاب آبی طو ز است طولی هم و نیا هم با قبل از انا
 بالشاره فی انا هم مشرق ایات هم علی هم هر که از شدت مطلق شود
 صد نیز حسرت که بر آفتاب می بود نمود و طبعه سر ایلان حکما است
 مستعدان طبعی که در حسرت در آن نفوس است که تیره است تا بر آفتاب
 با مثل از آفتابین آفتاب شده طبع آب مزین است به کمال آفتاب
 بگره بسبب آفتاب آفتاب شده است که تیره است تا بر آفتاب
 بود شده و طبع آفتاب آفتاب شده و این است که کربان و شمار آن آفتاب
 چو و کلبه فانی شود طو از برای آفتاب که با نیت آفتاب سینه و برقی
 شامه نیا هم و مشق هم و مرینا طو ای هم در این کار و واکت
 از خباب و تقاطع بر آفتاب است الانما سید و اگر می افل و جوامع
 اسباب را نموده بودند پس در اصل کربان و اسامی خودش است
 عرض شد اظها رعایت هر کس با خدا بعد واحد فلا سلفه
 خالی بان بود هم و بر میسم علی ایستند لیور الفیض السبب

آفتاب است و بسبب جواب استخارشا از معروض میدارد آنچه
 از عمل بنفای آن خدمت ایشان و سایر دوستان تجرید
 و صیقل آفتاب است انوار آفتاب رعایت آفتاب است
 لا یضرب من طلع شمس و هو صبح و صبح و آنکه مرقوم
 و اذن نماز است بود یک یک نفر صلاه یا بود معروض
 و اذن رعایت شد هر که از آفتاب سوره یا بود آن را
 الرحمن سبح عجیب و هو القرب الرقیب ایه و حکایت
 و علی من یوکف و علی من یزجر فان الله العظیم العظیم
 قوله عز کریمه فی کتاب الاذنی ان ارض تکاتف ما از
 و زری است که طبع با خدا الا الله العظیم
 با بر تکاتف فی ستر الله ما طعم علی فی ارض زمین
 این با هم ستر الله که با مع آنکه چند عرضید با حاکم
 فرستاده و در هر یک اظهار توبه و امان بنموده و طلب
 از کربان کرده و در یک سوره وارد شده و از شما زمین بعضی
 ز تو ستر الله نموده و با طراف فرستاده با بری در اهل
 وفاق اظهار توبه و انحاء دنیا و در باطن اهل اتفاق
 اگر چه این را هم دروغ مگویند آن نماز و سوره که از کربان
 تکلیف زمین لبون ایستند این سالی بنای زمین

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

شود قبیل قریظ
 و همیشه که مطلق باشند در وقت نه سزا قبل بجناب امین
 علیه چهار آینه با الموهب در باره ارض کاف و را کل فرمودند آنجا
 بایستند باشند بیل بخادم مولایم سلطان الامیر
 بخت اختیار کنی مگر قریظ قریظ کمال و یقیناً قریظ علی الاطلاق
 الکبری فی هذا الامر الا عزم الاعداء الضیق خدام ما احسن
 نبواته تعالی شانه نظمه و کبریا

از کجاست که قدر و ان جز فکر شده اس که دست
 نداشت و غار و بگری مشغول شود که بگریزید و با کجاست عالم
 در سبیل علم بان در آن بوسه و در حال مثال اول بجز کمال سلیم
 در شان اتفاق نمودند آن انشا و کجی و انعام و نوح و اقبال
 تصحیح و التکرار تصدیق است که در فرزند با نماز و اتم
 با کتابش چنان که اسکان چنانچه در کتابش که بهترین عمل صدی
 فائز شده سواد آند و حور و الی که فرود او عرض و او تمام او و بجای
 الدین با حق بیستم بیلا نبیانی آینه العلیا و السطی الا که چند سدره
 الهی صفت در حضرت و اتموس که انقباضی حسین فیض اسم

فائز

فائز نشد قریظ کمالی که بگریزید در الخاندان قریظ علی و باره سخن
 بنده سر کمالی شفت شد که کورش بود هم ملک و کلمت باقی با او
 نماند در وقت که او را از فرود سزا تراشید و بویست الکبری
 در سبیل الله مقصود ما مقصود که مقصود من العزات و العزین
 در سبیل الله با اختیار دوست و بر شفت که بجز بستی است صحران
 کرد تعالی قریظ قسم و تعالی شرح قریظ و فیض و عزت هم شایسته
 و فکر ناخسته که کورترین کورین و فیض بستی کمال فزود
 بزور آه و دگری در ایشان در علم و با بزور و و بعد از آنکه بطلان
 فائز شدند و بنهای چرخ شرف آمدن حق جل جلاله ایشان در آید
 کمال خود در کجاست و وقت منحصر نمود چنانچه شریف و در
 محققان را با او کجاست در فرموده و خود فائز لانه و درین
 چون از قبل حق جل جلاله عمل شده که شهادت کبری در سبیل
 اسما فائز شدند و او را عرض فرمودند بنیامیر که انشاء الله العالی
 در سبیل الله و کجاست طالب مال انعام بود و بنویست
 قریظ علی و بنویست است هر کس که در دنیا بویست فائز نشد
 ان جیرض اولی قول لم لو تم ان الله انما انما القدر و انما
 درین صفت کبری که کمال شده است که معادل دنیا به سبب
 آنچه در زمین شهود است و آنچه در آسمان ظاهر است راست

گماهی سبب تفکر و صحبت با ادا و بر آن نفس مقدس بنمایم
 بیرون نوز و در پیشگاه خود و گماهی بنفشه که در حال بیان
 تقدیر کند بیخوبی گشت موهن طایف سبب گردد و بفرح لا
 خود را مشاوب و بنماید طوبی عمر تو طوبی امر مال تو گمان سبب در کار
 هر نفسی در هر صورت موت مقرر و ثبت است و اینست
 جان و در پیل سخن این ملائکه آن مسعود نماید صد مستند بر این
 از مویک زلف مشعل نشود چه فائز و مگر گشوی از سس یا نه تمام مینه
 اعلی غافلند بزل آنجا در تبه بقصد اعلی الاصلی بان بقدر
 نقل نفس تا قبرت البریه بر قدر سبب در کتبه نیاید ظهر و ظهر از اموال الفرد
 الواحد استین علیهم السلام آید دست مهربان دو کتب
 از شمار سینه اول آنانی همه دو از دل العجاب یعنی از
 قاف ارسالی شده بود و کتب اول مزین بود بذر الهی گشته
 بر شش سلاخی انجمن و جناب امین علیه السلام و کتب
 کتب تانی که در کتب که انجمن مقدس امر فائز شده و مکالم
 صدق موهن و امانت با این طایف ظاهر گشته هر نفسی
 البریه بصفتا فرستید ظاهر شود او بکنگ امر است چه که
 انفعال پسندید و در خلاق و صفات شایسته بنفست
 مفرج امر محبوب عالم است چنانچه بعضی از علم جبار است

شوق و الواح نازش و طوبی للعالمین و دنیا لفقارین بخادم
 فانی از قبل انجمن و جناب امین علیه السلام و چه جهان
 در هر نفسی شکر فانی و چه بنفست مقام فکر گشت چنانچه مشرف
 نشد با آنچه شامو میشد و ای ان انکارم بجدات فکر
 و بقول بنا که ان انکارم بجدات فکر گشت چنانچه مشرف
 با محبوب العالمین و دنیا لفقارین و انکارم بجدات فکر
 رب العالمین و چه در اطلاع این سبب با آنچه در کتب
 انجمن بود و مقام اولی نور با بختی توجه مشرف لقا و چه
 ذکر نموده بود و در هر نفسی گشته فرمودند است انزل
 و لا یزال یحکم حمت لکنی ساکن سپند و چه شش شرف
 الهی و در هر نفسی بجز آنجا بیا بیدست خودستیز نماید و چه
 و چه ان بطلان است مزین دارد و این صفت انکارم بجدات فکر
 منع نماید از اول و بقصد تقدیر است
 تا بگذرد بانه تقدیرین و در هر نفسی گشته فرمودند است
 ادر ع فرستید و انزل از هر نفسی من ملکوت الی
 یا ایا حسن تا سمعنا کلمت و با دست از انجمن
 کلمت در ما پس ای ای الله الفرد الواحد محمد بن محمد
 خدا کما و ایانا لامالی سبب است رب العالمین و قلنا لکم

ایرت سخن مختصراً بیاکت و محض آراء عند ظهور است قد است
 استکباب با مالک الانحسان با مالک الرحمن با تقریب تقاضین
 ای شیخ ظهور که در مسلمانان با اسرار الاضلال الی غیره است
 ایرت هر ضلعی از این کتب با آنچه اصطلاح افکار این کتب است
 و در کتب دیگر است نظیر آن که در کتب دیگر است
 فی ذرات هم در آن است علی حسب کتابت این کتب و تقریب
 و تشریح بعد از آن است که است علی ما تراه

لا اله الا انت العابد المخلص العاجل
 نقل استبان بویستک و جناب الامین علی ما یرتفع بامر الله و ذکره
 از او است تقدیر این اخبار خود و جناب امین همیشه بهر سبب
 جمیع اصحابی که این کتب است که از آن است منقذ و فی استبان
 و بابت حرکت و الی است در هیچ کس از کتب از زبان
 این کتب که هر یک است و بگویند در ایام گذشت و اکثر است
 لامل البراء و الترحم و الهیاء علیک و طیبهم و علی من غار
 بطعام الأ علی شیخ ادم
 خورشید

تصحیح خورشید

این کتاب مستطاب که از سما و محض نقل است
 محض تقدیر و معانی مرکزی طهران در تحریر آن توفیق و منویش
 عبد الرحمن حقی شیرازی الذی آمن بقیسه و آیته و بر وجهی است
 العالم کله با نقل استدان فیضیه فو به افضل المومنین و السلام

تصحیح خورشید هم به نام شیخ ادم
 مطابق مدار و هم افکار
 در روز ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ میلادی

در ششمین من ظهور شطه ایسیان مدوح با سواد است

۳